

تذکرہ

مجمع الشعراء ہمایون شاہی

از

ملاقا طبعی ہسروی

متوفی ۱۰۲۴ ہجری

باصحیح و تعلیق و مقدمہ

دکتر محمد سلیم اختر

مؤسسہ تحقیقات علوم آسیای مینیا و غربی

دانشگاہ کراچی

کراچی - ۳۲، پاکستان

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



تذکرہ

مجمع الشعرای جهانگیر شاہی

تألیف

ملا قاطعی ہروی

متوفی ۱۰۲۴ ہجری

با تصحیح و تعلیق و مقدمہ

(دکتر) محمد سلیم اختر

دانشکدہ مطالعات آسیائی

دانشگاہ فدرال استرالیا، کینبرا (آسٹرالیا)

مؤسسہ تحقیقات علوم آسیائی میانہ و غربی

دانشگاہ کراچی (پاکستان)

۱۹۷۹ میلادی

129905

حق طبع و نشر مؤلف و ناشر محفوظ است

- نام : تذکرہ مجمع الشعراء جهانگیر شاہی
- مقدمہ و تعلیقات : دکتر محمد سلیم اختر
- تعداد : ۱۰۰۰ نسخہ
- کاغذ : ۷۰ گرامی سفید
- قطع : ۲۴ × ۷ ، سانتیمیٹر
- چاپ متن : آقای میرزا نصیر بیگ ، جدید اردو ٹائپ پریس ،
۳۹- چیمبر لین روڈ ، لاہور ، تلفن ۶۴۲۸۷
- ناشر و مالک : مؤسسہ تحقیقات آسیای میانہ و غربی دانشگاه کراچی
- محل انتشار : مؤسسہ تحقیقات علوم آسیای میانہ و غربی ، دانشگاه
کراچی پاکستان
- بہا : یکصد روپیہ پاکستانی

فہرست مندرجات

ب-۱	اظہار تشکر
۴۲-۱	مقدمہ مصحح
۱۵۲-۱	متن :
۱	دیباچہ مؤلف
۵۰	ذکر خیر ملا آتشی شیروانی
۱۲۵	ذکر خیر ملا آلی
۵۳	ذکر خیر اشرف خاں
۵۱	ذکر خیر ملا شاہ انسی
۱۰۳	ذکر خیر عارف بایزید پورانی
۱۰۸	ذکر خیر ملا بدیع سمرقندی
۱۰۸	ذکر خیر ملا بزمی
۴۴	ذکر خیر حکیم بو علی
۵۵	ذکر خیر خواجہ عبداللہ مروارید المتخلص بہ بیانی
۱۰۹	ذکر خیر ملا پرتوی
۱۱۰	ذکر خیر ملا تدروی
۱۰۶	ذکر خیر ترخان نورالدین محمد خان
۵۷	ذکر خیر تردی رودہ
۱۰۹	ذکر خیر تقری اصفہانی
۱۲۶	ذکر خیر ملا ثانی
۱۱۲	ذکر خیر ثانی خان
۷۲	ذکر خیر ملا جانی بخاری
۱۲۷	ذکر خیر ملا جانی خراسانی
۱۱۴	ذکر خیر ملا جانی مروی
۱۳۹	ذکر خیر ملا جرمی
۱۱۳	ذکر خیر شیخ جلال
۳۵	ذکر خیر ملا چلبی علامہ
۷۵	ذکر خیر ملا حالتی خراسانی
۷۵	ذکر خیر ملا یادگار محمد حالتی

- ۷۶ ذکر خیر ملا حزنی
- ۷۳ ذکر خیر ملا حزنی اصفہانی
- ۱۹ ذکر خیر میر سید حسن غزنوی
- ۷۹ ذکر خیر ملا حسن علی
- ۷۳ ذکر خیر میر حضوری
- ۷۴ ذکر خیر ملا حیدر سبزواری
- ۷۴ ذکر خیر ملا حیرانی قومی
- ۴۶ ذکر خیر ملا قاسم خبیثہ
- ۴۳ ذکر خیر ملا خضری قزوینی
- ۱۴۰ ذکر خیر ملا خلدی
- ۷۶ ذکر خیر ملا خلقی
- ۷۶ ذکر خیر میر محمد یوسف خلقی ہروی
- ۱۳۰ ذکر خیر ملا خواجگی کشمیری
- ۶۶ ذکر خیر ملا خواجہ خرد مکہ ای
- ۷۶ ذکر خیر ملا خواجہ زادہ کابلی
- ۲۶ ذکر خیر ملا داعی مشہدی
- ۷۸ ذکر خیر ملا دعایی
- ۷۷ ذکر خیر میر دوری ہروی
- ۱۰ ذکر خیر ملا ذکی
- ۸۰ ذکر خیر رجایی ہروی
- ۱۴۳ ذکر خیر ملا رسمی
- ۴۱ ذکر خیر حکیم محمد المتخلص برضایی
- ۴۱ ذکر خیر رضی الدین نیشابوری
- ۱۱۷ ذکر خیر شیخ روز بہان
- ۱۴۳ ذکر خیر ملا روانی
- ۸۲ ذکر خیر مولانا مایل
- ۲۹ ذکر خیر خواجہ کلان بیگ المتخلص بہ سپاہی
- ۳۷ ذکر خواجہ میر جان سیاقی
- ۱۳۷ ذکر خیر ملا سہمی بخاری
- ۴۰ ذکر خیر ابوالفرج سجزی
- ۴۴ ذکر خیر میرزا شافی
- ۲۶ ذکر خیر شاہ منجان

۹۴	ذکر خیر شاہ صہبی
۴۸	ذکر خیر میرزا شرف
۸۳	ذکر خیر ملا شعوری ہروی
۹۳	ذکر خیر ملا صادق حلوائی
۹۷	ذکر خیر ملا صالحی ہروی
۱۳۳	ذکر خیر ملا صبری
۹۹	ذکر خیر ملا محمد قاسم کوهبر صبری
۹۶	ذکر خیر ملا صبوحی
۶۰	ذکر خیر ملا صدر حنا تراش
۹۸	ذکر خیر مولانا سلطان محمد صدق استرابادی
۳۴	ذکر خیر ملا صفایی
۹۵	ذکر خیر ملا صلحی ہروی
۹۴	ذکر خیر ملا صنمی
۳۹	ذکر خیر ملا محمد صوفی ماژندرانی
۱۶	ذکر خیر ملا صیقلی ہمدانی
۱۷	ذکر خیر ملا ضمیری ہمدانی
۱۳۸	ذکر خیر ملا طالب آملی
۴۵	ذکر خیر بابا طالب اصفہانی
۱۰۲	ذکر خیر ملا طالعی یزدی
۳۱	ذکر خیر ملا طاہر بلخی
۱۳۰	ذکر خیر مولانا طبعی لاهوری
۶۳	ذکر خیر ملا طرزی
۱۰۱	ذکر خیر ملا طفیلی اصفہانی
۱۰۱	ذکر خیر مولانا طفیلی مشہدی
۲۲	ذکر خیر ملا طلوعی کشمیری
۱۰۰	ذکر خیر شاہ طیب
۵۰	ذکر خیر ملا ظہیر
۸۸	ذکر خیر ملا عابد اصفہانی
۱۰۴	ذکر خیر عادل لاری
۱۲۸	ذکر خیر حکیم عارف
۸۷	ذکر خیر مولانا عالمی

۱۰۵	ذکر خیر میر عبدالجی
۱۰۶	ذکر خیر عبدی ناگوری
۸۸	ذکر خیر عبدالغفار تاشکنندی
۸۸	ذکر خیر خواجہ عبداللہ فرخودی
۴	ذکر خیر میرزا عرب
۸۶	ذکر خیر میر عزیز اللہ قزوینی
۸۷	ذکر خیر میر سید علاء الدین قنوجی
۸۵	ذکر خیر ملا علمی
۸۹	ذکر خیر خواجہ رحیمداد عہدی
۵۸	ذکر خیر عین الملک شیرازی
۱۰۵	ذکر خیر قاضی صفی الدین عیسی
۹۰	ذکر خیر قاسم علیخان غباری
۱۴۱	ذکر خیر ملا فاضل لاهوری
۸۹	ذکر خیر مولانا فخری
۳۵	ذکر خیر شیخ ابونصر فراہی
۱۴۱	ذکر خیر ملا فردی
۹۳	ذکر خیر ملا فریبی بخاری
۵	ذکر خیر مولانا فصیحی انصاری
۱۱۶	ذکر خیر میر فضل اللہ
۱۲۶	ذکر خیر ملا فضلی
۱۴۲	ذکر خیر ملا فطری
۱۱۵	ذکر خیر ملا فکری نور بخشی
۹۱	ذکر خیر ملا شاہ فنائی چغتایی
۹۲	ذکر خیر ملا فہمی استرآبادی
۹۱	ذکر خیر ملا فہمی کاشی
۱۱۵	ذکر خیر ملا فہمی ہروی
۹۳	ذکر خیر ملا سعزالدین فیضی اصفہانی
۳۱	ذکر خیر میر فیضی ہروی
۶۱	ذکر خیر قاضی زادہ کاشان
۱۱۵	ذکر خیر ملا قدسی ماوراء النہری
۳۸	ذکر خیر حکیم قطران

۹	ذکر خیر ملا قیدی شیرازی
۱۳۶	ذکر خیر احمد بیگ کابلی
۱۴۴	ذکر خیر ملا کلامی کالپوی
۵۴	ذکر خیر میر کانگ هروی
۶۹	ذکر خیر شیخ گدائی
۶۲	ذکر خیر قاضی لاغر
۱۲۴	ذکر خیر ملا لطفی تبریزی
۲۷	ذکر خیر محرم بیگ کوکه
۴۲	ذکر خیر ملا محسن کابلی
۱۱۹	ذکر خیر ملا خواجه حسین مروی
۴۰	ذکر خیر ملا مشربی
۱۳۴	ذکر خیر ملا مطیعی شیرازی
۱۳۴	ذکر خیر ملا مظفر هروی
۱۲	ذکر خیر ملا مظہری کشمیری
۱۰۴	ذکر خیر ملا معصوم خواجه
۲۵	ذکر خیر ابوالمنصور منطقی
۱۳۵	ذکر خیر میر قصہ
۴۹	ذکر خیر قاضی میرک
۱۳۷	ذکر خیر میر محمد میرک هروی
۱۴۲	ذکر خیر ملا خادم
۱۳۶	ذکر خیر مولانا نامی فراهی
۱۱	ذکر خیر ملا نظیری نیشاپوری
۱۳۱	ذکر خیر ملا نگاہی
۱۴۲	ذکر خیر مولانا نوری هروی
۱۱	ذکر خیر قاضی نوری اصفہانی
۱۲۱	ذکر خیر مولانا علی نیازی
۱۲۸	ذکر خیر ملا وارثی سبزواری
۱۲۳	ذکر خیر ملا واقفی هروی
۱۳۹	ذکر خیر ملا والی اعظم پوری
۱۳۲	ذکر خیر ملا وجہی هروی
۲۸	ذکر خیر ہمدن کوکہ

١٣٣	ذکر خیر ملا یقینی
١٤٦	لجامعه (قاطعی)
١٥٣	تعلیقات
٣٤١	مشخصات مأخذ
٣٤٣	(ا) فارسی و عربی و اردو
٣٥٠	(ب) انگریسی
٣٥٣	فہارس اعلام :
٣٥٥	(ا) اشخاص و قبایل و طوائف
٣٧٥	(ب) اماکن
٣٨٤	(ج) کتب و رسائل

اظہار تشکر

نخستین برخوردار اینجانب با مجمع الشعراءِ جهانگیر شاہی در اواسط سال ۱۹۷۶ میلادی اتفاق افتاد و با آنکہ دران اوان سخت دست اندرکار تصحیح و تعلیق **کلمات الصادقین** تالیف محمد صادق دہلوی کشمیری ہمدانی بودم، اہمیت این اثر جالب مرا چنان شیفته خود ساخت کہ عجلتاً مقالہ ای در معرفیش بہ قلم سپردم کہ بالاخرہ در سالنامہ ۱۹۷۷ میلادی مجلہ موقر اردو زبان نقوش (شمارہ ژانویہ ۱۹۷۷، ص ۳۵-۷۵) منطبع گردید. بدنبال انتشار این مقالہ موسسہ تحقیقات علوم آسیای میانہ و غربی کراچی تصمیم بران گرفت کہ خود کتاب نیز باید منتشر بشود و بدین منظور ازین بندہ خواستار ہمکاری شدند. ازانجا کہ از دیربار منتظر یک ہمچنین فرصتی بودم باہتمام این مہم بیدریغ سر بنہادم، ولی گرفتاریہای گونه گون تحقیقی و تدریسی توام با احساس کمبود وسایل لازم و اطلاع بر بی بضاعتی خودم، مجال آن را نداد کہ بدینطرف متوجہ بشوم، و در نتیجہ کار را ہر روز بہ فرصت مناسب تری موکول میکردم تا آنکہ طبیعتاً جانبخش بہاری یکبار دیگر پردہ ظلمت و سیاہی را از چہرہ زمستان بر گرفت و تقاضای موسسہ مزبور مبنی بر ترسیل مسودہ کتاب بمنظور انتشار آن شدت تازہای بر خود گرفت، ناچار کنجکوی و پژوهش در پیرامون این متن را از سرگرفتم و حال آنکہ در دست خوانندہ میباید زائیدہ آرزوی امتثال امر و ایماہ دانشمند مفضل معارف پرور جناب آقای سید حسام الدین راشدی و نتیجہ یاد آوری و پافشاری پی گیر و مداوم پرفسور ریاض الاسلام رئیس دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کراچی است. دوست عزیزم خانم دکتر زاہدہ افتخار با ترسیل مواد مورد نیاز اینجانب از میہم پاکستان درین کار بندہ را یاری کرد، و ہمسر نازنینم رخسانہ با حسن تفاہم و شکیبائی خاص خود انجام این مسئولیت را در اسرع وقت میسر ساخت. ضمن سپاسگزاری صمیمانہ نگارندہ بہمہ آنها سلام میفرستد.

(ب)

بعنوان حسن ختام نگارنده وظیفه خود میدانم که مراتب سپاس و امتنان خود را از قدردانی و تشویق و نکوداشت آقای سید حسام الدین راشدی در حق اینجانب اظهار دارد. جناب ایشان نه تنها انتشار اینکتاب را به موسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی پیشنهاد کردند بلکه علی الرغم بعضی تألمات جسمی و روحی خود، زحمت نظارت بر کار چاپ و تصحیح نمونه های مطبعی آن را نیز بر خود هموار ساختند. سلامت و سعادت بهروزی ایشان را از خداوند بزرگ مسئلت دارد.

اینجانب از سایر اعضای این موسسه بویژه از سروران گرام پرفسور ریاض الاسلام و پرفسور محمود الحسن صدیقی نیز سپاسگزارم که کتاب حاضر را جزو انتشارات موسسه مزبور قرار دادند.

نگارنده از اولیاء کارمندان کتابخانه های دانشگاه فدرال استرالیا، و همچنین از دانشمند محترم دکتر سید اطهر عباس رضوی نیز کمال امتنان را دارد که بدون دسترس بذخایر کتب آنها انجام کار تصحیح و تعلیق متن حاضر برای اینجانب میسر نبود.

سرورق اینکتاب از آثار خطاط استاد آقای حافظ یوسف مدیدی و ثمره شرف و لطف خدمت ابوی نسبت به فعالیت های علمی و تحقیقی این بنده میباشد، نگارنده از هر دو بزرگوار صمیمانه سپاسگزاری مینماید.

بمنه و کرمه

محمد سلیم اختر

۱۷ آوریل، ۱۹۸۰ میلادی

دانشکده مطالعات آسیایی،

دانشگاه فدرال استرالیا، کانبرا.

مقدمهٔ مصحح

سوابق روابط تاریخی و فرهنگی ملتین ایران و پاکستان گرچه بدورهٔ پیش از میلاد مسیح میرسد،^۱ ولی زبان فارسی بصورت کنونیش تحت لوای مهاجران غزنوی و توسط صوفیة مهاجر آندوران و بعد ازان، به اقصی نقاط شبه قاره معرفی گردید.^۲ این نهال زبان شیرین فارسی طی اعصار و قرون متبادی بمردی و مردانگی و بیاسداری و آبیاری حکام این دیار به صورت درختی تن آور پهناور در آمد، ریشه هایش بدور ترین نقاط این سر زمین وسیع رخنه کرد و شاخهایش سراسر شبه جزیرهٔ پاکستان و هند را در بر گرفت. فتح و گشایش هند توسط بابر پادشاه در ربع دوم قرن دهم هجری و در نتیجهٔ آن، روی کار آمدن مغولان گورکانی در این سامان، نه تنها حکومت مسلمانان را، بایک امن و ثبات و استحکام کم نظیری همکنار کرد بلکه زندگی اجتماعی آنان را نیز بایک جهش نوینی آشنا ساخت. استمداد هایون از ایران صفوی^۳ برای فتح مجدد هند از افغانان سوری باب تازه ای را در روابط این دو کشور کهنسال باز کرد و دیباجه و طلیعة همکاریهای پی گیر و مداوم مردم دو سامان در شئون مختلف زندگی گردید. ازین بیعد ما ایرانیان را دوشا دوش هندیان در زمینه های مختلف از فروانروی و کشورگشایی گرفته تا نقاشی و معماری و بازرگانی و پزشکی و حکمت و نویسندگی سرگرم کار و ابتکار می بینیم.

۱- برای اطلاع بیشتر بر این معنی رک : Muhammad Baqir, The Earliest Progress, Development and Influence of Persian in the Pakistan-Hind Sub-Continent, *Oriental College Magazine*, Vol. 43, No. 3 (August 1967), pp. 1-10.

۲- نک : دور نمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن تألیف ذبیح الله صفا، تهران، ص ۲۲۹-۲۲۰.

۳- مزید اطلاع را رک : Sukumar Ray, *Humayun in Persia*, Calcutta, 1948.

نظر به منتهای رونق و شکوفایی که در این دوره زمان نصیب شعر و ادب فارسی گردید اگر این عهد از تاریخ شبه قاره را ما دوره طلایی شعر و ادب فارسی بنامیم بی جا نخواهد بود.^۱ در این دوره علما و فضلا و صوفیه و مشایخ و نویسندگان و گویندگان بنحو روز افزونی از ایران و توران بهند وارد شدند، و داد و دهش و معارف پروری کم سابقه تاجداران گورکانی نه تنها از ایشان به گرمی استقبال کرد بلکه در تقدیر و تبجیل آنها نیز دقیقه ای فرو نگذاشت. این تجلیل از علم و دانش و این تشویق و حمایت از هنرمندان منحصر بدر بار و دولت نبود بلکه دستگاه هر وزیر و نشیمن هر امیر به صورت مهدی از علم و فرهنگ و میعاد گاهی از برای شاعران و ادیبان و هنرمندان در آمده بود. اشخاصی که در این دوره بر آسمان علم و هنر و بر افق فضل و کمال همانند ستارگان درخشان تجلی نمودند اسامی شان را در کتب تاریخ و میر این زمان میشود نگاه کرد. برخی از این کتب قبلا منطبع گردیده و بسیاری دیگر هنوز توجه و عنایت پژوهشگران و منتقدان دقیقه رس را انتظار میکشد. **مجمع الشعراء جهانگیر شاهی** نیز از همین دسته از کتب اخیرالذکر بوده است که تصادف روزگار نگارنده را چندی پیش بان آشنا کرد و به چاپ و انتشار آن تحریض نمود. نامه ای که هم اکنون خواننده عزیز در دست دارد همین کتاب نفیس ذیقیمت میباشد.

مؤلف این کتاب ملا قاطعی^۲ هروی از جمله گویندگان هنر مند همزمان و منتسب به دربار و دستگاهای هایون و اکبر و جهانگیر گورکانی است. وی در

۱- برای اطلاع بیشتر رک: شعراالعجم: تألیف شبلی نعمانی، چاپ اعظم گده، جلد سوم، ص ۴ ببعده:

E.G. Browne, *A Literary History of Persia*, (4 Vols, C.U.P., 1959-64 repr.)
Vol. 4, p. 165.

M.A. Ghani, *History of Persian Language and Literature at the Mughal Court* (3 Parts, Allahabad, 1929-30), Part 2, p. 149.

Aziz Ahmad, *Safawid Poets and India, Iran*, XIV, 1976, pp. 117-132.

۲- در تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته (ترجمه رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۷ شمسی، ص ۷۷، اسمش باشتباه 'قاطع' ضبط شده است.

این کتاب غیر از تراجم شعرای پیشین ، از گویندگان معاصر خود نیز — که همزمان با پادشاهان مزبور میزیسته — اعم از آنکه بهند روی آورده اند یا خیر ، ذکری بمیان آورده ، و اشعار شان را نقل کرده است. اصل تذکره قاطعی شامل سه دفتر بوده ولی دو دفتر اولش بدست تطاول روزگار از میان رفته ، و در حال حاضر تنها از دفتر سیوم مجهول الآخر آن که در ذخیره مخطوطات اوزلی^۱ کتابخانه دانشگاه اکسفرده بشماره ۱۸۶ نگهداری میشود ، مطلع هستیم.

مجمع الشعراء جهانگیر شاهی غیر از مدح کوتاهی از جهانگیر که در آغاز تذکره آمده و ترجمه مولف که در پایان کتاب علاوه شده ، تراجم یکصد و پنجاه تن از شعرا را در بردارد و نویسنده در ذکر آنها به هیچ نظم و ترتیبی پای بند نبوده است. تذکره بدست خط نستعلیق گوارا نوشته شده ، هر صفحه اش سیزده سطر دارد و رویهمرفته کتاب شامل ۱۲۷ برگ میباشد. در آغاز تذکره بخط شکسته گونه ای فهرست مندرجاتی وجود دارد که در آن اسامی ملا حزنی و احمد بیگ کابلی دیده نمیشود. گذشته از این ، برعکس خود متن در فهرست اسم شیخ روز بهان ، پیش از اسم میر فضل الله ضبط شده است.

طبق شماره گذاری فهرست نگار ، بدون در نظر گرفتن اسامی ملا حزنی و احمد بیگ کابلی ، که ناشی از عدم توجه و اشتباه کاتب است ، عدد مندرجات تذکره بشمول مدح جهانگیر و شرح حال مؤلف ، به صد و پنجاه و یک نفر میرسد ، ولی اگر دو عنوان مزبور را نیز شامل بکنیم ، عدد به یکصد و پنجاه و سه بالغ میگردد. علی الرغم این ، اگر از مقدمه که شامل مدح و معرفی مختصری از جهانگیر است و از خاتمه که شرح حال مؤلف را در بر دارد صرفنظر بکنیم ، و همچنین ، ذکر خیر مولانا حسن علی خراس ، و ذکر خیر ملا رجایی را که

۱- مراد مستشرق شهیر انگلیسی سر ویلیام اوزلی (Sir William Ouseley) (۱۸۶۲-۱۷۶۷م) است. برای شرح حالش رک :

Sir Leslie Stephen and Sir Sidney Lee, *Dictionary of National Biography* (C.U.P., 1963-64), Vol. xiv, p. 1257.

بحقیقت یک نفر است^۱ و با احتمال زیاد با شتاب کتاب در متن ذکرش بدو قسمت تقسیم شده، و در فهرست نیز بدو نوبت بشماره آمده، یکبار بشماریم عدد مندرجات به یکصد و پنجاه تن^۲ شاعر نزول میکنند که منطقی نیز هست.

بدنبال ترجمه هر یک از شاعران—الا در مواردی^۳ چند که آنهم ظاهراً حاکی از بی اعتنائی کتاب در نقل کتاب است—ملاقاطعی درازی عمر و بقای سلطنت جهانگیر پادشاه را از خداوند بزرگ مسئلت داشته است.^۴ مفهوم و معنای این جملات دعائیه که پیش همواره یکی است ولی شرایط دعا نظر به اسم و حرفه و حیثیت و مقام و منزلت صاحب ترجمه و محل ولادت و اقامتش همیشه در حال تغییر است. بعنوان مثال بعضی از این جملات اینجا آورده میشود:

● الهی تا از بزرگ زادهای با اخلاص و از بزرگان آثار و نتایج در عالم است عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی لایزال باد!^۵

● الهی تا فصیح زبانان ماضی و حال و استقبال در مدح گوی حضرت پادشاه بزبان فصاحت مدح گویند عمر و دولت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی در تزیید و ترقی باد!^۶

● الهی تا قاضیان بر مسند قضا در بلاد جهان حکم میفرمایند و عدل پادشاه حامی و مدد ایشانست عمر و دولت شاه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!^۷

● الهی تا در مشهد مقدس حضرت امام رضا دعا گوین دست بدعای حاجت

۱- مزید اطلاع را نک: متن ص ۷۹-۸۲، و تعلیقات.

۲- استوری (ص ۸۱۳) علیرضا نقوی (در تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، چاپ تهران، ۱۹۶۴ م، ص ۱۸۸) عدد شعرا را ۱۵۱ نوشته اند.

۳- مثلاً نک: متن ص ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۶

۴- در بعضی جاها ضمن یک ترجمه این نوع جملات دعائیه دو نوبت آمده است.

۵- متن، ص ۵ ۶- متن، ص ۸ ۷- ایضاً، ص ۱۲

بر میدارند عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی
برقرار باد! ^۱

● الہی تا از حکیمان جهان بر خلق عالم تا دور دامن آخرالزمان شفا
میرسد عمر و دولت حضرت جهانگیر پادشاه غازی برقرار باد! ^۲

آوردن اشعار دعائیہ در آخر چکامہای مدحیہ از دیرباز بین گویندگان
معمول و متداول بوده است، اما در کتب منشور بہ خصوص متعلق بہ شبہ قارہ ،
اشتہال این نوع جملات در جایجای متن از جملہ مبتدعات محمد عارف قندھاری از
تاریخنویسان معتبر شاہ اکبر است و نخستین مرتبہ در تاریخ اکبری وی دیدہ
میشود. ^۳ بعد از وی غیر از قاطعی درین تذکرہ مطربی سمرقندی نیز از او اقتفا
نمودہ است. ^۴

مستشرق شہیر استوری را عقیدہ بر اینست کہ تذکرہ قاطعی [منحصراً]
شامل تراجم شعرائی است کہ جهانگیر را مداحی میکردہ اندہ و حال آنکہ اصل

۲- ایضاً ، ص ۴۴

۱- ایضاً ، ص ۴۱

۳- نک : تاریخ اکبری تالیف محمد عارف قندھاری باہتمام معین الدین ندوی و اظہر علی
دہلوی و استیاز علی عرشی ، راسپور ، ۱۹۶۲ م ، ص ۲۳ - ۱۹ ، ۲۵ ، ۳۳ .

۴- در خاطراتش این شعر کراراً آمدہ است: الہی تاکہ مہر و ماہ باشد * جهانگیر این اکبر
شاہ باشد. نک : خاطرات مطربی از مطربی سمرقندی باہتمام عبدالغنی میرزایف ،
کراچی ۱۹۷۷ ، ص ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۴ و بعد.

۵- C.A. Storey, *Persian Literature : A bio-bibliographical survey* (London, 1953, Vol. I, part 2, p. 813.

ہمین عقیدہ را بعضی دیگر از نویسندگان نیز ابراز داشتہ اند. بعنوان مثال نک : تذکرہ
نویسی فارسی در ہند و پاکستان ، ص ۱۸۹ ؛ تاریخ ادبیات فارسی تالیف ہرمان اتہ ،
ترجمہ با حواشی رضا زادہ شفق ، ص ۷ ؛ تاریخ تذکرہ های فارسی تالیف احمد گلچین
معانی ، تہران ۱۳۵۰ شمسی ، جلد دوم ، ص ۱۴۳-۱۴۲ ؛

Muhammad Hassan Siddiqi, *History of the Arghuns and Tarkhans of Sind*
(1507-1593), (Hyderabad Sind 1972), p. 262.

ظاہراً منبع اصلی این اشتباہ این عبارت فہرست نگار است : 'فہرست اسامی شعرا کہ درین
دفتر ثالث تذکرہ الشعرا ایراد نمودہ شد در مدح و مذاکرہ حضرت خلافت پناہ ظل الہ
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی.

قضیه اینطور نیست. علت عمده تسمیه تذکره به جهانگیر شاهی و توشیح آن به اسم آن پادشاه ظاهراً غیر از آن نیست که تذکره مزبور در زمان وی پایان رسید و مؤلفش از جمله ملازمان دربار وی بوده است و الا، چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، در تذکره حاضر تراجم شعرائی از قبیل ابو منصور منطقی تعرف بمورد و ابوالفرج سجزی و رضی الدین نیشابوری و میرحسن غزنوی و حکیم قطران و شاه سنجان و ابو نصر فراهی و روز بهان دیلمی شیرازی نیز دیده میشود که اکثر آنها نه تنها پیش از ولادت و جلوس جهانگیر پادشاه بلکه حتی قرنهای پیش از بنیانگذاری سلسله تیموریان در هند توسط بابر پادشاه، چشم از جهان بر بسته بوده اند. از سوی دیگر، شرح حال گویندگانی نیز در آن وجود دارد که ولو اینکه زمان هایون و اکبر شاه را دریافتند یا پیش از روی کار آمدن جهانگیر بدرود حیات گفتند و یا به موطن شان در ماوراءالنهر و خراسان و عراق برگشته بوده اند. گذشته ازین، باوجود اینکه ما از روی اسناد و مآخذ دیگر اطمینان داریم که بعضی از صاحبان تراجم از قبیل نظیری نیشابوری و ملا محمد صوفی مازندرانی و بابا طالب اصفهانی مدایحی در وصف جهانگیر سروده اند، خود قاطعی در مجمع الشعراء درباره هیچیک از صد و پنجاه تن شاعر مطلبی ننوشته و حتی شعری هم از آنها ایراد ننموده که دال بر مداح جهانگیر بودن آنها بوده باشد.

نظر استوری^۱ دایر بر اینکه تذکره قاطعی محفوظ در کتابخانه بادلین دست نبشته خود مؤلف است نیز مورد تردید فراوان است. اول اینکه مستشرق فاضل در اثبات مدعی خود شاهی نیاورده، ثانیاً در متن تذکره غلطهای فاحش املائی از جمله:

شست	بجای	شصت	(بمعنی ۶۰)	(متن ص ۶۹)
فراح	بجای	فراه	(مکرر)	(متن ص ۳۵، ۳۶)

۱ - *Persian Literature : A bio-bibliographical survey*, Vol. 1, Part 2, p. 813.

نیز نک: تاریخ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۸۹.

(متن ص ۳۵، ۳۶)	(مکرر)	فراهی	بجای	فراخی
(متن ص ۶۲)		تیار	بجای	طیار
(متن ص ۶۲)		صله	بجای	سله
(متن ص ۶۹، ۷۱)	(مکرر)	فترات	بجای	فطرات
(متن ص ۷۷)	(بمعنی شهر سورت)	سورت	بجای	صورت
(متن ص ۷۷)	(بمعنی کشتی)	جهاز	بجای	جهاز
(متن ص ۹۵)		صدد	بجای	سدو
(متن ص ۹۶)		الم	بجای	علم
(متن ص ۱۰۱، ۱۰۵)		ذریات	بجای	زریات
(متن ص ۱۲۱)		ملاذی	بجای	ملازی
(متن ص ۱۲۲)		نماز گزاردن	بجای	نماز گذاردن
(متن ص ۱۲۶)		سلیس	بجای	ثلیث
(متن ص ۱۳۵)		سخن گزاران	بجای	سخن گزاران
(متن ص ۱۴۱)		خرد سال	بجای	خورد سال ^۱

وجود دارد که ایراد (مکرر!) آنها از خامه دانشمندی همچون قاطعی اگر قطعاً خارج از امکان نیست، اقلماً مستبعد ضرور است.

در تألیف تذکره حاضر قاطعی تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی و نفائس المائر میر علاء الدوله قزوینی کامی را در مدنظر داشته و کتاب اخیر را به خصوص مورد استفاده و اقتباس فراوان قرار داده است. دین وی به اثر نفیس نفائس المائر کامی قزوینی از تعلیقاتی که در آخر متن علاوه کرده ایم آشکار و برملاست و احتیاج به بحث و گفتگوی مزید ندارد. مع هذا تردیدی نیست که ذکر بسیاری از شعراء در تذکره و اشعاری که از آنها و حتی برخی دیگر از گویندگان در آن نقل شده است اولین مرتبه در همین کتاب دیده میشود. ازین

۱- این املاي 'خرد' در کتب ایندوره و حتی پیش از آن نیز آمده است بعنوان مثال نک:

تاریخ اکبری، ص ۳۳۶.

حیث میشود گفت که در ترتیب و تدوین یک تاریخ مبسوط ادبیات شکوهمند فارسی بویژه در شبه قاره - هر موقعی که این تاریخ به نگارش در آید - تذکره حاضر در تتمیم و تکمیل اطلاعات پامخگوی شایسته نیازهای دانشمندان خواهد بود.

اشاراتی که قاطعی جسته و گریخته درباره مسافرت‌های هایون در ایران و افغانستان کنونی میکند و مطالبی که درباره بعضی از مستلزمین رکاب آن پادشاه بیان میدارد، از مزایای دیگر این تذکره است. بازگویی بعضی سرگذشت‌هایی که خود مؤلف در آنها شریک و سهمیم بوده بر اعتبار و ارزش این تذکره از حیث یک مدرک تاریخی و اجتماعی و فرهنگی بنحو قابل توجهی می افزاید. امکان آن دارد که در بادی نظر بعضی ازین جریانات و جزئیات دقیق مربوط بآنها بسیار عادی و عوامانه و پیش افتاده بنظر برسد ولی نباید فراموش بکنیم که نظر به کمبود این نوع مواد در کتب تاریخ، که قسمت عمده آنها معمولاً به دربارهای سلاطین و فعالیت‌های جنگی آنها اختصاص دارد از اهمیت این مطالب بمنظور درک صحیح روحیه مردم و آشنایی هرچه ژرفتر با نحوه زندگی و آداب و سنن و عادات و سرگرمی‌های آنها نمیشود چشم پوشید.

علی الرغم تمام مزایایی که قبلاً بیان شد، مجمع الشعراء جهانگیر شاهی از خطا اشتباه و سهو و لغزش بکلی برکنار نمانده است. بعضی از اینها بدینقرار میباشد.

(الف) انتساب مجمل فصیحی تألیف فصیح الدین احمد بن جلال الدین محمد بن نصیرالدین یحیی معروف به فصیحی خوافی به فصیحی انصاری (متوفی ۱۰۴۹) ۱.

(ب) نظر قاطعی دایر بر اینکه اشعار نظیری نیشابوری تنها در سبزوار و مشهد مقدس شهرت داشته و بهند کم رسیده ۲، از حقیقت

- دور است، زیرا کہ باسناد سایر تذکرہ نویسندگان ابیات وی در بلاد
ہند معروف و مشہور بودہ است^۱.
- (ج) فتح جگنات توسط سلطان محمود غزنوی^۲.
- (د) رأی قاضی جهان بہ تغییر محل پایتخت صفوی از تبریز بہ غزنین
(بجای قزوین!)^۳
- (ه) اقامت چہار ماہہ ہمایون در ہرات^۴ در راہ بہ ایران ، کہ از
دیگر منابع معاصر تائید نمیشود.
- (و) جدا شمردن مولانا حسن علی خراس از ملا رجایی ، و حال آنکہ
رجایی تخلص آتی الذکر بودہ^۵.
- (ز) خلط حکیم فتح اللہ بن حکیم ابوالفتح با حکیم خوشحال فرزند
حکیم ہام^۶.
- (ح) تاریخ وفات صبوحی چغتایی از صبوحی میخوار (۹۷۳) بر می آید،
نہ از صبوحی میخوارہ چنانکہ در تذکرہ حاضر دیدہ میشود^۷.
- (ط) انتساب عبدی شاعر بہ ناگور^۸ (بجای باکو، در شوروی).
- (ی) ملا نوری را فرزند مولانا حسن شاہ بہ شمار آوردن و حال آنکہ
وی نبیرہ اش بودہ است^۹.
- (ک) شیخ عبدالوہاب را برادر شیخ بایزید ابن شیخ ابوسعید پورانی
بحساب آوردن ، در حالیکہ آتی الذکر فرزند شیخ بایزید بودہ^{۱۰}.
- (ل) قاطعی عدہ داستانیہای قصہ امیر حمزہ را سیصد و شصت و شش

۱- بعنوان مثال نک : تذکرہ میخانہ ، ص ۷۸۵-۸۰۰ نیز ببینید : تعلیقات ص ۱۷۶-۱۷۴

۲- متن ص ۱۹ و تعلیقات ص ۱۹۰-۲۹۱ ۳- متن ص ۴۸

۴- متن ص ۷۹ مقایسہ کنید با Sukumar Ray, Humayun in Persia, pp. 7-14.

۵- متن ص ۷۹-۸۲ : تعلیقات ۶- متن ص ۸۶ : تعلیقات

۷- متن ص ۹۷ : تعلیقات ۸- متن ص ۱۰۶ : تعلیقات

۹- متن ص ۱۲۲ : تعلیقات ۱۰- متن ص ۱۰۳ : تعلیقات

مینویسد و حال آنکه تعداد آنها (طبق تاریخ اکبری) سیصد و شصت بیش نیست.^۱

(م) ضبط غلط اسم میر حاجی سیستانی.^۲

(ن) ضبط غلط اسم ملا حیدری سبزواری.^۳

متأسفانه آنچه‌ان که بایستی مؤلف در صدد تحقیق شرح حال گویندگان و مطالب دیگری که در ضمن تراجم آنها متذکره شده ، برنیامده است. حکایت‌هایی که وی در ضمن شرح حال میر سید حسن غزنوی درباره سالار مسعود غازی و برخورد فردوسی با عنصری و فرخی و عسجدی آورده ، از جمله شواهد این مدعاست. همچنین در ترجمه بسیاری از شعرا وی به ایراد چندکلمه توصیفی تکراری اکتفا و اقتصار نموده است، که بجای فرو نشانیدن عطش خواننده، نایره طلبش را بیشتر شعله ور می‌سازد. مواردی نیز بنظر می‌رسد که بعلمت غفلت نویسنده از آوردن اطلاعات کافی و تشابه بیش از حد بین تخلص‌های شعرا خواننده در شناخت آنها از هم دچار اشکالاتی میشود. نشانه‌ای از تحلیل و تجزیه سبک و سلیقه شاعران در تذکره دیده نمیشود و کلمات توصیفی مهم که نویسنده معمولاً در ضمن هر یکی از گویندگان آورده با همدیگر فرق چندانی ندارد تا آنجا که بیت و یا ابیات زیر لااقل در مورد پنجاه تن از شعرا تکرار شده است.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

دست برد کاتبان اصالت زبان و بیان این تذکره را تا چه میزان لطمه زده است ، بصراحت معلوم نیست. ولی آنچه از نسخه منحصراً بفرد آن برمیآید سبک نگارش در بیشتر جاها سست و ناهموار و عاری از هرگونه انسجام است. بعضی جاها ابیات خارج از وزن است و مفهوم عبارات هم روشن نیست. گذشته

۱- متن ص ۱۳۵ : تعلیقات

۲- متن ص ۵۹ : آئین اکبری (بلاخان) ص ۴۰۶-۴۰۵.

۳- متن ص ۷۴ : تعلیقات

از این، افراط در استعمال و تکرار جا و بی جای بعضی کلمات و تراکیب و اشعار و مطالب بر یکنواختی تذکره بیشتر می افزاید. تتابع و توالی اضافات و حذف افعال بدون قرینه و عدم هماهنگی افعال در جملات و استعمال کلمات محلی و عامیانه^۱ از دیگر ویژگیهای ممتاز سبک این کتاب است. در بعضی مواضع که بطور اضافت قاعده بایستی 'ی' بکار میرفت 'ء' مورد استفاده قرار گرفته است مثلاً بمنزلهای خود و آشنای مخصوص. در یکی دو مورد مصادر جعلی چون 'فوتیدن' استعمال شده و در یک جا لا اقل مصدر 'پرسیدن کردن' بمعنی پرسیدن نیز بکار رفته است. این نوع مصادر امروزه نیز در زبان محاوره افغانستان و آسیای مرکزی شنیده میشود. تذکره حاضر قطعات منشور خوب و ساده و مطبوع نیز دارد که از انجمله یکی ترجمه شیخ گدایی دهلوی^۲ است.

پیش از ایراد ابیات نمونه هر شاعر قاطعی اکثرأ این بیت را نیز اضافه

میکند :

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت

این دو سه بیتی است که تحریر یافت

در بعضی موارد که شعر نمونه بیش از یکی نیست این بیت قبل از آن هم نقل شده است البته باقتضای ضرورت گاهی تغییراتی نیز در آن ملاحظه میشود. مثلاً :

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو شعر است که تحریر یافت

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این غزل بود که تحریر یافت

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت هست یکی بیت که تحریر یافت

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این غزل نیک تحریر یافت

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود که تحریر یافت

عده ابیات نمونه نیز از شاعر به شاعر تغییر میکنند و شمار آنها از یکی دو بیت

۱- مثلاً حویلی و چوتره و چونه و دهاتوره و پل (پول) و اونجا (آنجا) و پرتاو (پرتاب) و پاو (یک چهارم، ربع) پیشوا (پیشواز) و استا (استاد) و وا کردن (باز کردن) و تهگان و چوکی وغیره.

۲- متن، ص ۷۲-۶۹

گرفته تا به حدود یکصد بیت میرسد. در این زمینه البته نویسنده ملتزم شده است که اشعار هجایی را در متن نگنجانند زیرا که بگفته خودش :

«هجو آزدن دلست»^۱

در سراسر مجمع الشعرای جهانگیر شاهی جز تاریخ وفات شیخ روز بهان بقلی دیلمی^۲ هیچ تاریخی ضبط نشده است.

ملا قاطعی هروی

غیر از عرفات العاشقین^۳ تألیف تقی الدین محمد اوحدی ما در هیچ تذکره الشعرایی ترجمه قاطعی را سراغ نداریم. بنا بر این تنها راه آشنایی با شرح حالش تجزیه و تحلیل و حلاجی نوشته های خود وی میباشد.

ماقی بیا که عشق ندا میکند بلند کانکس که گفت قصه ما هم ز ما شنید
بنا بقرار معلوم مسقط الرأس قاطعی هرات است. وی در هانشهر نشو و نما یافت و به تحصیلاتش پرداخت. اسم پدرش را وی در تذکره خود معلوم نکرده اما میدانیم که جدش ملا کمال الدین حسین^۴ نامی بوده است. از آنجا که این نام از مقبول ترین اسامی ابن دوره است در مورد مقام و حرقت این ملا کمال الدین بقطع و یقین چیزی نمیتوان گفت. مع الوصف نظر به نسبت برادر خواندگی اش^۵ با خواجه خرد مکه ای هراتی کابلی^۶ میشود استنباط کرد که وی از دانشی مردان ممتاز روزگار خود بوده است.

نیاکان قاطعی ظاهراً از فراه بوده اند و از اولاد و احفاد شیخ ابو نصر فراهی^۷ صاحب کتاب نصاب الصبیان. ضمن شرح حالش مینویسد :

«فقیر را بآن بزرگوار نسبت هم هست و مرقد منور ایشان را در فرح

۱- متن ، ص ۷۲ ۲- ایضاً ، ص ۱۱۹

۳- برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، ص ۱۴۲-۱۴۳

۴- متن ، ص ۶۷ ۵- ایضاً

۶- برای شرح حالش رک : متن ص ۶۶-۶۹ و تعلیقات

۷- مزید اطلاع را درباره وی رک : متن ص ۳۷-۳۵ و تعلیقات ص ۲۰۶-۲۰۴

(کذا) زیارت نموده ام.

اطلاعات ما درباره اساتید قاطعی نیز بسیار مختصر است. وی بعضی مقامات مشکل سبحة الابرار جامی را پیشی ملا آتشی هروی گذرانیده بود. ملا آتشی هروی که از مدرسان با استعداد هرات بود، در شعر فهمی و سخن سنجی قرینه خود نداشت.^۱

هنر خطاطی را قاطعی از ملا دوست سلمان^۲، استاد اشرفخان^۳ میر منشی اکبر شاه گورکانی آموخت، و مقدمات فنون شعری را از ملا نیازی بخاری فراگرفت.^۴ ملا نیازی^۵ از شاگردان بنام ملا قاسم کاهی^۶ بود و به ناحفاظی و بی مبالاتی شهرت تمام داشت. وی بعضی از غزلیاتش را به مولانا علی نیازی استرآبادی^۷ از شعراء بنام دربار صفوی فرستاده بود که اینها را جواب بگویی و الا تخلص را بگذار!^۸

قاطعی اسم مولانا زین الدین محمود کهانگر بهداینی^۹ نیز با کمال احترام می برد.^{۱۰} وی با مولانا مشارالیه که از اکابر صوفیه نقشبندیه آندوران بود، از قندهار آشنا بوده و حین اقامتش در لاهور نیز بخدمتش میرسیده^{۱۱} است. وی با محمد امین ملک پوری خلیفه و سجاده نشین مولانا زین الدین نیز روابط بسیار گرم و صمیمانه ای داشته و هنگام باز دید از لاهور اکثراً در منزلش مکنی میگزیده. جهانگیر پادشاه از جمله معتقدان آئی الذکر بوده است.^{۱۲}

۱- متن، ص ۹۵ - ۲- متن، ص ۵۳

۳- برای مزید اطلاع رک: متن، ص ۵۳ و تعلیقات ۲۲۳-۲۲۴

۴- متن ص ۱۲۱ در بعضی کتب از جمله تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان (ص ۱۸۸) و تاریخ تذکره های فارسی (جلد دوم، ص ۱۴۳) ملا قاسم کاهی را استاد ملا قاطعی نوشته اند که صحت ندارد.

۵- برای اطلاع بیشتر درباره وی رک: تعلیقات ص ۲۲۴-۲۲۵

۶- مزید اطلاع را رک: تعلیقات

۷- مزید اطلاع را رک: متن ص ۱۲۱ و تعلیقات - ۸- متن، ص ۱۲۱

۹- مزید اطلاع را رک: تعلیقات ص ۲۲۹-۲۳۱ - ۱۰- متن، ص ۵۸

۱۱- متن، ص ۹۵ و تعلیقات - ۱۲- متن، ص ۹۵ و تعلیقات

قاطعی در تلاش معاش

قاطعی از ہرات کی رخت بر بست و بدربار گورکانی چگونہ دسترس یافت؟ مثل سایر جزئیات زندگی اش پاسخ دقیق این پرسشها نیز مکتوم در پردہ خفامت. ظاہراً ورود ہایون پادشاہ در ہرات^۱ ہنگام مسافرت بہ ایران سر آغاز ارتباط مستقیم قاطعی با سلسلہ مغولان گورکانی میباشد. سپس، بدنبال مراجعت ہایون از ایران چون قندہار مفتوح گشت و بیرم خان بحکومت آندیار انتصاب یافت و بارگاہ وی محل تجمع دانشمندان و گویندگان گردید، قاطعی نیز بخدمت وی درآمد. مع الوصف وی پا بستہ قندہار و یا قوم و قبیلہ خود نماند و ما وی را گہ در مجالس علمی فراہ می بینیم و گہ در خانہ خود در کابل سرگرم فکر شعرو مطالعہ می یابیم. وی گہ بمنظور حج صجاری و بیابانہا را پشت سر میگذارد و گہ در محافل ادبی امرای مغول، با ثبات نقطہ نظر خود بمعارضہ و مجادلہ می پردازد.

قاطعی در فراہ

حین اقامت چہار ماہہ اش در فراہ^۲ از جملہ کسانی کہ قاطعی بہ صحبت آنها رسید قاضی ابوالبرکہ^۳ و میر قاسم لطیفہ و خواجہ حافظ دیوان و خواجہ محمد یوسف و فرزندش خواجہ محمد باقی، و حسین سلطان را میشود نام برد. قاضی ابوالبرکہ از کبار دانشمندان آن سامان بود. خواجہ محمد یوسف و فرزندش محمد باقی در اربابان آنشہر، و حسین سلطان و سنجر سلطان در حکام آنجا محسوب بودند.

قاطعی در قندہار

پس از گشایش قندہار ہایون امور آنسامان را در دست معتمد خاص

۱- نک : متن ص ۷۹

۲- متن ص ۳۶

۳- مزید اطلاع را دربارہ وی نک : تعلیقات ص ۲۰۶

خود بیرم خان گذاشت و خود را ہسپار کابل گردید. بیرم خان در حدود ده سال باستیلائی تمام بر قندھار حکومت راند و در انتظام و انصرامش کوشید. ذاتش بہ زبده ترین صفات قلبی و ذہنی متحلی بود. از طرفی اگر مہارت وی در حل و فصل عقود امور کشور داری موجب اعجاب ہمگنان بود، از سوی دیگر شجاعت و دلیری و رشادت وی نیز تحسین و شگفتی دشمن و دوست را برمی انگیزخت. از نظر تبحر در فنون ادبی و سلوک طریقتہ درویشان وجودش بین اقران بمثابہ گل سرمہد بود. گذشتہ ازین، وی در دور اندیشی و مردم شناسی نیز ہمانندی نداشت. اگر صاحب ہنری محض اتفاق بہ مجلس راہ می یافت فیاضی طبع و معارف پروری خان عالی مقام وی را چنان مسحور خود میساخت کہ وی راہ برگشت را فراموش میکرد و ہمانجا رحل اقامت می انداخت. شہرہ فضیلت و فیاضی بیرم خان عدہ کثیری از اکابر و اشراف و فصحاء و بلغا و شعرا و ادبا را بہ دربار و دستگاہش در قندھار کشانده بود. لذا قاطعی نہ تنها از اشعہ تربیت این آفتاب کمال بہرہ ور گردید بلکہ بوسیلتہ وی بہ صحبت بسیاری دیگر از معارف روزگار نیز دست یافت. از انجملہ است حکیم عین الملک متخلص بہ دواپی و ملا پیر محمد شیروانی و میر حاجی سیستانی و میر جان سیاقی و قاضی لاغر و شاگردش ملا صدر حنا تراش.

حکیم عین الملک شیرزای :

اصلش از شیراز بود. وی و پدرش کہ ہر دو در جراحی و کحالی از چیرہ داستان روزگار بودند در زمان بیرم خان بہ قندھار آمدند. دران ہنگام قاطعی نیز در خدمت خان منسلک بود و بیشتر اوقاتش در کتابخانہ بہ صحبت حکیم بسر می شد. و چون کتابخانہ نزدیک بخان بود، بنا بر این قاطعی را مستقیماً

۱- وی ہمان کسی است کہ ذکرش در تذکرہ روضۃ السلاطین فخری ہروی بعنوان میرم خان والی قندھار آمدہ (ص ۹۲) و مصحح فاضل آن دکتر ع. خنیامپور نوشتہ است کہ 'ازین میرم خان . . . کوچکترین اطلاعی بدست نیامد' (ص ۱۶۶). برای اطلاع بیشتر درباره بیرم خان نک : مقدمہ محمود الحسن صدیقی (بزبان انگلیسی) بر دیوان بیرم خان خانانان باہتمام حسام الدین راشدی و محمد صابر ، کراچی ، ۱۹۷۱ م. ص ۱۸-۱

با بیروم خان نیز تماس حاصل میشد. خودش مینویسد :

«خان می آمدند و بزبان فصیح همزبانی میفرمودند»^۱

چون هایون کابل را بسوی هند ترک گفت حکیم از جمله همراهانش بود. پس از گشایش هند وی چند گاه به حکومت تختگاه دهلی اختصاص یافت. قاطعی مینویسد که وی 'انسایتهای خوب بمردم می نمود و در وادی فضیلت و همت و جرات و مروت و کرم قرینه خود نداشت'،^۲ ابوالفضل وی را در زمره 'دانش اندوزان جاوید دولت' بشمار آورده است.^۳

ملا پیر محمد خان شیروانی :

بقول قاطعی ملا در وادی علم همسنگ میر سید شریف جرجانی بود. بدنبال استقرار مجدد حکومت گورکانی در هند، بویژه در زمان اکبر شاه وی دستگاهی عظیم پیدا کرد. منصب پنجهزاری داشت و در امرای طراز اول آن پادشاه محسوب بود. اکبر وی را نخست بخان ملقب ساخت سپس بخطاب ناصرالملک نیز مفتخر شد. قاطعی ضمن حکایتی آغاز کار ملا را بنحو بسیار مؤثری ترسیم کرده است که نقل آن خالی از فایده نیست.

«از حال ملا پیر محمد خان بخاطر مصنف از سخنان او یک حکایت بیاد آمد که در عین کلانی بر در مدرسه دهلی با خیل و حشمت هزار قبچاق سوار با لباس ابریشمی پرتقطیع میگذشت و گفت : وای بران سپاهی که جامه پارچه میپوشد که من دوبلره روی او نخواهم دید! و نغاره خان در دروازه لعل می نواختند و سواران هر طرفی میتاختند و اسب می جهانیدند. خان فرمودند که ای یاران میدانید که نغاره کیست که می نوازند؟ مردم تعجب نمودند که چه طور پرسیدن کردند. فرمودند که این نغاره آنکس است که یکمرتبه در مشهد مقدس مطهر او را احتیاج

۱- متن ص ۵۹

۲- آئین اکبری، جلد اول، ص ۱۶۶. مزید اطلاع را نک: تعلیقات ص ۲۰۱

غسل شد و چیزی نداشت و ہان جزوی کہ مطالعہ می‌کرد در بغل نہادہ
بجام درآمد و وقتی کہ بیرون آمد در کیسہ فلوسی نداشت. بجماسی گفت
کہ ای یار عزیز! ابن جزو را نگاہ دار کہ من پل مزد تو بیارم. و
فوطہ دار کتف او را گرفت و بیرون کرد کہ ای طالب علم گرسنہ
دور شو. غرض دنیا همچو جایی است کہ آنچنان ہم میسازد و اینچنین
ہم دارد.^۱

خاکساران جہان را ببقارت منگر توجہ دانی کہ درین گرد سواری باشد

میر حاجی سیستانی :

وکیل مطلق بیرم خان بود و بقول قاطعی 'باو وکالت میزیبید'.^۲ پس از
فتح ہند بنا بہ سفارش بیرم خان ، اکبر وی را بہ خطاب خان سرافرازش کرد
و بالاخرہ بہ منصب سہ ہزاری نیز دست یافت و سرکار مندو بعنوان جاگیر
بوی تعلق گرفت. میر طبع موزون داشتہ و در خوش طبعان روزگار محسوب بود.
وی در سال ۹۸۳ فرمان یافت.^۳ قاطعی در قندہار از جملہ مخصوصان وی بود.

خواجہ میر جان سیاقی :

بخشی بامستقلال بیرم خان سپہ سالار بود. در ہند ہم از جملہ معتمدان
وفا شعار خان بشار میرفت. پس از شہادت بیرم خان در پتن گجرات در سال
۹۶۸ جسدش را عجالہ اول در نزدیکی آرامگاہ شیخ حسام الدین^۴ ، و سپس بہ دہلی
برده در گنبدی کہ شیخ گدایی در جوار مسجد خود بنا کردہ بود ، مدفون
ساختند. ولی چون وصیت خان این بود کہ استخوان او را در مشہد مقدس

۱- متن ص ۶۰-۵۹ مزید اطلاع را نک : تعلیقات ص ۲۳۱-۲۳۲ -۲ متن ص ۵۹

۳- Abu'l-Fazl 'Allami, *The A'in-i Akbari*, tr. Blochmann, Delhi 1965 repr., pp. 405-6.

۴- اکبر نامہ تألیف ابوالفضل علامی بہ تصحیح مولوی احمد علی و مولوی عبدالرحیم ،
کلکتہ ۱۸۸۶-۱۸۷۷ ، دفتر دوم ، ص ۱۳۲-۱۳۱ ؛ مآثر رحیمی تصنیف ملا عبدالباقی
نہاوندی بہ تصحیح محمد ہدایت حسین ، کلکتہ ۱۹۳۱-۱۹۲۴ ، جلد اول ، ص ۶۸۰ ؛
جلد دوم ، ص ۵۳-۵۲

رضوی بجا کک سپارند جسدش را در شہور منہ ۹۷۵ بمشہد نقل نمودند^۱ بنا بگفتہ قاطعی این کار نیک بدست خواجہ میر جان سیاقی^۲ انجام گرفت. عبارت قاطعی اینست :

«چون نواب سعید شہید گردید خواجہ جسد منور مطہر نواب را بمشہد مقدس بردہ ، و زر بسیار نذر سادات آنجا گذرانده و در باغچہ پایان پای حضرت امام دفن نمود.»^۳

قاطعی مدت شش سال با خواجہ میر جان سیاقی در قندھار مربوط بود و نسبت تباری ہم بمشارالیہ داشت.

قاضی احمد لاغر :

قاضی احمد لاغر از جملہ قضاة با استعداد سیستان بود. طبع موزون

۱- نفائس المآثر تالیف میر علاء الدولہ قزوینی کاسی ، مخطوطہ شمارہ ۲۳۸۸ کتابخانہ رضا ، رامپور، ص ۲۷ ب. بنا بگفتہ ح. بیوریج (H. Beveridge) در پاورقی دفتر دوم اکبر نامہ، ص ۲۰۳ ، جسد بیرم خان ہفدہ سال پس از قتلش ، در سال ۹۸۵ بہ مشہد مقدس انتقال یافت. محمود الحسن صدیقی نیز در مقدمہ خود بر دیوان بیرم خان خانخانان (چاپ سید حسام الدین راشدی ، ص ۱۵) ہمین تاریخ را پذیرفتہ است. منابع معاصر از جملہ اکبر نامہ و مآثر رحیمی در اینمورد هیچ تاریخی را بدست نمیدہد. در نفائس المآثر البتہ شہور سنہ ۹۷۵ ضبط شدہ است (نسخہ میکروفیلم متعلق بہ کتابخانہ دانشگاہ فدرال آسترالیہ ، ذیل بیرم خان). طبق مصراع تاریخی سید محمد رضوی—«سال تاریخش قضا—ایوان بیرم خان—نوشت»—تاریخ بناء آرامگاہ خان در مشہد ۹۷۱ میباشد. (در تعلیقات روضۃ السلاطین (چاپ سید حسام الدین راشدی ، ص ۲۸۱- بخطا ۹۶۸ نوشته است). نظر بہ دو شاہد اخیر معاصر آیا اسکان آن ندارد کہ تاریخ انتقال جسد خان ۹۷۰ باشد کہ ظاہراً بہ تصحیف نساخ بشکل ۹۷۵ درآمده است ؟ این عقیدہ ازینجا بیشتر تقویت می یابد کہ میر جان سیاقی کہ مسئول این کار بود خودش در سال ۹۷۴ در گذشت. (نک : تعلیقات ص ۲۰۶-۲۰۷)

۲- بنا بگفتہ ابوالفضل (اکبر نامہ ، دفتر دوم ، ص ۱۳۲-۱۳۱) و مآثر رحیمی (جلد اول ، ص ۶۸۰ : جلد دوم ، ص ۵۳-۵۲) نعش بیرم خان بسعی یکی از اقوایش باسم حسین قلی خان (برای شرح حالش نک : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۵۳-۳۴۸) بمشہد منتقل شد.

۳- متن ص ۳۸

داشت، شعر می سرود و دیوانش را پیاپیان رسانیده بود. قاطعی با وی در قندهار آشنا شد. در تذکره حاضر مینویسد :

«در قندهار آمده در زمان بیرمخان، و بمجلس ایشان مشرف گردیدیم و صحبتها بایشان داشتیم»^۱.

ملا صدر حنا تراش :

در شعر نسبت تلمذ به قاضی احمد لاغر داشت. قاطعی وی را از هرات می شناخت. خودش مینویسد :

«فقیر در هرات هم بایشان خصوصیت داشتیم و در قندهار بیشتر شده»^۲.

قاطعی در کابل

قاطعی چون از قندهار به کابل به خدمت هایون پادشاه رسید در مدرسه خواجه خرد مکه ای فرود آمد و بعزت تنگی جا بزودی در صدد تغییر و تبدیل در محل اقامت خود بر آمد و به ساختن 'بالا خانه' مبادرت ورزید. خواجه خرد مکه ای که نسبت برادر خواندگی با جد قاطعی داشت، تولیت مدرسه را به قاطعی محول کرد و وی تا در کابل بود در همان محل اقامت نمود. منزل قاطعی به صورت مرکز عمده ای برای اجتماع شعرا و سخن سنجان در آمده بود^۳، و از جمله کسانی که بخانه وی بیشتر آمد و شد داشتند وی میرامانی^۴ و ملا تردی روده^۵ و ملا واصلی^۶ را به خصوص نام می برد^۷.

۱- متن ص ۶۳ ، نیز نک : تعلیقات ص ۲۳۶-۲۳۴

۲- متن ص ۶۱ ؛ نیز نک : تعلیقات ص ۲۳۳

۳- متن ص ۶۷-۶۹

۴- رک : تعلیقات ص ۲۳۹-۲۳۸

۵- رک : متن ص ۶۸ ؛ و تعلیقات ص

۶- رک : تعلیقات ص ۲۴۰-۲۳۹

۷- متن ص ۶۸

قاطعی در غزنین

در اثر شہادت میرزا ہندال در سال ۱۹۵۸ ہایون املاکش را بشمول غزنین بہ شاہزادہ اکبر اعطا نمود۔ همچنین تمام نوکران و ملازمان میرزا ہندال نیز بولایت عہد محول شدند ، لذا ملا قاطعی باتفاق خوجہ جهان^۲ و میر کاتب^۳ و قاسم علیخان^۴ از کابل بہ غزنین منتقل شد۔ حین اقامتش در غزنین داعیہ حج در قاطعی شدت گرفت و وی احرام بستہ بہمراہ جماعتی رہسپار قندہارگردید۔ قندہار را وی بقصد بہکر و تپتہ ترک گفت^۵۔ چلمہ بیگ کوکہ^۶ میرزا عسکری و کمال الدین حسین کتابدار و خواجہ کلان سوداگر از جملہ کسانی بودند کہ در این مسافرت وی را ہمراہی میکردند^۷۔

حج بیت اللہ

مقارن ہمین ایام ملا محمد شاہ متخلص بہ انسی واقعہ نویس ہایون^۸ پادشاہ نیز عازم حرمین شریفین بود۔ ملا قاطعی و ہمراہانش وی را در سیوی دریافتند^۹۔ دربارہ اصل مسافرت این جماعت از ہند بہ حجاز و یا مراجعت ازان مقامات متبرکات مطلبی در تذکرہ حاضر دیدہ نمیشود الا اینکہ چون آنها بہند بازگشتند دولت مغول مجدداً دران سامان استقرار یافتہ بود و ہرکس بمیزان خدمتی کہ

۱- تذکرہ ہایون و اکبر تالیف بایزید بیات باہتمام م۔ ہدایت حسین ، کلکتہ ۱۹۴۱ م ،

ص ۱۴۷ ؛ تاریخ اکبری ، ۲۴۔

۲- برای شرح حالش رک : تعلیقات ص

۳- برای ترجمہ اش رک : تعلیقات ص

۴- برای شرح حالش رک : متن ص ۹۰ ؛ تعلیقات ص

۵- متن ص ۹۰

۶- مزید اطلاع را دربارہ وی رک : تعلیقات ص ۲۲۲

۷- متن ص ۵۲

۸- برای شرح حالش رک : متن ص ۵۲-۵۱ ؛ تعلیقات ص ۲۲۱-۲۲۲

۹- متن ص ۵۲

از وی صادر شدہ بود بہ صلہ ای نایل آمد و بخطاب خان و سلطان و یا خواجہ
جهان اختصاص یافت.^۱

قاطعی در تہتہ

بوسیله شعر فہمی و معارف پروری امرای ارغون و ترخان سند در
اواسط قرن دہم ہجری بصورت روز بازار فضل و ادب در آمدہ بود. از جملہ
کسانیکہ در این زمان منطقہ سند را از حیث فرہنگی آزرین می بستند میر محمود
و میر محمد و شیخ عبدالوہاب و شاہ قطب الدین و سید میر کلان و مخدوم
محمود فخر پوترہ و مولانا عبدالعزیز ہروی و قاضی قاضن و شاہ حسین تکدری
و میر شاہ مسعود صدر و مولانا فخری ہروی و حیدر کوچ و ملا جانی مروزی
را میشود نام برد.^۲ ملا جانی از جملہ وابستگان دربار مغول بود ولی در اثر
ہزیمت ہمایون بدست شیر شاہ افغان وی نیز فرار را برقرار ترجیح نہاد و در
کمال عسرت و تنگدستی در سند پناہندہ شد. قریبہ مرشار وی بزودی توجہ شاہ
حسن ارغون^۳ را بخود جلب کرد و مشارالیه دلبستہ کلام وی گردید. مقارن
ہمین احوال بندر لاہری در دست ساختن بود ملا جانی آنجا بسمتی منتصب
شد. بعد ازین ہر موقعی کہ وی از تہتہ دیدن میکرد در منزل ملا نیازی بخاری
فرود می آمد و نواع ہدایا برایش ہمراہ می آورد. یک مرتبہ وی را با ملا
قاطعی نیز ملاقات اتفاق افتاد و وی از ملا دعوت نمود کہ بہ بندر لاہری^۴

۱- متن ص ۱۲۳.

۲- مزید اطلاع را رک : تاریخ سند تالیف سید محمد معصوم بکری بتصحیح عمر بن محمد داود

پوتہ ، بمبئی ۱۹۳۸ م ، ص ۲۰۶-۱۹۴ : ۲۱۸-۲۱۵.

۳- برای شرح حالش رک : تعلیقات

۴- ہنگام مسافرت بہند قرن چہارم میلادی ابن بطوطہ جهانگرد مغربی بہمراہی حاکم
اینجا قاضی علاء الملک فصیح الدین خراسانی از بندر لاہری نیز دیدن کرد. بازرگانان از
یمن و فارس و جاہای دیگر اینجا می آمدند. و در آمد سالانہ این بندر مالی شصت صد
ہزار بود. نک : (The Travels of Ibn Battuta, tr. H.A.R. Gibb (Cambridge 1971)

Vol. III, p. 602.

آمده از باغهایی که آتی الذکر بسبک هرات در آنجا تاسیس نموده است دیدن بکند. در قبال این دعوت چون قاطعی به بندر لاهری آمد ملا جانی ضیافت بسیار مجلی بافتخارش برپا کرد - اطاقها با قالیه‌های ملون آراسته بود و غلامان چرکسی و خطایی و هندوستانی که همه در موسیقی وارد بودند، حضور داشتند و طعامهای رنگ رنگ آماده بود و مشروبات در صراحیهای نقره و طلا و برصغ آورده می شد. ملا جانی که در مهان نوازی سر را از پانمیشناخت خرسندی و خوشحالی خود را از وضع خود به قاطعی چنین اظهار نمود :

« گاهی در مرو بگریزان و نان بایان قطعه می گفتیم و از آش بازار ایشان سیر می گشتیم. آنچه آن گذرانندیم! ملا قاطعی اکنون اینچنین می گذرانیم! آنچه آن قادریست که آنچه آن می دارد، اینچنین نیز میدارد.»^۱

در زمان میرزا عیسی ترخان^۲ قاطعی را بهمراهی قاضی زاده کاشان دوباره مسافرت به تهته اتفاق افتاد. دران اوان میر عزیزاسترآبادی بسمت دیوانی ترخان مشارالیه فائز بود و در کمال عزت و وقار بسر می برد. وی در منزل بسیار مجمل و گشاده و پرفضایی زندگی میکرد که دران حماسی برای حضار مجلس نیز تدارک دیده بودند. هر که میخواست در مجلس میر شرکت بکند نخست بایستی بجمام برود، و هنگام خروج از جمام مستخدمان میر عزیز بهر کس خلعتی تقدیم میداشتند. روزی صحبت پیش از حد معمول بدرازا کشید و ملا طریقی^۳ دو مرتبه بجمام رفت و چون بیرون آمد خلعت تازه ای را خواستار شد. چون مستخدمان اعراض کردند و جریان به میر عزیز گوشگذار شد وی جانب ملا را گرفت و مستخدمان را مورد سرزنش قرارداد. سر انجام ملا طریقی خلعت جدیدی تن کرده به مجلس باز آمد. قاطعی که با استاد خود ملا نیازی، در مجلس میر عزیز حضور می یافت

129905

۱- متن ص ۱۱۴-۱۱۵

۲- مزید اطلاع را رک : تعلیقات

۳- برای شرح حالش رک : تعلیقات ص ۲۳۴-۲۳۳

از این فیاضی میر چنان تحت تاثیر قرار گرفت که مینویسد :

«اینچنین مردم صاحب کرم دیدیم»^۱

قاطعی از جمله مخصوصان قاضی زاده کاشان بود. پس از تغییر میر عزیز استرآبادی چون قاضی زاده به دیوانی میرزا عیسی ترخان انتصاب یافت قاطعی گاه گاهی توسط وی قصیده و یا غزلی به میرزا عیسی ترخان میگذرانید و آنچه بعنوان جائزه بوی تعلق میگرفت قاضی زاده آورده در مجلس پیش وی مینهاد. قاضی زاده خط نستعلیق را بسیار زیبا مینوشت و رباعی زیر را بدستخط خاص خود در بیاض قاطعی مرقوم داشته بود :

رباعی

دل سوخت ز داغ آشیانی فریاد ! وز دست غمت نیست رهایی، فریاد!
افسوس ز شادی وصال، افسوس ! فریاد ز محنت جدایی، فریاد!

قاطعی در آگره

پس از مسافرتها طولانی در هرات و فراه و قندهار و کابل و غزنین و تهته و احیانا به حرمین شریفین قاطعی بدنبال فتح مجدد هند توسط هایون باگره برگشت. این اقامتش در پایتخت مغول روابط حسنه اش با اکابر روزگار همچنان باقی ماند و وی به آمد و شدش به محافل شان ادامه داد. در این گردهمایی اختصاصی وی به ملاقات با هم اقرانش توفیق می یافت و به بحث و مذاکره در اطراف موضوعات علمی می پرداخت. حضار باقتضای همدیگر شعر می گفتند و اگر مجلس موسیقی بود همگان داد و تحسین نثار هنرمندان میکردند. تردیدی نیست که قاطعی در آگره با عده کثیری از امثال و اقرانش معاشر و محشور بوده اما از تذکره حاضر روابط وی تنها با افراد زیر باثبات میرسد.

۱- متن ص ۶۲

۲- متن ص ۶۲ ، برای مزید اطلاع درباره قاضی زاده کاشان رک : تعلیقات ص ۲۳۳

خواجه حسین مروی :

وی از جمله ندمای هایون پادشاه بود. نظر به لطافت و ظرافت خواجه گاهی برزبان پادشاه میگذشت که خواجه حسین نمک مجلس ماست. خواجه حسین منزل بسیار لطیف و دلگشایی برای خود در آنسوی رودخانه جون تدارک دیده بود که شعرا و ادبا آنجا تجمع مینمودند. هنگامی که قاطعی نیز در خدمت هایون پادشاه بسر می برد با خواجه حسین تقرب تمام داشت و از محضرش استفادههایی میکرد. خواجه حسین به ملا قاطعی بدیده عنایت مینگریست، خانههای برای وی نزدیک منزل خود تهیه کرده بود و از املاک وسیع خود که بهفتاد صد هزار بیگه میرسید، یک ده به قاطعی نیز ارزانی داشته بود.^۱

ملا محسن کابلی :

پدرش ملا دوست از جمله اهل نشست هایون پادشاه بود و در اکابر علمای زمان خود بشمار میرفت. ملا محسن علوم متداول را از مولانا علاء الدین لاری فرا گرفت و در مدرسه خس مشارالیه بسر می برد. با گذشت روزگار وی نیز در عداد دانشمندان بنام روزگار محسوب شد. قاطعی مینویسد :

«ملا محسن نسبت بوالد جامع داشتند... اکثر در منزل مصنف می آمدند و با ایشان بسیار جهت داشتیم و سالها بیکدیگر همخانه هم بودیم»^۲

ملا صاحب دو دیوان بود. گذشته از این تصانیف دیگری نیز داشت. از انجمله بود شرح رساله میر حسین معانی.^۳ در آن شرح وی بعضی از یاران اهل فضل را نیز بتقریب یاد نموده بود. قاطعی موشح الاطراف باسم خود، ازان شرح در تذکره حاضر نقل نموده است که ارادت ملا محسن را به آتی الذکر بوضوح میرساند. موشح بدین قرار است :

۱- متن ص ۱۲۰ برای مزید اطلاع درباره خواجه حسن مروی رک : تعلیقات

۲- متن ص ۴۲

۳- برای شرح حالش رک : تعلیقات ص ۲۱۳

می سزد گر خوانمش ماه تمام مطلع مهرست چون آن نیکنام
لب چو بگشاید بهنگام خیال لال مانند عقل با چندین کمال
از همه بیسر خزد سر تا بیا آمدش آگهی از لطف خدا
قطع چون از ماسوی گشتش رفیق قاطعی شد نام آن صاحب طریق
طبع او با مهر دارد ارتباط طرز او را چون نمودم احتیاط
عقل خود را هم فزودم ارتفاع عین مهرش یاقم از انتفاع
یاقم او را چو مهر خاوری یکدل و یک روی خلق از یاوری

ظاهر آ بیت پنجم از موشح الاطراف حین کتابت از قلم افتاده است و در وضع حاضر ملا قطعی - بجای ملا قاطعی که در بیت چهارم بوضوح دیده میشود - ازان بر می آید.

ملا چلبی علامه :

شیخ کمال الدین ابوالفضل تبریزی ابن میرزا علی بیگ، از بزرگ زادگان تبریز بود. تحصیلاتش را در تبریز و شیراز و قزوین پایان رسانید. حاشیه تجرید را وی از ملا شیرازی آساخت و شفا و اشارات بوعلی سینا را در محضر بعضی علمای کبار قزوین گذرانید. افضل الدین ترکه اصفهانی از جمله اساتیدش بود. اکبر شاه وی را از ایران دعوت نموده منصب قضا تقدیم داشت ولی مدتی نگذشت که چلبی علامه ازین مسئولیت استعفا داد. ملا به شطرنج و شعر علاقه تمام داشت. اول شیدا تخلص میکرد ولی بالاخره تخلص «فارغ» بر خود نهاد. قاطعی درباره وی مینویسد :

«فقیر بایشان آشناء (کذا) مخصوص شدیم و خدمت ایشان خالی از خلق و همت نبود»^۲

ملا محمد میرک صالحی :

از بزرگ زادگان هرات بود و بنا بگفته ابوالفضل علامی^۳ «خود را به

۱- متن ص ۴۳-۴۲

۲- متن ص ۳۵ برای مزید اطلاع درباره ملا چلبی رک : تعلیقات ص ۲۰۴-۲۰۳

۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۶.

نظام الملک طوسی میرساند. در شعر و انشا سلیقه اش بسیار خوب بود و انواع خطوط را با کمال مهارت مینوشت. مدتی در دربار اکبری بسمت منشی منصوب بود. قاطعی که باوی نسبت تباری هم داشت، مینویسد:

«گاهی غزلی هم در آگره با ایشان در میان انداخته میگفتیم»^۱

ملا صبوحی :

از میرزادهای چغته و از سر آمد شعرائی دربار اکبری بود. با خواجه معظم^۲ و میر معزالملک^۳ و میر علی اکبر^۴ آشنا بود. قاطعی درباره وی مینویسد:

«اکثر مجالسها با یکدیگر مخصوص بودیم و شعرها در میان می افتاد و می گفتیم»^۵

وی در سال ۹۷۳ در گذشت و فیضی فیاضی تاریخش را از - صبوحی میخوار - دریافت.^۶

ترجان نورالدین محمد خان :

از اهل نشست هایون پادشاه بود. در هندسه و ریاضی و نجوم و حکمت ید طولی داشت. چون هایون پس از فتح قندهار متوجه کابل گردید ملا از جمله همراهانش بود. همچنین هنگام حرکت آن پادشاه بسوی هند نیز ملا از جمله مستلزمین رکاب وی بود. اکبر شاه برای ملا نورالدین محمد احترام خاصی قایل بود و وی را به خطاب 'ترخان' سرافراز ساخته بود. چون پرگنه سفیدون سرهند مدت مدیدی تحت تصرف ملا قرار داشت ملا به حاکم سفیدون و سفیدونی معروف شد. در شعر فهمی و شعر منجی و همچنین در سخاوت و بخشش ملا بین

۱- متن ص ۹۷ مزید اطلاع را درباره ملا میرک صالحی رک : تعلیقات

۲- برای شرح حالش رک : تعلیقات

۳- ایضاً ۴- ایضاً ۵- متن ص ۱۳۴

۶- منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوکشاہ بدایونی ، کلکته ، جلد سوم ، ص ۲۵۶ نیز رک : تعلیقات

افران ممتاز بود.

نوبتی مخزن اسرار الہی ملا قاسم کاهی^۱ را گذر بہ سفیدون افتاد. ترخان نورالدین شخصاً بہ ملا خوشامد گفت و وی را با کمال احترام در باغ خاص خود فرود آورد. حین اقامت ملا در سفیدون ہر روز پذیرائی ہای مجملی بعمل می آمد و مجلسہای ادبی پر رونقی برپا می شد. از شاگردان ملا قاسم ہر کسی شعری خواند ترخان نورالدین وی را با انعام وصلہ نواخت و بہ تشویقش کوشید. بالاخرہ ملا قاسم چون سفیدون را بسوی لاهور ترک گفت ترخان نورالدین بہ ہر یک از بیست تن تلامذہ اش اسب با زین و لگام ہمراہ نمود و بہ ملا قاسم گفت : لشکر شاہ در عقب سوار برود. اشارہ بہ این بخشش ترخان قاطعی می نویسد :

«ملایان کہ آب و ہوای ہند دریافتہ اند اینچنین ہمت دارند»^۱

مقارن ہمین ایام قاطعی نیز قصیدہ ای خدمت ترخان نورالدین ارسال داشت و بہ دریافت صلہ نہ تقز^۲ پارچہ اعلیٰ از سفیدون سرافراز شد.

ملا صبری :

ملا محمد قاسم متخلص بہ «صبری» از طائفہ کوه بر الس چغتہ بود. چون ہایون بعزم گشایش مجدد ہند از کابل بر آمد ملا صبری نیز در مستلزمین رکابش قرار داشت^۳ و در معرکہ سرہند رشادتهایی از وی بظہور رسید^۴. ملا قاسم میرساز ہایون پادشاہ بود. وی سازی میان قنبر و رباب اختراع کردہ^۵ و کتابہایی در فن موسیقی پرداختہ بود. زمانی ملا قاطعی و ملا طاہر علوی و ملا محمد قاسم کوه بر بہ بہادر خان ارتباط نزدیکی داشتند و روح و روان ہر مجلسی می بودند. قاطعی مینویسد :

۱- برای شرح حالش رک : تعلیقات

۲- متن ص ۱۰۷

۳- برای اطلاع بر معنی تقز رک : ایضاً پاورقی شاہہ ۱ - ۴- تذکرہ ہایون و اکبر ص ۷۸

۵- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۸۳

۶- ایضاً ص ۹۹

«به بہادر خان بسیار مربوط می بودیم و ماسه کس جزولاینفک بودیم»^۱
 امرایی که از در خانہ بہادر بر می گشتند در منزل محمد قاسم خان توقف می نمودند. شبی پیش آمد جالبی رخ داد کہ شرح آن بزبان قاطعی بدینقرار است :
 نواب خان خوابیده بودند و دربار ایشان بسته بودند و در گذر ایشان دکانین بود. بر دکان فقاع نشستیم و محمد قاسم خان را گفتیم روح افزای خود را جلوہ گر سازید. ساز را گرفته آہنگ ساخته نغمہ بگوش روح اہل مجلس رسانید و باری کہ از نغمہ جان می ستاند و جان می داد. حافظ برہان چند بیتی بر نہجی خواند کہ اہل مجلس فریاد بر آوردند. چون آواز عشاق بینوا بگوش خان رسید بی اختیار برہام دویدہ فریاد زدند کہ ہی حافظ برہان ! ہی محمد قاسم ! ہی ملا قاطعی ! از جہت گرمی مجلس و غلغلہ مردم آواز خان را کسی نشنید. خان فرمود کہ دروازہ را وا کردند و مایان را طلبیدند و مجلس گرم گردید. شب ماہتاب و منزل دلگشا موزون دلربا و نھر آب از میانش روان بود. نواب فرمودند کہ چہ خوردہ اید و چہ میل دارید ؟ گفتم کہ محمد حسین تحویل دار شیشہ می آوردہ بود ، مرتکب آن شدیم. محمد حسین تحویل دار حاضر بود. خوان نجات کلان آوردہ بر زمین نهاد و دستار خوان گسترده و شیشہای می ، و تنقلات و از ہر قسم گزک آوردند. خان پیالہ نوش فرمودند سرگرم شدند و حب نجات کہ در بالای آن خوان بود بر داشتہ در دست می انداختند و می گرفتند و اشاراتی بہر جانب می نمودند ، و ہمہ کس متوجہ بود کہ بمن عنایت خواہد شد، اما بعالم درا کہ یافتم کہ میخواستند کہ بہ بندہ عنایت کنند. در نشستن خود را چست ساختم و محمد قاسم دست دراز کرد و من پیش دستی کردہ از ہوا گرفتم. از اہل مجلس فریاد بر آمد و خان تبسم نمودند و شکفتگی بسیار کردند. غرض آنکہ مجلسہای چنین داشتہ می شد.»^۲

ملا تردی رود :

وی از جمله دانشمندان ماوراءالنہر بود کہ در زمان شاہ اکبر بہند وارد شدند و جای خود را بزودی در محافل مختلف باز کردند. ملا صاحب دیوان بود و تصانیف بسیار داشت. اولین برخورد وی با ملا قاطعی در مجلس بہادر خان رخ داد. اتفاقاً معہای دقیق ملا نیازی در آن مجلس خواندہ شد. ملا تردی بی آنکہ بہ نزاکت معنی پی بہ برد بہ دخلی بیمعنی مبادرت ورزید. از آنجا کہ حدت طبع جوانی بود قاطعی از تجاسر ملا تردی در باب گفتہ استاد خود بسیار ناراحت شدہ وی را بہ کودنیت متہم ساخت. چون ملا در ابراز نظر خود پافشاری نمود و از متہ بخششاش گذاری باز نایستاد قاطعی نیز عصبانی شد و بہ ملا گفت کہ تر آداب بحث نمیدانی. شنیدن این ہان بود و از کورہ بدر رفتن ملا ہان. قاطعی نیز تمام آداب مجلس را زیر پا گذارد و بہ ملا تہدید کرد کہ : «ملا جای خود را نگاہ دار کہ باین کار رود ہای ترا می اندازیم». بہادر خان نیز از موضع قاطعی حمایت کرد و گفت : ملا قاطعی شاگرد خوب ملا نیازست و معاً دون مرتبہ ملا قاطعیست.^۱

ملا قاطعی رشتہ سخن را باز از سر گرفت و گفت : «چنانکہ حضرت ملا عبدالرحمن جامی فرمودہ اند کہ علم معاً در رنگ سوزنی است کہ در کاہ دان افتادہ باشد و بعد از مشقت بسیار کہ بطلبند و بیابند سوزنی یافتہ باشند کہ سهل است. پیر ما حضرت غوث العالم ملا زین الدین محمود القواس الہدائی اینچنین فرمودہ اند : علم معاً حکم شکار خوگ دارد. اسب مقوط گشتہ و تیرہا شکست و کہان از کار رفتہ و خوگ کشتہ بکار نمی آید و این علم کہ باو می نازی ما حاصلی ندارد. واقع کہ بسیار خوب فرمودہ اند.» قاطعی ہنوز داشت میگفت کہ علم علم تفسیرست و حدیث است دیگر ہمہ ہیچ. ملا تردی بر جستہ وی را در بغل گرفت و گفت : حق باشاست.^۲

۱- متن ص ۵۸

۲- ایضاً، مزید اطلاع را دربارہ ملا تردی رک : تعلیقات ص ۲۲۹-۲۲۸

ملا قاسم خبیثہ :

از شاگردان رشید ملا قاسم گاهی بود. در علوم متداوله بویژده در هیأت تبجر تمام داشت. با اینکه ذاتش مجموعه خوبیها بود از خودش به خبیثہ تعبیر میکرد. قاطعی اوصافش را چنین توصیف میکند :

راہل قیافہ جواہر ذات شریف ایشانرا دلالت بر خوبی و حقیقت و راستی و خوشخویی و اوصاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ نوشتہ اند . . . الحق بوی خوش از نسیم خلق ایشان پیدا و انوار خوبی بر چہرہ ایشان ہوید است^۱

ملا قاسم در شعر و موسیقی نیز قریحہ سرشار داشت. چون قاطعی غزلی باسم غچک سرود و درین بارہ بہ لاف و گزاف و تعلی پرداخت ملا قاسم را ازین تظاہر و خود نمایی خوش نیامد و وی ضمن قطعہ ای بدین مطلع :

دوشم آمد این ندا از قاسم گاهی کہ گفت آنکہ ہم پیر است و ہم استاد من در شاعری^۲
قاطعی را سخت مورد سرزنش قرار داد. قاطعی نیز در جوابش قطعہ ای سرود کہ در جای خودش بہ نقل آن مبادرت میورزیم.^۳

ملا طرزی :

وی از مردم بنی اسرائیل بود و نسبت بہ ملا علی احمد متخلص بہ نشانی^۴ داشت. در علوم مختلف ماهر بود. قصیدہ ای کہ قاطعی در مدح خود، از وی نقل کردہ است^۵ نہ تنها مظهر مقام و منزلت او در بین معاصرانست بلکہ نبوغ و چیرہ دستی گویندہ را نیز بخوبی میرساند.

۱- متن ص ۱۴۹

۲- ایضاً ، برای قطعہ رک : مقدمہ ص لظ.

۳- ایضاً ، رک : مقدمہ ص (م)

۴- برای اطلاع بر شرح حالش رک : تعلیقات : ص ۲۳۷-۲۳۶ : تذکرہ میخانہ تالیف ملا

عبدالنبی فخرالزمانی باہتمام احمد گچین معانی ، تہران ، ۱۳۳۹ شمسی ، ص ۸۶۳-۸۵۷

۵- متن ص ۶۵-۶۴

قصیدہ در مدح فضیلت مآب واقعی مولانا قاطعی

خدیو چرخ چو در قوس کرد نصب لوا
 هواست بدان حد و مرتبه کہ زبان
 اگر ز ابر شود قطرہ جدا اکنون
 مگوی برف کہ از آسمان همی بارد
 ز باد ، شعلہ آتش نمیکند حرکت
 سپهر برهنه اندام گرنه سرما خورد
 ز بسکہ آیند چرخ تیره شد ز نفس
 سخن ز نوک زبان تا بگوش نتواند
 پناه خویش ز سرما ندید چون جایی
 ولیک از همه طرفه تر کہ آتش نیز
 رسیده روز کنون در کمال کوتاهی
 محیط فضل و هنر میر قاطعی کہ بفضل
 لطیف طبع و هنر پرور و افاضل دوست
 طبیعتش چمنی پر شقایق مضمون
 رسیده است بصد سال عمر او لیکن
 خدا عنایت و لطفی کہ کرده در حق او
 بر آستانہ او برده فاضلان سجده
 زہی بلطف و کرم بینظیر و بی مانند
 سپهر پیر ز پیری در آمدی از پای
 درین زمانہ اگر زنده میشود حاتم
 اگر ز رشک وقار تو سی نگرید کوه
 چنانکہ نور ز خورشید و نگہت از عنبر
 ادب ز خوی تو زیبا چنانکہ تن از جان
 عبارت تو چو آب حیات جان بخشد
 چنان ز جود و سخای تو زر پریشان شد
 هنر ز ذات شریف تو یافت عز و شرف

گرفت روی زمین فوج لشکر سرما
 نمی شود بدھن از فسردگی گویا
 شود میان هوا همچو لؤلؤی لالا
 کز آسمان شدہ نازل ز بہر خلق بلا
 کہ لرزه دارد همچون برهنه سر تا پا
 بدین صفت تن او نیلگون شدست چرا
 سزد اگر نکند شکل مردمان پیدا
 رسید زانکہ شود بسته در ره از سرما
 برفت و کرد سمندر درون آتش جا
 ز ترس دی شدہ پنهان در آهن و خارا
 چو روز عمر عدوی امیر خضر لقا
 درین زمانہ بود بینظیر و بی ہمتا
 سخن شناس و حقیقت پژوه نکتہ سرا
 دلش محیط صفت پر ز در بیش بہا
 بعقل و فہم و خرد همچو مردم برنا
 درین زمانہ نکرده بھیج شخص عطا
 کہ هست درگہ عالیش مرجع شعرا
 زہی بچود و سخا بی مثال و بی ہمتا
 اگر بدست نکردی ز خاتمہ تو عصا
 بگیرد از دل و طبع تو رسم جود و سخا
 چگونہ چشم روان شد ز دیدہ خارا
 نباشد از دل تو علم و فضل وجود جدا
 هنر بطبع تو نازد چو دوستی بوفا
 دل تو کردہ معانی مرده را احیا
 کہ ہر دو حرف زر از یکدیگر بماند جدا
 خرد ز طبع لطیف گرفت قدر و بہا

اگر ز چشمه لطف تو پرورش یابد
 دران زمان که کند یاد لطف توافعی
 محیط مدح و ثنایت عمیق دریائیت
 سخن شناسا خواهم ز روی گستاخی
 مرا ز خوان جهان شد حواله لقمه غم
 بزیر پهلوی من خار بستر سنجاب
 زمانه را هنری نیست غیر جور و ستم
 امید هست که یابم خلاصی از غم دهر
 سخن طویل شد اکنون دعا کند طرزی
 همیشه تا که زند سر ز فیض لاریبی
 دل تو مخزن اسرار باد تا دم صور

ز بار حنظل یا بند لذت خرما
 بجای زهر دهانش شود پر آب بقا
 که فکر ازو نتواند برون شدن بشنا
 ز حال خویش کنم عرضه گر کنی اصفا
 مرا ز شیشه گردون نصیب درد و بلا
 ز خشت زیر سرم بالشی است از دیبا
 سپهر را عملی نیست غیر ظلم و جفا
 چو جا گرفته ام اندر پناه لطف شما
 که نیست از پی ختم کلام به ز دعا
 قصیده و غزل تر ز خاطر شعرا
 رخ تو باد منور بنور لطف خدا

تقی الدین محمد حسینی بلیانی اصفهانی :

تقی الدین اصفهانی از ان دسته از معاصران ملا قاطعی است که مشارالیه از آنها در تذکره خود یاد کرده. وی در سال ۹۷۳ در اصفهان پا بعرضه گیتی نهاد. در هانشهر نشوونما یافت و به فرا گرفتن صرف و نحو و منطق و ریاضی همت گماشت. در سن نه سالگی به قدرت شعر گفتن در خود پی برد ولی با احترام مادرش که ازین کار خوشش نمی آمد ازین شغل اکثراً دست باز میداشت. در شانزده سالگی تمایلی بسوی تصوف و عرفان پیدا کرد و به عزلت و گوشه نشینی گرائید.

تقی الدین وقتاً فوقتاً مسافرتهاى متعددی به عراق عرب و عراق عجم و خراسان انجام داد و عاقبت روی بسوی هند نهاد. وی باتفاق بعضی یارانش در سال ۱۰۱۵ به لاهور رسید. یکسال و نیم آنجا بسر برد و سپس به آگره رفت و پس از توقف یکسال و کسری در آنجا، مسافرتی بگجرات نمود. در سال ۱۰۲۰ میخواست بجزاز برود ولی بعللی نتوانست و بالاخره به آگره برگشت. حین اقامتش در آگره تقی الدین در سال ۱۰۲۲ بنا بر فرمایش یکی از اجله اعیان زمان در تالیف قبلی خود باسم «فردوس خیال» اضافات قابل توجهی بعمل آورده تذکره الشعرائی باسم عرفات العاشقین ترتیب داد. در این تذکره که در سال ۱۰۲۴ تمام

۱- برای اطلاع بیشتر رک : تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۱۶۳-۱۵۱ ؛ تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، ص ۲۱-۳

یافت^۱ وی درباره قاطعی چنین مینویسد :

«مجموعه حالات هنرمندی، خطیر قدری دران دلپسندی، قاطع بوادی صوری و معنوی، مولانا قاطعی هروی بود باقسام هنر آراسته و از لوٹ معایب پیراسته، با کمال جامعیت و متانت آمده، در تذهیب و مجلدی و رنگ آمیزی و غیرهم بغایت استاد گردیده و مجمع الشعراء نوشته بود مشتمل بر احوال متوسطین و متاخرین و بعضی ازان بنظر مخلص رسیده و وی تا غایت در آگره موجود بود، و گاهی ویرا میدیدیم از عمرش یکصد و سه گذشته بود، اما هنوز بنیه قوی داشت، و تردد بفراشت میکرد، و در ملازمت جهانگیر پادشاه می بود، خدمت پدر و جد ایشان کرده...»^۲

قاطعی به عنوان شاعر :

مثل سایر جزئیات زندگی وی اطلاعات ما درباره شعر قاطعی نیز تا حد زیادی منحصر و محدود به نوشته های خود وی میباشد. وی در فنون شعری وقوف کامل داشته، طبعش موزون بود و دل بستگی اش به موسیقی بحد افراط میرسیده است. در گردهم آیی های امرا و اکابر و بزرگان ادب مرتب حضور می یافت و در بحث و مذاکره درباره موضوعات ادبی با شور و شغف و هیجان تمام مشارکت میکرد. به شعر دیگران گوش فرا میداد و از ره تفنن خودش نیز به سرودن شعر همت میگذاشت. احیاناً اگر طبعش مایل بود غزلی یا قصیده ای در مدح امرا و وزرا و حتی پادشاه نیز به سلک نظم در می آورد. شاعری بر ای وی از یک کار ذوق پیش نبود و برای امرار معاش وی بیشتر به هنر های اصلی خود— تذهیب و مجلد سازی و رنگ آمیزی— تکیه میکرد. نوبتی وی غزلی

۱- تذکره نویسی فارسی، ص ۱۵۶؛ تاریخ تذکره های فارسی، ص ۱۵ — در حواشی ریاض العارفین (ص ۱۳۷ پاورقی ۲) سال اتمام کتاب ۱۰۳۴ ذکر شده است که ظاهراً صحت ندارد.

۲- عرفات العاشقین، برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی، جلد دوم، ص ۱۴۳-۱۴۲.

در بیان فضایل خود نوشته خدمت جهانگیر گذرانید و به دریافت «انعام و زر وافر» نایل آمد. غزل اینست :

از خامه بین که معجز عیسی نموده ام	وز پنجه هنر ید بیضا نموده ام
هر گه که کرده ام رقم معنی متین	از لفظ مرده معجز عیسی نموده ام
هر گه توجہی بدل زنده کرده ام	هر حرف شعر را احیا نموده ام
غواص وار رفته بدریای دل فرو	از نظم چون گهر در یکتا نموده ام
از نخلبندی سخن دلفریب خویش	از شاخ هر شکوفه ثریا نموده ام
دل داده ام بزلف و خریدم بلای جان	با زلف مشکبار تو سودا نموده ام
هر گه خیال خال تو کردم بشام هجر	از دل بسان لاله سویدا نموده ام
شاه جهان و عادل غازی که سده اش	من قبله گاه این دل شیدا نموده ام
هر گه سگت بسوی من آمد ز مردمی	بر چشم در نشان خودش جا نموده ام
چون من غلام و مخلص میراثی تو ام	اخلاص و بندگی بتو شاها نموده ام
من درمیانه نیستم ای قاطعی بدان	از صانع کریم تمنا نموده ام

بنا بگفته خود قاطعی «چون این غزل بسمع شاه دقیق طبع نکته سنج رسید
هر بیت را تعریف میفرمودند و این بیت را دو مرتبہ تکرار فرمودند و فرمودند
که خوب گفته :

دل داده ام بزلف و خریدم بلای جان
با زلف مشکبار تو سودا نموده ام»

قاطعی سه قصیده در مدح جهانگیر در مجمع الشعراء جهانگیر شاہی آورده
است^۲ که بقرار ذیل میباشد :

قصیده

در مدح حضرت شاه نور الدین جهانگیر

ای طبع تو توأمان معنی	وی خامه تو زبان معنی
ای رأی تو آسان افلاک	وی خاطر تو جهان معنی
گشتست قلم بمدحت شاه	گویا بسخن لسان معنی

۲- ایضاً ص ۱۴۷-۱۴۹

۱- متن ص ۱۴۷-۱۴۶

یابد همگی ادای غرا	در حسن کلام آن معنی
گر میطلبی تو معنی خاص	در ذهن تو هست جان معنی
گوی تو سخن، زبان چو چوگان	میدان تو بوستان معنی
هر حرف تو چون در بست در گوش	داری تو بهوش کان معنی
از نکہت طبع روح بخش	جان یافته استخوان معنی
از دانش و از علوم حکمت	گشت است دلت مکان معنی
تا لفظ بفکر خود در آورد	تازه شده هم روان معنی
طبع تو بزیرگی بصد رنگ	میگرد روان بیان معنی
مرغ دل من بفکر زلفش	جا کرده در آشیان معنی
تا کرده مداد جا بخامه	پر شہد شده دہان معنی
فہمیدن این نکات موزون	ختمست بر آستان معنی
دعوی نرسد بشاعر خام	پر زور بود کبان معنی
امروز بمدح شاہ در ہند	مائیم بر آستان معنی
در مدح شہ بلند ہمت	قاصر شدہ ہم زبان معنی
از بہر دعا قبول کردند	این شعر مرا شہان معنی
عمر تو زیاد ، تا کہ باشد	این گردش آستان معنی
شد ابلق نظم قاطعی رام	میدار نگہ ، عنان معنی

قصیدہ دیگر

در مدح حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی	
ای ذات تو توأمان دانش	از فطرت تست شان دانش
ای عقل مرو بجای دیگر	سر نہ تو بر آستان دانش
شاہنشہ با ادب جهانگیر	از عقل کند بیان دانش
بنوشته باب زر بنامش	منشی ازل نشان دانش
در مدحت ذات و فہم عالیش	لال است مرا زبان دانش
طوطی خیال سوی موبش	رفتست در آشیان دانش
در وقت تکامش شکفته	چون غنچہ تر دہان دانش
آن نیست بدانش سخن آن	در طبع توہست آن دانش

هرگاه بیزم نکته گیرد بندد همه را زبان دانش
 در فکر نکات می نکرده اندیشه تو زبان دانش
 از تیغ زبان مسخرت شد اقام سخن ، جهان دانش
 در مدح نوشتن و صفاتش گشتست قلم لسان دانش
 فیاض که فیض در دلش ریخت از لوح وز آسان دانش
 آمد همه بر نشانه فکر تیر سخن از کمان دانش
 خوش طایفه لطیف طبع اند در ملک سخن ، شهان دانش
 یابند همه بقای جاوید یا رب همه سروران دانش
 کوی تو ز عزتست کعبه درگاه تو آستان دانش
 فیض تو رسد به بینوایان ای بحر سخا و کان دانش
 از فضل سکوی قاطعی هیچ داری تو بخود گمان دانش
 بحر است علوم بی نهایت پیدا نبود کران دانش
 این نظم که هست چون گستان نامش شده بوستان دانش

ذات تو همیشه باد محفوظ !

قام بتو باد ، جان دانش !

قصیده دیگر

در مدح حضرت جهانگیر عادل غازی

ای آنکه آمدی بخرد شهر یار عقل
 هر جا سمند فکر دوانی ، پی سخن
 عقل است ، آفرینش اول بآدمی
 هر که بنطق لب بکشایی ، شود روان
 تا رأی عالی تو بنای خرد نهاد
 فهمت که هست حصن گشای خرد بدهر
 تا سوی فهم یکنظر انداختی بلطف
 تا بر فروختی گل رخسار در چمن
 شوری فکنده ز کلمات ، در جهان
 شاه یگانه شاه جهانگیر در جهان
 اهل خرد که فیض ربایند بر درت

این رتبه داده است بتو کرد کار عقل
 پس مانده است پیش تو ، گویا سوار عقل
 بر طبع استوار تو آمد ، مدار عقل
 در های تازه سخنت گوشوار عقل
 پر خون غیرتست ز دیده کنار عقل
 از تیغ رأی گردد مسخر دیار عقل
 هم روز او نکوشده ، هم روزگار عقل
 رنگش ز روی رفت و خزان شد بهار عقل
 تاراج کرده تو بود ، هم دیار عقل
 بود است دایماً بسخن کامگار عقل
 گوید که داده تو بدربار ، بار عقل

ای کان رای و بحر خرد و ای جهان علم بی فکر و بی خیال تو خاست کار عقل
داری بهوش آنچه ز امکان برون بود در ذهن عالی تو بود اختیار عقل
غزل غچک که با شعرا اسب شرط نموده که هر که برابر این بگوید اسب
بگیرد و اگر نتواند حسب الحکم اسب بدهد.^۱

بود غچک چو کمان ابروی که عاشق زار کشیده در بغل و می نوازدش بکنار
غچک مگوی که شاخ گلیست هیأت او که گشته ظاهر ازان شاخ نالهای هزار
نه شاخ گل که بود عاشقی بنطق و بیان که میکند بزبان سر عشق را اظهار
کمانچه اش چو هلال و کدو چو بدر منیر ز تار مهر برو بسته است زهره سه تار
طیب عشق چو بر نبض او نهد انگشت ز درد عشق بر آرد هزار ناله زار
ز غچکش بتو ای قاطعی چه وصف کنم ز نالهای حزینش دلم بود افکار

غزل

بستم گرو بگفتن این شعر چون گهر بر شاعران دهر هر یکی اسب راهوار
اما بشرط آنکه بانصاف اهل نظم در گوش بگر فکر بسازند گوشوار
انصاف را میزه سازند و آورند تشبیه خوب و لفظ چو در معنی آبدار
من هم ز روی صدق شوم خاکسار شان صد آفرین بگویم و تحسین بیشمار
ور زانکه دور رفته ز انصاف و از حیا گیرم بچکم شاه یکی اسب کام دار
حقا که این لالی سیراب بی بها وارد شد است بر من خاکی خاکسار
ورنه کجاست قاطعی و لاف این گزاف دارد ز کذب گویی خود روی شرمسار

هنگام تألیف «مجمع الشعراء جهانگیر شاهی» با اینکه مدتی از این پیشنهاد
گذشته بود اما هیچیک از شعرا در صدد جواب گفتن قاطعی بر نیامد و شرط را
نه برد. یکی از معاصران وی با اسم مولانا قاسم که از تلامذه مولانا قاسم گاهی
بوده، البته این همه لاف و گزاف و فخریه گفتن قاطعی را نه پسندید و قطعه
در اینمورد پرداخت که بدینقرار است^۲:

دوشم آمد این ندا از قاسم گاهی که گفت آنکه هم پیراست و هم استاد من در شاعری
پایه شعر است بالا تر ز هفتم آسمان رتبه عالیست اهل شعر را چون بنگری
گر نبودی وحی منزل شعر هم در طور خود نسبت شاعر چرا کردند با پیغمبری

سالها باید که طفلی را ز ابنای زمان
مادر ایام هم عمری ز پستانهای طبع
تا شود ناطق بسان سعدی و ملای روم
فرض کردم فی المثل چون این بزرگان سخن
مر کلام خویش را باید نباشی معتقد
تابعی! این قطعه را از شخص شاعر طبع پرس
پرورد در مهد معنی دور چرخ چنبری
بر لبان او لب ز ریزد ز مهر مادری
همچو فردوسی شود در شعر یا چون انوری
معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری
معجز عیسی اگر داری و سحر سامری
قدر زر زرگر شناسد، قدر جوهر جوهری

قاطعی در جواب گوید

بشنوای یار عزیز من، اگر یار منی
گر رسد فیض الهی در سخن من هم کنم
روح خاقانی شود آگه در ملک سخن
گر کنم تعریف شعر خود نباشد هیچ عیب
هیچکس از حالت شاعر نگفتی شمه
کی بیاید جامعی دیگر بمثل من بدهر
بسته بودم اسب راهواری گرو اندر سخن
گر زندهش بر محک، خالص بود این زر ناب
قاطعی بر نظم درت را به پیش در شناس
آورد بابای فطرت چو نیکو بنگری
یا کند پیرم نظر یا طبع غرا یاوری
گر رسانم یک سخن در گوش روح انوری
زانکه من بنموده ام در شعر سحر سامری
نظم فخریه ازان گفتند اندر شاعری
گر بگردد پیر گردون زیر چرخ چنبری
گر غر خاطر رفته باشد، مولوی! یاد آوری
شعر من رایج بشهر آمد چو زر جعفری
قدر زر زرگر شناسد، قدر جوهر جوهری

قطعه قاطعی

در وصف صراحی حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی

آن شاه جهانگیر بفرمود، صراحی
هر گوهر یکدانه او در یتیم است
فیروزه او، رنگ فزوده بزمرد
مستند و فرح جوی، حریفان طربناک
در بزم جهانگیر، که ثانیش نباشد
لب بر لب ساغر چو نهد گاه صراحی
آن شاه جهانگیر، بهنگام پیاله
کردند مرصع همه با لعل بدخشان
هر در گرانمایه خراجیست ز عمان
یا قوت درو آمده چون کوکب رخشان
زان باده که خوردند بدلهای همه مستان
چشمه و مهر است، درو خیره و حیران
یادم دهد از خضر و لب چشمه حیوان
رخساره بر افروخته سازد چو گلستان

تاریخ صراحی

صراحی بفرمود و ساغر بعشرت
جواهر درو درج از هر طرف شد
بپای یقین سال تاریخ آنشد
صراحی شاه جهانگیر عادل^۲

رباعی در وصف قهوه

قهوه که پسند خاطر شاهانست
شد مطبخ او ز دود همچون ظلمات
چون آب خضر، بقهوه دان پنهانست
دیگش بمثال چشمه حیوانست^۳

قطعه در وصف بیضه

بیضه فرمود شاه ابوالغازی
بیضه ساخته ز دقت طبع
حکم آن باعث سر افزای
قاطعی کرده سحر پردازی^۴

گذشته ازین ، اشعار زیر قاطعی نیز در تذکره حاضر دیده میشود.

در مدح جهانگیر

جهانگیری محمد نام یعنی شاه ابوالغازی
ترا صاحبقران چون جد ممتازیست از شاهان
شوم ممتاز اندر شاعران و مردم فاضل
قلم را چون دهم جولان بگاہ فکر در معنی
علم را هم بنور دین او بوده سر افزای
بیاہم گر نظر از بندگان شاه ابوالغازی
بمدح او عجب در جست و خیزمت ابلق نازی
بمدح پادشاه دین اگر ای قاطعی نازی^۵

بہر حسود بین کہ چہ سوزندہ انگریم^۶

ترا شد خطاب ز ظل الہی^۷

گر التفات شاه بود یار و یاورم^۸

در گرمی سخن چو فروزندہ آتشم

ہایونی و اکبری و جهانگیر شاهی

برده سخن بکرمی ہشتم نهم قرین

۲- متن ص ۱۵۳

۴- ایضاً

۶- ایضاً ص ۵۰

۸- ایضاً ص ۲۱

۱- فی الاصل : کاول

۳- ایضاً

۵- متن ص ۲

۷- سرورق

نادره معموره فضل و کمال خلوقی انجمن اهل حال
من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح کلمات او
لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت^۱

غزل

تا چتر خسرو فلک، از دور شد بلند بهر نثار او، طبق نور شد بلند
از یمن همت شه اکبر جلال دین این خانه مقرنس معمور شد بلند
هر گه براسب ادهم خود شاه شد سوار گویا که ماه در شب دیجور شد بلند
تاجلوه کرد حسن خودش دید، در نظر مستی نمود مور و دم مور شد بلند
بهر نظاره رخ آن ماه چار ده بنشست آن پری و قد حور شد بلند^۲

وله ایضاً

امشب ز پر تو رخ او، نور شد بلند یا نور سوسوی، ز سر طور شد بلند
شاید بگوش خسرو عادل فغان رسد فریاد و داد این دل رنجور شد بلند
تا جرعه ز بزم محبت باور رسید آوازه اناالحق منصور شد بلند
ای قاطعی ز هجر قد سرو ناز او افغان و ناله دلی مهجور شد بلند^۳

اشعار زیر از جمله ابیاتی است که تقی الدین اوحدی^۴ با استشهاد از قاطعی آورده است.

تا چند نشینی بفراغت بفراش از لطف دوی دل درویشان باش
چون ابر ز دست خویش چیزی می پاش مانند درخت خشک بی بهره مباش^۴

شب ز هجر تو بروز آمد و من زنده هنوز دیده خونریز ز درد تو و شرمنده هنوز

چنانچه از این اندک مایه از آثار طبع قاطعی بر ملاست وی احساسات بی شائبه اش را رویهمرفته با کمال موفقیت و خوبی در قالب ابیاتش ریخته است. اشعارش از تشبیهات بکر و نوادر فکر مایه دار است و وی در بند اوزان و

۳- ایضاً

۲- ایضاً، ص ۶۶

۱- ایضاً، ص ۶-۵

۴- عرفات العاشقین، برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی، جلد دوم، ص ۱۴۴.

قوافی متصنع نبوده است. از همه بالا تر اینکه وی تنها به مدایج بزرگان اقتصار نکرده بلکه مایملکات آنها را نیز مورد طبع آزمایی قرار داده و بدین طریق یک بعد دیگری به آثارش بخشیده است.

اینک کلمه چند در مورد آثار از بین رفته قاطعی. چنانکه در صدر مقال نیز اشاره رفته دو دفتر اول «مجمع الشعراء جهانگیر شاہی» بمرو ایام تلف شده است. ولی اقلاً قسمتهایی ازینها تا اواسط قرن دوازدهم در دست بوده و مورد استفادہ تذکرہ نویسندگان از جمله میر غلامعلی آزاد بلگرامی^۱ و شاگردش لچھمی نراین شفیق^۲ قرار گرفته است. آزاد بلگرامی رسالہ دیگری نیز از قاطعی در باب ایلچیگری حکیم ہام و سید صدر جهان پھانی^۳ در دسترس داشته^۴ کہ ہم اکنون اثری از ان باقی نیست. علاوہ بر این چنانکہ از گفتہ خود قاطعی متبادر میشود وی ظاہراً کتابی باسم قصہ حمزہ^۵ نیز تالیف نموده بوده است کہ تطاول ایام آنرا نیز از بین برده است. اصل عبارت قاطعی اینست :

- ۱- نک : خزائنہ عامرہ ، کانپور ، ۱۸۷۱ م ، ص ۲۶۴ -۲ - شام غریبان ، ص ۶۶
- ۳- مولد و منشاء سید صدر جهان پھانی ، قصبہ ایست پھانی نام ، از توابع لکھنؤ . برای شرح حالش رک : آئین اکبری (بلاخان) ص ۵۲۳-۵۲۲ : سرو آزاد ، ص ۹۳-۹۲
- ۴- سرو آزاد تالیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۱۳ م ، ص ۹۳
- ۵- داستان حمزہ در زمان اکبر و جهانگیر بین امرا و عوام علاقمند فراوانی داشته است. بفرمان اکبر شاہ نسخہ ای ازینکتاب را بنحو بسیار شایستہ ای با نقاشیهای سر آمد مصوران آنروزگار تهیه نموده بودند. برای اطلاع بیشتر در باب اصل این داستان و نقاشی های آن رک : نفائس المآثر بیت 'ج' (ذیل جدایی) : تاریخ اکبری ، ص ۴۶-۴۵ : مقالہ عبدالرحمن چغتائی تحت عنوان 'داستان امیر حمزہ کی تصویریں' در مجلہ دانشکدہ خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، دورہ ۳ ، شماره ۳-۲ ، ص ۶۹-۳۱ : مقالہ سید وقار عظیم بعنوان 'داستان امیر حمزہ' در مجلہ دانشکدہ خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، دورہ ۴ ، شماره ۲ ، ص ۴۰۴-۳۲۵ : مقالہ موای محمد شفیع تحت عنوان 'قصہ امیر حمزہ' در مجلہ دانشکدہ خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، دورہ ۴ ، شماره ۴ ، ص ۱۳۷-۱۲۵ : Niharranjan Ray, *Mughal Court Painting*, Calcutta, 1976, pp. 21-28 ; Karl Khandalavala and Jagdish Mittal, *An Early Akbari Illustrated Manuscript of Tilasm and Zodiac*, *Lalit Kala* (New Delhi : Lalit Kala Akademi), Number 14, pp. 9-20.

«میر [کانگ] از خوشنویسان وقت بودند . . . در هند بخدمت شاه اکبر آمده مشرف شدند ، و از جمله کتاب کتابخانه بودند. ایشان و میر دوری و حافظ محمد امین شاگرد میر سید احمد ، با چند خوشنویس بی بدل قصه حمزه که مصنف ساخته پرداخته و مجلد کرده ، در آنجا خوشنویسی مینمودند . . .»^۱

وفات قاطعی

قاطعی بسن بیش از یکصد و سه سال در اوایل سال ۱۰۲۴ در آگره در گذشت^۲ و باحتفال قوی در هانشهر بخاک سپرده شد.

نحوه تصحیح و تعلیق متن ضر

چون از «مجمع الشعرای جهانگیر شاهی» تنها یک (نسخه بودلین اوزلی ۱۸۶) در دست داریم و آنهم از اغلاط املاتی و اغتشاش عبارات و تکرار بیمورد عناوین بکلی مبرا نیست ، حفظ جانب امانت را مواضع مشکوک را کماکان نقل کردیم و بدینوسیله تا حد امکان از تحمیل نظر خواه بر ذوق و سلیقه خواننده خودداری نمودیم. جایی هم که بالضروره تغییر و تصرفی بعمل آمد در پاورقی تذکر دادیم و اگر احیاناً حرفی و یا کلمه ای بحکم ضرورت در متن افزودیم آنرا در بین پرانتز گذاشتیم. اختلافات اشعاری را که در تذکره های دیگر دیده میشود همراه با معنی لغات مشکله و محلی و نامانوس در ذیل صفحات آورده ایم. مزید فایده را اعلام و اماکن و کتب مزبور در اصل متن را ، و همچنین در بعضی موارد ، مآخذ و احیاناً اشتباهات خود مولف (و نساخ!) را ، تا آنجا که محدودیت محل و وقت و وسایل اجازه میداد ، ضمن تعلیقات شرح نموده ایم و در انجام این کار حتی الوسع از منابع اصلی و دست اول استفاده کرده ایم.

۱- متن ، ص ۵۴

۲- عرفات العاشقین برگ ۵۹۴ بنقل از تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، ص ۱۴۳

متن

فہرست اسامی شعرا

کہ درین دفتر ثالث تذکرۃ الشعرا ایراد نموده شد در مدح و مذاکرۃ حضرت
خلافت پناہ ظل اللہ نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی

- | | | |
|----------------------------|-------------------------------|--------------------------|
| ۱- مدح حضرت | ۲- مرزا عرب خوافی | ۳- مولانا فصیحی |
| ۴- ملا قیدی | ۵- ملا ذکی | ۶- ملا نظیری |
| ۷- قاضی نوری | ۸- ملا مظہری | ۹- ملا صیقلی |
| ۱۰- ملا ضمیری | ۱۱- سید حسن غزنوی | ۱۲- ملا طلوعی |
| ۱۳- حکیم ابو المنصور منطقی | ۱۴- شاہ سنجان | ۱۵- ملا داعی مشہدی |
| ۱۶- محرم بیگ کوکہ | ۱۷- مہدم کوکہ | ۱۸- خواجہ کلان بیگ |
| ۱۹- میر فیضی ہروی | ۲۰- طاہر بلخی | ۲۱- ملا صفائی |
| ۲۲- ملا چلبی علامہ | ۲۳- شیخ ابونصر فراہی | ۲۴- میر جان سیاق |
| ۲۵- حکیم قطران | ۲۶- ملا محمد صوفی سازندران | ۲۷- ابوالفرج سجزی |
| ۲۸- میرزا مشربی | ۲۹- حکیم محمد المتخاص برضائی | ۳۰- رضی الدین نیشابوری |
| ۳۱- محمد محسن کابلی | ۳۲- ملا خضری قزوینی | ۳۳- حکیم بو علی |
| ۳۴- میرزا شانی | ۳۵- بابا طالب اصفہانی | ۳۶- ملا قاسم خبیثہ |
| ۳۷- میرزا شرف | ۳۹- قاضی میرک | ۳۹- ملا ظہیر |
| ۴۰- ملا آتشی | ۴۱- ملا شاہ واقعہ نویسن [ب ۴] | ۴۲- اشرف خان |
| ۴۳- میر کلنک | ۴۴- خواجہ عبداللہ مروارید | ۴۵- تردی رودہ |
| ۴۶- حکیم عین الملک | ۴۷- ملا صدرا حنا تراش | ۴۸- قاضی زادہ کاشان |
| ۴۹- قاضی لاغر | ۵۰- ملا طرزی | ۵۱- ملا خواجہ خورد مکہ |
| ۵۲- شیخ گدائی | ۵۳- ملا جانی | ۵۴- ملا حضوری |
| ۵۵- ملا حزنی | ۵۶- ملا حیدر سبزواری | ۵۷- ملا حیرانی قمی |
| ۵۸- ملا یادگار حالتی | ۵۹- ملا حالتی خراسانی | ۶۰- خواجہ زادہ کابلی |
| ۶۱- ملا خلی | ۶۲- میر محمد یوسف خلقی | ۶۳- میر دوری ہروی |
| ۶۴- ملا دعائی | ۶۵- مولانا حسن علی | ۶۶- مولانا رجائی |
| ۶۷- مولانا سایل | ۶۸- مولانا شعوری | ۶۹- مولانا علمی |
| ۷۰- میر عزیز اللہ | ۷۱- میر سید علاہ الدین | ۷۲- مولانا عالمی |
| ۷۳- عبدالغفار تاشقندی | ۷۴- ملا عابد | ۷۵- خواجہ عبداللہ فرخودی |

۱- در متن بعد ازین «ذکر خیر ملا خزنی» دیدہ میشود.

- ۷۶- مولانا فخری
۷۹- فهمی کاشی
۸۲- ملا فهمی استرآبادی
۸۵- شاه صفی
۸۸- ملا صبوحی
۹۱- ملا صبری
۹۴- ملا طفیلی گیلانی
۹۷- معصوم خواجه
۱۰۰- عیسی
۱۰۳- ملا بدیعی
۱۰۶- تقی اصفهانی [ب ۴]
۱۰۹- شیخ جلال
۱۱۲- ملا فکری نور بخشی
۱۱۵- میر فضل الله
۱۱۸- ملا نوری هروی
۱۲۱- ملا آلی
۱۲۴- ملا جانی
۱۲۷- ملا طبعی لاهوری
۱۳۰- ملا نزهتی
۱۳۳- ملا صبری
۱۳۶- میر قصه
۱۳۹- ملا سهمی
۱۴۲- ملا جرمی
۱۴۵- ملا فاضل
۱۴۸- ملا رسمی لاهیجی
- ۷۷- عهدی
۸۰- ملا شاه فنائی
۸۳- فریبی بخاری
۸۶- صنعی
۸۹- ملا صالحی
۹۲- شاه طیب
۹۵- طالعی
۹۸- ملا عادل
۱۰۱- ملا عبدی
۱۰۴- ملا بزسی
۱۰۷- ملا تذروی
۱۱۰- ملا جانی
۱۱۳- ملا قدسی
۱۱۶- خواجه حسین مروزی
۱۱۹- ملا واقفی هروی
۱۲۲- ملا فضلی
۱۲۵- حکیم عارف
۱۲۸- ملا خواجه کشمیری
۱۳۱- ملا وجهی
۱۳۴- ملا مظفری هروی
۱۳۷- مولانا نامی فراهی^۲
۱۴۰- طالب ترمذی
۱۴۳- ملا خلدی
۱۴۶- ملا فطرتی
۱۴۹- ملا روانی
۱۵۱- مصنف
- ۷۸- غباری
۸۱- ملا فیضی
۸۴- ملا صادق حلوانی
۸۷- ملا صلحی ماژندران
۹۰- صدق
۹۳- طفیلی
۹۶- عارف
۹۹- میر عبدالحی
۱۰۲- ترخان
۱۰۵- ملا پرتوی
۱۰۸- ثانی خان
۱۱۱- میر فهمی هروی
۱۱۴- شیخ روز بهان^۱
۱۱۷- ملا علی نیازی
۱۲۰- ملا لطفی تبریزی
۱۲۳- ملا ثانی
۱۲۶- ملا وارثی
۱۲۹- ملا نگاهی
۱۳۲- ملا یقینی
۱۳۵- ملا مطیعی شیرازی
۱۳۸- محمد میرک منشی
۱۴۱- ملا والی
۱۴۴- ملا فردی
۱۴۷- ملا نادم
۱۵۰- ملا کلامی

۱- در اصل متن ذکر شیخ روز بهان ، بعد از ذکر میر فضل الله آمده است.
۲- در متن بعد ازین «ذکر خیر احمد بیگ کابل» ضبط شده است.

دفتر سیوم

از تذکرة الشعراء جهانگیر شاهی

تقدیم تاخیری کہ درین مجمع الشعراء جهانگیر شاهی در اساسی واقع شده باشد، بی وجوه نخواهد بود، یا از رهگذر سیادت یا از رهگذر منصب پادشاهی و عزت آن، یا تاخیر الزمان یا تاخیر جامعیت. هر جا تقدیم و تاخیر شده باشد شرف امکان بالمکین است [و] بر اهل عرفان معلوم و هویدا است. اگر سهو کاتب یا سهوی کہ لازمہ پیری است، واقع شده باشد، بذیل عفو و مرحمت خواهند پوشید و اصلاح خواهند فرمود.

زبان درازی بسیار، [نیست] شرط ادب علی الخصوص کہ [قا] صر بمدح تست زبان [۵ ب]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

با همه محتاجی و عجز و نیاز ساختم از بسمله مفتاح راز

بعد از حمد خدا و درود بر حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات، و آفرین بر اولاد و اصحاب آنحضرت! بر اهل طبع پوشیده نماند کہ این دفتر سیوم باسم یمن اثر حضرت ظل الہی مزین گردانید و جهة تبرک و تیمناً از اشعار آن حضرت، کہ در مدح حضرت اکبر پادشاه فرموده اند، و بمنقب فکر بکر در معنی سفته اند کہ مطلعش اینست:

تا کہ باشد بر فلک خورشید انور، پادشاه پادشاه پادشاهان باد، اکبر پادشاه!
استغفرالله! استغفرالله! نسبت شعر بحضرت پادشاه چون توان کرد! اما چون پادشاهان ظل الله اند، مرتبهٔ چهل اولیا دارند و اولیا مرتکب اینمعنی شده اند:
پیش و پس بارگه کبریا پس شعرا آمده، پیش انبیا!

۱- فی الاصل: آنحضرت باد و بر

۲- عالم آرای عباسی (ج ۱، ص ۱۷۸) پیش و پس بست صف کبریا - پس شعرا آمد و پیش انبیا

بنا بر آن، آن مطلع در مدح پادشاه اکبر که از گفتهای در شاهوار آنحضرت است، مرقوم گشت، چنانکه غزالی گفته :

رتبه به ازین کجا باشد که کسی سایه خدا باشد

و نام این کتاب **مجمع الشعراء جهانگیر شاهی** بنام نامی سامی حضرت ظل اللهی [۲] اعنی حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی مزین گردید :

جهانگیری محمد نام، یعنی شاه ابوالغازی ترا صاحبقران چون جد ممتازیست، از شاهان شوم ممتاز اندر شاعران، و مردم فاضل قلم را چون دهم جولان، بگاہ فکر در معنی سزد گر سربر افرازی، برین گردون گردنده

علم را هم بنور دین، او بوده سرافرازی از شاهان جهان، اندر نسب بسیار ممتازی بیایم گر، نظر از بندگان شاه ابوالغازی بمدح او عجب در جست و خیزست ابلق تازی بمدح پادشاه دین، اگر ای قاطعی نازی

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

از اوصاف حمیده پادشاه عادل غازی زبان قاصرست اما بجهت مدح گویی آن حضرت، که قاعده مدح گویانست، چند فقره مذکور و مسطور می سازد. در حالت تکلم مسیحا دم اند و در سخنوری اعجاز موسوی نمایند و بخلق دلنوازی فقرا میفرمایند چنانکه درین رباعی که زاده طبع آنحضرت است معلوم است.

هر کس که خمیر دل صفا خواهد داد / این قالب خاک را بقا خواهد داد [ب]

هر جا که شکسته بود، دستش گیر / بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

و در طلعت یوسفی آفتاب از رشک جلال منور آنحضرت در پرده ابر در حجابست و در خلق و ادب و سلوک و تسبیح گویی و عبادت و عدالت و دلجویی خلق خدا و در شجاعت و عالم گیری و شمشیر و دلاوری درین اوصاف حمیده پی رو

۱- مخزن الغرائب (بنقل از بزم تیموریه، ص ۱۳۷) :

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد / آئینه خویش را جلا خواهد داد
هر چه که شکسته بود دستش گیر / بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

حضرت پیغمبر آخر الزمان اند.

الہی ! تا دور آخر الزمان باشد عمرو دولت حضرت شاہ نور الدین محمد
جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد !



ذکر خیر میرزا عرب

ذکر نتیجه الاکابر و الاشراف صاحب خلق و ادب ، خدام میرزا عرب که نسبت ایشان ببزرگان عالی نسب میرسند و والد بزرگوار ایشان میرسلطان علی، بن میرسلطان احمد، بن میرسلطان بایزید، بن میرسلطان قاسم، بن میرسلطان محمد، بن میرسلطان اسحق، بن میرسلطان خلیل، بن میرسلطان مجدالدین، بن میرسلطان محمود، بن میرسلطان مجدماضی، بن میرسلطان ابو نصر که از جانب پدران بحضرت امام حسن و امام حسین میرسند و سید حسنی اند.

نظم

آنرا که ندانی نسب و نسبت حالش او را نبود هیچ گواهی چو فعالش [۷] و محموده خاتون بنت سلطان منجر در خانه میرسلطان^۱ ابو نصر بوده. از جانب والده بسطان منجر ماضی میرسند. و دراصل مولد ایشان از خوف است، و خوف ولایتیست که از آنجا اکابر بسیار بیرون آمده اند. و میرزا عرب در ایام صغر سن بهرات آمدند که، باد و هوای هرات را نیم مرشد نوشته اند. و میرزا از آن باد و هوا فیض یافته اند. و از صحبت شریف فضلا و اکابر و اعزّه آنجا مستفید گردیده اند، و بولایت رفته باز مکرراً بهرات آمدند. و یکبار از شامه ایشان قطرات خون تا بیست روز می آمد که استاد نداشت، و حکمای هرات در علاج ایشان میکوشیدند. آخر الامر از آن مرض مهلک شفا یافتند. و در شفای ایشان رحمتی بوده است که درین زمان در قید حیات اند و از مجلس شریف مردم بهره مند و مستفید اند. ازین مرض قرانی عجب گذرانیدند^۲ و در آن اوقات کسب فضیلت در هر علم نموده اند.

۱- فی لا اصل : در خانه میرسلطان منجر در خانه میرسلطان ابو نصر بوده . . .

۲- قران گذراندن (بالکسر) کنایه از خلاص یافتن از زمان محنت. شفایی گوید :

از گریه ام ای چرخ قرانها گذراندی امشب بجزر باش که داری خطری باز
(فرهنگ آنند راج)

نادر [۵] معمورۃ فضل و کمال خلوقی انجمن اہل حال
 من کہ و تقریر کلمات او عاجز از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسلۃ لوح و قلم در گرفت [۷ ب]

و بعد از ان بولایت ہند آمدند و بخدمت شاہ اکبر مشرف شدند و
 خدمتہای شایستہ بایستہ نمودند. و چون حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر
 عادل غازی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند میرزا کمر خدمت بر میان جان بستہ
 در پایہ تخت عالی بخت آنحضرت، ہمہ وقت حاضر بودہ و می باشند و بخدمتہای
 لایق سرافرازند. و خدمت پنہا [؟ کذا] بایشان مقرر بود و گاہی کہ بلشکرہا
 و جاہای دیگر، کہ فرستادہ اند، انجامہم تردد ہای خوب نمودہ اند و مینمایند. و
 حضرت پادشاہ بندگان با اخلاص و با اعتقاد یکجہت عنایت بسیار میدارند،
 علی الخصوص میرزا در جانسپاری و اعتقاد بدلی ندارند. و اگر میرزا قصیدہ و
 غزل و قطعہ و رباعی و مثنوی می گفتند، در معنی بمنقب نکتہ دانی بوجہ احسن
 می سفتند، زیرا کہ طبع متین عالی دارند. اما چون شاعری بذات حمیدہ صفات
 ایشان مرتبہ دونست بنا بران . . . ۱ و مقید شعر گفتن نشدہ اند.

شعر گفتن، گرچہ در سفتن بود لیک فهمیدن، بہ از گفتن بود

الہی! تا از بزرگ زادہای با اخلاص و از بزرگان آثار و نتایج در عالم
 است عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی لایزال باد!

ذکر خیر مولانا فصیحی انصاری [۸]

مولانا فصیحی از انصاریانند و ہرات را باغچہ انصاریان گفته اند. و از
 اطراف و اکناف، از اکابر و افاضل، ہر کس بہرات می آیند اول بطوف حضرت
 خواجہ عبداللہ انصاری مشرف میگرددند. و در تعریف ہوا و فضای گازرگا،^۲ و
 مرقد منور مطہر مقدس آنحضرت زبان بیان سنکسر است. و مولانا فصیحی صاحب

۱- ناخواناست. ۲- ایضاً: گازرگا

دیوان و مشنویات و غزل و قطعه و رباعی اند و یک کتاب مسمی به "مجموع فصیحی" در تعریف آبا و اجداد صاحب خلق و ادب میرزا عرب تصنیف فرموده اند و اشعار بسیار دارند.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت

وله

ما عشرت دو کون ، بتا راج داده ایم	خون جگر ، ذخیره فردا نهاده ایم
ما ماهیان بحر و جونگریم خشک لب [۹]	هم در میان بحر بساحل فتاده ایم
اشراقیان صومعه را ، عقد سبعه ایم	دردی کشان میکده را ، جام باده ایم
حسنیم ، و رخ ز هودج لیلی نموده ایم	عشقیم ، و بار بر دل بجنون گشاده ایم [۸ ب]
وارستگی حلال فصیحی ترا ، که ما	در عشق جان دهیم که با عشق زاده ایم

وله

بهشت را چه کند ، با غم آرمیده او	ز دوزخ از چه هراسد ، فراق دیده او
من و سجود بت ، از ایزدم مترسانید	من آفریده عشقم ، نه آفریده او
شهید عشق ترا ، راه کعبه مقصود	کسی نشان ندهد ، جز سر بریده او

وله

مریض عشق در بستر ننگجد	چه بستر ، کو بصد کشور ننگجد
شهید خنجر عشق تو ، چندان	بخود بالذ که ، در محشر ننگجد

وله

باز دامن میکشد در خون ، دل خود کام ما	یک لب و صد نوحه دارد ، یار خون آشام ما
ما و آن حسرت ، که از خون جگر ساغر دهد	چون تهی از باده مقصود بیند ، جام ما
گو صبا منت منه برما ، که گر اینست هجر	جان غم فرسوده خواهد برد ، خود پیغام ما

وله

می چنانکه ز یمن فروغ طلعت او	نهاده طور خرد نام خانه خمار
بسمی باصره در طعمه طعم دریابند	کشند سرمه ز لایش اگر اولوالابصارا
بطعم جان بستازد ، بنشاه جان بخشد	سرشته اندش گویا ز وصل و فرقت یار
می چنانکه نویسد بنام زهر اجل	برات راحت رنجور و صحت بیمار [۹]

صدای پایش بخشد نوید عمر ابد
می که چون ز سر شیشه پنبه برداری
چو عکس جامش افتد بخاک ، پنداری
عقاب مرگ اگر تر کند ، بدان منقار
زند ز جوقش فواره وار نور انوار
زمین مقابل خورشید گشته آینه وار

وله

کشتگان روز هجر از رشک ایزد فارغند
گر بقدر حسن خواهد بود استغای تو

وله

راه در دوست آشکارا مسپار
یا پای چنان نه ، که نماید نقشی
نامحرم پا بود درین ره رفتار
یا نقش قدم با قدم خود بردار

وله

وقتست که این طلسم دولاب اسامس
تاکی بعبث منسله هستی را
در گردد و وا رهیم از امید و هراس
بندند و گشایند چو قفل وسواس

وله

زان خوبتری که کس خیال تو کند
شاید که بآفرینش خود نازد
یا همچو منی ، فکر وصال تو کند
ایزد که تماشای جمال تو کند

وله

هر خار کان ز وادی هجران برآمده،
بهر نثار تیغ جفایت مرا چو شمع
باز جام دوزخ آشام از غم خونخوار تست
کعبه را گرد سربتخانه آرد، در طواف
خون شدی ای جان غم فرسوده، از رشک و هنوز
سالها ، بر جان زار خویشتن ، باید گریست
غیر سرخوش از می وصل ، و فصیحی سرگران
بر پای دل خلیده و ، از جان برآمده
هر دم سر دگر ز گریبان برآمده
دیده ام دریای خون از حسرت دیدار تست [و ب
کاروان سالار کفر، از حلقه زنار تست
عالمی را حسرت این دیده خونبار تست
دیده را کش هوای نشاء دیدار تست
هان محبت ! هان محبت ! دشمنیها کار تست

وله

چون صبا جلوه آنزلف گره گیر دهد
هر که در عهد جمال تو ز مادر زاید
عقل را ذوق جنون مزده زنجیر دهد
دایه فطرتش از خون جگر شیر دهد

جان بحسرت ندم چون کم الحق ای دوست کہ فغان چو منی زحمت تاثیر دہد
هان فصیحی کم جان گیر کہ این بیشہ ما ہمہ از زہر گیا طعمہ بنخجیر دہد

وله

چون صبا در بر کشد زلف گرہ گیر ترا عقل مجنون وار بوسد پای زنجیر ترا
هان بنال ای صید گاہ عشق ، کز تاثیر شوق باز خون میجو شد ، اندر سینہ فنجیر ترا
میطپد جانم ہانا کردہ استیلاء حسن تہمت آلود شکار دیگری تیر ترا
مرحبا ای قاصد انفاس مسیحایی کجاست ما چو روحم گرد سر میگشت تقریر ترا [؟]
زندہ بی او فصیحی خاک ہجرانت بسر کو اجل تا در پذیرد عذر تقصیر ترا [۱۰]

وله

بتان بتیغ ستم قصد هیچ دل نکنند کہ اولش ز رخ زندگی خجل نہ کنند
ہزار جان بستانند در بہا و ، ہنوز تبسمی ز لب لعل خود ، بجل نہ کنند
طاوaf کعبہ مقصود کی حلال بود بر آن کسان کہ رہ از خون دیدہ گل نہ کنند

وله

در سینہ آہ ما اثر میسوزد در پنہ ۷ نخل ما ، نمر میسوزد
دردت بدوای ہرگہ بر میخیزد مرہم ز جراحتش بتر میسوزد

وله

عمری بغم تو زندگی کردم غمہای ترا ہمدم جانی کردم
تا گرد مرا صبا ز کویت نبرد جان در سر کار ناتوانی کردم

وله

چون باد سحر ، زلف ترا شانہ کشد ہر گوش خرد ، جنون صد افسانہ کشد
از کعبہ ، ہوای سر زلفت ، دل را ز نار بگردن سوی بتخانہ کشد

الہی ! تا فصیح زبانان ماضی و حال و استقبال در مدح گوی حضرت
پادشاہ بزبان فصاحت مدح گویند عمرو دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل
غازی در تزاہد و ترقی باد !

ذکر خیر ملا قیدی شیرازی

مولد شریف ایشان از شیراز ست و شیرازیان [۱. ب] همه صاحب علم و خوش طبع و شیرین کلام اند و شعر ایشان نمکین است و در سخنان ایشان فصاحت و بلاغت مندرج است و شعر رنگین غرای جان فزای دلربای بسیار دارند.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت

نظم

بهر نگاه تو صد خون کنم اگر دعوی
بتحملی بنام که قرار صبر با خود
تا کی در اضطراب جدایی شب فراق
تسکین دل بمژده مردن دهد کسی
زبانہ با همه خصمی گواہ من باشد
دهد آنقدر کہ آخر، دل روزگار گیرد

وله

کدام مرهم لطف، از تو، بر دست مرا
کہ جان گداز تر از داغهای حسرت نیست مرا

وله

اندکی از طبع شوخش، بر دلم آزار هست
و بجشی کز دشمنان باید، مرا از یار هست

وله

از شرمساری گله، آسان شدم خلاص
چون خجلتم بوقت شکایت زبان گرفت

وله

زند از شکوهام چین بر جبین لیک، از لبش هر دم
با استقبال گفتارم نوید خنده می آید

وله

بخندهای نهانی نمک چه میریزی
بران دلی کہ ز داغ غمت جراحت نیست

وله

من کجا وصل؟ کجا برق جنونی خواهم
کہ بجان افتد و تا روز قیامت سوزد

۱- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰ : گردد

۲- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰ : عقل

دی شاهد وصل پرده انداخته بود ویرانه دل بعشوه آراسته بود [۱۱ب]
 خفاش نداشت طاقت دیدن مهر ورنه خورشید پرده برداشته بود
 الهی! تا شعرا رشته سخن را بمعنی مقید میسازند و مذکور و مسطور
 میگردانند عمرو دولت حضرت محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا ذکی

از پاکیزه روزگاران بوده اند و سخن ایشان پاکیزه از عیوبست و ذات
 ایشان پاکیزه، بتقوی و طهارت آراسته، و سخنان آراسته پیراسته دارند. اگرچه
 کم اشعارند اما پاکیزه گوی و خوش عبارت اند.
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت

نظم

ستم کشان محبت، لب از فغان بستند گره ز جبه گشادند و بر زبان بستند
 تمیز نیک و بدی نیست درسیانۀ خلق نظر بهره گشادند، دل بدان بستند
 ترا بنکته پیراهنی مضایقه نیست ولی بطالع ما، راه کاروان بستند

مستغنیم از هر دو جهان در پی کاسی صد سعی ز من بینی محتاج ندانم
 محتاج همینم که مراد دو جهانرا در دامن خویش آرم و دامن نفشام [۱۱ب]

الهی! تا پاکیزگی در اهل طاعت آینه و حال مضمحل است عمر و دولت
 نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی در تزیاید باد!

- ۱- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰؛ هفت اقلیم ج ۱، ص ۲۴۸؛ قامت افراشته بود
- ۲- آئین اکبری ج ۱، ص ۱۸۰؛ بجلوه انباشته بود
- ۳- هفت اقلیم ج ۱، ص ۲۴۸؛ بعشوه انباشته بود
- ۴- فی الاصل: زکی
- ۵- عرفات العاشقین (حاشیة میخانه ص ۵۸۲): بلا کشان
- ۶- ایضاً: ز نکته

ذکر خیر ملا نظیری

ایشان از نیشابورند و اشعار ایشان مضمون خاص و تشبیہات غیر مکرر دارند و شعر ایشان در سبزووار و مشهد مقدس شہرت تمام دارد اما بہند کم رسیدہ.

آنچہ از نظمش دم تقریر یافت این دو سہ شعر است کہ تحریر یافت

نظم

ز ہنر بخود نگنجم چو بجم می مغانی بدرد لباس برتن ، چو بجوشدم معانی

● مجلس چو بر شکست ، تماشا بما رسید در بزم چون نمازد کسی ، جا بما رسید

● عاشق کجا و سخن صبر و جدایی یا رب تو ازین تہمت جانکاه! نگہ دار
با خجالت جرم از رہ^۲ عجز و رہ زاری باز آمدہ ام ، خواہ بکش خواہ نگہ دار
زندان وطن بہ کہ گلستان غریبی از مصر بکنعان برو در چاہ نگہ دار

● خدا کند کہ دو چارم شود کہ ، میدانم چنان نیم کہ اگر بیندم نبخشاید

● زمانہ یکنفسم بر مراد خود نگذاشت بہر کہ داد مراد ، از من انتقام کشید [۱۲]]

الہی ! تا مدح گویان در بلاد عالم در ترقی و تزاہد اند عمرو دولت
حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر جهان بخش عادل و غازی در ترقی و تزاہد
باد !

ذکر خیر قاضی نوری اصفہانی

قاضی نوری اصفہانی بچہرہ منور اطہر خود بر مسند قضای اصفہان
مشغولی مینمودند و بکار مسلمانان بوجہ احسن از روی کتابها فتوی حکم میفرمودہ

۱- دیوان نظیری ص ۱۸۸ : تہمت ناگہ ۲- ایضاً : در عجز

اند و گاهی بشعر ہم مرتکب میشدند. این چند بیت کہ بایشان فایض گشته بود درین تذکرہ مرقوم ساخت.

نظم

چو ترک چشم تو، در خانہ گمان آید
تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی
بناخن از تن خود، استخوان برون آرم
در سرا نگشایم چو با تو می نوشم
اسیر عشق کسی دان کہ در برابر دوست
اگرچہ بر سر بازار عشق و رسوایی
شکست در صف چندین ہزار جان آید
اگرچہ تیر تو بیخواست بر نشان آید
کہ ناوک تو سبادا، بر استخوان آید
اگر فرشتہ رحمت، ز آسمان آید
خموش باشد، و بی دوست در فغان آید
مرا ہمیشہ زبان بر سر زبان آید [ب ۱۲]

الہی! تا قاضیان بر مسند قضا در بلاد جهان حکم میفرمایند و عدل
پادشاہ حامی و مدد ایشانست عمرو دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ
عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا مظہری کشمیری

ایشان از ولایت کشمیر اند، و کشمیر جای بہوای جانفزای دلربای
خوش ہواست، و بعضی مردم آنجا از رہگذر لطافت ہوا و فضای شہر و سبزہ و
صحرا و گل و ریحان آنجا، کہ مشہور عالم است، بتوجہ و ہمت [و] بہ تربیت میرزا
حیدر کہ در آن ولایت صاحب تاریخ است، تربیت یافته اند. و ہرگز در آنجا از
ساز و نغمہ و شعر و علوم نام و نشان نبود بتربیت و تعلیم میرزا حیدر ہمہ
صاحب سخن و ہنرمند گردیدہ اند، و اکثر ہنرها را میرزا حیدر بمردم آنجایی تعلیم
دادہ و رهنمونی کردہ اند. و بعضی مردم جلفا و مجہول آنجایی سرد و خنک
گوی^۲ و بدزبانند، اما از رہگذر میر سید علی ہمدانی آن شہر شہرت تمام دارد و

۱- جاف: بمعنی سفید و خودسر و بیباک

۲- فی الاصل: خنک گوی اند و بدزبانند

میر از بزرگان عالم بوده اند و از جمله اولیای کبارند. و ازین شعر حضرت ملا عبدالرحمن جامی، کہ در تعریف میر سید علی ہمدانی فرمودہ اند، فضیلت و حالت ایشان معلوم میشود. و آن رباعی کہ حضرت ملا فرمودہ اند اینست :

سفتم گہری چند چو روشن خردان در ترجمہ حدیث عالی سندان
باشد ز من ہیچ مدان معتقدان این تحفہ رسانند بشاہ ہمدان [۱۳]

چون سخن دور گشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و ملا مظہری از روح متبرک حضرت فیض یافتہ اند و اکثر مردم آنجایی از معتقدان میر اند و فیض از روح میر می یابند. و ملا اشعار بسیار دارند. این ترجیع بند از شعر ایشان درین تذکرہ دفتر سیوم مذکور و مسطور گشت.

نظم

ای بی تو دلی شکستہ مارا جانی ز فراق خستہ مارا
مائیم و تصویری، کہ از تو ہرگز صورت نہ بستہ مارا
زایل نشود اگر بسوزند مہرت کہ بدل نشستہ مارا
اندیشہ خوی نازک یار صد نالہ بدل شکستہ مارا
در کوی بلا بجز غم تو ہرگز یاری نجستہ مارا
تیر مژہ کہ بدل گشادی کز سینہ سنان، فرستہ مارا
با این ہمہ سعی، چون نگشتہ بخت از سعیت خجستہ مارا

بنشینم و باشم از صبوری

خرسند بدوری ضروری

[۱۳ ب]

ای غایت آرزوی عاشق گاہی گذری بسوی عاشق
دستی کہ غمت بکینہ برداشت سخت افشردی گوی عاشق
در کوی بتان، مدام آید بر سنگ ستم بسوی عاشق
رہ نیست بر تو خواہشم را از کثرت آرزوی عاشق
ساکن نشود بعہد خوبان جز شخص بلا، بکوی عاشق
از چشمہ عاشقی نیاید جز خون جگر، بجوی عاشق

بی خواہش خاطری ز معشوق بی فایده جست و جوی عاشق
چون نیست امید آنکہ ہرگز افتد نظرت بسوی عاشق
بنشینم و باشم از صبوری
خرسند بدوری ضروری

ای خاک رہ تو از وفا من! بر من منشان ز ناز دامن
گر خون ریزی و گر بسوزی دادہ ام بارادہ ات رہنا من
حاشا کہ بیکدو زخم بیداد دامن کثمت ز کف رہا من
یاد تو ز دل، فرامشم باد گر یاد کتم بجز ترا من
نامت بزبان من مگرداد گر داد بر آرم، از جفا من
پیداست کہ صبر چند بتوان زین پیش مکن ستیزہ با من
تاکی، ز فسون عشق، تاکی تاثیر بدزدم از دعا من
زین پیش تحمل نماند است با کس منشین بغیر تا من
بنشینم و باشم از صبوری
خرسند بدوری ضروری

ہرگز نتوانم این گمان برد کزدست غم تو، جان توان برد
در دل غم دوستی قوی شد جان از تو نیازم این زمان برد
دل روی تو دید و جان فدا کرد سرمایہ عمر جاودان برد
عشق آمد و عقل خرده بین را در کوی جنون کشان کشان برد
ہم غارت صبر کرد و ہم دل دزد آمد و رخت، از دکان برد
ہر مایہ کہ دادہ بود وصلت ہجر تو زمین یکان یکان برد
گفتم کہ غمت بغیر گویم رشک آمد و نطقم از زبان برد
از جور تو دل بجان رسید است این بار دلم گر از تو جان برد

بنشینم و باشم از صبوری
خرسند بدوری ضروری

ہر کس بتو دلربا نشیند پیوستہ ز دل جدا نشیند
پندی کہ نہ دوستی فزاید در خاطر ما کجا نشیند
عشق آتش خوست خوش حریفی کاسودہ درین بلا نشیند
تا مہر توان فزود یا را! با کینہ کسی چرا نشیند
چشم بہوای خاکپایت تاکی برہ صبا نشیند
درد تو زہر دلی کہ خیزد ہم بر دل مبتلا نشیند

بنشین نفسی کہ آتش دل یک لحظہ ز شعلہ وا نشیند
 ایزد چو نداد بخت آتم کان مہ بمن از وفا نشیند
 بنشینم و باشم از صبوری
 خرسند بدوری ضروری

[۱۵]

زنجیر بلاست، آن نہ گیسومت
 ما را دلیکی پر از محبت
 گر جور کند، بجای لطفست
 مهر افزاید بکینہ آئماہ
 در کنج فراق، بی تو مارا
 سر رشتہ اختیار عاشق
 من ناوک غمزہ خورده، و خلق
 از غرقہ بحر آگہی نیست
 زین پس من و خواری نعمل
 بحراب دعاست، آن نہ ابروست
 در حلقہ زلف آن جفا جوست
 ور زہر دہد، بسان داروست
 بیگانہ دلست و آشنا روست
 جانی بلب و سری بزاونوست
 دایم بکف ارادہ اوست
 پیکان طلبندم از رگ و پوست
 آنرا کہ، نشست بر لب جوست
 چون نتوانم بود کہ بر رخ دوست
 بنشینم و باشم از صبوری
 خرسند بدوری ضروری

[۱۵ ب]

ای مایہ دہ ستم فروشان
 من نتوانم نظر نگہ داشت
 برخاست قیامت از قیامت
 خرسندی عاقبت بلائیست
 آخر ز خیال خود، شبی پرس
 افسانہ خواہش خموشان
 تاراج کن شکیب کوشان
 تو عارض خویش را بیوشان
 این آتش فتنہ را فروشان
 این چاشنی غمم بنوشان
 بنشینم و باشم از صبوری
 خرسند بدوری ضروری

بر زلف تو دل نہاد نتوان
 با رشتہ دوستی رگ جان
 تاکی بوفا فریب، تاکی!
 گفتن بمراد خویش حرفی
 رقم کہ صبور باشم، اما
 پیداست کہ در میان آتش
 در دام بلا فتاد نتوان
 پیوست توان، گشاد نتوان
 نتوان، بتو اعتماد نتوان!
 با آن بت خود مراد نتوان
 دل بر دوزی نہاد نتوان
 نتوان شد و ایستاد نتوان

۱- ظاہراً ابیاتی چند ازین بند از قلم افتادہ است.

میکویم ، اگرچہ منکران را آورد باعتبار نتوان
 موی ز من و محبتش فرق از غایت اتحاد نتوان [۱۶ ا]
 با این همه شوق اگرچہ، بی تو قانع بودن بیاد نتوان
 بنشینم و باشم از صبوری
 خرمند بدوری ضروری

از یار خوشست ، ناز کردن دل را گرو نیاز کردن
 گہ از نگہی ، گہی بجرنی درہای امید ، باز کردن
 جور از چہ کنی ، چو میتوانی صد عشوہ جان گداز کردن
 رسم هوسست ، مہوشانرا بر دلہا ترکناز کردن
 عشق تو و عافیت، چہ سودست محراب بت و نماز کردن
 از تندی خوی نازک او نتوان غم دل دراز کردن
 نازت بکشم، کہ با چنان روی نتوان ز تو احتراز کردن
 رہ چون نتوان بیزم وصلت از شوخی حیلہ ساز کردن

بنشینم و باشم از صبوری
 خرمند بدوری ضروری [۱۶ ب]

ای مہ کہ بحسن تو پری نیست . این جور ز آدمی گری نیست
 دردست در درون سینہ ، ورنی این نالہ زار سرمری نیست
 دلہا برد و بخون نشاند گوید ہومیست، دابری نیست
 دل بردن و دلبری کردن انصاف بدہ کہ کافری نیست
 داد از ستم کجا برم ؟ آہ ! در کشور حسن داوری نیست
 یکچند فریب ہرزہ خوردم گفتم کہ دلش ز من بری نیست
 چون دانستم کہ از تہ دل ہیچش میلی بہ مظہری نیست

بنشینم و باشم از صبوری
 خرمند بدوری ضروری

الہی ! تا از روح پرفتوح میر عالم فیض یابست عمرو دولت حضرت
 نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی در تزاہد باد !

ذکر خیر ملا صیقلی ہمدانی

از ہمدان اند و ہمدان شہریست کہ میر مید علی ہمدانی [۱۷ ا] طاب

ثراہ ازان شہرند. ہمین شرف آن شہر را بس است. و ملا صیقلی از شاعران خوش طبع ہمدان و در وادی سخندانی و عالم ہمہ دان اند، و صاحب دیوان اند و اشعار ایشان ہمہ بمضمون و تشبیہات مزین است، و صیقل طبع ایشان زنگ از دل تیغ میر باید چنانکہ استادی گفتہ :

مرغابیان جوہر دریای تیغ تو ہر یک بروز معرکہ، صیاد صد نہنگ
و شعرهای رنگین و جان فزای دلربای بسیار دارند ؛ اما :
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعرست کہ تحریر یافت

نظم

تا زخم تو، بر جگر ندیدم	از خون جگر اثر ندیدم
دل خون شد و میل گریہ دارم	دیربست کہ چشم تر ندیدم
با آنکہ خبر نداری از دل	یکدم ز دلت بدر ندیدم
تا دل بتو بچور پیشہ دادم	آسایش دل دگر ندیدم
پر صیقلی از فراق ترسی	عاشق چو تو بی جگر ندیدم

الہی تا تیغ پادشاہ جهانگیر در بلاد ہند بر سر اعدا مظفر و منصور است
[۱۷ ب] عمرو دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی در
تزیید باد !

ذکر خیر ملا ضمیری

مولوی از ہمدان بودہ اند و ہمدان شہرا شاہ ہمدان میر سید علی است،
فخرآن شہر ہمین بست کہ میر سید علی ازان بلدہ فاخرہ اند، و شہر عظیم است
و عمارات عالی دارد و باغات و شہریتش بسیار و بی نہایت است و طرح و طراحی
آن شہر ہم بسیار موزون، و باد و ہوایش لطیف است و مردم آنجا ہمہ خوش
طبع و عالم و در علوم دانا و پرہیزگار و متقی اند. و ملا ضمیری از خوش

۱- فی الاصل : ہمدان شہرست.

گویان و شیرین کلام اند، و در شعر مضامین غریب و تشبیهات عجیب دارند
و سخن ایشان رتبه بلند دارد.

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تقریر یافت

نظم

آمدی و آتشم بر جان زدی در تمنای 'چال او'، سراپا دیده ام
حیرتی دارم که مشتاقان کوی شوق را ز افشای راز عشق تو شرمنده بوده ام
بکفر زلف ترسا زاده دل شد چنان از ره چو انگیزد فلک؟ از بهر پرسش، در ته خاکم
ببخت خویش بنازم، که صد هزار پری نهانی از تو، بدل خواستم کم گله
اثر نگر که اجابت، ز رشک میسوزد بهر محفل مروای دل، نه کمتر ز پروانه
اینکه جمعند ببزمت، همه پروانه نیند اگر روپوشی از من، با خیال خود چه خواهی کرد
رفتی و بر آتشم دامان زدی یکسر مو بر تم بی لذت دیدار نیست [۱۸]
بعد مردن در ته خاک این همه آرام چیست عرض نیاز چون بخدای تو کرده ام
که گر ایمان در آغوش آرمش، ز نار نگشاید برم نام تو و در شرم جاویدانش اندازم
شب وصال تو، پروانه چراغ منست هنوز لب نگشودم، که خون دل سر کرد
ازان خدنگ دعای، که در کبان من است که در بزمی که شمعی نیست، گرد آن نمیگردد
شمع من سوخته جان هست و تماشایی نیست که از پیش دو چشمم یکزمان پنهان نمیگردد
[۱۸ ب]

الهی! تا بر ضایر اهل جهان صدق و وفا مضمهر است عمر و دولت
حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی باد!

۱- هفت اقلیم ج ۲، ص ۴۳۱: تماشای

۲- ایضاً، ص ۴۱۹: ملک

۳- این دو بیت در هاشم دیده میشود:

یا رب ز دو کون بی نیازم گردان و ز افسر فقر سرافرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان زان زمانه بسوی تست...

ذکر خیر میر سید حسن غزنوی

از سادات صحیح النسب غزنین اند ، و غزنین شهریست که پای تخت سلطان محمود بن سبکتگین است و چهار صد ولی در آنجا آسوده اند که از انجمله یکی شیخ بهلول دانا ست. و سلطان محمود پادشاه از هفت سلطان رحمة اللہی است و بعد از سبکتگین چهار اقلیم را داشته است که ہندہم داخل او بود. و در ہند یک راجہ می بود و تمامی ملک ہند کفرستان بود و یک مسلمان بود ، گناہی کرد ، راجہ یک انگشت او را برید و آن مسلمان پیش سلطان بغزنین رفتہ تظلم نمود. سلطان محمود خواہر زادہ خود را کہ سالار مسعود باشند با لشکری عظیم فرستادند و سلطان مسعود شمشیر اسلام زدہ خیلی جاہا را گرفتند، آخر در جنگ بہرایچ تیری رسید و شہید شدند. بعد از ان کہ لشکر گریختہ آمد سلطان محمود خود متوجہ شدہ تا جگنات تاختند و قتل بسیار کردند. و در جگنات بتی بود کہ راجہای بنگالہ و اطراف و اکناف رفتہ آن بت را پرستش مینمودند و بت عظیم بود کہ دو برابر آدمی از سنگ تراشیدہ بودہ اند. سلطان محمود فرمودند کہ این بت را بشکنند. راجہایی کہ آنجا بودند آمدند کہ دو برابر این طلا میدہم نشکنید. [۱۹] امرا بجد شدند کہ سنگی است از شکستن این بت چہ خواہد شد ، این زر را بگیرید و بلشکر اسلام بخش نمائید. سلطان فرمودند کہ راست میگوئید کہ از شکستن بت چہ خواہد شد، اما اگر نشکنم مرا بت فروش بگویند و چون بشکنم بت شکن. انصاف بدہید کہ مرا بت فروش بگویند یا بت شکن ، کدام بہ است ؟ گرز را گرفتہ بر شکم بت زدہ اند، و آن گرز برابر بدہنہ باشد از فولاد ناب ساختہ و پرداختہ ، و مصنف دیدہ است و الحال بر قبر سلطان محمود است. چون گرز را بر شکم بت زدند شکست ، و جواہر نفیس از شکمش ریخت کہ خراج عالمی بود. و آنچنان بود کہ ہر کسی کہ از راجہا برای پرستش می آمد ، لعل و جواہر می آوردہ اند ، و در دهن بت می انداختہ اند. این ہمہ جواہر جمع شدہ بود. و جواہر را بہ امرای خود بخش نمودند و خزینہ ہم ساختند.

آنرا کہ خدای دولتی خواهد داد ناگاہ ز سنگ خارہ بیرون آید

و سلطان محمود پادشاہ رحیم کریم بود و شبہا بتییر لباس در شہر میگشت و مردم ہمزبانی میکرد و سخن سلطان در میان می آورد کہ بہ بیند کہ مردم چہ میگویند ، از سلطنت ما راضی و شاگردانہ . آنہایی کہ تعریف مینمودند و آنہایی کہ از افلاس و پریشانی خود می گفتند [۱۹ ب] صبح بر تخت می نشست و تسلی خاطر ایشان میفرمودند . و در زمان سلطان شعرا بودند مثل عنصری و عسجدی و فرخی و فردوسی . این سہ تن کہ عنصری و عسجدی و فرخی باشند در بیرون شہر بر تختی نشسته بودند و با یکدیگر صحبت مینداشتند و تاریخ قدما بیکدیگر میخواندند کہ فردوسی از طوس برخاستہ بغزنین آمد . در بیرون شہر کہ رسید ، دید کہ سہ تن نشسته اند ، و چیزی میخوانند . از دور کہ پیدا شد اینہا گفتند کہ اجنبی آمد و مجلس مارا مشوش میسازد . فردوسی آمد و سلام کرد . اینہا گفتند کہ ما ہر سہ تن شاعریم اگر تو ہم مناسبتی داری بیابنشین . گفت کہ چہ میخوانید ؟ گفتند کہ ما سہ مصرعہ گفتہ ایم . اگر تو شاعری مصرعہ رابع را بگو . گفت کہ بخوانید . اینہا خواندند :

چون عارض تو ماہ نباشد روشن ،
مانند رخت گل نبود در گلشن ،
مژگانت گذر ہمیکند از جوشن ،

حالا کہ قافیہ رابع حصر قافیہ است ، فردوسی گفت کہ :

مانند سنان گیو در جنگ پشن .

اینہا از خواندن او برجستند و دریافتند . و فردوسی تاریخ از آدم تا آن دم بنیاد کرد و او را پیش سلطان بردند و سلطان "شاهنامہ" فرمودند و التفات بسیار [۲۰] نمودند و بہ انعامات و اکرامات سرافرازش ساختند . آن سہ کس از "شاهنامہ" تا چہار پنج ہزار بیت گفتہ بودند باقی را فردوسی تمام ساخت کہ آن

شاهنامه در عالم مشهور است. و مثل شاهنامه هیچ شعری نیست، و همه شعرا خوشه چین خرمن شاهنامه فردوسی اند:

مکہ کاندل سخن، فردوسی طوسی نشانند
کافرم گر هیچکس از زمرهٔ فرسی نشانند
اول از بالای کرسی، بر زمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و، بر کرسی نشانند

و مصنف هم اینمعنی را در مدح پادشاه جهانگیر چنین گفته:

برده سخن بکرسی هشتم نهم قرین
گر التفات شاه بود یار و یاورم

و بعد از آن هم شعرای خوش گفتار شیرین کلام از شهر غزنین بیرون آمده اند ازانجمله میر سید حسن غزنوی شاعر نامدار است.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

و میر سید حسن غزنوی از شعرای نامی اند و صاحب دیوان اند و دیوان ایشان مضمونهای خاص و تشبیهات بی بدل دارد.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت:

این یک قصیده ایست که درین تذکره مذکور و مسطور گشت.

نظم

من همان طوطی شکر شکم	که صدف بود، حقهٔ دهنم
گنبد عقل، طاق دستارم	گشن جان، رواق پیرهنم
فلکی کرد، گردش فلکم	زمنی کرد، جنبش زمنم
تاج سر داشت، جبرئیل مرا	این زمان، خاک پای اهرمنم
نیستم زنده، پس اگر هستم	بوقا و کرم، که من نه منم
مجمهر مهر سوخت، چون عودم	چنبر ماه تافت، چون رسمم
نم کشیده، چو برگ نسرینم	خم گرفته، چو شاخ نارونم
هم ز محنت، چو کوه شد جانم	هم ز کاهش، چو کاه گشت تنم
توشهٔ نه، که آن بود قونم	گوشهٔ نه، که آن بود وطنم
درد بی منتهاست، درمام	مرگ هر ساعتست، زیستنم
آشنا کردنست رفتارم	کوه بر کندنست، دم زدنم

۱- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی (ص ۵۷): 'مردم فرسی'

دم زند در میان ره ، صد جا
 بس بود چشم مور و پر پشه
 گر چه از هیچ کمترم ، بجوی
 پای در گل ، چگونه رقص کنم
 فتنه روزگار من ، اینست
 با هزاران ستور و بی دم و ریش
 عور بی مایه اند ، ازان نخرند
 چون خردم که کفد مه و مهر
 تا ز خاطر بلب رسد ، سخنم
 چار سو گور و پنج سو کفتم
 بر دل خود چو صد هزار منم [۲۱]
 دست بر دل ، چگونه دست زخم
 که درین روزگار پرفتم
 در یکی قرن و در یکی زخم
 این حدیث چو لؤلؤ عدنم
 بگسلد از گرانی ثمنم

الهی ! تا تختگاه سلطنت قایم و دایم است عمرو دولت حضرت نور الدین
 محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی قایم و دایم باد !

ذکر خیر ملا طلوعی

ملا طلوعی از کشمیر اند و هر مطلع ایشان از مشرق اشعار در رنگ آفتاب
 درخشنده طلوع مینماید و هر رباعی ایشان چهار عنصر سخن را روح می بخشد. و
 ملا صاحب دیوانند و اشعار غرای متین دارند و صاحب مضمون اند و هر وقت
 در بحر شعر فرو رفته در شاهوار لایق گوش سخنوران سخن سنج سخن پسند
 بیرون می آورند.

نادره معموره فضل و کمال
 من که و تقریر کمالات او
 خالوقی اجمن اهل حال
 عاجزم از شرح کمالات او [۲۱ ب]
 لوح طلب کرد و قلم بر گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت.
 سلسله لوح و قلم در گرفت
 این دوسه شعر است که تحریر یافت

و ملا اشعار بسیار دارند ، این چند بیت ایشان درین تذکره مرقوم گشت.

نظم

هر قطره ز خونابه داغ جگر ما
 پرواز ندانیم و پریدن نشناسیم
 برقیست که آتش زده، در خشک و تر ما
 در بیضه مگر سوخته شد ، بال و پر ما

وله

صد قافله گم شده را ، راه نما شد
 در بادیه عشق ، صدای جرس ما

تا شعله بود از شکر آلوده نگردد پروانه مزاج است طلوعی مگس ما

وله

بی ابر و باد، لاله بروید بیابان ما بی روغن و فتیله، بسوزد چراغ ما
ای باد فارغیم ز دامن فشانندت کز نفخ صور، کشته نگردد چراغ ما

وله

برغم طالعم دوران بکام دشمنست امشب زمانه هر چه از بیداد دارد برمنست امشب
گر از دود چراغم بوی دل آید، عجب نبود که ازخونابه دل، در چراغم روغنست امشب

وله

تنها نه سینه ام ز تف دل، تمام سوخت از آه گرم، خانه ز در تا بیام سوخت
هر مرغ خوش نوا که، سر از آشیان کشید یا در قفس هلاک شد و یا بدام سوخت [۲۲]

حرفی نهفته ایم بلب کز نهفتنش دل تا بدیده خون شد، و لب تا بکام سوخت

وله

ز چاک پیرهن یوسف، اینقدر دامن که عشق پرده دری کرده، و از زلیخا نیست

وله

ز یوسفان همه برگشت رسته ایام فغان که گم شده ما، هنوز ناپیداست

وله

گر بمحشر میبریم این دامن آلوده را مغفرت خون گرید، از آرایش دامان من

وله

بدرد عشق تو مستغنیم، ز شادی و غم نه صبح عید شناسم، نه شام ماتم را

وله

خرم کسی که فتنه بگلهای باغ نیست گلدسته اش بجز، جگر داغ داغ نیست
ای بلبل از حکایت رنگین نوبهار خاموش شو که غمزدگانرا، دماغ نیست
آن کلبه جنت است طلوعی که، هیچ شب منت پذیر پرتو شمع و چراغ نیست

وله

۱- همیشه بهار (بنقل از تذکره شعراء کشمیر، ج ۲، ص ۷۶۹): پرده دری کرده از...

چنانکہ حسن ز بوی وفا گریزانست
ملک ز پاکی دامان ما ، قسم میخورد
گشاده ایم دکان شفا ز سادہ دلی
خوشم کہ همچو طلوعی مرا بکعبہ دل
ز شومی قسم مدعا گریزانست
کنون ز ننگ ، سگ از بوی ما گریزانست
در آن دیار کہ ، درد از دوا گریزانست
زبان ز خواهش ، و دست از دعا گریزانست

وله

از فغان بن مریخ ، او خاطرت خشنود نیست
اندرین محفل ایازی هست ہر جا جلوہ گر
ای محبت ! در دل افسردگان آتش مزن
بلبلان گشن قدسیم طوبی جای ماست
گر جبینت سودہ گردد تا قفا اندر سجود
ای طلوعی در دکان چرخ و در بازار دہر
نوحہ عشاق جانان ! نغمہ داؤد نیست [۲۲ ب]
ای دریغا بر بساط عشق یک محمود نیست
قابل داغ تو جز دلہای درد آلود نیست
درخور پرواز ما این گلخن پر دود نیست
نیست مقبول از برای حضرت معبود نیست
گوہر نایاب تر از طالع مسعود نیست

رباعی

فصل گل و گل گذشت و ما بیخبریم
ایام جوانی کہ بہاری خوش بود
آب از سر پل گذشت و ما بیخبریم
چون موسم گل گذشت و ما بیخبریم

رباعی

از عمر چہ نوبہار و چہ دی بگذشت
با آنکہ دمی ز رہ نبودم غافل
دور خوش و ناخوشی پیا پی بگذشت
آگہ نشدم کہ کاروان کی بگذشت

ذوقالیتین

در عرصہ عشق ، دمبدم می تازم
بر سنگ حرم گاہ صنم میشکم
گاہ عشق بہ بت ، گاہ بحرم می بازم
از سنگ حرم گاہ صنم می سازم

رباعی

ای عقل تو با جنون ہم آغوشی کن
ای نقد بیان ہر آنچہ گنجینہ تست
وی ہوش تو جان فدای بیہوشی کن
ای نطق برو نثار خاموشی کن [۲۳ ا]

بر گو سخنی ز زلفش ای باد صبا
غماز نہ آیم چہست اندیشہ ما

۱- فی الاصل : غماز نہ آیم

در مجلس ما شیشہ چرخ ار شکنند هرگز نرسد بگوش بیگانه صدا

در عالم من نیستی و هستی نیست آنجا کہ منم ، بلندی و پستی نیست
در کیسہ ما بجوی نقد دوجہان سرمایہ ما بجز تھی دستی نیست

ای خواجہ توکی شوی بمن ہم دل و دست بیگانه نوازم من و تو خویش پرست
فرقت میان جان من و تو من مستم و ہشیار ، تو ہشیاری و مست
الہی ! تا خورشید جہانتاب از افق خاور طلوع مینہاید تا دور دامن آخر
الزمان عمرو دولت شاہ نور الدین محمد جہانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ابوالمنصور منطقی

مولوی جمیع علوم را نیک ورزیدہ بودند و علم منطق را بکمال رسانیدہ
بودند و بعلم منطق شہرت دارند و صاحب دیوان اند و شعر غرای بلند رتبہ
دارند.

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو سہ بیت است کہ تحریر یافت
و آنچہ منطوق ایشان بودہ این چند بیت تحریر یافت. [۲۳ ب]

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام کہ بر مراد دل خویشتن نهادم گام^۱
خرد اسیر ہوا گشتہ و دل آن دو چشم زمانہ پیش من آورده آنچہ بودم کام^۲
بساشبا کہ بروی نگار کردم روز سفید روز کہ کردم ، بزلف خوبان شام
دو دست عادت کردہ ، فروکشیدن زلف دو لب ببوسہ خوبان سوار گشتہ و رام^۳

الہی ! تا بر زبانها مدح مدققان ناطق است عمرو دولت حضرت شاہ
نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد !

۱- مجمع الفجاج ۳ ، ص ۱۱۸۰ : کہ بر مراد دل خویش می نهادم کام

۲- ایضاً ، ص ۱۱۸۱ :

خرد اسیر ہوا گشتہ و دل آن دو چشم روان مطیع لب و جان بچنگ زلف رہین

۳- ایضاً ، ص ۱۱۸۰ : سوار گشتہ مدام

ذکر خیر شاہ سنجان

شاہ از بزرگان و اولیای خدا بودند و کرامات و مقامات و خارق عادت
از ایشان بسیار منقولست و صاحب دیوانند و اکثر رباعی گفته اند.
بشنو سخنی از شاہ سنجان از کس مرنج و کس مرنجان
و این چند شعر تبرکا و تیمناً درین تذکرۃ الشعراء مرقوم و مسطور گشت.
با قوت فیل مور می باید بود با ملک دو کون، عور می باید بود
و بن نادره ترکه عیب هر بی هنری می باید دید و کور می باید بود [۲۴]

اوضاع زمانه را دلیلی بفرست نمرودی را پشه، چو فیلی بفرست
فرعونیکان قوی زبردست شدند موسی و عصا و رود نیلی بفرست

الهی! تا از چهل تن و هفت تن و سه تن و قطب این بارگاہ باین اوتاد
قایم است و قطب این بارگاہ را ستون است عمرو دولت، حضرت نورالدین محمد
جهانگیر پادشاه عادل غازی قایم و دایم داراد!

ذکر خیر ملا داعی مشہدی

مولد شریف ایشان از مشہد مقدس مطہر منور حضرت امام رضا علیہ
التحیة والسلام است و بسیار بزرگ بودند و از طوف آن روضہ فیض یافتہ بودند
و دایم دران روضہ دم آگاهی داشتند. مشغولی بطاعت و عبادت می نمودند و
سخن ایشان بکیفیت و پرحالتست و مردم مشہد ایشانرا مستجاب الدعوات
میدانستند. و صاحب دیوان اند و اشعار غرا بمضمون و بکیفیت بسیار دارند.
آچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیت است کہ تحریر یافت [۲۴ ب]

نظم

بمن چشم شوخت منازع شدہ است چه کردم چه دیدی چه واقع شدہ است

الہی ! تا دعای اولیای خدا و مسلمانان مستجابست عمر و دولت حضرت
نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد !

ذکر خیر محرم بیگ کوکہ

محرم بیگ کوکہ از کوکہای ملک الکلام میرزا کامران بوده اند. و
کوکہای میرزا ہمہ خوش طبع و خوش گوی و صاحب دیوان بوده اند. و
محرم بیگ کوکہ، و اناغ کوکہ، و مراد کوکہ، و ہمدم کوکہ، و فرزندان اینہا
ہمہ خوش طبع و موزون و صاحب سخن بودند :

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم
و محرم بیگ کوکہ کہ صاحب دیوان و صاحب مضمون و صاحب طرز بودند
قصاید و غزل و قطعہ و رباعی بسیار دارند.

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود کہ تحریر یافت

نظم

در باغ عشق ماست گل آتشین ہمہ گشت از خیال خال تو مردم نشین ہمہ این بہ کہ جا کنند بزیر زمین ہمہ این عمر پنج روزہ نیرزد باین ہمہ دارند چون جواب تو در آستین ہمہ رفتند اہل دل ز جہان اینچنین ہمہ مست شراب شوق شوند اہل دین ہمہ چون غافلند مردم کوتاہ بین ہمہ	گگل ز می رخت کہ بر افروخت این ہمہ ہر منظر نظر، کہ ز ہجران خراب شد آنانکہ رہ بہ کنج وصالت نبرده اند تا کی جفای یار و غم ہجر و طعن غیر محرم مپرس معجز موسی ز مہوشان تنہا نہ من ز کوی تو رفتم، بدر دل چون مست ناز، جانب مسجد گذر کند گر سرو گفت قد ترا باغبان، چہ عیب ؟
---	---

ولہ

بر آید قصہ لیلی و مجنون حسب حال من کہ از سنگ جفای ناکسان، بشکست بال من کہ من گریم بحال او و او گرید بحال من زہی اندیشہ باطل زہی فکر بحال من بہ بی مثلی مثل شد نازکیہای خیال من	کشای دفتر عشق و جنون گر بہر فال من من از طعن رقیبان بادل روحانی آن مرغم شب غم گوشہ میخوام و چون شمع ہمدردی گہی فکر وفا، گہی کنم اندیشہ وصلت مرا بین کہ می بندم خیال آن میان باریک
--	---

ولہ

دور بودم ز درت ، دور تر انداخت مرا
ضعف بیاری ہجر تو ، چنان ساخت کہ ، غم
بر سر آتش اندوہ بود وادی ہجر
ہمچو محرم سر سودای تو دارم ، ہمہ عمر
ہجر آوارہ صحرای عدم ، ساخت مرا [۲۵ ب]
دید در کشور ہجران تو ، شناخت مرا
آتش وادی ہجران تو ، بگداخت مرا
گر چہ سودای تو ، رسوای جهان ساخت مرا

الہی ! تا صاحب سخنان مدح پادشاہ مذکور و مسطور ساختہ اند و
میسازند عمر و دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی
برقرار باد !

ذکر خیر ہمدم کوکہ

ہمدم کوکہ از کوکہ های ملک الکلام میرزا کامران بودہ اند و در شعر
و در حیثیات بر اقران فایق بودند و صاحب دیوانند و دیوان ایشان مضمونهای
خاص و تشبیہات غیر مکرر دارد و شعر ایشان غرا و برتبہ است. و از ہمہ
کوکہا مخصوص و مقرب و معتبر بودہ اند. e

من کہ [و] تقریر کہالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت
عاجزم از شرح کہالات او
سلسلہ لوح و قلم در گرفت
این دو غزل بود کہ تحریر یافت

نظم

قبلہ من طاق دو ابروی تست
من کہ و اندیشہ خلد برین
کل شدہ پیش رخ تو منفعل
گاہ جفا گاہ وفا میکنی
رفت ز کوی تو و ہر جا کہ هست
از ہمہ روروی دلم سوی تست
جنت اگر هست سر کوی تست
سرو خجل از قد دلجوی تست
این ہمہ از نازکی خوی تست
ہمدمی خستہ دعا گوی تست

الہی ! تا کوکہای حضرت پادشاہ و دولتخواہان ایشان تا عالم برقرار و
بر دوام است دایم و قایم اند عمرو دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر

پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر خواجہ کلان بیگ المتخلص بہ سپاہی

خواجہ کلان بیگ المتخلص بسپاہی از امرای نامی و مخصوص حضرت فردوس مکانی بابر پادشاہ بودہ اند، و با عبید خان صفہا آراستہ جنگہای نمایان کردہ اند، اما فردوس مکانی با دو سہ ہزار کس بودند و عبیداللہ خان پنجاہ و شصت ہزار کس از الاچوبان وغیرہ بودند و آنجا کس بسیار [۲۶ ب] از ہر دو طرف کشتہ شدند حتی کہ از خواجہای بزرگوار ہم یکدوی شہید گردیدند، و خواجہ کلان بیگ ہمراہ پادشاہ در ہمہ جنگہا بودہ اند. آخر الامر چون حضرت پادشاہ دیدند کہ مسلمانان بسیار تلف میشوند ماوراء النہر را مانده بیدخشان تشریف آوردند و حضرت جنت آشیانی ہمایون پادشاہ را در بدخشان ماندند و خود بکابل آمدند و خواجہ کلان بیگ را قندہار دادند، و خواجہ چندگاہ در قندہار حاکم باستیلا بودند. و از مردم ہرات و خوش طبعان و ملایان و شاعران بسیار بخدمت آمدند و نوازشہای عالی ہمتانہ بمردم مینمودند. و در زمان ایشان قندہار ہرات ثانی شدہ بود و مردم خوب در آنجا متوطن گردیدہ بودند، و بعد ازان کہ شکست سام میرزا شد، شاہ طہاسب با سہ برادر بقندہار آمدند و خواجہ کلان بیگ میخواستند کہ قندہار مضبوط سازند. مردم قندہار گفتند کہ این سام میرزا نیست، شاہ طہاسب است و شرط کردہ اند کہ قتل کنند. بعضی یاران گفتند کہ بودن شاہ مناسب نیست. خواجہ کلان بیگ گفتند کہ شرم قلعه قندہار گذاشتید! آخر خواجہ محمد ملک طہاسبی گفت کہ من [۲۷ ا] جواب میرزا میدہم. خواجہ قبول نکردند. آخر مردم سپاہیان خواجہ را جدا کردند و سپاہیان ایشان بجانب بکر رفتند و خواجہ محمد ملک بخواجہ گفت کہ شاہ بروید و طریق نشوید کہ صلاح دولت درین دیدہ ایم کہ پیش میرزا بروید. خواجہ محمد ملک خط مہر کردہ داد کہ صلاح دولت درین دیدیم و خواجہ

قندھار گذاشته رفتند. خواجہ محمد ملک کلیدها را از طلا ساخته بخدمت شاه طہاسب بآب ہیلمس رفت و شاه را ملازمت نمود و خواجہ مرد مرد [کذا] خوش محاوره شیرین کلام فصیح زبان و فصیح بیان بودند. شاه را وضع ایشان خوش آمد و خواجہ را پدر گفتند و بخواجہ فرمودند کہ از من ولایتی بطلب کہ بتوبہم. خواجہ گفتند کہ از شاہ خون مردم قندھار درخواست مینمایم. شاه فرمودند کہ بخشیدیم و خون بہای مردم قبول کردہ شاہ را بقندھار آوردند و خواجہ متوجہ بکر شدند و میرزا شاہ حسین چند فرسنگ پیشواز خواجہ آمدند و تحفہ بی نہایت و اسباب بی شمار پیشکش نمودند. و خواجہ گفتند کہ در معنی گریختہ ایم و ترکش سپاہیگری [۲۷ ب] بر زمین نہادم و تخلص را در گذار شاہ کردیم. و تخلص را میرزا شاہ حسین دادند و خود خواجہ پیش میرزا رفتند.

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد مگو صد را یکی گوی

و خواجہ از خوش طبعان روزگار بودند و در الس چغتایی مثل ایشان کسی فضیلت نداشت و ایشانرا میر علیشیر سلسلہ بابر پادشاہ می نامیدند.
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو غزل بود کہ تحریر یافت

نظم

چشم بیدارم چو لایق نیست، آن دیدار را	راضیم از بخت، اگر در خواب بینم یار را
جانب کویش گذر، بکره خدا را ای صبا!	شمه از حال دل آگہ کنی دلدار را!
شہرت حسن تو از شیرین و لیلی چون گذشت ^۲	من ہم از فرہاد و مجنون بگذرانم کار را
با خیال چشم مخمور تو بیارم مدام ^۳	از لب لعلت علاجی کن من بیمار را
ای سپاہی از ازل کار فلک آمد کجی ^۴	راست چون سازد کسی این چرخ کج رفتار را

ولہ

- ۱- در تحفة الحبیب فخری این مصرع چنین آمده است: شمه از حال دل آگہ کن آن دلدار را
- ۲- تحفة الحبیب: کار تو در حسن، از شیرین و لیلی در گذشت
- ۳- تحفة الحبیب: با خیال چشم بیمار تو، مخمورم مدام
- ۴- تحفة الحبیب: کژی

رسد بر آسمان فریاد یا رب! یا ربم! شبها
 اگر تبخاله آید بر لب شیرین عجب نبود
 ز ہجر روی او بایاد زلف و عارضش ہر شب
 چہ آموزی سپاہی را طریق مذہب و ملت
 ملائک را نیاید خواب از فریاد و یاریها
 کہ خوبانرا از شیرینی بود، تبخاله بر لبها [۲۸]
 سبق واللیل و الشمس است طفلانرا بمکتبها
 نباشد عاشق دیوانہ را پروای مذہبها
 الہی! تا از امرا و شعرا و مدح گوین نام و آوازست عمرو دولت
 حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر میر فیضی ہروی

میر فیضی از اکابر ہرات بودند و مید صحیح النسب و صاحب دیوانند
 و اشعار رنگین دلفریب بسیار دارند و مضمون خاص و تشبیہات غیر مکرر دارند،
 و پاکیزہ اوقات پرهیزگر و از جملہ عباد و شب زندہ دار صایم الدھر و قایم اللیل
 بودہ اند. و از عالم بالا بایشان شعرهای رنگین قایض میگشت. از جملہ اشعار
 ایشان یک غزل بدست آمدہ بود درین تذکرہ مرقوم گردانید.

بدور ماہ رخت، آفتاب، یعنی چہ؟	بہ پیش خال و خطت، مشکناہ، یعنی چہ؟
عرق بروی تو ہر کس کہ دید، میگوید:	میان آتش سوزان، حباب، یعنی چہ؟
بزیبر حلقہ زلف تو، رخ نمایانست	و گرنہ در دل شب، آفتاب، یعنی چہ؟ [۲۸ ب]
خیال نرگس مستت، ز ہوش میبردم	و گرنہ با دل پر درد، خواب، یعنی چہ؟
خیال گلرخی ارنیست در سرت فیضی	دل پر آتش و چشم پر آب، یعنی چہ؟

الہی! تا از سادات روی زمین مزین است عمرو دولت حضرت شاہ
 نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر طاہر بلخی

طاہر بلخی از استادان صاحب قبضہ اند و علم قبضہ و کمانداری ہیچ کس
 از کمانداران و تیر اندازان برابر ایشان ندانستہ. و خوانین از بکیہ اکثری
 قبضہ از دست ایشان داشتہ اند. و علم قبضہ را برابر طایفہ از بک ہیچ طایفہ

نمیداند. و چون استاد کامل مکمل شهرت تمام در بلخ پیدا کردند و تعریف صاحب قبضه‌های هرات را شنیدند برخاسته بجانب هرات متوجه شدند. و چون به پل سالار رسیدند پهلوانان و تیر اندازان صاحب قبضه پیشوا^۱ رفته استاد را بشهر آوردند. تا چهل روز یک صاحب قبضه صحبت می‌آراست و شعرا و اهل ساز و پهلوانان [۲۹ ا] بجزرات در آن مجلس حاضر می‌بودند. استاد میفرمودند که دریغ این عمر که در بلخ گذشته و هرات اینچنین جای و مردم اینچنین مهربان و خوش طبع و در فصاحت [و] بلاغت هر کدام میر علیشیر وقت خودند. و درین مجلسها تیر اندازها مینمودند که استاد از جا در می‌آمد و تحسینها میفرمود. و این در زمان ابوالبقا سلطان حسین میرزا بود. و پهلوانان صاحب قبضه عجب بودند. از جمله یک پهلوان صاحب قبضه که از خیابان هریو کمان پرزور که زور او بتعریف راست نمی‌آید که تیر در حصه کمان نهاده پر میکشید تا سرمشت، و او را بسته و از موم مهر نموده راست تا در کپان^۲ که در بازار ملک است آورده، که اصلاً مهرش نجیبیده و اونجا باز نمودند، و استادان صاحب قبضه پشت دست مسلمی بر زمین نهاده اند و کمان او را محلقه ساخته غلاف نموده با تیرش آویخته اند، و در یادی^۳ مصنف، که پسر استاد علی شاه پوستین دوز که در در کپان آماج^۴ خانه ساخته بود و در هر شبی جماعتی حاضر میشدند و صحبت می‌آراستند و تکلفات مینمود. شبی بدوازده هزار قلاب^۵ رسانیده [۲۹ ب] بود ورزش را. آخر الامر که درین فن نامی شد، مجلسی آراست و فقیر هم در آن مجلس حاضر بود و کمان را پایان آورده و غلاف نو ساخت. پهلوانان بوسه بر قبضه او دادند و از روی انصاف بمسلمی آویختند. و استاد صاحب قبضه دیگر که از

۱- پیشوا: پیشواز بمعنی استقبال

۲- کپان، ترازوی یک پله، جانب دیگر سنگ از شاهین بیاویزند. کپان معرب آنست

۳- عبارت روشن نیست

۴- توده خاکی که برای مشق تیر اندازی سازند و در هندوستان به خاک توده مشهور است (مرات الاصطلاح)

۵- قلاب: در اصطلاح تیر اندازان نوعی از کشیدن کمان

دروازه عراق که نشیب باد شمال تیر پرتاو انداخته است که قریب یک پاوا^۱ فرسنگ باشد، و آنجا که تیر فرود آمده است چوتره^۲ عظیم از سنگ ساخته اند و میل از سنگ سفید نصب فرموده اند، و برو تاریخ کننده اند، و نام استاد درو مرقوم است. غرض آنکه اینچنین استادان بوده اند. و هر صاحب قبضه که نامی میشود آنجا رفته صحبت عالی دران چوتره باهل قبضه میدارد، و فاتحه بروح استادان این فن میخوانند. و خدمت استاد طاهر قصیده و غزل بسیار دارند اما این قصیده که در تعریف تیر و کبان فرموده اند در دفتر سیوم تذکره الشعراء جهانگیر شاهی مرقوم گشت و آن قصیده بی بدل اینست.

قصیده تیر و کبان و تیر اندازی

<p>ای بر سر نشانه، نشان کرده شانه را یک شانه را به تیر که زد بر سر نشان روز مصاف تا نکند چرخ بر تو زور خمهای سینه باز کش و، خم را نگاه دار دست کبان بران، چو بکندن رسید شست بر دوش شست گوش میفکن گه کشید دست کبان ز قبضه برون نه، ز بدرقه وقت گرفت قبضه، مربع بگیر مشت خواهی که تیرت از دل سپندان گذر کند کند و گذار و نعره و ضرب و لگد بهم چین بر جبین میفکن و ابرو ترش مکن بنا هلال یکشبه را، در کنار شست روز مصاف تا نکند چرخ بر تو زور</p>	<p>یا شانه را به تیر زده، یا نشانه را [۳۰] آنکس که زد بکند کبان هر دو شانه را بر پای دار ورزش شاه زمانه را قوس بلند گوشه کوتاه خانه را اندک میان بتاب و، بزن هر دو شانه را تا در گشاد پر نکند، زه فلانه را تا کی ز پنبه دور کنی، پنبه دانه را از رو بزیر کش، نه فرو مال شانه را بر ابرش جهنده بزن، تازیانه را هر چار متفق کن و، بجهان بنانه را لب را بگز بقهر و، نگهدار خانه را وانگه میان شانه بزن، هر دو شانه را بر پای دار ورزش شاه زمانه را</p>
--	---

۱- یک پاوا: یک چهارم

۲- چوتره: لغت هندی است بمعنی مربعی که بر در باغها و درهای خانها سازند
(آندراج)

چون گربہ در گمان شو، چون شیر خوش برآی وانگہ ز رستان بستان ، آشیانہ را [۳۰ ب]
و عجب نمود کہ شعراء مدقق برین قصیدہ گذشتہ اند و پرسیدہ اند کہ
آشیانہ بر انسان چہ نوع مناسبت دارد و من کہ مصنفم اینچنین دخل فعلی
نمودم کہ :

چون گربہ در گمان شو، چون شیر خوش برآی و ز رستم دلیر ستان ملک و خانہ را
تیر و کمان نیک نگہدار در مصاف تا در زمان کار نیاری بہانہ را
بہرام وار قبضہ نگہدار طاہری تا نیم شب ز خوشہ ربای تو دانہ را
الہی ! تا کمان ہلال و تیر شہاب بر اعدای شیاطین صفت کارگر است
عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر
دوام باد !

ذکر خیر ملا صفائی

ملا صفائی از شاعران خوش گوی فصاحت شعار، بلاغت دثار و خوش خلق
نیکو صفات و نیکو روی و صاحب دیوان اند. و در دیوان ایشان مضمون ہا
خاص و تشبیہات بی بدل است و از اشعار ایشان یک غزل بدست آمدہ بود ،
درین دفتر سیوم تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی مرقوم گشت. مصرع :

آنکہ گزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست [۳۱]

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این غزلی بود کہ تحریر یافت

نظم

ای لب لعل تو ، نیمی قند و نیمی شکرست
عارضت نیم گل سرخ و سفید و ارغوان
نیم مزگان خار تیز و سوزن و پیکان و نیش
نیم ابرویت ہلال و طاق و محراب و کمان
نیم دیگر باز شفتالو و عناب ترست
نیم دیگر قرص ماہ و آفتاب خاورست
نیم دیگر تیر و شمشیر و سنان و خنجرست
نیم دیگر نون اگر گویم خیال بر سرست

نیم ہر بیت صفایی شد بسختی کوه قاف نیم دیگر گوئیا.....
الہی! تا مردم پاکیزہ صفات در جهان بصفات حمیدہ موصوفند عمرو
دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا چلبی علامہ

چلبی علامہ مولود شریف ایشان از ولایت عراق است. رفتہ در ولایت
روم تحصیل علوم نموده بودند، آخر بہند آمدہ بخدمت شاہ اکبر مشرف گردیدند
و پادشاہ دانستند کہ ملا باستحقاق است و لایق مسند قضاست و بمنصب
[۳۱ ب] قاضی گری مشرف شدند و چندگاہ بر مسند قضا متمکن بودہ حکومت
میفرمودند. اما خالی از پریشانی دماغ نبودند و افیون ہم باو یار شدہ بود. آخر
خود قضا را ماندند. و فقیر بایشان آشنای^۱ مخصوص شدیم و خدمت ایشان خالی
از خلق و ہمتی نبود، و این یک بیت از اشعار ایشان بدست افتادہ بود بچہ یاد
کرد درین دفتر سیوم تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی مرقوم ساخت :

نظم

محالست اینکہ عاشق را شود یک کام دل حاصل تمنا بر تمنا بشکند تا جان برون آید
الہی! تا قضات عالم بر مسندہای قضا جا دارند عمرو دولت حضرت
شاہ نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر شیخ ابو نصر فراہی^۲

شیخ ابو نصر فراہی^۲ صاحب نسخہ نصاب اند و خدمت مولوی از
فضلائی زمان و نادرۃ دوران بودہ اند، و ہر ہفت علم را در نصاب روشن و

۱- فی الاصل : آشناء مخصوص

۲- فی الاصل : فراہی

۳- ایضاً : فراہی کہ

ہویدا ساختہ اند کہ بر مدققان دقیقہ یاب ظاہرست و زبان در تعریف ایشان قاصر است.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او [۳۲] ۱
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت

و فقیر را بآن بزرگوار نسبت ہم هست و مرقد منور ایشان را در فرہ^۱ زیارت نموده ام و با فضلالی آنجا چہار ماہ صحبت داشته شدہ، از جملہ قاضی ابوالبرکہ و میر قاسم لطیفہ و خواجہ حافظ دیوان و اربابان آنجا خواجہ محمد یوسف و ولد ایشان خواجہ محمد باقی و حکام آنجا مثل حسین سلطان و سنجر سلطان کہ ایشان حکام آنجا بودہ اند، و بایشان صحبتہا داشته شدہ. و قاضی ابوالبرکہ از فاضلان روزگار بودند و صاحب معما دور دور کہ باسم داراست، و خدمت قاضی صاحب دیوان و مثنویات اند و اشعار ایشان بدست نیامد و اینجا بتقریبی درین تذکرہ نام ناسی و اسم سامی ایشان مرقوم و مسطور شد.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و فرہ^۲ شہریست بہوای خوش، فضای^۳ دلگشای [و] روح افزای و میوہا درو بسیار خوب میشود علی الخصوص انارش بسیار خوب و لطیف و سیراب و کلان برابر خربزہ مدور میشود، ہر دانہ اش مانند یاقوت خوش رنگ [۳۲] ب و سیرابست و پوست آن بر نہج تنک است کہ دانہا را از بیرون می توان شمرد.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و حضرت شیخ کہ این چند بیت در تعریف و تاریخ خلافت اصحاب فرمودہ اند درین دفتر میوم تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی تبرکا و تیمناً مرقوم و مسطور ساخت و آن ابیات این است :

۲- ایضاً : فزای

۱- ایضاً : فرح

۳- ایضاً : است و میوہا . . .

نظم

صدیق و تقی سہ ماہ و دو سال (کذا) ہر مسند شرع پیشوا بود
 دہ سال خلیفہ بود و شش ماہ فاروق کہ حاکم قضا بود
 عثمان زکی دوازده سال ہر اہل صحابہ مقتدا بود
 شش سال و چہار ماہ دیگر ایام علی مرتضیٰ بود

الہی! تا از بزرگان و مشایخ و از گفتار ایشان ہر ورق روزگار ثبت است
 عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر میر جان سیاقی

خواجہ میر جان سیاقی کہ از اہل قلم بودند و بخشی بیرمخان سپہسالار
 بودند [۳۳] و خواجہ شعر برتبہ بسیار دارند. این بیت ایشان کہ شہرت
 تمام دارد، روزی در مجلس محمد صادق خان^۲ بفقیر خواندند.

سینہ تنگم کہ جا دارد، غم جانان درو جای آن دارد کہ از شادی نگنجد، جان درو
 و فرمودند کہ اینچنین مطلع هیچکس نگفتہ و جوابش نمی توانند گفت.
 فقیر جواب داد کہ ملا غزالی مطلعی گفتہ کہ در رتبہ و معنی بہتر است و
 مطلع غزالی اینست کہ:

چرخ فانوس خیال و عالم حیران درو مردمان چون صورت فانوس، سرگردان درو
 و اہل مجلس ترجیح دادند و لب بتجسین گشادند.

چون سخن دور گشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم
 من کہ و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسلہ لوح و قلم در گرفت

و خواجہ چند سال در قندہار بخشی باستقلال بودند و بعد از ان کہ بہند

۱- در ہامش ابیات زیر نیز دیدہ میشود:

ابوبکر بودہ سہ ماہ دو سال عمر سر دہ سال و شش ماہ بود
 ز عثمان دہ و دو سنین کن شمار علی سر شش سال و سہ ماہ بود

۲- فی الاصل: در مجلس محمد صادق خان این مطلع خواجہ...

آمدند، و در ہند از معتمدان و فادار نواب بیرنخان گردیدند. و چون نواب سعید شہید گردیدند و خواجہ جسد منور مطہر نواب را بمشہد مقدس بردہ و زر بسیار نذر سادات آنجا گذرانندہ و در باغچہ پایان پای حضرت امام دفن نمود. و خواجہ از نیکن عالم بودند، در قندہار شش سال بایشان مربوط بودیم و نسبت تباری ہم بایشان داشتیم و از اشعار ایشان این یک بیت بخاطر داشتیم کہ پیش ازین مذکور شد [۳۳ ب] خدا بنقد بیا مرزاد کہ مردی بود از مردان عالم!

الہی! تا از روضہ مقدس و از سادات نام و نشان است عمرو دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر دوام باد! امین!
یا رب العالمین!

ذکر خیر حکیم قطران

از شعراء عالی فطرت اند و طبع عالی داشته اند و صاحب سخن بوده اند و سخن ایشان بمتانت، و غراست، و صاحب مضمون و تشبیہات خاص اند. من کہ و تقریر کہالات او عاجز از شرح کہالات او و در وادی مثنوی و غزل و رباعی بدل خود نداشتند و اشعار بسیار دارند. این مثنوی از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت:

نظم

ای ز تو ذرہ کند، خورشیدی	کرمت بستہ، در نومیدی
درد را بارگی از صبر دہی	سبزہ را تازگی از ابر دہی
صبح را از لب خود خندانی	شام را چہرہ، بخون غلطانی
در خرابات کہ نقش تو کم است	جامہ ات گرد گریبان جم است
چنگ ہر گاہ، کہ بر چنگ زنی	پردہ گردی و بر آہنگ زنی
چنگی و پردگی و، چنگ تویی	نغمہ و پردہ و، آہنگ تویی
شمع وش، پردہ در جمع تویی	شب تویی، شمع تویی، جمع تویی

[۳۴]

۱- فی الاصل: امین و رب العالمین

۲- ایضاً: اشک

گرم کن ، بت کدہ آہ مرا جلوہ دہ تیر سحرگاہ مرا
نقطہ دایرہ دردم کن همچو یکتایی خود ، فردم کن
آنچنان دم بہ فی جسمم دم از فسوں غمت ، ای مایہ غم!
کہ ز باد نفسم ، گل رقصم نالہ در سینہ بلبل رقصم

الہی ! تا در آدمیان از شعراء بفطرت عالیشان جهان مزین امت ، عمر و
دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد !

ذکر خیر ملا محمد صوفی

مولد شریف ایشان از مازندران امت و در وادی درویشیہا و صوفیگری
صوفی حق شناس و پرهیزکار بودہ اند ، و در طریق صوفیان مرتکب حیوانی
نمیشوند ، و بہ شیر و نان چو نفس را تسکین دادہ قناعت مینمایند . و ملاریاضت کش
بودند و سلوک خوب پیش داشتند و گاہی بشعر ، کہ سنت اولیاست ، فایض^۱
میگردیدند .

آنچہ ز نظمش [دم] تقریر یافت این دو سہ شعر بست کہ تحریر یافت [۳۴ ب]

نظم

دلی دارم ، چو جام بادہ در جوش لبی ہہ چون ، لب پیانہ خاموش
مرا در زیر این گردندہ گردون چراغی دان ، نہفتہ زیر سرپوش
چو کرم پیانہ ، از جور زمانہ ہم اندر زندگی گشتم کفن پوش

ولہ

مرا کسی کہ بسوی تو راہبر باشد مگر فغان شب و نالہ سحر باشد
کفن بسی بہ ، ازان پیرہن کہ در تن مرد نہ از ترشح خوناب دیدہ تر باشد
چہ سود ازانکہ عتاب تو ، خندہ آلودست؟ کہ زہر کارگرمست ، ارچہ در شکر باشد

اسیر محنت ہجران ، شبی سحر نہ کند کہ دست با غم عشق تو ، در کمر نکند

الہی ! تا از صوفیان پرهیزکار آثار و علامات در جهان ظاہر و ہویداست ،
عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر جہانبخش عادل غازی در تزیید باد !

۱ - ایضاً : فیاض میگردند

ذکر خیر ابوالفرج سجزی^۱

ابوالفرج سجزی^۲ از شعراء نامی بامتحقق ولایت عراقند و صاحب دیوانند و اشعار رنگین بمضمون بتشبیہ دارند و در وادی شاعری و خوش طبعی بی بدل عصر خود بوده اند.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعر است کہ تحریر یافت

وله

عناق مغربست درین دور ، خرمی
چند آنکہ گرد عالم صورت برآمد^۳
هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است
خاص از برای محنت و رنجست آدمی
غمخوارہ آدم آمد و بیچارہ آدمی
کس را نداده اند برات مسلمی

الہی! تا این ہفت کواکب سیار بر چرخ دوار ثابت و روشن و هویدا اند،
عمر و دولت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر میرزا مشربی

میرزا مشربی میرزادہ بمشرب بوده اند و صاحب فطرت و خوش گوی و صاحب مضمون و شعرهای رنگین بمعنی دارند.

از بہار طبع او گلزار معنی خرم است وز نسیم لطف او، باغ سخن گلزار شد
و میرزا اشعار بسیار دارند. این دو بیت از شعر ایشان بدست آمد، درین تذکرہ
مذکور و مسطور گشت.

گہ رنجش دم آہو، گہ کین خشم پلنگی
بزم عشق ہمہ کس را، سی نابی و گلابی
بجفا بر سر صلح و ، بوفہا بر سر جنگی!
ساغر و شیشہ مارا، ہمہ خون، ہمہ سنگی! [۳۵ب]
الہی! تا از مشرب و اہل مشرب در جهان نام و نشانست، عمر و دولت
حضرت نور الدین محمد جهانگیر جهان بخش پادشاہ عادل غازی لایزال و
برقرار باد!

۱- فی الاصل : سنجری

۲- ایضاً : سنجری

۳- دولتشاہ ، ص ۴۵ ، آذر ۱ : ۴۲۱ : برآمدیم

ذکر خیر حکیم محمد المتخلص بر رضایی

مولد شریف ایشان از مشہد است و اشعار بسیار دارند. این یک رباعی از شعر ایشان بہم رسید درین تذکرہ مرقوم شد.

در معصیت ، عمر تبه میگذرد روزم چو شب تیرہ ، میہ میگذرد
اما بہمین خوشم کہ در حضرت دوست نامم بوسیلہ گنہ ، میگذرد

الہی ! تا در مشہد مقدس حضرت امام رضا ، دعا گویان دست بدعای حاجت بر میدارند ، عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر رضی الدین نیشابوری

رضی الدین نیشابوری از خوش گویان بلاغت شعار نیکو کردار نیکو گفتارند ، و در شعر ایشان صنایع بسیارست و صاحب مضمون و صاحب طرز بوده اند.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او [۱۳۶]

آنچه از اشعارش بدست آمد درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت.

نظم

ماہ در سیم^۱ نہان کردہ ، کہ این رخسارست
ہمہ سرمایہ ز رخسارہ و ، زلفش بردند^۲
سنگ در سینه نہان کردہ ، کہ این چیست ، دلست
صحبت باد صبا کردہ اثر ، در زلفش
خواہ گو وصل گزین ، خواہی گوجور نما

● حال شبہای مرا همچو منی داند و بس
عشق در عہد جال تو ، بہر جا کہ رود

● آرزو صدکار مشکل باز پیش دل نہاد
ورنہ بر من ، نا امید ، کار آسان کردہ بود

۱- تاریخ ادبیات ۲ : ۸۵۰ : ماہ در مشک نہان

۲- ایضاً : طلبند
۳- ایضاً : برگزارست

ای از تو مرا بصد زبان ، رای گله وز شوق تو ، فوت شد سراپای گله
 گر دوستی اینست که دیدم ز تو ، من پس نیست ز هیچ دشمنی ، جای گله
 الهی ! تا این پنج حواس در جهان بر انسان قایم و دایم موجود است ،
 عمر و دولت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی باد ! [۳۶ ب]

ذکر خیر ملا محسن کابلی

مولد شریف ایشان از کابل است و والد ایشان ملا دوست از عالمان
 بی بدل و از مجلسیان حضرت جنت آشیانی بودند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

و ملا محسن از فاضلان روزگارند و در صغر سن والد ایشان را بمجلس پادشاه
 بردند و ایشان بشرف ملازمت حضرت مشرف گردیدند ، ملا محسن نسبت بوالد
 جامع داشتند.

نکنه سرایی که بحسن کلام ملک سخن یافت ، ز نظمش نظام

و در مولویت از شاگردان مولانا علاء الدین لاری بودند. در آگره آمده بودند
 و در مدرسه خس ملا علاء الدین می بودند، و اکثر در منزل مصنف می آمدند
 و با ایشان بسیار جهة داشتیم و سالها بیکدیگر همخانه هم بودیم. و ملا تصنیفات
 بسیار دارند و صاحب دو دیوانند و رساله میر حسین معانی را شرح نوشته اند و
 در آن شرح بعضی یاران اهل فضل را بتقریب یاد نموده اند ، مصراع :

آن ذره که در حساب ناید مائیم [۲۷]

از آنجا که محبت ایشان بفقیر بوده مارا هم یاد نموده اند و این موشح الاطراف
 باسم فقیر گفته اند و در معنی بمنقب فکر بکرسفته اند. الحق فکر دقیق نموده اند
 که موشح الاطراف در مثنوی گفته اند و در شعرهای دیگری محالست. و
 ملا صاحب طبع اند و اشعار ایشان پر مضمون و بمعنی است.

از بهار طبع او گلزار معنی خرم است و ز نسیم لطف او باغ سخن گلزار شد

ابن موشح از اشعار ایشان درین تذکرہ جہتہ یادگاری ایشان مرقوم و مسطور
گشت :

می سزد گر خوانمش ، ماہ تمام مطلع مهرست ، چون آن نیکنام
لب چو بکشاید بہنگام خیال لال ماند ، عقل با چندین کمال
از ہمہ بیسر خزد سر تا پیا آمدش آگہی از لطف خدا
قطع چون از ماسوی ، گشتش رفیق قاطعی شد نام آن صاحب طریق
طبع او ، با مهر دارد ارتباط طرز او را چون نمودم ، احتیاط
عقل خود را ہم فزودم ارتفاع عین مهرش یاقم ، از انتفاع
یاقم او را چو مهر خاوری یکدل و یک روی خلق از یآوری [۳۷ ب]

الہی ! تا از فاضلان محسن در عالم تصنیفات بر اوراق روزگار ثبت گردیدہ
و خواہد گشت ، عمر و دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی باد !

ذکر خیر ملا خضری قزوینی

ملا خضری از قزوین اند و خضر وقت خود بودہ اند و شعر تر ایشان
بمثل آب حیات روان و جانفزا و دلرباست ، و اشعار غرای ایشان روح بخش است .
و ہیچ وقت بی ذوق عشق جوانان نبودہ اند اما وصال مقصود بایشان رو نمی
نمود و در ہجران صبر پیشہ ایشان بود .
ای خضر گرچہ نھان بہ ، لب جانان از تو چشمہ آبجیاتست ، چہ پنهان از تو !
و ملا از خوش گویان جھان بودہ اند .
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت ابن دوسہ بیتی است کہ تحریر یافت

نظم

ہمتی کز سر کسویت رقم ہمہ جا دیدہ حسرت ز قفا
آفتی همچو تمنا ، در دل دشمنی همچو محبت ، ہمپا
آہ آنزمان کہ از تو جدا مشیدم ، چرا تیغ زمانہ بند ز بندم ، جدا نکرد ؟ [۳۸ ا]
گردون گل نشاط بدست کسی نداد کو از جفای خار غمش ، مبتلا نکرد
الہی ! تا خضر عمر جاودانی دارد ، عمر و دولت شاہ نور الدین محمد
جهانگیر عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر حکیم بو علی

حکیم بوعلی کہ بوعلی وقت خود بودہ اند در حکمت و فنون حکمت دانایی تمام داشتند و گاهی شعر ہم از عالم بالا بایشان فایض میگشت و اشعار پر مضمون و بصنعت و معنی دارند.

از بہار طبع او ، گلزار معنی خرم است
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت

وز نسیم لطف او ، باغ سخن گلزار شد
این غزلی بود کہ تحریر یافت

غذای روح بود ، بادہ رحیق الحق
بطعم تلخ چوپند پدر ، ولیک مفید
می از جهالت جهال شد ، بشرع حرام
حلال بر عقلا و حرام بر جهال
عقیق پیکر و یاقوت رنگ و لعل صفات
غلام آن می نابم کہ از رخ ساقی
چو بوعلی سی ناب ار خوری حکیمانہ

کہ رنگ او کند از دور رنگ گل رادق
ببزد مبطلہ باطل بنزد دانا حق
چومہ کہ از سبب منکران دین شد شق
کہ می محک بود ، خیر و شر از مشتق [۳۸ ب]
ہای گردد اگر جرعه خورد زو بق
بیکدو کاسہ بر آرد ہزار گونه عرق
بحق حق کہ وجودت شود حق مطلق

الہی ! تا از حکیمان جهان بر خلق عالم تا دور دامن آخر الزمان شفا
میرسد ، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ غازی برقرار باد!

ذکر خیر میرزا شانی

میرزا شانی از آلس تکلو اند و از قوم محمد خان تکلو اند. و در ہری فیض یافتہ اند. و باد و ہوای ہرات را نیم مرشد گفتہ اند کہ مری اہل فضل است ، و تربیت ایشان نمودہ. چون میرزا از شعراء نامی گشتند و شان درویشی در ذات شریف ایشان بود ترک دنیا نمودہ سیر ولایت عراق بخاطر ایشان رسید و گذر ایشان باصفہان افتاد و بخدمت شاہ عباس مشرف گردیدند و شعرها خواندند ، و آن شاہ سخن سنج این مطلع ایشانرا سنجیدہ فرمودند کہ ایشانرا با زر بسنجند و در ترازوی امتحان نہادہ سنجیدند. مطلع اینست. [۳۹]

اگر دشمن کشد ما [غیر واگر دوست بطاق ابروی مردانہ اوست

و رعایت میرزا شانی میخواستند کہ نمایند ، میرزا التماس نمودند کہ میخواستہم کہ

گوشه فقر بما عنایت شود آنجا رفته بدعاگویی دولت قیام نمایم. آخر شاه سخن ایشانرا قبول نمودند و در مشهد مقدس مطهر منور حضرت امام هشتم وظیفه تعیین نموده سرافرازش ساختند. و میرزا شانی در مشهد مقدس مطهر آنحضرت رفتند و مجاوران آن مقام شریف بنزدیکی جا دادند و پنج وقت نماز دران روضه میگزارند و دایم فیض بایشان وارد میشود و اشعار بسیار دارند. این چند بیت از ایشان درین تذکره مرقوم گشت.

هر ذره ز خاکستر من ، در کف آهیست
چون سرمه که در رهگذر باد فروشند

ز بس که دیده بنظاره تو حیران بود
تمام روز وصالم ، بیک نگاه گذشت

نیم در بند آن کز خانه کی جانان برون آید
براه انتظار افتاده ام ، تا جان برون آید

چنانم سینه تنگ از خدنگ غمزه اش پرشد
که هر جا دست بفشارم سر پیکان برون آید

الهی ! تا دعای زایران حضرت امام رضا مستجاب است ، عمر و دولت
حضرت نور الدین [۳۹ ب] محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی در ترقی و تزايد
باد ! آمین.

ذکر خیر بابا طالب اصفہانی

بابا طالب اصفہانی از طالبان و درویشان راه حق بوده اند و پرهیزکار و صاحب سلوک و همه وقت مشغولی در کنج عبادت میداشته اند و از جانب ایزد تعالی هم بایشان نظری بوده است.

نظم

طالبان بی کشش دوست بجای نرسند
سالها گرچه درین راه تک و پوی کنند

و بابا صاحب دیوانند و اشعار دلربای
جانفزای غرای بسیار دارند.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت
این دو سه شعر است که تحریر یافت

نوید از در میخانه ام بگوش آمد
کزان نوید خرابیات در خروش آمد

که بود باز که ته جرعه، ریخت بر خاکم
ز گرم خونی او خاک من بجوش آمد

بعیب رند خرابیات خرقة ز نار ست
کسی که محاسب ماست عیب پوش آمد

درون کعبه برقص است طالب از سی عشق
فرشته نیز بمیخانه در خروش آمد

بمهر اهل وفا عہد بستہ سی آبی
گم بدامن و شوقم بخرمنست، کہ تو
بیا بیا کہ بدلہا نشستہ سی آبی [ع. ۱]
شکفتہ چون گل و خندان چوپستہ سی آبی
● غمناہ من نخوانی و کھنہ شود
دیر آمدنت مباد کین زخم فراق
● مہجوری من ندانی و کھنہ شود
ترسم کہ تو دیرمانی و کھنہ شود
● زہرم ز فراق خود چشانی، کہ چہ شد
ای غافل از آنکہ تیغ ہجر تو چہ کرد
● آشکم کہ بخاک رہگذر میریزد
ہجران تو ریزہای الہاس جفا
● آسودگیم ز چشم تر میریزد
در کھنہ جراحت جگر میریزد

الہی! تا طالبان در طلب مقصود اند، حضرت ظل اللہی اعنی نور الدین
محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر آورده خیر باد!

ذکر خیر ملا قاسم خبیثہ

المشہور ملا قاسم خبیثہ اما ایشانرا طیب می نامند، کہ از کلام گلغام
ایشان بوی خوش بمشام شعری شیرین کلام میرسد. ای یار عزیز وافر التعمیرا
ہوش دار کہ در دنیا دو طایفہ اند، یکی صاحب زر و سیم و مال و جاہ کہ
جماعتی رشک و غیرت و حسد بر مال و جاہ ایشان دارند، اما رشک و غیرت
[ع. ب] خوب است لیکن، بغض و حسدی کہ بر سرحد نزاع و ضرر کشتن
رساند، نعوذ باللہ منها! چرا کہ این طایفہ قطاع الطریق اند کہ بجهة مال و
زر قصد جان مردم میکنند. و دویم طایفہ اہل حیثیت و مولویت و سخنوری اند
کہ رشک و غیرت بر ایشان استیلا دارد، یعنی کہ در فضایل ما مسلم باشیم.
از جملہ خدمت مولانا قاسم کہ از شاگردان رشید مولانا قاسم گاہی اند و در
وادی مولویت و علم و ہیأت ماهر اند و اہل قیافہ جواہر ذات شریف، ایشانرا
دلالت بر خوبی و راستی و خوشخویی و اوصاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ نوشتہ
اند. پس خیالیت کہ ایشانرا بلقب خبیثہ ملقب داشتہ اند، دور از کارمنت.
چنانکہ عارفی بایشان گفتہ کہ خبیثیۃ قبیح است ایشانرا طیب می باید گفت.

الحق بوی خوش از نسیم خلق ایشان پیدا و انوار خوبی بر چہرہ ایشان
ہویداست چنانکہ گفتہ اند.

آنرا کہ نشان ضرب اعلاست بر چہرہ او چو نور پیدا است
فی الواقع مجمع العجایب و الغرایب اند، چنانکہ در تصنیف و علم موسیقی و ساز
و آواز و نکتہ دانی و نکتہ رسی، فرید وقت خودند. و علم ادوار و دوازده
[ع ۱] مقام و شش [آوازہ و بیست و چہار شعبہ] و وقول و فعل او را بعمل در
می آوردند و بضر و بنطق ید بیضا می نمایند.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او
چون سابقاً غزل غچک گفتہ شدہ و گاہی بلاف و گزاف مقید میشد ظاہراً مولوی
را خوش نیامدہ، اما از انجا کہ فخریہ گفتن فطرت جبلی شعراست فقیر بی روی
ایشان می نمود. بنابراین مولوی قطعہ گفتہ از روی یاری و غیرت و رشک
فرستادند. قطعہ مولانا اینست و قطعہ فقیر آنکہ بسمع یاران سخن رس و شعرا
مسیح نفس خواهد رسید.

بیت

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد مگو صد را یکی گوی

قطعہ ملا قاسم

دوشم آمد این ندا از قاسم گاہی کہ گفت
پایہ شعریست بالاتر ز ہفتم آسمان
گر نبود وحی منزل شعر ہم، در طور خود
سالها باید کہ طفلی را ز ابنای زمان
مادر ایام ہم عمری ز پستانہای طبع
تا شود ناطق بسان سعدی و ملاء روم
فرض کردم فی المثل، چون این بزرگان سخن
سر کلام خویش را باید نباشی معتقد
تابعی این قطعہ را از شخص شاعر طبع پرمن
آنکہ ہم پیرست و ہم استاد من در شاعری
رتبہ عالی است اہل شعر را چون بنگری
نسبت شاعر چرا کردند با پیغمبری
پرورد درمہد معنی، دور چرخ چنبری [ع ۱] ب
برلبان او لب ریزد، ز مهر مادری
ہمچو فردوسی بود در شعر یا چون انوری
معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری
معجز عیسی اگر داری و سحر سامری
قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوہری

قاعی در جواب او گوید

بشنو ای یار عزیز من، اگر یار منی آورد بابابی فطرت چونیکو بنگری

گر رسد فیض الهی، در سخن من ہم کم
روح خاقانی شود آگاہ در ملک سخن
گر کم تعریف شعر خود نباشد هیچ عیب
هیچ کس از حالت شاعر نگفتی شمه
کی بیاید جامع دیگر بمثل من بدھر
بسته بودم اسب رهواری گرواندر سخن
گر زندهش بر محک، خالص بود این زرناب
قاطعی بر نظم درت را به پیش درشناس

یا کند پیرم نظر، یا طبع غرا یاوری
گر رسانم یک سخن در گوش روح انوری
زانکہ من بنموده ام در شعر سحر ماسری
نظم فخریہ ازان گفتند اندر شاعری
گر بگردد پیر گردون زیر چرخ چنبری
گر ز خاطر رفته باشد، مولوی یاد آوری
شعر من رایج بشهر آمد، چو زر جعفری
قدر زر، زر گر شناسد، قدر جوهر جوهری

ذکر خیر میرزا شرف

والد ایشان قاضی جهان اند. و قاضی جهان و کیل مطلق شاه طہاسب صفوی بودند و مدت سی سال شاه بہ رأی و تدبیر قاضی کار میکردند. و کمال محبت از جانبین بودہ باوجود کہ قاضی از سنت جماعۃ بودند، و شاه طہاسب خود میدانستند و در ہمسایگی خود جای دادہ بودند و گاہی ایشان بمنزل شاه میرفتند و گاہی شاه بمنزل قاضی می آمدند و صحبتها با یکدیگر می داشتند. و چون خان احمد گیلان در ایام جوانی بی اندامیہا می کرد شاه میخواست کہ اورا تنبیہ بکنند بقاضی جهان مشاورت نمودند کہ : چگونه گیلانرا بدست میتوان آورد؟ قاضی گفتند کہ : تبریز را می باید ماند و غزنین را پای تخت می باید ساخت کہ بعد از بیست سال گرفته خواهد شد. آنچنان کردند و در گرفتن شہر ہرچند تدبیر میکردند تدبیرات هیچ فایده نمیکرد و بعد از بیست سال بدست آمد [۲ و ۳ ب] چنانکہ قاضی گفته بود. و صاحب تدبیر و صاحب رأی [از] جانب خان احمد گیلان ملا عبدالرزاق بود کہ در وادی تدبیر و حکمت و نگاہ داشت گیلان مہارت تمام داشتند. بعد ازان کہ گیلان را گرفتند ملا عبدالرزاق را در چاہی محبوس ساختند و حکیم ابوالفتح و حکیم ہام و حکیم نورالدین پریشان خاطر شدہ متوجہ ہند شدند، و بخدمت وارث ہفت کشور شاه اکبر آمدہ ملازمت کردند. و آنچنان قابلیت داشتند کہ و کیل مطلق اکبر پادشاہ گشتند و خان احمد را در

قلعہ قہقہہ، کہ شاہ اسمعیل ثانی می بود، بند نمودند و این شعر در قلعہ بر ایشان وارد گشت.^۱

از گردش چرخ و ازگون میگیرم وز جور زمانہ زبون ، میگیرم
مانند صراحی شب و روز و مه و سال در قہقہہ ام و لیک خون میگیرم
از جور زمان گردل و طبیعت، فرسود از شکوہ نباید لب خود را آلود
صبری کن و دم درکش و فریاد مزن آن قہقہہ را نتیجہ این قہقہہ بود
چون سخن دور گشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و میرزا در خوش طبعی و در سخن شناسی در اقران قرینہ خود نداشت [۳ و ۱] و صاحب دیوانند بترتیب تہجی. و شعرهای رنگین غرای جانفزای دلربای روح افزای بسیار دارند اما این دو بیت در خاطر مصنف بود درین تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی از جہۃ یاد کرد مرقوم و مسطور ساخت.

آخر شرف براه سگان تو جان؟ سپرد رسم وفا بمردم عالم نمود و رفت
میخواستم نظارہ آن دلربا کنم فرصت نداد گریہ کہ من چشم واکم
الہی! تا از وکلای باعتقاد باخلاص حال و استقبال، در پایہ تخت عالی
بخت آمدہ و کمر اعتقاد بر میان جان بسته قیام خواهند نمود، عمر و دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر قاضی میرک

قاضی میرک از بلدہ فاخرہ غزنین است و در وادی حسب و نسب از نسل خالد بن ولید است و در بلدہ فاخرہ قزوین تحصیل کمالات و خلق و ادب نموده اند. من کہ و تقریر کمالات او عاجزم از شرح مقالات او و اشعار پر معنی بکیفیت بسیار دارند اما این سہ بیت از ایشان یاد داشتم [۳ و ب] درین دفتر سیوم [تذکرۃ الشعراء] جهانگیر شاہی مرقوم و مسطور گشت.

نظم

بیاض شیب زمی سرخ میکند حمدی خجالتی ز جوانان پارسا دارد

۱. عنوان "شعر خان احمد کیلان" در ہامش باقلم مختلف بعداً اضافہ گردیدہ است.

۲- فی الاصل: سگان تو جان تو...

بتأمل نظری بر ورق گل کردم بعد ازان گوش بر افسانہ بلبلی کردم
 ہر چہ در صفحہ گل بود خیال بلبلی یک سخن بود کہ بر ہر دو تأمل کردم
 الہی! تا بر مسند قضا قاضیان در قلمرو پادشاہ جا دارند و عمل عدل
 مینانند، عمر و دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار
 باد!

ذکر خیر ملا ظہیر

کہ از سواد سخنان دقیق مشکب بیز ایشان بوی خوش بمشام شعراء نامی
 میرسد. از خوش طبعان روزگار اند و در جمیع علوم ماهرند و دانایند و صاحب
 دیوانند و در ولایت خراسان شعر ایشان شہرت تمام دارد و صاحب مضمون و
 تشبیہات بی بدل.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این غزلی بود کہ تحریر یافت

ای دل سنگین من سخت چو مندان باش در پی دنیا مرو، طالب چندان مباح [۴۴] [۱]
 راہ سلامت بجوی کوی ملامت مرو کبر ز سر دگر کن، محرم شیطان مباح
 آنچه گنہ کردہ بہر خدا توبہ کن هیچ گناہی مکن، دشمن ایمان مباح
 آنچه ز حق رزق تست، بیش نیابی و کم خاطر خود جمع دار، هیچ ہریشان مباح
 چونکہ ترا ای ظہیر زیر زمین خفتن است ماتم خود خود بساز، خوش دل و خندان مباح

الہی! تا از بوی خوش گلزار معنی رنگین امت، عمر و دولت حضرت
 نور الدین محمد جهانگیر جهان بخش عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر ملا آتشی شیروانی

کہ مولد شریف ایشان شیروانست و سخنان گرم سوزندہ و فروزندہ دارند
 چنانکہ در سخنان آتش نهاد ایشان گوید:

لجامہ

درگرمی سخن چو فروزندہ آتشم بہر حسود بین کہ چہ سوزندہ اخگرم

۱- فی الاصل: و مولانا ظہیر از...

و این مطلع با بیت درین دفتر میوم [تذکرۃ الشعراء] جهانگیر شاہی مرقوم
و مسطور می سازد .

صبحدم کین زوق رنگین با مر دادگر شد روان بر روی این دریای سبز پر درر
از پس پرده زلیخای سحرگه رخ نمود همچو یوسف گو بر آرد ازدرون چاه سر [۴۴ ب]
الهی ! تا آفتاب تابان در فلک چهارم تابنده و فروزنده است ، شمع بزم
شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی روشن و فروزنده باد !

ذکر خیر ملا شاہ

واقعه نویس حضرت جنت آشیانی^۱ المتخلص به انسی. آن مرتبه که
حضرت هایون پادشاه در پای تخت آگره جلوس فرمودند و در روی دریا چون
کشتیهای امرا در رنگ فلک که کواکب برو تابانست و این روی دریا از
کشتی و سفاین و فانوس و مشعل و چراغان در رنگ آسمان روشن و درخشنده
میگشت ، و در غیله مدققان و نظر ایشان چنان می نمود که عکس آسمان در آب
پدیدار و هویدا گشته. در آن وقت بر طبع مولوی این مطلع فایض گشت.

سرشکم رفته رفته بیتو دریا شد، تماشاکن بیا در کشتی چشم نشین و سیر دریا کن

مولوی از خوش طبعان روزگار خود بودند و خالی از شجاعت و دلیری
و مردانگی نبودند ، تا آنکه مصنف را هوای حرمین شریفین در سر افتاده بود ،
ایشان هم خیال حرمین در دل متمکن ساخته بودند. اتفاقاً جماعتی بیشتر متوجه
آن راه خطرناک [۴۴ ب] که افغانان قطاع طریق آن راه اند [بود] و خواجه
مشار الیه هم همراه آن جماعت بودند و اشرفی بسیار همراه داشتند و همه را در
جبه دوخته بودند و درمیان بنجیه ها دوخته بودند و بر بالای آن ، جامه ظریفانه
پوشیده و کمر مردانگی بر میان جان بسته بر اسب راهوار دونده پرنده سوار
بودند. هنوز افغانان بر سر راه نا آمده ملا مهمیز بر گردگه اسب زده همچو برق
و باد موازی ده گروه بدر رفتند و بمنزل عافیت نزول فرمودند. غرض آنکه ملا

در وادی سپاهیگری اینچنین جرات داشتند. و مصنف با جمعی از یاران مثل چلمه بیگ [کوکنه] میرزا عسکری و کمال الدین حسین کتابدار و خواجه کلان سوداگر با این همه یاران آمده در سیوی ملحق شدیم و همه آفرین بر جلدی و تیز رکابی خواجه گفتند. و فرزند رشید ایشان میر حسین و نبیره ارشد ایشان میر محمد قاسم. که از خوش طبعان روزگارند و از اهل دخل خان عالیشان نواب قلیچ خان اند، فی الواقع جوانان^۱ با ادب با خلق و کرم اند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت [۵ و ۴ ب]

و مولوی ملا شاہ انسی صاحب دیوانند و شعر غرای دلربای جانفزای دارند.

آنکه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست گشته گزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بو
اما این چند بیت از اشعار آبدار مولوی درین دفتر سیوم [تذکرۃ الشعراء] جهانگیر شاہی مرقوم گشت.

نظم

در شفق گشت شب عید نمایان مه نو
تا کنیم از پی جام می گلگون تگ و دو
خنجر بمیان، تیغ بکف، چین بچین باش
خون ریز و ستم پیشه کن و بر سر کین باش
بگشای لب و ساز خجل تنگ شکر را
بنمای رخ و رشک پری خانه چین باش
با آن لب شیرین، شکرستان جهان شو
با روی چنین، ماه همه روی زمین باش
از اهل وفا بیخبری را، چه کند کس
مایل بجفا سیمبری را، چه کند کس
صد شکر که شاه از غم بیماری رست
برخاسته بر مسند اقبال نشست
از صحت ذاتش خبری میگفتند
المنة لله که بصحت پیوست

الهی! تا شهسوار فلک در میدان جرات و جلدی بر خنگ فلک سوار و
روح شهاب در دست آنسوار است، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر
بادشاه عادل غازی باد!

۲- فی الاصل : است

۱- فی الاصل : جوان

ذکر خیر اشرف خان

اشرف خان از سادات صحیح النسب هرات اند و از فاضلان زمان خود بودند و در جمیع علوم ماهرند از انجمله در وادی خط که هفت قلم را خوب مینوشتند [ب ۶ ۷] و شاگرد رشید ملا دوست سلمان بودند و فقیر هم از جمله تلامذۀ آن قبلۀ افاضل دهرم. میر منشی بی بدل بودند و خوش نویس زمان خود، و نسخ ایشان چنانست که خطهای یاقوت کمی ندارد، و ثلث ایشان بخط ملا عبدالله طباطبائی موافق و شبیه است، و ریحان ایشان پیش اهل تحقیق گردیده که بهتر از یاقوت مستعصمی^۱ نوشته اند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

آخر بهند آمده بخدمت وارث هفت کشور شاه اکبر مشرف شدند و بخطاب اشرفخانی سرافراز گشتند، و تمام فرامین که در هندوستان نوشته شده اکثر خط لطیف شریف ایشانست. و یک فرمانی که جهة طلب ملا نیازی نوشته بودند نزد فقیر است که بسیار خوش ترکیب و خوش انشاست. و سامان از حد و نهایت بیرون داشتند و در هر ولایت هند منزلهای و عمارتهای لطیف دلگشای فرح افزای ساخته اند. بعضی بدست فرزندان و نبایر ایشانست و کلانی را بجای در هند رسانیدند که قرینۀ خود نداشتند. خدا بنقد بیامرزاد که ذات لطیف شریف بودند، و خدمت میر اشعار رنگین پر معنی بسیار دارند. این چند [ب ۶ ۷] بیت درین دفتر سیوم بطریق یادگاری مرقوم گشت.

تا جرعه^۱ ز ساغر غم نوش کرده ایم هر شادایی که هست فراموش کرده ایم

تیغش نمود چون زر خالص عیار عشق آن به که نقد عمر کنم صرف کار عشق
کارم ز عشق بار ملامت کشیدنست حاصل مرا همین بود از کاروبار عشق

در راه خدا کرد بنا ملا میر جایی ز برای نفع مسکین و فقیر^۲
گر تشنه لبی پرسدش از سال بنا گوینده آبی ز بقعه^۳ خیربگیر ۵۱۰۴۲

الهی! تا فرمان و نشان و حکم بر بلاد هند روانست، عمر و دولت

۳. ایضاً: مسکین فقیر

۲. نفایس المآثر: غبار

۱. فی الاصل: معتصمی

۵. ایضاً: گویند

۴. ایضاً: پرسد

نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر دوام باد! آمین.

ذکر خیر میر کلنگ

میر کلنگ از سادات صحیح النسب ہراتست اما دران وقت کہ عبیداللہ خان^۱ مردم ہرات را کوچاند و ببخارا برد و مردم ہری بخارا را آبادان و شہر ساختند کہ قرینہ خود در ربع مسکون نہادیت، میر نشو و نما در قبة الاسلام بخارا یافت. چنانکہ حضرت مولوی در تعریف شہر بخارا فرمودہ اند. [۷۷ ع ۱]

نظم

سکہ کہ در بثر ب و بطحا زدند نوبت دیگر ببخارا زدند
و لطافت آن شہر ہمین بسست کہ حضرت خواجہ نقشبند از ساکنان آن شہر بودند.
و میر از خوشنویسان بی بدل بودند و از شاگردان رشید ملا میر علی اند.
چون سخن دورگشت از ربطش برسر مدعای پیش رویم
ایشان و خواجہ محمود اسحق و میر در ہند بخدمت شاہ اکبر مشرف شدند و از
جملہ کتاب کتابخانہ بودند. ایشان و میر دوری و محافظ محمد امین شاگرد میرسید
احمد با چند خوشنویس بی بدل^۲ قصہ حمزہ کہ مصنف ساختہ و پرداختہ و مجلد
کردہ در آنجا خوشنویسی می نمودند. و میر بخواجہ حسین مروی مربوط بودند و
بجج ہمراہ ایشان رفتند و دایم بخواجہ حسین کتابت میکردند و اکثر دیوان
خواجہ حسین می نوشتند و یک دیوان بدست فقیر افتادہ بود کہ کم از خط
سلطان محمد نور و خندان نبود. و خدمت میر صاحب دیوانند و اشعار رنگین بامعنی
بسیار دارند اما این چند بیت جہۃ یادگار ایشان درین دفتر سیوم ثبت نمودہ شد.
رقیب از دشمنی گرتحمتی گفت از زبان من [۷۷ ع ب] ازو باور مکن جازان، کہ دارد قصد جان من
چنان گرم^۳ چو شمع از ذوق لعل آتشین روی کہ نتوانم نہفتن ہر چہ آید بر زبان من
الہی! تا از خوشنویسان کتابها در کتابخانہا یادگارست، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر غازی لایزال [و] بر دوام باد!

۱. فی الاصل: عبیداللہ خان

۲. ایضاً: وقصہ حمزہ

۳. ایضاً: گرم

ذکر خیر خواجہ عبداللہ مروارید المتخلص بہ بیانی

خواجہ از فاضلان روزگار بودند و زبان خامہ در تعریف ایشان مکسور اللسان است، و از جملہ فاضلان نامی ابوالغازی^۱ حسین میرزا بودند و صدر صدور میرزا، و ہفدہ علم را چنان ورزیدہ بودند کہ قرینہ خود دران علوم نداشتند، چنانکہ میرزا باشکر میرفتند و گفتند کہ ہفدہ کس از اہل فضل در رکاب ظفر قرین می باید باشند. میر علی شیر گفت حالا وقت تمگست و خزینہ کم، بسیار مردم را نمی توانیم برد. میرزا گفتند کہ بی اینہا اہل مجلس نمی توانیم بود. میر علی شیر فرمودند کہ یک کس را میبریم کہ کار ہفدہ کس ازو می آید و آن خواجہ عبداللہ مرواریدست. میرزا فرمودند کہ الحق چنین است. و خواجہ صاحب دیوان و تصنیفات اند و در جمیع علوم رسایل دارند و در شعر [۸۴] و مضمونہای خاص و تشبیہات بی بدل از ایشان سرزده، از جملہ این بیت کہ خواجہ چنین فرمودہ اند - چو مد الف برسر او - و مردم میگویند کہ از میرزا قاسم جنا ہادی بردہ است.

اتاقہ بفرق شہ کایاب چو مد الف برسر آفتاب

و دران وقت کہ میرزا سلطان حسین از عالم فانی بعالم جاودانی رحلت نمودند شیبک خان آمدہ ہرات را گرفت و بر تخت سلطنت نشست، و افاضلی کہ از میرزا ماندہ بودند و وظیفہا داشتند، ہر کدام آمدہ بشیبک خان؟ ملازمت نمودند و تحفہا و ہنرہای خود را گذرانیدند. و شیبک خان بترکی بابایی خود معتقد بود و دران روز دیوان بود و خوانین ازبکیان ہمہ جمع بودند. اول استاد بہزاد پیش رفتہ صفحہ تصویر نمودند. خان گفتند کہ قلمدان ما بیارید. قلمدان آوردند و قلم مو را گرفتہ و استاد را پیش طلبیدہ و ہر جا ہر جا تعلیم گفتن گرفتند و گفتند کہ نکسیر^۲ این چنین می باید و چہرہ چنان و چہرہ را صاف و پرداز نمودید. بعد ازان ملا سلطان علی پیش رفتہ قطعہ گذراندند. و قطعہ ملا را ہم گرفتہ اصلاح فرمودند کہ این مد همچو می باید [۸۴ ب] و دایرہ چنان می باید

۱- ایضاً: ابوالبقا

۲- ایضاً: بشاہ بیگ خان

۳- بینی مراد است

کہ بتو گفتم. و علی ہذا القیاس. و خواجگی فہمیدند کہ معاملہ رنگ دیگر است و کار ایشان عجب صورت پیدا کرد. خواست کہ تخفیف در نمودن اینہا نماید. ملا زادہ سمرقندی گفت کہ خواجگی قصیدہ گفتہ ام در مدح خان. خواجگی گفتند کہ خانم! ملا زادہ قصیدہ در مدح شاہ گفتہ، میخواید کہ بشاہ بگذرانند. خان گفتند: خوب، بخوانند! ملا زادہ درین زمین گفتہ کہ طاق رواق. فرمودند کہ طمطراق را بستہ؟ گفت کہ قافیہ طمطراق درین زمین نمی نشیند. خان را طرفہ حالی شدہ. متغیر گشت. فی الحال خواجگی گفتند کہ ہی ملا زادہ! خان بواو عطف فرمودند، طم و طراق، ظاہراً واو عطف بگوش شاہ نرسیدہ. خان فرمودند کہ ہی خواجگی! واو عطف را تو میدانی و من، این خرچہ میداند؟ بزند این مردک را بدر کنند. گردنی زدہ از مجلس بیرون کردند و خواجگی را بعنایات گوناگون سرافراز ساختہ، نزدیک نشانندہ بمنصب انشا سرافراز ساختند، و در اندک فرصت خواجگی از مقربان و مخصوصان خان گردیدند. و ہمہ افاضل در خانہا مکدر نشستہ کہ چہ روز پیش آمد کہ همچو میرزا سلطان حسین رفت و بچنین ذات گرفتار شدیم. از اتفاقات محسنہ [۱] کہ خواجہ با خان ہمزبانہا میکرد. لطیفہ از خواجگی سرزد و خانرا بغایۃ خوش آمد و گفت خواجگی ہر چہ از ما میطلبی بطلب کہ بتو بدہم. خواجگی گفت ہمہ چیز بدولت خان میسرست اما یک مشکل دارم، اگر حکم شود عرض نمایم! خان گفتند بگوئید. خواجگی گفت کہ ابن مردم مثل سلطان علی و استاد بہزاد^۲ کہ ایشان ہر کدام در فن خود بی بدل روزگارند، دلجویی ایشان ننمودید از فہم عالی خان عجب نمود. خان گفتند: خوب گفتی و در دل ماہم این مشکل بود. و ایشان روزی کہ دیوان من بود آمدند و خوانین از بکیہ ہمہ جمع بودند و من خود را باین ترکان چنان نمودہ ام کہ در ہر علم و ہنر مثل من پادشاہی نیست. پس ایشانرا بطلب! خان مجلس آراست و فضلا و شعرا و بلغا ہمہ حاضر آمدند، و عجب جشنی آراستہ شد و جاگیرها و وظیفہای فضلا را مضاعف ساخت

۱- فی الاصل: بعنایت

۲- ایضاً: استابہزاد

و دلجویی ایشان نمود و خوشحال گشته بمنزلهای^۱ خود رفتند.
و خدمت خواجه صاحب دیوانند و در هر علمی تصانیف دارند^۲. و اشعار
غرای جانفزا بسیار دارند. اما این چند بیت درین تذکره مرقوم گردید.

<p>ولی چون خود پریشان روزگاری از کجایم [۹۴ ب] که بتقریب مبادا سخن او گذرد نخستین حرف بر وی سوره نون برد از گونه قوس قزح رنگ</p>	<p>دران فکرم که باخود همدی زاهل وفا یام ترسم آجا که حدیث رخ نیکو گذرد جالش مصحف اسرار بیچون چو باشد وسمه در ابروی آن شنگ</p>
<p>بکف هر یک ز مژگان خنجر تیز پرستار جالش ترک و هندو ریاض حسن را هر یک بهاریست کشیده بینی نازک قلم وار رقم زد چشم و ابرو کلک تصویر</p>	<p>دو چشم او ز مستی فتنه انگیز ز خال دلفریب و چشم جادو دور خسارش که هر یک لاله زاریست بزیبایی میان هر دو رخسار بران لوح جبال از حکم تقدیر</p>

الهی! تا از عالمان و فاضلان و هنرمندان در جهان نام و نشان است ،
عمر و دولت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و برمدار باد!

ذکر خیر تردی روده

تردی روده که از فاضلان ماوراء النهر بودند و در آگره در زمان وارث
هفت کشور شاه اکبر در مجلسها ممتاز بودند و صاحب دیوان و رسایل ،
[۵۷] در هر فنی تصنیف فرموده بودند. اتفاقاً در مجلس بهادر خان با ایشان
اختلاط شد و معای دقیق ملا نیازی خوانده شد و ملا در نزاکت معنی نرسیده ،
دخل بیمعنی فرمودند. و از آنجا که حدت طبع جوانی بود با ایشان گفتیم که
خالی از کودنیت نیستند. ملا اعراضی شده در مقام بحث بشدت در آمدند. گفتیم
که ملا آداب بحث نمیدانی! ملا بیشتر در مقام نزاع در آمد. گفتیم که ملا
جای خود نگاه دار که باین کار^۳ روده های ترا می اندازیم. یاران هم شکفته
شدند و مجلس را بطرفه گی گذرانیدیم و ملا با روی عجب در جای خود نشستند و

۱- ایضاً: بمنزلها
۲- و در... دارند ، بعداً اضافه شده است

۳- فی الاصل: کرد و روده های

خان فرمودند کہ ہی! ملا قاطعی شاگرد خوب ملا نیازست و معا دون مرتبہ ملا قاطعیست. من گفتم چنانکہ حضرت ملا عبدالرحمن جامی فرمودہ اند کہ علم معا در رنگ سوزنی^۱ کہ درکاہ دان افتادہ باشد و بعد از مشقت بسیار کہ بطلبند و بیابند، سوزنی یافتہ باشند. سهل است پیر ما حضرت غوث العالم زین الدین محمود القواس البہندانی اینچنین فرمودہ اند: علم معا حکم شکار خوک دارد، اسب سقوط گشتہ و تیرہا شکستہ و کمان از کار رفتہ [۵. ب] و خوک کشتہ بکار نمی آید و این علم کہ باو می نازی ماحصلی ندارد. واقع کہ بسیار خوب فرمودہ اند.^۲ این نقل را کہ گذراندم و گفتم علم علم تفسیرست و حدیث است دیگر ہمہ ہیچ. ملا برجستہ مارا در بغل گرفت. گفت کہ حق است و معذور دارند. و خدمت مولوی اشعار بسیار دارند از انجملہ چند بیت درین تذکرہ مرقوم نمودہ شد.

اولاد تھر کہ در شجاعت فردند شد فتح بہر کجا کہ رو آوردند
کردند چو فتح بروج از روی ستیز تاریخ شد آنکہ: فتح بروج کردند

الہی! تا از فاضلان روزگار مجلسیان فیض میبہ بایند، عمر و دولت نورالدین

جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر عین الملک

حکیم عین الملک کہ از حکمای شیرازند والد ایشان و ایشان در وادی کحالی و جراحی مسیحا وار ید بیضا می نمودند و از مردم بی بدل شیرازند. در لطافت آن شہر و هوای آن و فضای آن و لطافتش ہمین بس است کہ حضرت شیخ سعدی از ان شہرند کہ استادی در تعریف آن فرمودہ [۵. ا].
چہ صحرا چہ دریا چہ بروچہ بحر ہمہ روستایند [و] شیراز شہر
و دران شہر حکیم و والد ایشان تربیت یافتہ و تحصیل علم نمودہ اند و بعد از انکہ کامل مکمل^۳ گشتہ اند سفر اختیار فرمودہ اند. با والد بقندہار آمدہ

۲- فی الاصل: کہ این نقل

۱- ایضاً: سوزنی است کہ

۳- فی الاصل: مکمل

اند و مصنف ہم در خدمت خان سپہسالار بیرنخان می بود و اکثر اوقات با حکیم در کتابخانہ می بودیم و کتابخانہ نزدیک بخان می بود و خان می آمدند و بزبان فصیح ہمزبانی می نمودند. و دران اوقات جماعتی از امرا و اکابر و اشراف و فصحا و بلغا و شعرا و از جملہ پیر محمد خان شروانی و میر ہادی سیستانی کہ وکیل مطلق خان بود. و باو وکالت میزید و از خوش طبعان روزگار بود. و ملا پیر محمد در وادی علم دوم میر سید شریف بود و باینها مخصوص و مربوط بودیم، و آخر کہ بادشاہ آمدہ ہند را گرفتند و ایشان تردد و جرائت نمودند و بیرنخان بخدمت شاہ اکبر اعزاز و اکرام تمام یافت و پیر محمد خان دستگاہی عجب پیدا کردند و بمردم بکمال انسانیت و کرم پیش آمدند. و حکیم عین الملک چند گاہ حاکم تختگاہ دہلی بود و انسانیتہای خوب بمردم [۷۱ ب] می نمود. و در وادی فضیلت و ہمت و جرائت و مروت و کرم قرینہ خود نداشت.

من کہ و تقریر کہالات او	عاجزم از شرح کہالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت	سلسلہ لوح و قلم در گرفت
آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت	این غزل نیک بتحریر یافت

ز ابر غم نہ ژالہ بر من دلتنگ می بارد
چنان تند مت با اہل دل آنشوخ جفا پیشہ
دوایی از در احسان او کفرست نو میدی
کہ ابر فیض او فرسنگ در فرسنگ می بارد

ز تأثیر حوادث بر سر من سنگ می بارد
کہ گاہ آشتی از غمزہ او جنگ می بارد
کہ ابر فیض او فرسنگ در فرسنگ می بارد

و از حال پیر محمد خان بخاطر مصنف از سخنان او یک حکایت بیاد آمد کہ در عین کلانی بر در مدرسہ دہلی باخیل و حشمت ہزار قبچاق سوار با لباس ابریشمی پرتقطع^۱ میگذشت و گفت: وای بران سپاہی کہ جامہ پارچہ میپوشد کہ من دوبارہ روی او نخواہم دید. و نغارہ^۲ خان در دروازہ لعل می نواختند و سواران ہر طرفی میتاختند و اسب می جہانیدند. خان فرمودند کہ ای یاران میدانید کہ نغارہ کیست کہ می نوازند. مردم تعجب نمودند کہ چہ طور پرسیدن کردند [۷۲ ا]

۲ - نغارہ بمعنی نقارہ و نوبت و کوس -

۱ - تقطیع بمعنی آرایش -

او را احتیاج غسل شد و چیزی نداشت و همان جزوی که مطالعه میکرد در بغل نهاده بجمام درآمد و وقتی که بیرون آمد در کیسه فلوسی نداشت. بجمامی گفت که ای یار عزیز! این جزو را نگاه دار که من پل^۱ مزد تو بیارم و فوطه^۲ دار کتف او را گرفت و بیرون کرد که ای طالب علم گرسنه بیرون شو! غرض که دنیا همچو جایی است که آنچه آنچنان هم میسازد و اینچنین هم میدارد!

الهی! تا از امرای حال و آینده نام و نشان بوده و خواهد بود، عمرو دولت شاه جهانگیر جهانبخش عادل غازی برقرار و بر دوام باد!

ذکر خیر ملا صدر حنا تراش

آن استاد نادره دوران در هنر خود بی بدل بود و صاحب فطرت و صاحب سلیقه و طبع غرا داشتند، و از شهر هرات اند. و در صغر سن موزون طبع بودند و در علم شطرنج مهارت تمام داشتند و ثانی اثنین برناچه و دوستی بودند و حریفان مدقق خود منصوبهای مشکل پیش می آوردند و ایشان^۳ بکلید [۵۲ ب] فکر دقیق می گشودند، و گاهی بشعر مشغولی مینمودند. و استادان فن شعر فرموده اند که هر کس که بیت مقفاه^۴ بگوید شاعر است، و ایشان خود ابیات بسیار دارند و این یک رباعی که در جواب استاد گفته بودند بدست افتاد جهة یاد کردن درین تذکره مرقوم ساخت و رباعی استاد این است :

نظم

خوبان گل گاشن حیاتند همه شکر لب و شیرین حرکاتند همه
از آدسیان غرض همه ایشانند بالله که باقی حشراتند همه

- ۱- پل : مراد پول است و این کلمه بهمین صورت و بهمین معنی در مظهر شاهجهانی (ص ۵۷) نیز آمده است ۲- فوطه دار : کسی که چون بجمام در آیند رخت خود را کنده باو سپارند ۳- فی الاصل : حریفان ۴- این درست نیست شمس قیس رازی در تعریف بیت (شعر) گوید : و بدانک شعر دراصل لغت دانش است و ادراک معانی بحدس صایب و اندیشه و استدلال راست، و از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده مرتب لغوی موزون متکرر متساوی حروف آخرین آن بیکدیگر ماننده . . . ، المعجم فی معایر اشعار العجم ۵- خیر البیان، برگ ۲۲۹ ب : هفت اقلیم ج ۱، ص ۳۰۰ : همین

و ایشان در جواب چنین گفته اند :

خوبان جهان مظهر ذاتند همه مطلوب تمام کایناتند همه
عیسی نفسانند که جان می بخشند پاکیزه تر از آب حیاتند همه

و حسب التقدير بقندهار تشریف آوردند و فقیر در هرات هم بایشان خصوصیت داشتیم و در قندهار بیشتر شد. و ایشان در گورستان خواجه ایرب مدفونند.

الهی ! تا هفت کواکب سیار برین چرخ دوار روشن و هوید است، شمع بزم حضرت شاه نور الدین محمد جهانگیر جهانبخش عادل غازی روشن و مجلس افروز باد ! [۵۳]

ذکر خیر قاضی زادہ کاشان

حسب التقدير ما و ایشان در تته افتادیم و میر عزیز چندگاه دیوانی میرزا عیسی ترخان کردند باستیلای تمام ، و ما و ملا نیازی در مجلس ایشان حاضر میشدیم. و میر از مادات صحیح النسب استرآبادند و در تته بحوبلی خود حمام خوب ساخته بودند و در بیرون حمام باغچه و حوض و فواره و اطراف او گلهای چند قسم نشانده و گل خوشبوی و گل سرخ و غیره که یاد از بهشت برین میداد و باغچه و دیوانخانه را از بوی خوش معطر میداشتند. و از یاران هر کس که در آن حمام در می آمد وقتی که از آنجا بر می آمد تو شکچیان^۱ میر بقچه^۲ سرو پا بتکلف حاضر میساختند و آن شخص خلعت خاص می پوشید و در مجلس می آمد. و یک روز از صباح تا نماز دیگر صحبت باقی بود ، و ملا طریقی بحمام مکرر درآمد و از خدمتکاران سرو پا طلب نمود. خدمتکاران جواب دادند که صباح سرو پا پوشیده آید. ملا اعراضی شده گفت که میر چنین فرموده اند که هرگاه که یکی از یاران در حمام در آید سرو پای با و حاضر سازید [۵۳ ب] و خدمتکاران رفته بمیر عرض کردند که ملا طریقی بما دشنام میدهد و سرو پا [ی] دیگر میطلبد. میر فرمودند که خوب میکند و تحویل دار را طلبیده کردنی فرمودند و گفتند که سرو پای

۱- تو شکچیان : جمع توشکچی ، مراد تحویل دار لباس است

۲- بقچه : بسته خرد

تیاراً تحویل تو شده بود، چرا نه بردی؟ غرض آنکه اینچنین مردم صاحب کرم دیدیم. بعد از خدام میر عزیز قاضی زاده کاشان دیوان میرزا عیسی ترخان گردیدند و اختیار تمام پیدا کردند و نقیر بایشان مخصوص بود و گاهی قصیده یا غزلی واسطه شده بمیرزا می گذرانیدند و صله^۲ لایق در مجلس آورده پیش می نهادند. و قاضی زاده قصیده گوی خوب بوده اند و قصیده هفتاد و هشتاد بیت مضمون پر معنی رنگین جانفزای دلربای می گفتند چنانکه:

از بهار طبع و گلزار معنی خرم است از نسیم لطف او، باغ سخن گلزار شد
و خط نستعلیق را خوب می نوشتند و رباعی بنحط ایشان که در بیاض فقیر مرقوم
بود جهت یاد کرد درین دفتر سیوم تذکره مرقوم گشت.

نظم

دل سوخت ز داغ آشنایی، فریاد! از دست غمت نیست رهایی، فریاد!
افسوس ز شادی وصال، افسوس! فریاد ز محنت جدایی، فریاد! [۴۵]
الهی! تا از وصال یاران بحقیقت بهره مندی بی پایانست، عمرو دولت
حضرت شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر قاضی لاغر

قاضی لاغر که وطن ایشان در نیمروزست که بسیستان مشهورست، که
وطن آبا و اجداد رستم است، و گرشاسپ چنان قوی هیکل بود که رستم زه گیر
او را در بازوی خود همچو تعویذ نگاه میداشت؛ و رستم از دختر مهرباب شاه کابل
تولد شده بود، و کابل زمینی فرح فزانی دلربای روان آسای است و رستم را آن
زمین خوش آمده بود و درو عشرت می نمود.

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و خدمت قاضی لاغر صاحب استحقاق بودند و جمیع علوم بر ایشان منکشف
گردیده بود، و طبع غرا داشتند. و حاکم سیستان که خوش روی بود و مجلس
شراب داشت ایشانرا طلب نموده بودند و ایشان این قطعه در جواب آن نوشتند:

۲- ایضاً: سله

۱- فی الاصل: طیار

ز خدمت تو مرا مانع است امر قضا تو خود بگو کہ با امر قضا چه چاره کنم
 زیادہ منع تو نتوانم و نکوہم نیست کہ می خوردند حریفان و من نظارہ کنم [۴۵ب]
 و قاضی از فاضلان دہر و صاحب دیوان بودند. در قندہار آمدہ در زمان
 بیرمخان و بمجلس شریف ایشان مشرف گردیدیم و صحبتہا بایشان داشتیم. و ملک
 سلطان محمود از نسل ملکان زوزنست کہ با صاحبقرانی حضرت میر تیمور معاصر
 بودند. و مسجد جامع و بازار ملک ساختہ ایشانست. وقتی کہ صاحب قرانی میر
 تیمور دران شہر رسیدند ملک کلید دروازہ از طلا ساختہ پیشکش نمودند. و ملک
 سلطان محمود حاکم سیستان بود، و در فرہ کہ نزدیک اوست، دختر صاحب جہال
 خورشید نام کہ بافتاب نیمروز درخشندہ و فروزندہ ابواب برابری باز مینمود، و
 نیم شب بود کہ آن دختر در شہر نیمروز رسید، و ملک شنیدند و گفتند کہ خیر
 مقدم منزل شاہ ہمین است! و دختر این بیت در بدیہہ فرمودہ بملک فرستاد :
 پادشاہ نیمروزی و بخدمت کردنت میرسد خورشید اگر درنیم شب میخوانیش
 و چون زمان ترکان شد لشکری برسر ملک سلطان محمود تعین کردند. ملک
 سیستانرا ماندہ بلاہور آمدہ، در وقتی کہ ملک الکلام میرزا کامران جاگیر پنجاب
 داشتند. و چون میرزا شنیدند کہ ملک بلاہور آمدہ نادیدہ فرمان [۵۵ا]
 نوشتند کہ جد شاہ ہرات را بصاحب قرانی پیشکش نمودہ بودند ما لاہور را بشا
 دادیم کہ جاگیر شاہ باشد و چندگاہ ملک حکومت لاہور کرد.

الہی ! تا از بزرگان نام در جہان و بکرم و حقیقت معروف و مشہور است،
 عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر
 مدار باد !

ذکر خیر ملا طرزی

ملا طرزی از مردم بنی اسرائیلند و نسبت بملا علی احمد فاضل اولیا
 صفت دارند. و اینجاعت ہمہ درویش نهاد و اولیا صفت و خوش طبع اند. و
 مشار الیہ از جانب والدہ بخواجه اویس گوالیاری میرسند کہ او از مجلسیان

حضرت جنت آشیانی بود، و از علم نجوم و هیأت و رمل و اصطراب و حکمة و علوم عربیہ مهارت کلی داشتند. و حضرت پادشاه او را بنوازش گوناگون سرافراز میفرمودند و در آخر بخدمت حضرت شاه اکبر مشرف شدند و هنرهای غریب و عجیب ظاهر نمودند و مورد الطف و اعطاف بی نهایت شدند. و یکی از اهل نجوم از ولایت بھند آمدہ بود غالباً شخصی مادگویی خوش نمای و آبستن پیشکش حضرت پادشاه اکبر آورده بود [۵۵ ب] پادشاه بان نجومی فرمودند کہ در بطن این مادگاو بچه نرست یا مادہ، و بہ چه رنگ است؟ او گفت کہ نرست و تمام اندام او سرخ اما بر جبین او نشان سفید است. آخر رو بجانب ملا اویس آوردند و فرمودند کہ شاہ چہ میگوئید. ایشان بعد از تأمل عرض کردند کہ آنچه او میگوید تحقیق است اما جبینش سفید نیست بلکہ دم او سفید است کہ بر جبینش پچیدہ است. حضرت فرمودند کہ چطور معلوم شود؟ مجلسیان عرضہ نمودند حضرت سلامت گور را می باید کشت تا این راز پنهان بظہور آید. حکم شد کہ گور را بکشند. چون گور را کشتند، بچه از شکم او بر آمدہ بہمان اوصاف کہ، ملا خواجہ اویس گفتہ بودند. ہمگنان تعجب نمودند و بہ دانش و علم مولوی تحسینہا کردند. و این معنی باعث مزید تقرب و توقیر ایشان شد. و ملا طرزی در جمیع علوم ماهرند و در شعر طرز خاص دارند و اشعار بسیار گفتہ اند و دیوانی ترتیب دادہ اند و این قصیدہ و غزل از اشعار ایشان درین تذکرہ مرقوم شد.

قصیدہ کہ در تعریف مصنف گفتہ اینست :

خدیو چرخ چو در قوس کرد نصب لوا	گرفت روی زمین فوج لشکر سرما [۶۵]
ہواست بد بان حد و مرتبہ کہ زبان	نمی شود بدن از فسردگی گویا
اگر زاہر شود قطرہ جدا، اکنون	شود میان ہوا همچو لؤلؤی لالا
مگوی برف کہ از آسمان ہمی بارد	کز آسمان شدہ نازل، ز بہر خلق، ہلا
ز باد شعلہ آتش، نمیکنند حرکت	کہ لرزہ دارد همچون برہنہ سرتاپا
سپہر برہنہ اندام، گر نہ سرما خورد	بدین صفت تن او نیلگون شد ست چرا
ز بسکہ آینہ چرخ تیرہ شد ز نفس	سزد اگر نکند، شکل مردمان پیدا

سخن ز نوک زبان تا بگوش نتواند
پناه خویش ز سرما ندید، چون جایی
ولیک از همه این طرفه تر کہ آتش نیز
رسیده روز کنون در کمال کوتاہی
محیط فضل و هنر میر قاطعی کہ بفضل
لطیف طبع و هنر پرور و افاضل دوست
طبیعتش چمنی پر شقایق مضمون
رسیده است بصد سال عمر او، لیکن
خدا عنایت و لطفی کہ کرده در حق او
بر آستانہ او برده فاضلان سجده
ز ہی باطف و کرم، بی نظیر و بی مانند
سپهر پیر ز پیری در آمدی از پای
درین زمانہ اگر زندہ میشود حاتم
اگر ز رشک وقار تو سی نگرید کوه
چنانکہ نور ز خورشید و نکہت از عنبر
ادب ز خوی تو زیبا، چنانکہ تن از جان
عبارت تو چو آب حیات جان بخشد
چنان ز جود و سخای تو، زر پریشان شد
هنر ذات شریف تو یافت عز و شرف
اگر ز چشمہ لطف تو پرورش یابد
دران زمان کہ کند یاد لطف تو افعی
محیط مدح و ثنابت عمیق دریائست
سخن شناسا! خواہم ز روی گستاخی
مرا ز خوان جهان شد حوالہ لقمہ غم
بزیر پهلوی من، خار بستر منجاب
زمانہ را هنری نیست غیر جور و ستم
امید هست کہ یابم خلاصی از غم دہر
سخن طویل شد اکنون دعا کند طرزی
ہمیشہ تا کہ زند سر ز فیض لاریبی
دل تو مخزن اسرار باد تا دم صور!

رسید، زانکہ شود بستہ در رہ از سرما
برفت و کرد سمندر، درون آتش جا
ز ترس دی شدہ پنهان، در آہن و خارا
چو روز عمر عدوی امیر خضر لقا
درین زمانہ بود بی نظیر و بی ہمتا
سخن شناس و حقیقت پژوه و نکته سرا
دلش محیط صفت پر ز در بیش بہا [۵۶ ب]
بعقل و فہم و خرد، همچو مردم برنا
درین زمانہ نکرده بھیج شخص، عطا
کہ هست درگہ عالیش مرجع شعرا
ز ہی بچود و سخا، بی مثال و بی ہمتا
اگر بدست نکردی ز خامہ تو عصا
بگیرد از دل و طبع تو رسم جود و سخا
چگونہ چشمہ روان شد ز دیدہ خارا
نباشد از دل تو علم و فضل وجود جدا
هنر بطبع تو نازد، چو دوستی بوفا
دل تو کردہ معانی مردہ را احیا
کہ ہر دو حرف زر از یکدگر بماند جدا
خرد ز طبع لطیف گرفت قدر و بہا
ز بار حنظل یابند لذت خرما [۵۷ ا]
بجای زہر، دہانش شود، پر آب بقا
کہ فکر از و نتواند برون شدن بشنا
ز حال خویش کنم عرض، گر کنی اصفا
مرا ز شیشہ گردون نصیب درد بلا
ز خشت زیر سرم بالشی است از دیبا
سپہر را عملی نیست غیر ظلم و جفا
چو جا گرفتہ ام اندر پناه لطف شما
کہ نیست از پی ختم کلام بہ ز دعا
قصیدہ و غزل تر ز خاطر شعرا
رخ تو باد منور بنور لطف خدا!

وله غزل

بالای بام چون قد آن حور شد بلند
آن شہسوار میرسد اینک، نگہ کنید
بالای سدرہ بال و پر جبرئیل سوخت
گر قدر و جاہ خود طلبی عشق باز شو
سیلاب خون ز دیدہ قدوسیان گشاد
آمد بہار رو بتفرج بہ لالہ زار
ناصر خموش کین دل مارا اثر نکرد
طرزی برآر پنبہ غفلت ز گوش ہوش

گفتم کہ شعلہ ز سر طور شد بلند
گرد و غبار راہ کہ از دور شد بلند
زین آتش کہ از دل محرور شد بلند [۵۷ ب]
کز عشق قدر و پایہ منصور شد بلند
دی شب کہ نالہ من رنجور شد بلند
بنگر کہ ہر طرف عالم نور شد بلند
حرق کہ از زبان تو مذکور شد بلند
ہشیار شو کہ غلغلہ صور شد بلند

غری درین زمین جامع این اوراق نیز دارد و آن غزل اینست کہ :

تا چتر خسرو فلک از دور شد بلند
از یمن ہمت شہ اکبر جلال دین
ہر کہ بر اسب ادہم خود شاہ شد سوار
تا جلوہ کرد حسن خودش دید، در نظر
بہر نظارہ رخ آماہ چارہ

بہر نثار او، طبق نور شد بلند
این خانہ مقرنس معمور شد بلند
گویا کہ ماہ، در شب دیجور شد بلند
مستی نمود مور و دم مور شد بلند
بنشست آن پوی و قد حور شد بلند

وله ایضاً

اشب ز پرتورخ او، نور شد بلند
شاید بگوش خسرو عادل فغان رسد
تا جرعہ ز بزم محبت، باو رسید
ای قاطعی ز ہجر قد سرو ناز او

یا نور موسوی، ز سر طور شد بلند [۸۵ ا]
فریاد و داد این دل رنجور شد بلند
آوازہ اناالحق منصور شد بلند
افغان و نالہ دل مہجور شد بلند

الہی! تا طرز سخنوری در جہان از سخنوران تازہ و نو میشود، دامن
عمرو دولت حضرت نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بطراز ابد مطرز
و مطرا باد!

ذکر خیر ملا خواجہ خرد مکہ ای

مولد شریف ایشان از ہرات است و بطوف حرمین الشریفین مشرف
گشتہ اند و چندگاہ متوطن بودہ اند و دوازده حج بجا آورده بودند و در زمین

یثرب و بطحا در طاعت و عبادت مشغولی مینمودند و آخر آمده بکابل در بینی
حصارۃ متوطن گردیدند و خانقاه و رباط و مسجد میساختند. آن زمین ببرکت
قدوم ایشان مشرف گشت و همه وقت درویشان و طالب علمان مسافر آمده دران
خانقاه و مدرسه بسر می بردند و طعام دو هفته بر سفرۃ درویشانه میکشیدند و
خدای تبارک تعالی بایشان برکت داده بود، و گاهی که [۵۸ ب] حضرت جنت
آشیانی بایشان خرجی میفرستادند. و ایشان سروپای^۱ درویشانه میکردند و
بطالب علمان و درویشان میدادند و در ایام متبرکه در مجلس پادشاه حاضر
می شدند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

و سنت اولیا نموده بودند و گاهی دو سه بیت هم میفرمودند و این قطعه از
ایشان است که در نصیحت جوانی پاکیزه روی گفته اند و آن اینست.

خواهم که بان تازه گل، از روی نصیحت گوئیم که با هر خس و خاری، نشیند
اما بطریقی، که ز ما خاک نشینان بر خاطر او، هیچ غباری نشیند

و مولوی شعر بسیار دارند اما مقید جمع کردن نشدند، و فقیر بخدمت ایشان در
کابل مشرف شد، و بجد فقیر که ملا کمال الدین حسین باشند مخصوص بودند، و
آخرها که بکابل بخدمت همایون پادشاه آمدیم در مدرسه ایشان که درون شهر
ساخته اند و در میان مدرسه جوی آب جاریست و یک طرف مسجد حضرت فردوس
مکانی که بنای آنحضرت بود، و مصنف رفته آنجا خانه گرفت، و چون [۵۹] ۱
تنگ بود رازان^۲ را طلبیده در سه چار روز بالاخانه^۳ بتکلف با هوای خوشی فزای
روح آسای ساختم، و طاق بندیها درو هنرمندان نمودند و شیشهای گلاب و از

۱- سروپا: خلعت، اینجا مراد لباس عادی است

۲- رازان، جمع راز، بمعنی معار و بنا

۳- خانه ای که بر پشت بام باشد (مرآت الاصطلاح)

بہزادی^۱ بہای آبی لطیف باران^۲ می آوردند و در کنارهای طاق میچیدم. در پنجرہ درون مدرسہ وا میشد و گل سرخ و یاسمن و گلهای عنبر مکرر خوش بوی پیش در می بود و از بوی خوش گلهای مشک بیز، خانہ معطر میگشت چنانکہ استادی در تعریف آن گوید.

نظم

عطار صبا دکان گشاده یعنی، در بوستان گشاده
عطر از گل و یاسمن گرفته و ز غنچه گلاب زن گرفته

چنانکہ در تعریف بہ آبی حضرت ملا فرمودہ اند.

نظم

ز تازہ میوہای تر نایاب سبدا باغبان پر کردہ از آب
نکرده هیچ نادر بین تصور کز آب آید چہ سان زان سان^۳ سبدر

و چون نزدیک بازارست آن مدرسہ، جمعی از کاسبان مثل طاق^۴ دوز و درزیان^۵ درو خانہ گرفتہ بودند. و چون یاران مثل میر امانی [و] ملا تردی [و ب] و ملا واصلی در خانہ فقیر می آمدند، گاہی فکر شعرو عطاالعہ می شد و از آوازهای ناخوش ایشان مشوش میگردیدیم و اعراض بایشان میکردیم و ایشان بہ پیش ملا خواجہ خرد رفتہ شکوہ ما بردند. اما درویش خوش خلق بایشان گفت: بی تقریب بشما اعراض میکنند؟ و دیگر هیچ نگفت. و بعد از ان من بخدمت مولانا رفتم و ایشان رسر عبارت خانقاہ بودند. رفتہ ایشانرا دریافتم و ایشان خلق بسیار

۱- ظاہراً ظرف شیشہ میباشد. در مرآت الاصطلاح آمدہ است: ... حالا از چندی در شاہجہان [آباد] ہم ظروف شیشہ میسازند اگرچہ بد نمیشود ولیکن بخوبی ظرف پٹنہ نمیشوند و نامعقول ترین از ہمہ جا در جلیسر میسازند... و بیشتر گلابیہای آنجا کہ سهل البیع میباشد بصرف هنگامہ آریان انجمن رشک گشن بشکن بشکن می آید. (برگ ۴۲).

۲- عبارت مغشوش است.

۳- ناخواناست.

۴- طاق: نوعی از کلاه باشد کہ بصورت طاق سازند. ارادتخان واضح گوید:

ناید درست طاق گردون بفرق فقر کشکول تا مگر بسرش بازگون کنند

۵- درزیان: جمع درزی بمعنی دوزندہ و خیاط.

ورزیدند و فرش انداختند و صحبت ممتد داشتیم و آخر ظاهر شد کہ با جد فقیر مولانا کمال الدین حسین مصاحب بودند و یکدیگر را برادر گفته بودند. و من بایشان ظاهر مآختم کہ در ملک شاہ گستاخی نموده بالاخانہ ساخته ام، و ایشان گفتند: بسیار خوب کردہ اید. جای شہاست. و گفتند: ملا شاہ محمد عبیر فروش را کہ در مدرسہ دوکان عبیرا فروشی دارد متولی آن مدرسہ ساخته بودیم، مرد عجیب بودہ است کہ ابن طور مردم را جادادہ است و حالا شاہ را متولی ساختیم و اختیار بدست شاہ دادیم. از ہر کس کہ میخواہید بگیریید و بہر کس کہ خواہید، بدہید. خدا [۱. ۶] بنقد بیام، زاد کہ درویش خوب بود.

الہی! تا دعای درویشان مستجاب است، عمرو دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر جہانبخش عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر شیخ گدایی

شیخ گدایی پسر شیخ جہالی دہلوی صاحب کتاب «مہر و ماہ» است. در آن مرتبہ کہ فترات^۲ ہند شد بیرمخان یکہ بگجرات افتاد و شیخ گدایی آنجا بایشان آشنا شد. و خان دردمند بودند و دران پریشانی دردمندی ایشان زیادہ شد، و هیچگہ بی سوز عشق نبودند. و مردم گجرات مؤنث و مذکر صاحب جمال و صاحب حسن اند، و عبارات خوب دارند و در ہر کوچہ مسجدہای غیر مکرر از سنگ تراشیدہ بنا کردہ اند و چاہہای آب شیرین دارند. در یک گذر چاہی عظیم بود و درخت بزرگ بر سر او سایہ افکنندہ بود و آب خوشگوار داشت و مردمانی دہ دران گذر بودند آب آن چاہ بدلوا میکشیدند و میبردند. بیرمخانرا آن سرمنزل خوش آمدہ بود. در آنجا می نشست و مؤنثی پاکیزہ روی آفتاب طلعت مشکین موی بآب کشیدن آمدہ بود. اتفاقاً درویشی مجنون صفت عاشق پیشہ بر سر آن چاہ [۱. ۶ ب] نشستہ بود. جوانی لیلی وشی خوش لقای دلربایی

۱- عبیر: نوعی از خوشبوہای خشک، بر لباس پاشند (آنند راج).

۲- فی الاصل: فترات.

کہ از دیدنش عشاق بی نوا بیخود شدہ از جا میرفتہ کہ ناگاہ تیری از کباخانہ ابروی او بر دل درویش چنان نشستہ کہ بیخود شدہ سر در قدم آن رعنا نہاد و کف دست بر لب نہادہ میگفت کہ پانی! پانی! و محبوب ہرچند آب میریخت از انگشتان دست آب بدر میرفت و بر زمین می افتاد و بگلویش میرفت و او پانی میگفت. جوان از روی محبوبی و استغنائی حسن، دلو را پرتاب داد و گفت ہرچند کہ آب میدہم میگوید پانی! پانی! و سیری ندارد! و آن مغرور حسن ندانستہ بود کہ آتش عشق بہ آب زلال وصل فی الحال تسکین نمی یابد، چنانکہ مجنون درین معنی فرمودہ:

آہ من العشق و حالاتہ احرق قلبی بحراراتہ
مانظر العین الی غیر کم اقسام باللہ و آیاتہ

چند روز برین نہج جماعتی تفرج می نمودند و آن درویش بر چاہ افتادہ بود و نواب خان ہم شبہا آنجا می بودند و حالت عشق و عاشقی ملاحظہ میفرمودند تا آنکہ بطریق عادت وقت آمدن آن دلربا میشد. چون دلو را بر دست میگرفت باز درویش دست بر لب نہادہ پانی! پانی! میگفت؛ ہرچند [۶۱] آن زیبا آب میریخت آب از دستش بدر میرفت و او محو جہال او می بود و پانی! پانی! میگفت تا آنکہ بر سر چاہ عجبوم خلاق شد و شہرت کرد کہ اینچنین مغلی عاشق جوانی شدہ است. مطلوب ازین کثرت در پردہ حجاب رفت و چند روز بیرون نیامد و آن درویش آنجا کہ، او قدم نہادہ بود سرخود، می ماند و پانی! پانی! می گفت تا مردم آن کذر را از درد او دل بدر آمدہ. او را گفتند: تو بیا اینجا

۱- پانی: کلمہ ہندی و اردو است برای آب. در ہمین معنی این کلمہ در این شعر سنائی نیز بکار رفتہ است:

اسامی درین عالمست ارنہ آنجا چہ آباد چہ نان و چہ میدہ چہ پانی

(دیوان حکیم سنائی بکوشش مظاہر مصفا، ص ۳۴۷)

بہ نظر نگارندہ کلمات 'میدہ' و 'پانی' کہ منشاء ہر دو شان سانسکریت است در این بیت بعنوان مترادفات 'نان' و 'آب' بکار رفتہ است نہ بمعنی انواع مختلف حلوہ، کہ مصحح فاضل دیوان حکیم گمان کردہ اند. (نک: دیوان حکیم سنائی، ص ۳۴۷، پاورقی شماره ۱).

کار عشق است. لقا نمودن ثوابست حرام نیست. و تاثیر محبت [و] عشق در دل جوان کار کرده بود. در رنگ طاووس مست خود را آراسته کوزه برداشته بالای چاه در رنگ ماه نخبش برآمد و دلو را گرفت و از روی مهربانی و دلنوازی گفت: ای فقیر چند پانی میگوئی، لیه^۱ پانی! و در آن وقت نواب این مطلع بدیبه فرمودند:

صد بار بگفتیم که تکرانی^۲ جیو یکبار نگفتی که پیا پانی پیو!

چون چند روز گذشت این قصه در گجرات شهرت عظیم پیدا کرد و آن درویش را آتش عشق از کانون سینه علم میزد. شب و روز پانی! پانی! میگفت و تا روزی، آن شهره شهر، از خانه برآمده بالای چاه آمده و دلو را گرفته گفت: ای فقیر آب میخواهی؟ رمقی از جان حزین او باقی بود [۶، ب] چشم باز کرده بجال او نگرست و جان بحق تسلیم نمود.

عشق ازین بسیار کردست و کند!

مردم نماز گزارده او را بر سر چاه دفن نمودند. و عشق او در دل مطلوب چنان اثر کرده بود که هرگاه بر سر قبر او می آمد در رنگی که آب از دلوش میریخت اشک از چشم، ابر مثالش بر رخسارش میدوید. استغفار استغناء حسن خود میکرد و تا زنده بود روز و شب زیارت قبر او می نمود.

عشق می نازد بحسن و حسن می نازد بعشق آری آری این دو معنی عاشق یکدیگرند

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

شبی در قندهار حضرت خان بی اختیار آهی از دل کشیدند و رفتگی شد. بعد ازین سربر آوردند و مجلسیان بایشان گفتند: ضرب آهی بود! خان واقعه گجرات که بالا مسطور شد بیان فرمودند که رفتن آن درویش بخاطرم رسید. این آه از دیدن آن واقعه بود. پس بمیر فهمی و ملا نویدی و ملا شوخی فرمودند که هر کسی این واقعه را در مثنوی بگوید. و مصنف هم چند بیتی گفته بود، در فقرات^۳ از دست رفت.

۱- لیه: بگبر

۲- تهرانی: کلمه هندی: یعنی زین که از قبیلہ راجپوت باشد کلمه هندی: جیو: زنده باشی

۳- فی الاصل: فقرات

چون سخن دورگشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم
 شیخ گدایی پیش بیرمخان در اگره اعتبار تمام پیدا کرده اختیار کل داشت
 [۶۲] و باو همیشه میفرمودند بهایی! شیخ گدایی! شیخ اشعار بسیار دارد،
 این چند بیت درین تذکره جهانگیر شاہی مرقوم گشت.

نظم

گهی جان، منزل غم شد، گهی دل غمت را می برم منزل بمنزل
 مشو غافل ز جان^۲ درد مندی که از یاد تو، یک دم نیست، غافل
 دل دیوانه، در زلف تو بستم گرفتم^۳ خوبان مشکین سلاسل
 بجان دادن اگر آسان شدی کار نبودی عاشقانرا، کار مشکل
 گدایی جان بناکامی برآمد نشد کام ز لعل یار حاصل
 الهی! تا از عشق و عاشقی نام و نشانست، عمرو دولت نور الدین محمد
 جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا جانی

ملا جانی از بخارا اند و صاحب دیوانند. طبع لطیف غرای جان فزای
 دارند و در غزل و در قصیده و هجو یکتا و بی مانند اند. و چون التزام
 نموده ایم که هجو درین تذکره نباشد، زیرا که هجو آزردن دلست، چون این
 بیت داخل مدح بود درین تذکره مرقوم گردید.
 شاعر شاه هاپونم و خاک درگه [۶۲] ب میزند کو کبه خسرویم طعنه بمه

وله

خوبرویان! همه بی مهر و وفا بید شما
 با اسیران ز پی جور و جفایید شما!
 وعده کردید وفا، طور دروغی گفتید
 راست گوید که، اینطور چرا بید شما!
 ما درین شهر نه از بهر شما رسواییم
 همه جا باعث رسوایی مایید شما!

۱- بهائی: کلمه هندی ست بمعنی برادر

۲- بدایونی، ج ۳، ص ۷۷: حال

۳- ایضاً: گرفتارم بان مشکین سلاسل

چند پر سید کہ مقصود تو در عالم چیست! راست گویم کہ شاید، شاید، شاہا!
 جانی از دست شاہ، جان نتواند بردن کہ بلائی ز بلاہای خدایید شاہا!
 الہی! تا جانہا در جسد جا دارد، عمرو دولت حضرت نورالدین محمد
 جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و برمدار باد! آمین، رب العالمین!

ذکر خیر میر حضوری

میر حضوری از سادات قم اند و طبع غرا دارند. صاحب دیوانند.

نظم

آچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دو سہ بیتی است کہ تحریر یافت
 دست دردی از گریبان دلم، کوتہ نشد کز کمین دردی دگر، دست و گریبان برنخواست!
 گر کشد صدرہ مرا از ناز و استغنا کم است درخور حسنی کہ او دارد، هنوز اینہا کم است
 چہ بلا اسیرم ای مہ بکمند آرزویت کہ بہر طرف گریزم، کشدم دگر بسویت
 الہی! تا شعرا خوش حضور و خوش وقت اند، عمرو دولت نورالدین
 محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا حزنی [۱-۶۳]

ملا حزنی از اصفہانند و از خوش گویان صاحب دیوانند. اشعار موزون
 متین بسیار دارند از انجملہ این چند بیت کہ زادۂ طبع مولویست درین تذکرہ
 مرقوم گشت:

یار بر افراختہ قامت رسید فتنۂ ارباب سلامت رسید
 میرسد آن شوخ، شہیدان عشق! مژدہ شاہ را، کہ قیامت رسید
 بتلخی می سپارد کشتہ مژگان او، جانرا بزہر چشم، گویا آب دادہ تیغ مژگانرا
 الہی! تا حزن بر اعدای پادشاہ مسلط و مستولی است، خوشحال بر
 دولتخواہان نورالدین جهانگیر عادل غازی فایض باد!

ذکر خیر ملا حیدر سبزواری

فصاحت شعاری ملا حیدر سبزواری از خوش طبعان روزگارست. اگرچه کم گویند اما صاحب مضامین خاصند. آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

نظم

اگر نهم بسینه دست ، چون آیم بسوی او ؟ ز چاک سینه افتد از طپیدن، دل بکوی او
مپرس ای همزبان ، حرفی ز من در بزم آن بدخو که چیزی بر زبان ناید مراجز گفت او گوی او
الهی ! تا از خوش طبعان و سخن گزاران نام و نشانست ، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد ! [۶۳ ب]

ذکر خیر ملا حیرانی قمی

ملا حیرانی قمی خوشگویند و صاحب دیوانند. اشعار ایشان در ولایت شهرت دارد و صاحب مضمونند و تشبیهات خاص بسیار دارند. از انجمله این چند بیت را رونق بخش این تذکره ساخت.

نظم

برکنار چشم خون افشان من، مژگان تر شاخ مرجانی است، کز دریا برون آورده سر
شنیدم ای رقیب! آن دلستانرا دوست میداری • مرجان خاطر را گر خدا را دوست میداری؟
همیگردد بلا پیوسته برگرد تو حیرانی مگر در شهر آن شوخ بلا را دوست میداری
مگوروز جدایی از چه رو بیمار میگردد؟ • که بیماری به از روز جدایی بلکه مردن هم
اجل ره بر سرم نتواند آوردن شب هجران • ز بس کز دود آهم، خانه تاریکست و روزن هم
چنان در کار دل و مانند بی روی تو حیرانی • که میسوزد چو شمع و راضی است اکنون بمردن هم
الهی ! تا از شمع مهر و ماه عالم روشن و پر ضیاست ، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر عادل برقرار باد !

۱- نفایس المآثر . . . جز گفت گوی او

۲- نفایس المآثر : مرجان خاطر را خدا را دوست میداری

ذکر خیر ملا حالی

ملا حالی یادگار محمد نام دارند.^۱ از شاگردان ملا نیازی اند. مولد شریف ایشان قندهارست [۶۴] و در شعر و شاعری نشوونمای ایشان در لاهور شد در اختلاط ملا حزنی. چون شعر ایشان خالی از حالی نیست این دو سه بیت از شعر ایشان مرقوم شد.

بر صفحه عذار تو آن خط مشک سود
نه خط عنبرین ظاهر شد از رخسار زیبایش
لعل دلجوی تو از تبخاله بس آزار دید
از قفا گیرم بنازی هر زمان چشم رقیب
کرده جا بر گوشه چشم تو خال عنبرین
سگت نخورد غم ما که یار همدم ماست

مضمون تازه ایست که از غیب رو نمود
فکنده سایه بر گلبرگ تر، زلف سمن سایش
وه که گلبرگ ترا از ژاله آفتها رسید
تا شود از دولت دیدار جانان بی نصیب
یا ز بهر صید صیادی نشسته در کمین
دگر ز اهل وفا در جهان کرا غم ماست

سر دهن تنگ تو، مفهوم نشد
رمز دهننت هیچ نشد معلوم
مفهوم من آن نقطه موهوم نشد
معلوم شد که هیچ معلوم نشد

الهی! تا شاعران پر حالت در مدح گوی قیام دارند، عمرو دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل برقرار باد! [۶۴ ب]

ذکر خیر ملا حالی خراسانی

ملا حالی خراسانی از خوشگویانست. اشعار او پر کیفیت و حالتست و مضامین تازه دارد. این دو رباعی که ربع مسکونرا گرفته درین مختصر ثبت نموده شد.

حاجی که براه کعبه اندر تگ و پوست
آن سعی و طواف هر چه کردست، نکوست

۱. فی الاصل: دارد

عیش همه آنست که آرد دگریا قربان سازد بجای خود بر در دوست
جانم بلب از لعل خموش تو رسید از لعل خموش باده نوش تو رسید
گوش تو شنیده ام که دردی دارد درد دل من مگر بگوش تو رسید

[ذکر خیر ملا حزنى]

ملا حزنى موافق حزن خود مطلعى فرموده اند. مطلع اینست:
حزنى چه غصه داشت که دی، وقت گفت و گوی صد بار گشت گریه گره، در گوی او
الهی! تا اعدای پادشاه حزین و اندوهگین اند، نیکخواهان و مخلصان
آنحضرت در باغ جهان خرم و خوشحال باشند! امین.

ذکر خیر ملا خواجه زاده کابلی

خواجه زاده کابلی از خوش طبعان روزگارست بجمع حیثیات آراسته بود و
علوم میدانست اما شعر او کم شهرت کرد. این مطلع رنگین پر کیفیت او بطریق
یادگار قلمی نموده شد. [۱۶۷]
الهی! تا از میر و وزیر و خواجه زادهها نام و نشانست، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا خلقى

ملا خلقى صاحب خلق اند و شعر رنگین پر مضمون پر تشبیه بسیار دارند.
این مطلع از ایشان است.
زخم پیکانت مرا شد چشم گریبانى دگر چشم میدارم، که آید باز پیکانى دگر
الهی! تا از صاحب خلقان خلق عظیم پیدا و هویداست، عمرو دولت
نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر خلقى هروى

خلقى میر محمد یوسف از سادات صاحب خلق هراتست. شعر دلپذیر دارد.

۱. نفایس المآثر: تقصیروی آبجاست که آرد دگری... ۲. اشعار نمونه ندارد

و ماہی شدند و ناخدایان شنا کرده بکنار رسیدند.

تضا، کشتی آنجا کہ خواهد برد و گر ناخدا جامہ برتن دردا
میر قابلیت بسیار داشتند و مجلس اکابر بسیار دیدہ بودند و سید با ادب و
خلق و کرم بود.

من کہ و تقریر کہالات او عاجز از شرح مقالات او

لوح طلب کرد و قلم برگرفت سائلہ لوح و قلم در گرفت

این چند بیت از اشعار آبدار ایشان سمت تحریر یافت.

نظم

گر بوصل تو بد آموز نمیگردیدم از فراق تو بدین روز نمیگردیدم
سوخت پروانہ صفت مرغ دل من، ای کاش گرد آن شمع شب افروز نمیگردیدم
گر بہ تیر مزہ ام سرخ نمیگردد چشم؟ هدف ناوک دلدوز نمیگردیدم
آتش عشق اگر شعلہ نمیزد در دل ہمد نالہ جان سوز نمیگردیدم
گر^۳ چو دوری ستم دہر ندیدم اول آخر از وصل تو فیروز نمیگردیدم [۶۶ ب]

تا از نظر آن یار پسندیدہ برفت خون دلم عاز دیدہ غمدیدہ برفت

رفت از نظر وز دل نرفت این غلط است کز دل برود ہر آنچه از دیدہ برفت

الہی! تا کشتی ہلال درین دریای نیلگون فلک روانست، عمر و دولت

شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا دعایی

ملا دعایی از خوشگویان عالم بودہ است. یک مطلع از اشعار رنگین او

۱. این بیت در ضمن ترجمہ میر محمد یوسف خان بن قاضی حسن امترابادی، در نفایس
المآثر چنین ضبط شدہ است:

خدا کشتی آنجا کہ خواهد برد و اگر ناخدا جامہ برتن دردا

۲. نفایس المآثر: گر بہ تیر مزہ ام سرخ نمیگردم: منتخب التواریخ:

گر بہ تیر مزہ اش سرخ نمیگردد چشم

۳. نفایس المآثر: گرچہ

درین تذکرہ مرقوم شدہ .
 دو لعل یار، کہ با یکدیگر زبان دارند حدیث کشتن عشاق درمیان دارند
 الہی! تا دعای درویشان قبول و مستجابست، عمر و دولت نورالدین محمد
 جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر مولانا حسن علی

مولانا حسن علی رجایی، خراسی داشتند در بازار فیروز آباد و بالای خراس
 سراپچہ بود کہ در سگاہ ملا بود. و خراس آنست کہ آرد می ساینند و روغن
 میکشند. و در خراس ملا غلامان ایشان پوست انار نرم میساختند و سختیان گران
 آنرا برای سختیان^۱ میبردند. و سامانی ازین رہگذر داشت کہ محتاج بکس نبود
 و عزت و حرمت عظیم داشت. چون حضرت جنت آشیانی [۶۷] در ہرات
 تشریف آوردند اول کسی را کہ پیش خود طلبیدند ملا حسن علی بود. چون
 بمجلس بادشاہ مشرف شد حالت ملا بران حضرت ظاہر گشت و بالطف گوناگون
 سرفراز ساختند. و سید محمد رباعی را ہم طلبیدند، رباعیهای خود خواند و بتحسین
 سرفراز شد، و بعضی رباعیهای او بدست خط شریف مسودہ نمودند، مثل این
 رباعی :

از ابر کفت جو تیرا باران زده سر دریا ز حباب بر سر ، آورده سپر
 خصم تو چو گرداب فرو رفته بخود تیغ تو چو موج از سرش کرده ، گذر

و رباعی دیگر اینست :

تیغ تو کہ خون در جگر شیر کند بس شیر دلانرا کہ ، ز جان سیر کند
 گر در کف تو تیر نباشد چه عجب هر خط کف تو، کار شمشیر کند

رباعی دیگر :

آنشوخ قلندر کہ غم از جانم برد دی ہمرہ خود بعزم دورانم برد
 کشتی ز سواد چشم گریانم ساخت زنگ از دل چاک چاک نالانم برد

رباعیهای غرای دلگشای بی نہایت دارند اما این سہ رباعی کہ حضرت بقلم

۲. فی الاصل : تیز

۱. سختیان : پوست بز دباغت یافته

مشکین رقم مرقوم فرموده بودند درین تذکره جهانگیر شاہی ثبت نموده شد. و در مثنوی کم از هیچ استاد بزرگ نیست و بہمہ وقت شعرا و فصحا و بلغا [۶۷ ب] در منزل میر می بودند و خوان احسان ایشان گسترانیدہ میشد. و از شعرا و ملایان و فصحا کہ در ہرات ملازمت حضرت پادشاہ نمودند چہار ماہ، اگر مذکور سازیم بطول می انجامد و دفترها می باید نوشت. چنانچہ عارف حقیقی و مجازی شیخ سعدی فرمودہ اند :

گر آنجملہ را سعدی انشا کند مگر دفتر دیگر املا کند

چون سخن دور گشت از ربطش بر سر مدعای پیش رویم

و ملا اشعار بسیار دارند اما این دو بیت درین تذکرہ مرقوم ساخت :

ضلالی را بان کج طبع دیگر نمیدانم کہ الفت از کجا خواست

گوی بی بہر قطع راستها دو کج با همچو مقراض آمدہ است

الہی ! تا از شہر ہرات آثار و علامات هویداست ، عمر و دولت حضرت

نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ باد !

ذکر خیر ملا رجایی

ملا رجایی کہ از خوش طبعان ہریست و ملا پسر شاہ محمد، کہ در چار سوی ہری دوکان صرافی داشت، گرفتار بود و بفقر رقیب بود و بملا حاجتی نیز رقیب بود اما ملا حاجتی مردکی بود کہ در طرفگی و ہزل در ہری قرینہ خود نداشت. از جملہ طرفگیہا یکی آنکہ شاہ محمد صحبتہای خوب باشنایان خود میداشت و پسرانش ہم در مجلس می بودند و ملا حاجتی لوند^۱ و بی باک بود و دران گذر میرفت و اورا نمی طلبیدند. روز زمستان بود خواجہ با پسران خود در دوکان رفتہ نشستند، و برف بنیاد باریدن کرد، و این دوکان چنان واقع شدہ است کہ طاق کہ در بازار خوش بستہ اند و مردم گناہکار را [۶۸] درانجا

۱. لوند : مردم کاهل و تنبل عشرت دوست و زن فاحشہ را گویند بمعنی کون دہ نیز آمدہ است (آنند راج)

از حلق مىکشند و تفرج گاه اهل شهرست. ملا حاجتى را بخاطر رسيد که امروز بشاه محمد صراف مشالفتى بايد رسانيد. پيراهنى مملل شاهى پوشيده فرنگى بر روى ران آويخته و باد بيزن بر ميان مضبوط ساخته و هندوانه در دست گرفته بالای بام بازار برآمد، و رفت و در درون طاق نشست. و برف شدت نموده از آسمان فرو ريخت. ملا هندوانه را پاره کرده تاله تاله در دهن مى نهاد و باد بيزن گرفته سر را برهنه کرده خود را باد مىکرد. فغان از اهل هرات برآمد که اينک حاجتى بشاه محمد اينچنين ظرافت پيش آورده است. آخر شاه محمد نتوانست ديد دوکان بسته بخانه رفت و کس پيش او فرستاد که بيا با تو صحبت داريم. غرض که اينچنين رقيبى داشتيم. آمديم بر سر قصه ملا حسن على رجائى، چون ميرزا شرف جهان از اهل روزگار کناره کرده گوشه انزوا اختيار نموده و در بروى اختلاط و صحبت مردم بسته، مولانا اين قطعه گفته بخدمت ايشان فرستادند:

حکایتیست غریب، ای سحر بهدانش و فضل	که عرض آن نتوان کرد جز بچون تو کسی
گذشته از وطن، آورده ایم رو بسفر	گسسته ایم دل از هر هوایی ^۲ وهوسی [۶۸ب]
بغیر گوشه چشمی ز صاحبان نظر	نگشته در دل ما هیچگونه ملتسمی
های اوج کمالی چه نقص ^۳ بودی اگر	ز فر سایه تو بهره ور شدی مگسی
حریم گلشن کویت نشد نشیمن ما	نیافتیم درین اعتبار خار و خسی
بردوی خسته دلان بستن در اقبال	ز حسن خلق کریمت عجب نمود بسی
بصدق خاک درت غایبانه میبوسم	بپای بوس سگانت چو نیست دسترسی

میرزا شرف جهان در جواب گفته بخدمت مولانا فرستادند^۴:

ایا ستوده خصالی که سالها دل را	هوای صحبت جان پرور تو بوده بسی،
حکایتیست نهفته ز خلق باتو مرا	خدای را بشنو از من و مگوبکسی
ازان ز گلشن دهرم گرفت دل، که نماند	ز سبزه و گل این باغ، غیر خار و خسی
چو غنچه گر نفسم تنگ میشود، زانست	کسی نماند که با او بر آورم نفسی

۱. آتشکده آذر، بخش دوم، ص ۷۶۶: این
 ۲. نفایس المآثر: هوای هوسی
 ۳. ایضاً: نقص ۴. 'میرزا... فرستادند، عین این عبارت در نفایس المآثر نیز آمده است

وصال همچو تویی! باری نمیدهد دستم و گر نه در دل من نیست غیر این هوسی
 الهی! تا رجا^۲ باعث شادی و خرمی است، عمر و دولت نور الدین محمد
 جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر مولانا سایل [۱۶۹]

مولانا سایل از خوشگویان صاحب دیوان است و علوم ورزیده بودند و
 شعر غرای بلند جان فزای دارند. مضمونهای خاص و تشبیهات خوب در اشعار
 ایشان واقع است.

آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست

این چند بیت از اشعار ایشان درین تذکره مرقوم گشت:

نظم

منم از عشق بتی خونین دل	دور ازو ساخته در خون منزل
در غمش دست فرو شسته ز جان	در رهش پای فرو رفته بگل
نه شکیبی که نشینم خاموش	نه انیسی که بگویم غم دل
یار بد مهر رقیبان بد خوی	عمر کوتاه و اجل مستعجل
از من اخفای تظلم دشوار	وز تو اظهار ترحم مشکل
وہ چه کردم کہ چنین بر گشتی	از من ای ماه رخ مهر گسل
دل بیغم نبود قابل عشق	عاشقی باغم او کن سایل
هرگز لب اهل درد خندان نبود	جز گریه نصیب دردمندان نبود
بیزارم از آن دل که پریشان ^۳ نبود	دور افکنم آن دیده که گریان نبود [۱۶۹ ب]
شاه عربی قبله شاهان عجم	سلطان رسل مطلع انوار قدم
چون بھر وجود او بود لوح و قلم	در لوح وجودش نبود نقش عدم
سایل کہ اسیر ماه روئیست	وز محنت مویه همچو موئیست

۱. نفایس المآثر؛ آتشکده بخش دوم، ص ۷۶۶: همچو تو یاری

۲. رجا: امید و امید داشتن

۳. هفت اقلیم ج ۳، ص ۸۹: بدیشان

گریبان شدہ از فراق و مویان گوید غم دل بنقش گویان
 باشد کہ بیاید از خدا بخش وز نقش رود بسوی بی نقش
 الہی ! تا سایلان عالم در طلب اند ، دست کرم پادشاہ جهان نورالدین
 جهانگیر زرفشان باد !

ذکر خیر ملا شعوری^۱

پدران او از ہرات اند خود متوطن کابل بود و بمیر زادہای
 چغتنہ مخصوص و اکثری شاگرد ایشان بودند. و علوم میدانست و در راہ سلوک
 میر می نمودند و علم تصوف خوب میدانست و خط نستعلیق نیک مینوشتند و
 سیصد بیت^۲ میتوانست کتابت کرد. و اشعار بسیار بخاطر داشت و شکستی و فتادگی
 ایشان بسیار بود. آخر الامر ہوای طوف حرمین شریفین در مرش افتاد. با یاری
 چند مخصوص کہ با ایشان ہمدم و ہم زبان بودند متوجہ سفر شدند [۷۰].
 میرزادہایی کہ پیش ایشان چیزی خواندہ بودند ہر کدامی انسانیتی کردند
 تا سرحد روم رفتند. خرجی ایشان تمام شد. یکی از امرای روم کہ پسران داشت
 ایشانرا بضیافت طلبید. رومیان^۳ بعجمیان بسیار مایلند و بدانستن زبان فارسی
 راغب. حیران شدند کہ یک روزہ زاد راہ نداریم چگونه قدم در راہ توان نهاد،
 و جنسی کہ توان فروخت و خرج راہ کرد نداریم. سر بتفکر فرو بردند. ملا
 شعوری گفت : مرا یک چیزی بخاطر میرسد ، اگر یاران قبول کنند بگویم.
 گفت کہ این رومی مایل است کہ پسران او علم بیاموزند ، باو بگوئید کہ
 این غلام ماست و علوم میداند بدست شما میفروشیم ، پسران شما را تعلیم خواهد
 کرد و آن مبلغ را گرفتہ خرج راہ سازید. اگر نصیب منست من ہم باین سعادت
 مشرف میشوم. یاران گفتند : نی. او گفت : تکلف بر طرف. آخر او را بدہ ہزار
 قبورسی فروختند و شتری خریدہ بر شتر بار کردند ، و ملا شعوری را وداع

۱. در حاشیہ دارد : "حکایت ملا کہ ، خودرا بچہ یاران فروختہ ، حکایت خوبی است"

۲. بیت : سطر مراد است

۳. مراد ترکانند

نموده رو براہ آوردند، و مکہ و مدینہ مشرف شدند. و چون زر وافر بود گفتند: ابن حجج دیگر رایگان نمیگزاریم. و ملا شعوری با پسران آنچنان پرداخت و علوم آموخت کہ باندک فرصتی زبان فارسی سلیس پیدا کردند [۷۰ ب] و دیوان ترکی امیر علیشیر و خمسہ بر نہجی تعلیم کرد کہ باید و شاید. بعد از یکسال جماعتی از اہل فضل عجمی بمنزل آن رومی آمدند و ایشانرا مہان کرد. و ملا شعوری را با فرزندانش خود در مجلس طلبید. چون آنجاء ملا را دیدند گرمیہا کردند و شناختند و گفتند کہ ہی ملا شعوری! و بنیاد تعریف ایشان نمودند و پسران رومی بزبان فصیح نیز با ایشان ہمزبانی کردند و صحبت داشتند، و رومی حیران شد و نام ملا شعوری را تغییر دادہ بود. و پسران رومی در جواب و سوال بنوعی فصیح زبانی نمودند کہ آفرینہا کردند. رومی حیران شد و دانست کہ ملا مشقتی و محنتی و ریاضتی بسیار کشیدہ است و با ملا گفت کہ شاہ کرم کردید! معذور دارید! و ملا را خرجی بسیار دادہ رخصت نمود. و ملا شعوری از سر قدم ساختہ، راہ حج پیش گرفت و بطوف حرمین شریفین مشرف گشت و در وقت مراجعہ از طواف [و] مدینہ بیاران کہ پیشتر رفتہ بودند ملاقات نمود و از صحبت یکدیگر خوش وقت شدند و بطوف شبانہ روز مشرف می گشتند. آخر چون وارث ہفت کشور شاہ اکبر ولایت ہند را فتح کردند ملا شعوری [۷۱] آمدہ ملازمت پادشاہ کرد. و آشنایی قدیم بہ شہاب خان داشت. خان مذکور دو ہزار بیگہ زمین در راہ چپر کھتہ ایشانرا از پادشاہ گرفت. در آنجا زراعت میکردند و منزلی بتکلف و سرایی ساختہ بودند کہ آن سرا «سرای مغل» مشہور است. از رونندہ و آیندہ ہر کس کہ بان گذر میرسید ملا بامستقبال او پیادہ میرفت و اورا چند روز نگاہ میداشت و ضیافت میکرد، و اگر دور تر می بود سوارہ میرفت و اورا بمنزل می آورد و چنانچہ باید و شاید میہانی و دلجویی می نمود. صاحب دیوان است و اشعار بسیار دارد. این چند بیت از اشعار ایشان درین تذکرہ ثبت نمود:

۲. ایضا: کہ علوم...

۱. فی الاصل: نمیگزاریم

مرا ز خانه برون هر دم آرزوی تو آرد
 هزار گونه جفا میکند رقیب معظم
 ای که زبیم هجر او در سكرات مردنی
 عشق در آمد رگ جاننش گرفت
 زلف کجش بر رخ مهوش نهاد^۲
 عهد بود تخم وفا کاشتن^۳
 غبغب آن دلبر ابرو هلال
 نی که چو خورشید گرفت ارتفاع

در تاریخ ولادت حضرت شاه زاده گفته بود:

شاهها! خردم که، در معنی می سفت
 گردید دو تاریخ که یکسال دو گل

میکند دشنام در زبر لب میگون مرا
 یا برای بردن دل میکند افسون مرا

الهی! تا از حاجیان و اهل شعور نام و نشانست، عمر و دولت نور الدین
 محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا علمی

ملا علمی از جمله عالمان بودند و علم فقه و تفسیر و کلام خوب
 میدانستند و گاهی هم مرتکب بی‌تی چند میشدند:

آچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بی‌تی است که تحریر یافت

از سر نهانست، دهانی که تو داری و ز رشته جانست، میانی که تو داری

ای دل همه شب آن سگ کو خواب ندارد از ناله و فریاد و فغانی که تو داری

ای دل شب غم بی لب جان پرور جانان صد بار بلب آمده جانی که تو داری [۷۳]

۱. در بدایونی ۳ : ۲۵۴ ، بدینقرار آمده است :

'مژده که آن مسیح دم میرسد و رسیده است'

۲. ایضاً ۳ : ۲۵۵ : فتاد ۳. نفایس المآثر : کاشتش ۴. ایضاً : نگهداشتش

الہی ! تا از عالمان علم بر صفحہ روزگار مسطور و مرقوم است ، عمر و دولت نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر میر عزیز اللہ

میر عزیز اللہ از سادات صحیح النسب قزوین اند و جمیع علوم را نیکو میدانستند و در علم سیاق^۱ بدل خود نداشتند. در اوایل، شاه اکبر میخواستند کہ کروریان تعیین نمایند، شنیدند کہ در معاملہ پرداززی و رعیت نوازی میر بی بدل اند. در صوبہ سنبھل سے منصب کروری دادند و از روی راستی و درستی خوب پرداختند. و پسران ملا عبدالرزاق سے ذات خجسته صفات نیکو کردار خوش گفتار در خدمت شاه اکبر بمنصب عالی سرفراز گردیدند. چون عنایت پادشاهانہ دربارہ ایشان بی نہایت بود حضرت مریم مکانی^۲ ہم بر ایشان شفقت بسیار داشتند. پادشاه میفرمودند کہ میخواستیم کسی خوب کہ صاحب خلق و ادب و حیا باشد عاجزہ اورا بحکیم ہم وصلت نمایم چرا کہ حکیم قابلیت بسیار دارد و مارا باو عنایت بسیارست. بیگم فرمودند کہ : ذرین مردم کہ در خدمت شہیند برابر عاجزہ میر عزیز اللہ کسی نیست و ذر فہم و ادب و خلق و حیا مثل او کسی نیست ! حضرت بیگم بحضرت پادشاه عالمیان متوجہ شدہ قاضی را [۷۳ ب] طلبیدہ نکاح فرمودند. و الحق دو نتیجہ از دو عزیز یادگار مانده، یکی حکیم فتح اللہ است کہ کارہای پادشاہی را بیمن دولت پادشاہ فتح مینہاید و دیگر در یکتای حکیم ہم کہ دل از دیدنش خوشحال میگردد ،

من کہ و تقریر کہالات شان عاجزم از شرح مقالات شان

حکیم حاذق است کہ در وادی حکمہ بو علی وقت خودند و در خدمت سلطان پرویز مقرب الحضرت است.

چون سخن دورگشت از ربطش برسر مدعای پیش رویم

صاحب دیوانند. این چند بیت درین تذکرہ تیمنا و تبرکا مرقوم ساخت:

۲. مریم مکانی : مادر اکبر شاہ مراد است

۱. سیاق : ہم حساب

چشمه حیوان کجا ، لعل لب جانان کجا ؟
 سبزه خط رسته از لعلش، بسی با آب و تاب
 نیست بر هر سوی مژگان دیده نمناک را
 چنین کافتاده در راه غم و محنت چو خاشاکم
 تن سیمین نشد اورا ز چاک پیرهن پیدا
 یا رب از جمعیت عصیان پریشانم بسی
 غم فراوان غصه بچند صبر کم غمخوار نی
 هر دو جان بخش اند، اما این کجا و آن کجا ؟
 زانکه دایم میخورد از چشمه خورشید، آب
 بر کنار افکنده موج اشک من خاشاک را
 نسیم لطف و احسانت مگر بردارد از خاکم
 سمن در باغ خوبی شد ز برگ یاسمن پیدا
 رحمتی فرما که زیر بار عصیانم بسی
 چون کنم یاران بکار خویش حیرانم بسی^۲
 الهی ! تا از اکابر و اکابر زاده نام نیک مرقوم و مسطورست، عمر و
 دولت نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر میر سید علاء الدین

میر سید علاء الدین از اکابر سادات قنوج هند است . اجداد او دایم بجلیه
 فقر و درویشی آراسته بوده اند و او نیز از کیفیت این حال خالی نبوده .
 ازوست :

ندام آن کل رعنا^۳ چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی گفت و گوی او دارد
 الهی ! تا از سیدان عالی نسب نام و نشانست ، عمر و دولت نورالدین
 محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا عالمی

مولانا عالمی خوش طبع است ، اکتساب علوم نموده . از اشعار اوست .
 هدهدی کز ستم دهر ، بفریاد بود تیشه بر سر زده ، مرغ دل فرهاد بود
 زخم خدنگ عشق ، بدل خورده ایم ما آزار ما مکن ، که دل آزرده ایم ما
 تابیده ایم از در هر کس که هست روی روی نیاز سوی تو آورده ایم ما

۱ . نفایس المآثر : افکنده

۲ . در حاشیه دارد : 'ز درد و داغ فارغ نیست یکساعت . . . همیشه دست و لب کرمست
 مهان . . .'

۳ . نتایج الافکار ، ص ۴۶۸ ، گل خود رو

داری ہوس کہ غیر برای تو جان دہد آہ! این چہ مدعاست مگر مرده ایم ما ؟
الہی! تا از عالمان در کتب علمی نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و برمدار باد!

ذکر خیر عبدالغفار تاشکنندی [۷۳ ب]

عبدالغفار تاشکنندی [از] مردم عالم فاضل خوش طبع است.
از رمد گردیدہ ما دردا بیحد کرد کرد اینکہ محروم از جہالت کرد مارا درد کرد

ذکر خیر ملا عابد اصفہانی

ملا عابد از اصفہانست و بہند آمد و بمجلس شریف خواجہ معظم مشرف
میشد و خالی از طرفگی و مادگی نبود، و شاعران کہ در مجلس خواجہ می بودند
با اینہا ہمیشہ در بحث و جدل می بود و مشاعرہ می نمود و بانعام و سروپا
سرافراز میگشت. و گاہی خواجہ دہاتورہ^۳ باو می دادند و طرفگیہا ازو سرمیزد.
اشعار بسیار دارد. این چند بیت بطریق یادگار ازو نوشتہ شد.

مارا بلبت سبزہ خط راہ نما شد. سرزد خط سبز تو و خضر رہ باشد
برسواپی ز مجنون خویشتن را کم نمی بینم ز خود رسوا تری امروز در عالم نمی بینم
عابد اگر تاب نظر داشتی کی نظر از روی تو برداشتی

الہی! تا مجلس ذوق و شوق در میانست، عمر و دولت نورالدین محمد
جهانگیر عادل غازی برقرار و برمدار باد!

ذکر خیر خواجہ عبداللہ فرخودی

از خوشگویانست. یک بیت ازو درین کتاب ثبت نموده شد. ظاہر آمستی
نام مطلوب او بودہ. در باب او گفتہ: [۷۴ ل].

۱. رید: درد چشم و بدرد آمدن چشم (آنند راج)

۲. مذکر احباب، ص ۱۹۳: درد بحد

۳. دہاتورہ: داروی مخدری است کہ بانگایسی آنرا Datura-alba و The thorn-apple و Datura fastuosa میگویند

چہ پرسی از من و مستی و می پرستی من ؟ کہ رفت در سر سستی متاع ہستی من
 الہی ! تا از می پرستان و اہل ذوق نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
 محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا فخری

فخری معروف بملا زادہ خلف امجد مولانا حسین کاشفی واعظ است. اسم
 ایشان ملا فخرالدین علی است و بعضی اوقات صنفی تخلص فرمودہ اند. کتاب
 «رشحات» در احوال حضرات منشور و رسالہ «محمود و ایاز» منظوم از رشحات اقلام
 عنبر فام ایشانست. حالات مولانا از تالیف «رشحات» معلوم میگردد. و این شعر
 از ایشان است.

با لب لعل و خط غالیہ گون آمدہ	عجب آراستہ از خانہ برون آمدہ
کو بخت کہ بیگہ ، مہ من مست درآید	زلفش کشم و ، شب بسر دست درآید
گفتم کہ چہ خالست بدان شیرینی !	گفتا کہ غریب سادہ و مسکینی !
بر آینہ عذار ما ، خالی نیست	تو، مردم چشم خود ، درو می بینی !

ذکر خیر عہدی

عہدی تخلص خواجہ محمد رحیمداد است. خواجہ رحیمداد از ملازمان [ع ۷ ب] ہایون پادشاہ بودند و ایشانرا بایلچیگیری بولایت سند فرستادند، و فرمانی بمیرزا شاہ حسین ارغون فرستادند. و خواجہ مردی بتقطع بود. مرزا باو زری بسیار دادند و از سوداگران ہم زر بسیاری قرض کرد و ملازمان بسیار نگاہ داشت و بتقطع بجانب ملتان روان شد و دران راہ بیمار شدہ فوتید. زرها سپاہیان خوردند و بردند و حق مسلمانان در گردن او ماند. غرض آنکہ می باید کہ مسلمانان بقرض مایل نباشند چرا کہ بر عمر اعتہادی نیست. و ولد آن خواجہ محمد جوان فاضل و ظریف و خوش طبع و مجلس آرا بود. در خدمت اکبر پادشاہ می بود. او ہم خرجہای بی تقریب میکرد. ازینجہا قرض دار شد و از دست قرض خواہان گریختہ بخدمت میرزا محمد حکیم رفت و روزی چند بیمار شدہ جان بحق تسلیم نمود.

و این چند بیت از اشعار ایشان درین تذکره مرقوم گشت.

انظم

صد آرزو گره بدل، از تار موی تست دل نیست در برم، گره آرزوی تست
 ای پرشکر ز یاد لببت کام جان ما فکر دهان تنگ تو، عیش نهران ما
 صبا از آن رخ گلرنگ، چون نقاب انداخت مرا چو شعله آتش در اضطراب انداخت [۷۵]

الهی! تا از راحم بر مسلمانان رحم فایض است، عمر و دولت نورالدین
 محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر غباری

غباری تخلص قاسم علیخان است. قاسم علیخان از کابل است و شاگرد حافظ محمد حسین بود و حسن آواز هم داشت. و ملا عبدالخالق آخوند اکبر پادشاه داماد حافظ محمد حسین بود و بتقریب آخوند ملازم اکبر شاه شد. آخر الامر که مرزا هندال شهید شدند جاگیر غزنین را بشاه اکبر دادند و نوکران مرزا هندال را بخدمت اکبر شاه تعیین کردند، و خوجه جهان و میر کاتب و قاسم علیخان و جامع این اوراق بغزنین آمدیم. و چون فقیر را دغدغه حج بود جماعتی بجانب قندهار روان شدند، احرام بسته بهمراهی ایشان بقندهار آمدم و از قندهار بیکروته روان شدیم. و باز که بهند افتادند هر کس که خدمت کرده بودند رعایت تمام یافتند: خان و سلطان و خوجه جهان شدند. این چند بیت از اشعار قاسم علیخان بخاطر بود ثبت افتاد:

ز راه آه، تیرش بر دل دیوانه می آید چو بارانی که، از روزن درون خانه می آید

هر کس که بعشق مبتلا میگردد با محنت و درد آشنا میگردد [۷۵ ب]
 در دایره عشق هر آنکو ره یافت پرکار صفت گرد بلا میگردد

الهی! تا از پادشاهان ملازمان رعایت یافته اند و می یابند و خواهند یافت، عمر و دولت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا فهمی

فهمی کاشی از شعرای بفهم است و طبع غرا دارد و صاحب مضمون و تشبیهاتست و صاحب دیوانست و شعرهای رنگین دلربای جانفزای دارد :
آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست و آنکه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

نظم

رگهای جان من پی آتش زدن بدل گوگرد و شرا بخانه تن دسته دسته است
آه مرا سوخته خرمن کند آه ندانم که چه بامن کند
در تعریف زمستان گوید :

شود چو شوشه^۲ یخ از مآثر صرصر نفس که از دهن ازدها بر آرد سر
الهی ! تا از مردم بفهم سخنان در روزگار یادگار است، عمر و دولت حضرت
محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی باد !

ذکر خیر ملا شاه

ملا شاه فنایی چغتایی است. صاحب صورت و معنی است و چندگاه سیاح
بوده است و بماوراء النهر و عراق رفته سیرها نموده آخر الامر بخدمت شاه اکبر آمد
و در سپاهیگری تردهای خوب کرد. و جوانی خالی از دماغی و انانیتی نبود و
[۷۶] [۱] بشجاعت^۳ و حیثیت و هنر خود بسیار مغرور بود، و دایم در مجلس میگفت
که: سه شین است که از من کسی نبرده. یکی شین شمشیر، یکی شین شعر، یکی
شین شطرنج! و یاران هم از روی ظرافت با او میگفتند که: سه شین دگر در ذات شریف
شما مندرج است. آخر الامر از خدمت پادشاه فرار نموده پیش خان زمان رفت.
خالی از سبکی و بی حقیقتی نبود. یک بیت از شعر او بخاطر فقیر بود درین تذکره
مرقوم شد.

۱. گوگرد: جوهری است که آنرا کبریت نیز گویند، گندهک معروف هندی
۲. شوشه: سبیکه زر و ریزه هر سچیز
۳. فی الاصل: و بشجاعت

تا گل روی تو از بادۂ گلفام شگفت بادہ از عکس گل روی تو در جام شگفت
الہی ! تا از مخلصان وفادار پادشاہ نام و نشان است ، عمر و دولت شاہ
نورالدین محمد جہانگیر عادل غازی برقرار باد ! آمین .

ذکر خیر ملا فیضی

فیضی میر معز الدین محمد از سادات میر میران اصفہانست . فضایل بسیار
داشت . از اشعار اوست :

بدور ماہ رخت آفتاب ، یعنی چہ ؟
درون حلقۂ زلف تو رخ نمایانست
عرق بروی توہر کس کہ دیدہ ، میگوید :
ہوای بادہ اگر نیست در سرت فیضی
بہ پیش خال و خطت مشکناہ ، یعنی چہ ؟
و گرنہ در دل شب آفتاب ، یعنی چہ ؟
بروی آتش سوزان حباب ، یعنی چہ ؟
دل پر آتش و چشم پر آب ، یعنی چہ ؟ [۷۶ب]

از خیال لب سیگون تو چون مست شوم
الہی ! تا فیض بر شعرا فیض است ، عمر و دولت حضرت نور الدین محمد
جہانگیر پادشاہ عادل باد !
در دلم میگذرد فکر محال عجیبی

ذکر خیر ملا فہمی استرابادی

ملا فہمی استرابادی برادر میر حمدی ست . مرد مستعد است . این رباعی
ازوست :

ای روی تو ، در عرق گل ، آب زدہ
چشمان تو چون دو مست ، در یک بالین
درین زمانہ فراغت ، فسانہ شدہ است
جان بلب اہل وفا را ، از جفا کردن تست
زلف تو درو ، بنفشہ تاب زدہ
سر برسرم نہادہ و خواب زدہ
کجا روم ؟ چکنم ؟ بد زمانہ شدہ است
تیغ بردار کہ خون ہمہ ، در گردن تست
جان بکف نزد توای سروروان آمدہ ام
تا بدانی کہ ز ہجر تو بجان آمدہ ام

الہی ! تا از شعراء عالی فہم اشعار بر صفحہ روزگار ثبت است ، عمر و
دولت حضرت نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ملا فریبی بخاری

فریبی بخاری بحسن طبع مشهور بود. این غزل ازوست و بان نقش بسته اند.

گفتمش حال مرا میدانی گفت یک فی و هزار آسانی

گفتمش زلف بگوش توچه گفت گفت باشد سخنی پنهانی

گفتمش چرخ فریبی را کشت گفت آسود ز سرگردانی

الهی تا [از] شعرای نامی سامی نام و نشانست، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر بادشاه عادل غازی باد! [۷۷]

ذکر خیر ملا صادق حلوائی

از شیرین گویان عالم است. شعر غرای جان فزای دارد. و مضامین رنگین در رشته نظم کشیده و از مجلسیان میرزا محمد حکیم بوده و در مولویت رسالهها تصنیف نموده و صاحب دیوان است. این چند بیت درین مختصر ثبت نموده شد.

دل گم شد نمی دهم کس، نشان ازو
جز درت جایی دل آواره را، منزل نشد
همچو خورشید از سفر، ای ماه سیما آمدی
چهره گل گل شمع هر محفل نمیخواهم ترا
کس نمیخواهم که بندد دل بسرو قامت
ضمیر دوست چو آئینه در مقابل ماست
درد عشقی کز تو پنهان، درد دل و جان داشتم
سهی سروی که پروردم درون چشم خونبارش
هاله بر دور لب از خط شبرنگ چراست؟
میا ای اشک، زین رفتن ز چشم تر چه میخواهی؟

الهی! تا از صادقان با خلاص سلاطین نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین

محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر شاه صفی

از خوش گویان عالم است و خوش خلق و خوش طبع و بجرأت و بهمت
و بحسب و نسب آراسته بود.

آچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

دور از حریم وصل تو شرمنده مانده ام شرمنده ام که بی تو چرا زنده مانده ام
بیدرد من! بمحنت هجران مرا مکش کز خیل اهل درد همین بنده مانده ام [۷۸]
الهی! تا از شاهان عالی نسب نام و نشانست، عمر و دولت نورالدین
جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا صنعی

صنعتها می دانست و از ولایت خراسان است و شهرت عظیم دارد. صاحب
دیوان است و مضمونهای خاص و تشبیهات بی بدل در دیوان ایشان بسیار است.
من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

در شعر خود صنعت بسیار کار فرموده.
آنکه بازار فصاحت را رواج از نظم اوست آنکه گلزار بلاغت را ز شعرش رنگ و بوست
این چند بیت از شعر پر صنعت ایشان درین مختصر مذکور شد:

برما شب غم، کار بسی تنگ گرفتست
نشگفت بمن غنچه خندان من، امروز
زلف میهش آه! چرا گشت پیریشان
آتش زده مهرمه من در دل اغیار
از روز سیه میکند افغان دل صنعی

دلا ز کنج غم خویش، سر بدر نکنی
غمست مایه شادی، خموش باش! خموش!!
فضای عیش تو اینست، ازین گذر نکنی
که بیغان جهان را، ازین خبر نکنی
الهی! تا از صنعتها بر صفحه روزگار نام و نشان است، عمر و دولت

نور الدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی مدام باد!

ذکر خیر ملا صالحی

از هراتند و والد ایشان ملا آتشی از مدرسان بود و بجدت طبع تیغ سخن را آب میداد، و در وادی سخن رسی و شعر سنجی قرینه خود نداشتند، و بعضی جایهای مشکل «سبجه» حضرت ملا را مصنف پیش ایشان گذرانیده بود و از طبع دراک ایشان مستفید می گردید.

من که و تقریر کلمات او عاجز از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

و ملا صالحی بهندستان [کذا] آمده بخواجه شمس الدین مربوط گشت و بخدمت ایشان بود و صاحب سامان گشته بود. از جمله معتقدان و مخلصان [۷۹] محمد امین ملک پوری بوده، و محمد امین از سریدان غوث زمان ملا زین الدین محمود القواس البهدایی بود، و در ملک پور منزلی نزدیک آخوند ساخته بود، و هر وقت فقیر آنجا میرفت منزل خالی بود آنجا فرود می آمد. بعد از آن آخوند فرمود که در باغ ما بیایید! و باغ خوش هوای دلگشایی داشتند. بیست سرو موزون دلربا در آن باغ نشانده بودند و سروهای^۱ راه را گاهی آب میبرد. در لاهور آمده پنجاه قلعه سفال برده بچونه مضبوط ساختند. و بخاطر آخوند خوش آمده بفقیر خواندند. و در قندهار جمعی مخلصان که در گرد ایشان بودند و بنظر التفات ایشان امیدوار بودند. یکروز فرمودند که: محمد امین در زمان خود قرینه خود نخواهد داشت. پس معلوم یاران شد که سجاده بایشان حواله گشت. و در ملک پور وقت خوش و مشغولی تمام داشتند. و حافظ طاهر زیارت گاهی پیش نماز ایشان بودند و پنج وقت در مسجد ملک پور بعبادت و طاعت بسر میبرد. آخر که شاه نور الدین جهانگیر بلاهور متوجه شدند ایشان بملازمت حضرت [۷۹] ب] بادشاه مشرف گشتند. بادشاه در صدد^۲ آن شدند که زمین و زر بایشان بسیار بدهند. فرمودند که مادر ویشانیم و بجهت کفاف بدولت شما دو صد بیگه زمین هم داریم لیکن التماس داریم که بعضی فرزندان خواجه شمس الدین که دیوانیان

۲. ایضاً: سد

۱- فی الاصل: سرهای

از ایشان طلبی دارند ، اگر ببخشند عین ثواب خواهد بود . پادشاه گناه ایشان را بخشیدند . ملا اشعار بسیار دارند و صاحب دیوانند ، از انجمله یک رباعی بجهت یادگار درین مختصر مرقوم نموده شد :

شاهزاده او ، شاه باد از لطف کریم بر تخت جلال و عزت و جاه ، مقیم
شاهزاده سلیم باد دایم بمراد شهزاده مراد باد دایم بسلم
الهی ! تا از درویشان بر سجاده عبادت استقامت دارند ، عمر و دولت
نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر ملا صبوحی

از میرزادهای چغته است و صاحب دیوان . اشعار رنگین بسیار دارد و در زمان شاه اکبر بشعرا ممتاز و نمایان بودند . و بخواجه معظم و بمیر [۸۰] معز الملک و میر علی اکبر آشنا بود و اکثر مجلسها با یک دیگر مخصوص بودیم و شعرها در میان می افتاد و می گفتیم ، و بطوف مکه معظمه مطهره هم مشرف شده بود . بجوانی اعرابی گرفتار گردیده ابن بیت آنجا فرموده بود .
جناب خواجه ابراهیم آن سلطان مه رویان که پادشاه می برد از خاطر محزون المایرون

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

ملا اشعار بسیار دارد و صاحب دیوان است . این چند بیت بطریق یادگار مرقوم نموده شد :

ازان دو چشم که هر یک بغمزه، عین بلاستند	نشان تیر بلا گشته ایم ، از چپ و راست
عنایتی که بما دارد ، آن جفا پیشه	گهی عتاب و گهی ناز و گاه استغناست
دلیم که مهر تو دارد ، هدین تو میدانی	نگفته ام بکمی این راز را ، خدا داناست
بی حجابانه در آ از در کاشانه ما [۸۰] ب	که کسی نیست بجز درد تو ، در خانه ما
مهربانی ز خیال مه رویت آموز	که نیاید بدر از گوشه کاشانه ما
فتنه انگیز مشو ، کاکل مشکین مکشا	تاب زنجیر ندارد دل دیوانه ما
آگه از درد دل مساشد و رحمی نمود	دل ما سوخت به بی رحمی جانانه ما

۱. فی الاصل : علم

ای صبحی فلک از بهر چه سرگردانست
عاشق نشدی محنت هجران نکشیدی
هیچ جایی نشستی که رقیب! نشست؟
فغان کز چشم آن نا مهربان ز انگونه افتادم
چون ملا میخواره بود «صبحی میخواره»^۲ تاریخ او شد.
الهی! تا مستان وقت سحر صبحی می کشند^۳، عمر و دولت نورالدین محمد
جهانگیر غازی برقرار و بر دوام باد!

ذکر خیر ملا صالحی

در هری می باشند و نسبت تباری بما دارند و خوش طبع بودند و بزرگ
زاده اند. گاهی غزل در میان می افتاد، می گفتیم. ملا صاحب حسب و نسب اند
[۸۱] و صاحب دیوانند و پدران ایشان صاحب منصب بودند و از نزدیکان
درگاه این سلسله عالییه اند.

من که و تقریر کلمات او	عاجزم از شرح مقالات او
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت	این دوسه بیتی است که تقریر یافت
شب فراق در خانه؛ دو دیده مارا	نه بسته خون جگر آنچنان که خواب درآید
در پیش تو آئینه، دم از غم نزنند	وز حیرانی من، پیش رخت دم نزنند
غافل نشود تا ز تو، یک چشم زدن	در پیش رخ تو چشم برهم نزنند
بدو چشم خون فشام، ز غمت شب جدایی	چکنم که هست اینها گل روز آشنایی
سرو برگ گل ندارم چه روم بگشت گشن؟	که شنیده ام ز گلهای همه بوی بیوفایی
چو سگان بر آستان تو ازان گرفته ام جا	که رقیب در نیاید به بهانه گدایی
رقیب ازونه چنان حرف آشنا آورد	زجا برفت دل، این حرف از کجا آورد
تا سرم گشت ازان خنجر بیداد جدا	سر جدا غرقه بخون شد، دل ناشاد جدا

۱. نفایس المآثر: رقیبت ۲. ایضاً: صبحی میخوار (۵۹۷۳) ۳. ایضاً: می کشیدند
۴. نفایس المآثر: در خانهای دیده ۵. ایضاً: ازو بمیان حرف

عاشقى مایهٔ درد است، چه هجران چه وصال خسرو از عشق جدا نالد و فرهاد جدا
 الهى! تا از صالحان و پرهیزگران نام و نشانست [ب ۸۱] عمر و درلت
 نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر مولانا صدق

تخلص سلطان محمد استرا بادىست. از خوشگویان صاحب دیوانست و
 شعر ایشان در عالم شهرت دارد و صاحب مضمون و صاحب طرزند.
 من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 اشعار رنگین دارد از انجمله این دو بیت و یک قصیده تحریر افتاد:

چون سهر آنکه بهر تو سر در جهان نهاد	پا بر سریر سلطنت جاودان نهاد
نهاد جز برای خریداری غمت	ایزد که در نهاد بشر نقد جان نهاد
گر عاقلی، مباش مقید بهیچ جا	نشیندهٔ که: ملک خدا بندهٔ خدا
بجر قناعست بوج اندر آمده	عریان تی که هست منقش ز بوریا
خطی است بر کتابهٔ این دیر دیر باز	کاسوده زیست آنکه رضا داد باقضا
خوشر ز چهر شاهى و غوغای خسرو بیست	خشی که زیر سر بفرغت نهد کدا
غافل بود ز خاصیت گرد کوی فقر	بیهوده گردا در پی تحصیل کیمیا [ب ۸۲]
زاهد که گشت سایه صفت همنشین خلق	بیگانهٔ خدامت شو باوی آشنا
تاشمهٔ ز باد غرورست در سرت	مشکل بود چراغ ضمیر ترا، ضیا
باد غرور در سر و، در دل هوای نفس	ترسم که چون حباب روی در سر هوا
ای مانده در خلاب معاصی، چو خر بگل	تو از کجا و کعبهٔ مقصود از کجا؟
در حال بیکسی، بکسان التجا سبر	نشیندهٔ که، هست کس بیکسان، خدا
خواهی اگر مسیح صفت، جای بر سپهر	بر پر بیال همت، ازین دام پر بلا
بر پایهٔ که پای نهی بر بسیط عرش	سر نه بفرش روضهٔ سلطان اولیا
شاه سریر کشور دانش ولی حق	سلطان ابوالحسن علی موسی الرضا

الهى تا از صدق و حقیقت نام و نشانست، عمر و دولت نور الدین محمد
 جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

۱- نفایس المآثر: بیهوده گردد از پی کیمیا

ذکر خیر ملا صبری

تخلص محمد قاسم کوه بر است که میر ساز جنت آشیانی بود. از طایفه معتبر
 الس چغته اند و همیشه پیش پادشاهان مخصوص بوده اند بلکه پادشاهان
 [۸۲ ب] دختر هم داده اند. محمد قاسم و حیدر قاسم دو میر زاده بفہم بزرگ
 نژادند. و ملا صبری موزون الطبع و صاحب دیوان بود و علم موسیقی را
 خوب می دانست، و دوازده مقام و بیست و چار شعبه و شش آویزه نیکو بعمل
 می آورد و درین علم تصنیفات دارد. و فقیر و ملا طاهر علوی و محمد قاسم خان
 بہ بہادر خان بسیار مربوط می بودیم و ما سه کس جزو لاینفک بودیم و امرا
 ہم کہ از در خانہ باز می گشتند در منزل خان می آمدند. خان کریم النفس
 خلیق مشفق بود. شبی چنان واقع شد کہ نواب خان خوابیده بودند و دربار
 ایشان بسته بودند، و در گذر ایشان دکا کین بود بر دکان فقاع نشستیم و محمد
 قاسم خان را گفتیم «روح افزای» خود را جلوہ گر سازید. ساز را گرفته آہنگ
 ساختہ نغمہ بگوش روح اہل مجلس رسانید، و باری^۱ کہ از نغمہ جان می ستاند و
 جان می داد. حافظ برہان چند بیتی بر نہجی خواند کہ اہل مجلس فریاد بر
 آوردند. چون آواز عشاق بینوا بگوش خان رسید بی اختیار برہام دویدہ فریاد زدند
 کہ: ہی حافظ [۸۳ ا] برہان! ہی محمد قاسم! ہی محمد قاطعی! از جہت گرمی مجلس
 و غلغلہ مردم آواز خان را کسی نشنید. خان فرمودند کہ دروازہ را وا^۲ کردند
 و مایان را طلبیدند و مجلس گرم گردید. شب ماہتاب و منزل دلگشا [ی] موزون
 دلربا و نہر آب از میانش روان بود. نواب فرمودند کہ چہ خوردہ اید و چہ
 میل دارید؟ گفتم کہ محمد حسین تحویل دار شیشہ می آوردہ بود مرتکب آن
 شدیم. محمد حسین تحویل دار حاضر بود. خوان نبات کلان آوردہ بر زمین نہادہ
 و دستارخوان گسترده و شیشہای می و نقلات و از ہر قسم گزک آوردند. خان
 پیالہ نوش فرمودند، سرگرم شدند، و حب نبات کہ در بالای آن خوان بود
 برداشته در دست می انداختند و می گرفتند و اشارتی بہر جانب می نمودند و

۲. وا بمعنی باز

۱. فی الاصل: و یاری

همه کس متوجه بود که بمن عنایت خواهد شد ، اما بعالم دراکه یافتم که میخواستند به بنده عنایت کنند. در نشستن خود را چست ساختم و محمد قاسم دست دراز کرد و من پیش دستی کرده از هوا گرفتم. از اهل مجلس فریاد بر آمد و خان [۸۳ ب] تبسم نمودند و شگفتگی بسیار کردند. غرض آنکه مجلسهای چنین داشته میشود.

چون سخن دورگشت از ربطش برسر مدعای پیش رویم
محمد قاسم خان از بی بدلان روزگار بود و در الس چغتائی قرینه خود
نداشت. بشمشیر و فضیلت و حیثیت آراسته بود.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بتی است که تحریر یافت

با من گر از رسیدن تیرش ، خبر شود از بهر آن ، سیاهی چشمم سپر شود
پهلوی دل ز درد تو ، هر استخوان من شد بهر تیر آه کشیدن ، کبان من
شرح دل پر آتش صبری چسان کنم گر دم زخم به پیش تو سوزد زبان من
الهی تا صبر صابران را در دارین عجزای نیکو است ، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد .

ذکر خیر شاه طیب

از سادات نجف است. صاحب سجاده و ارشاد بودند و معتقدان بسیار داشتند و صاحب خلق بودند و طبع موزون غرا داشتند و بوی [۸۴] خوش از گلستان خاطر ایشان بمشام جان سخن سنجان میرسید.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعری است که تحریر یافت

واقف نه ز حال دل ناتوان من اینکه بلب رسید ز درد تو جان من

اندوه و محنت و غم و دردم ز هجرتست از وصل تست راحت روح و روان من

بی صبر و بی قرارم و شرمنده پیش خلق کز حد گذشت ناله و آه و فغان من

دارم امید آنکہ ز وصل تو بر خورم نیکوست با خدای ، ازین سو گمان من
گر کام طیب از لب شیرین بر آوری نبود بجز دعای تو ورد زبان من
الہی ! تا از سادات نتایج و ذریات است ، عمر و دولت نورالدین جهانگیر
عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا طفیلی

از مشہد مقدس منور مطہر قبلہ ہفتم و امام ہشتم امام رضا است علیہ الصلوٰۃ
والسلام و از مدح گوینان آن حضرتست ، و مدح و مناقب بسیار گفتہ و مشہور
است .

آنچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تحریر یافت
عزم جفا مکن ، بکن رو برہ رضای من [۸ ب]
پا بزمین منہ ، بنہ برسر چشم روشنم
ہر نقسم مران ، بران از در خود رقیب را
سنگ جفا مزن ، بزنی دامن ناز بر میان
عیب مدان ، بدان کہ من بندہ طفیلی توام
غمین مباش طفیلی ز نامرادی بخت بسا مراد کہ در ضمن نامراد بھاست
الہی ! تا طفیلیان بطفیل بزرگان از خوان احسان کریمان بہرہ مند
می شوند ، عمر و دولت نورالدین جهانگیر عادل غازی مدام و برقرار باد !

ذکر خیر ملا طفیلی اصفہانی

ملا طفیلی از خوش طبعان اصفہان است و اصفہان نیمہ جهان است و شعرا
و فضلا بسیار از ان شہر رفیع الشان بر آمدہ اند . و مولوی صاحب دیوانند و اشعار
بسیار دارند .

آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست آنکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
این دو بیت بطریق یادگار درین تذکرہ مرقوم شد :

همچو عشق تو مرا کوه بلایی، در پیش [۸۵] ۱
 ز رشک سایه خود ای طفیلی می کشم خود را
 همچو هجر تو، مرا دشمن جانی در پی
 که دیگر بر سر کویش نه و باشد نه من باشم
 الهی! جمیع مسلمانان را بر جاده محمدی راست کردار و راست گفتار
 گردان، و از مقبولان درگاه الهی باشند.

بطفیل همه قبولم کن ای اله من و اله همه

عمر و دولت نورالدین جهانگیری غازی زیاده باد!

ذکر خیر ملا طالعی

در یزد می باشند. هر مطلع ایشان در رنگ مهر انور از جانب شرق
 طلوع مینماید و مجالس شعرای میخن سنج را منور و نورانی میسازد و صاحب دیوانند
 و صاحب مضمون خاص و تشبیهات غیر مکرر دارند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تقریر یافت

نشد از لعل آن شیرین دهن کام دلم حاصل
 ز آتشین روی ز سر تا پا دگر در آتشم
 جان رفت و در دل، آرزوی آن دهان هنوز
 روزی بعشق نام بر آورد طالعی [۸۵ ب].
 ساقیا چند توان خورد غم عالم را
 رفت از برم آن سرو روان، آهم از انست
 بنا کاسی بر آمد جان، و ماند این آرزو در دل
 باز همچون شعله، از شمعی سراسر آتشم
 داریم گفت و گوی لببت، بر زبان هنوز
 کز عاشقی نبود بعالم نشان هنوز
 باده پیش آر که بیرون کنم از دل غم را
 جان می رود، این ناله جان کاهم از انست

زاهد بصلاح و زهد خود، می نیازد
 دارند امید نظر این هر دو، ز دوست
 عاشق بر دوست نقد جان می بازد
 تا دوست بسوی که نظر اندازد

الهی! تا آفتاب انور از طرف خاور طالع میشود، آفتاب دولت و اقبال
 نورالدین جهانگیر غازی تابنده باد!

ذکر خیر عارف بایزید پورانی

شیخ بایزید ولد سلطان ابو سعید پورانی است. شیخ با یزید، شیخ عبدالوہاب، شیخ میر محمد، و شیخ عبدالباقی، این ہر چہار پسران شیخ ابوسعید پورانی اند. ملا عارف از خوش گویان اند تتبع حضرت ملا عبدالرحمن جامی نموده اند و سہ دیوان دارند و خوب پیروی ملا نموده اند. و در وادی خوش نویسی بی بدل روزگارند و چنانچہ در زمان ملا سلطان علی قطعہ «گرد باد» ایشان را نقل نموده اند و کاغذ و افشان و وصالی را چنان تقلید کردند کہ هیچ فرق نماند. و میر علی شیر را در حوض خانہ نمودند [۸۶] [۱]. میر فرمودند کہ: قطعہ ما کہ بشا نمودیم پیش شاہ بود؟ شیخ گفت: قطعہ را من نوشتہ ام، شاہ چہ منی فرمائید. قطعہ شاہ پیش کتابدارست! میر کتابدار را فرمودند کہ قطعہ گرد باد بیارید. و «گرد باد» ازین جہت می گویند کہ لفظ گرد باد نوشتہ بود و ملا تقلید آن الفاظ خوب نموده بودند. چون ملا سلطان علی را طلبیدند و ہر دو قطعہ بدست ایشان دادند کہ خط شاہ کدماست؟ ملا سلطان علی از روی اعراض ہر دو قطعہ را در آب انداخت. میر را طور وحشتی شد، پای وقار را بر زمین تمکین نہادہ زیر کرد. نفسی بر نیامدہ بود کہ ملا سلطان علی ہر دو قطعہ را از روی آب برداشت و پیش میر آورد، و چون بنظر امتیاز ملاحظہ نمودند خیال می کردند کہ ہم بر خط ملا نرسیدہ و قطعہ شیخ زادہ لفظہا پر باد شدہ و نشو نمودہ. چون اصلاحی بود عذر خواہی ملا نمودند و بخلعت شریف خود مفتخر ساختند. از اشعار ملاست:

بچشم غیر جا کردی بسویم بعد ازان دیدی	•	من محروم را آخر بچشم دیگران دیدی [۸۶ ب]
بر بستہ ام از دودا دو چشم نگران را	•	تا پیش تو بنشستہ نبینم دگران را
جانا ہمہ آئین جفا در سر تست	•	آزاد دل اہل وفا در سر تست
ہر تار ز کاکلت جدا فتنہ گرمست		حاصل کہ تمام فتنہا در سر تست

الہی ! تا از خوش نویسان ماضی و حال نام و نشانست، عمر و دولت
نورالدین جهانگیر غازی برقرار باد .

ذکر خیر معصوم خواجہ

از پاکان روزگار خودست و گاهی ہم مرتکب شعر میشدند و فیاض و اہب
العطایا در فیض بر روی ایشان می گشود ، بطریق اولیا نکتہ ہا از حقایق و
معارف از ایشان سرمیزد . این چند بیت از ایشان آرایش این مختصر گردید .
آنکہ در دل میزند آتش ، گل رخسار کیست ؟ وانکہ جان می پرورد ، لعل شکر گفتار کیست ؟
شعلہ آہم بگردون گر نشد ، در شام غم دامن افلاک سرخ از آہ آتشبار کیست ؟
تیغ بر کف تند می آید بقتل بیدلان ! باز آن بدخو ، ندانم در پی آزار کیست ؟
گشت عشقی راز درد عشق آن سلطان حسن ' یکرہ ای بی رحم پرس از عاشقان زار کیست ؟
الہی ! تا از عشق نام و نشان است ، عمر و دولت نور الدین محمد جهانگیر
غازی بر دوام باد !

ذکر خیر عادل

حاکم لار بود و در بعضی اشعار شاہی تخاص [۸۷] . نموده . از اشعار
اوست این غزل کہ آن را نقشی مشہور بستہ اند :

ماہ صفا دار سن ، گرچہ وفایی نداشت	ہر کہ جدا ماند ازو ، ہیچ صفایی نداشت
دوش کہ پیکان او در دل تنگم نبود	چون جرم بی زبان ، ہیچ صدایی نداشت
بی تو حریفان باغ چنگونی و می زدند .	نی ز نوا مانده بود ، چنگ نوایی نداشت
کشتن عادل ترا ہیچ تفاوت نکرد	بادشہ ^۲ محشم ، قرب ^۱ گدایی نداشت
کهن شد قصہ مجنون ، حدیث درد من بشنو	بہر افسانہ عمر خود مکن ضایع سخن بشنو
مدام مست می دارد ، لب لعل شکرخندش	عجب خوش طعم و شیرینست بر کام دلم قندش
چشمم چو برگل رخ آن خوش پسر ، فتاد	صد برگ گل ، بیک نظر از چشم تر فتاد

۱ . نفایس المآثر : گشت عشقی زار در عشق تو ای سلطان حسن

۲ . نفایس المآثر : بی می

۳ . ایضاً : پادشاہ

۴ . ایضاً : قدر

بہار و نگار و شراب جوانی چو دولت دهد با می ارغوانی
 نخواہ از خدا هیچ دیگر، کہ داری می دوستگانی دل شادمانی
 تمامی معانی مرا بود حاصل ولی برق واری گذشت، از معانی
 جوانی چہ خوش بود، وصل جوانان جوانی کجایی؟ کجایی جوانی؟
 الا ای گل اندام شمشاد قامت جدا از تو سیرم من از زندگانی [۸۷ ب]
 می لعل و ش در رخ دلبران بین کہ حیف است شاہی جز این گرتوانی
 الہی! تا از عدل و انصاف نام و نشانست، عمر و دولت حضرت نورالدین
 جهانگیر پادشاہ عادل باد!

ذکر خیر میر عبدالحی

از سادات موسوی مشہد است، و شب و روز بطوف روضہ منورہ مطہرہ
 مشرف می باشند، و مردم آنجایی عقیدہ تمام بایشان داشتہ اند و طبع دراکہ موزون
 لطیف داشتند و گاہی چند بیتی بر زبان فصیح بیان می نمودند.
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ بیتی است کہ تحریر یافت
 این رباعی زادہ طبع ایشان است کہ درین دفتر سیوم مرقوم گشت.
 محتاج درت، ہزار همچون قیصر مدح تو بود، ورد زبان شام و سحر
 اکناف جهان تمام باشد، یا رب! بر حکم شہ جهان، محمد اکبر
 الہی! تا از سادات نتایج و ذریات در عالم موجود است، عمر و دولت
 نورالدین جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر قاضی صفی الدین عیسی

قاضی صفی الدین عیسی تغمد اللہ بغفرانہ، برادر کلان میر علاء الدولہ
 است [۸۸] گاہی بنا بر موافقت سلیقہ متوجہ بنظم اشعار میشدند. ابن ابیات
 از ایشان ثبت افتاد.

آرزو دارم کہ ترک من، کند بسمل مرا تا نماند آرزوی تیغ او، در دل مرا
 سالہا در کوی او، تخم محبت کاشتم غیر نومیدی نشد، از بخت بد، حاصل مرا

چون من بی دل تو انم رفت از کوی غمش
 گرچه میدانم که خواهد کشت عیسی را بجز
 اینچنین کز آبدیده ، رفت پا در گل مرا
 لیک جز وصلش نباشد ، آرزو در دل مرا
 الهی ! تا از فصحا و علما نام و نشان است ، عمر و دولت نور الدین
 جهانگیر غازی برقرار باد !

ذکر خیر عبدی

[عبدی] ناگوری^۱ از خوش گویان است . مرد خوش طبع پاکیزه اعتقاد
 بود . سلیقه بشعر بغایت موافق داشت . مضامین رنگین و تشبیهات غیر مکرر
 دارد . از اشعار اوست :

دوش دلم دور ازو ، چون سگ دیوانه بود
 شرح غم ما تمام نشده ، رفتی بخواب
 با کسی الفت نداشت ، از همه بیگانه بود
 قصه ما بی دلان ، پیش تو افسانه بود
 شیوه بی طاقی ، منصب پروانه بود
 مستی این قوم ، از آن نرگس مستانه بود [۸۸ب]
 کوز ازل اینچنین عاشق و دیوانه بود
 مهر خاموشی ازان لعل سخن گو بردار
 خاک آلوده سارا ز ره او بردار
 میل خاطر بتو ز اندازه بیرونست مرا
 چکنم طالع برگشته ز بونست مرا
 الهی ! تا از بندهای خوش طبع نام و نشان است ، عمر و دولت نور الدین
 جهانگیر برقرار باد !

ذکر خیر ترخان نور الدین محمد خان

ترخان نور الدین محمد خان مشهور بجاکم سفیدون اند . ترخان تبری
 نیستند . وارث هفت کشور شاه اکبر ایشان را بخطاب ترخانی سرافراز ساختند و
 مولوی بدولت شاه دستگاه عظیم پیدا کردند . اتفاقاً مخزن اسرار الهی مولانا قاسم

۱ . نفیس المآثر : با کوی .

کاهی گذر ایشان بر سفیدون افتاد و ملا به پیشواز ایشان بر آمده باعزاز و اکرام بیباگی که در آنجا ساخته بود [۸۹] بر دو چند روز صحبتها و جشنهای موزون و مطبوع باخوند و شاگردان ایشان داشت، و از شاگردان آخوند هر کس که شعری گفته بود بصله نوازش فرمود. فقیر هم قصیده باو فرستادم نه غرض اخذ شاعری بود بلکه مطلب طرز شاعری و مضمونهای خاص نمودن باو بود. یاران همه قصیده را شنیده تحسین نمودند، و نه تقزاً پارچه اعلی از سفیدون با گره صله فرستاد. بعد ازان که حضرت اخوندی متوجه لاهور شدند بیست [تن] از تلامذہ آخوند که همراهی نموده بودند بهر کدام اسب بازین و لجام در گذار نمود و باخوند گفت: لشکر شاہ در عقب سوار برود. و غرض که ملایان که آب و هوای هند دریافته اند اینچنین همت دارند. ملا صاحب دیوان است و مولویتش بسیار بود. این یک غزل از اشعار مولوی مرقوم و مسطور گردانیده شد:

دلنگ ، دور ازان لب خندان ، نشستہ ام	مانند غنچه ، سر بگریبان نشستہ ام
از تند باد ہجر تو ، در آتش درون	گریبان چو شمع ، با دل سوزان نشستہ ام
چون دست ما بدامن وصلت نمیرسد	پای طلب کشیدہ بدامن ، نشستہ ام [۸۹ب]
جز ناله و فغان ، چو نداریم ہمدی	در کنج غم بنالہ و افغان نشستہ ام
رہ در حریم وصل تو ، مارا نمیدہند	محرور ازان بگوشہ ہجران ، نشستہ ام
با درد آرمیدہ بغم دل نہادہ ایم	خو بیا فراق کردہ ، بحرمان؟ نشستہ ام
ترخان ببزم شاہ ، گدارا چو نیست راہ	زان بی نوا ، بکلبہ احزان نشستہ ام

این بندہ کہ ہم خانی و ترخانی یافت وز دولت شدہ ، رتبہ سلطانی یافت

۱. مغولان برای شہارہ نہ اہمیت خاصی قایل بودہ اند: بہ پادشاہان نہ تا ہدیہ تقدیم میشد و یا بایستی ہدیہ مشتمل بر نہ قطعہ از ہان یک جنس می بود. بنابراین با مرور زمان کلمہ تقز (توقوز و یا تقوز) کہ بزبان چغتائی معنی نہ را داشت، مفہوم "تحفہ" را نیز پیدا کرد. این واژہ بمعنی اخیر در پادشاہ نامہ و عالمگیر نامہ نیز بکار رفتہ است. نک: آئین اکبری (بلاخان)، ص ۳۹۳ (حاشیہ).
۲. نفایس المآثر: بہجران

در مدح تو، چون خسرو ملک سخن است نظم حسنش، کمال خاقانی یافت
 الهی! تا از کرم امرای این سلسلہ عالیہ نام و نشان است، عمرو دولت
 نورالدین جهانگیر غازی عادل برقرار باد!

ذکر خیر ملا بدیعی

[بدیعی] سمرقندی از خوش طبعان روزگارست. صاحب دیوان است و شعر
 رنگین غرای دلربای جان فزای بسیار دارد.
 آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست و آنکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
 صاحب طرز و صاحب وقوع اند. چند بیت از ایشان درین تذکرہ مرقوم نموده
 شد.

شبی در خواب خود را بارقیبان ہم سخن دیدم [۱۹] نہ بیند هیچکس در خواب یارب آنچه من دیدم!
 بفر آفتاب طلعت او، ماه رویان را نھادہ دست چون آئینہ، در زیر ذقن دیدم
 نہ تنها من، بحال خویش دارم گریہ، در کویش ہمہ کس را چو خود گریان بحال خویش دیدم
 باہ آتشین ہرگہ، گذر سوی چمن کردم ز حسرت سوختم، ہرگل، کہ بی او در چمن دیدم
 بدیعی دور از ان یوسف چو یعقوب بلا دیدہ چہ محتہا کہ من در گوشہ بیت الحزن دیدم
 الهی! تا از عالم شش جہت شعر بر شعرا فایض است، عمرو دولت
 نورالدین جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد!

[ذکر خیر بدر بزمی]

از خوش گویان بزم آراست. این مطلع بر طبع دراک ایشان فایض گشت:
 سیل اشکم بحر و کشتی چشم و من حیران درو مردمان چشم من پیوستہ سرگردان درو
 اما صاحب اشعار حالی و قالی ملا غزالی این زمین را خوب گفته است:
 چرخ فانوس خیال و عالم حیران درو مردمان چون صورت فانوس سرگردان درو
 و مولانا ہایون نیز گفته است.
 وادی ہجران کہ سی باید گذشت، از جان درو [۲۰] ماندہ ام چون گردبادی بی تو، سرگردان درو
 الهی! تا مضمون خاص بر شعرا فایض است، عمرو دولت نورالدین
 جهانگیر غازی بر دوام باد.

ذکر خیر ملا پرتوی

از ولایت خراسان اند و این مطلع مانند مهر انور از مشرق طبع ایشان پرتو انداخته و عالم را بنور و ضیای خود منور ساخته .
 من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 از شاعران بی بدل روزگار و صاحب دیوانند :
 آتشی افکنده در دل ، عشقم از هر آرزو آرزو سوزست عشق ، و من سراسر آرزو
 [الهی !] تا پرتو مهر انور در عالم نور گسترست ، عمرو دولت نور الدین
 جهانگیر عادل غازی بر دوام باد .

ذکر خیر تقی اصفهانی

از خوش گویان اصفهان است و اصفهان شهری است که علما و فضلا و شعراء بسیار از آنجا بیرون آمده اند . شعرش خالی از مقادیر نیست و صاحب [۹۱] دیوان و صاحب مضامین خاص است و شعر او در ولایت شهرت تمام دارد . و تذکرة الشعراء نوشته است . هر کس نام بیست شاعر می داند تذکرة می نویسد ، اما تذکرة الشعراء دولتشاهی شهرت تمام دارد که تمام عالم را گرفته است . میگویند تذکرة اش خوبست ولیکن شهرت نکرد .

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعری است که تحریر یافت

غزل

لطف با غیر غایتی دارد ! جور با ما نهایتی دارد !
 گوش بر قول مدعی چه کنی ! هر که بینی حکایتی دارد !
 زلفت از خاطر پریشان ساخت آه من هم سرایتی دارد !
 خال بر طرف عارضت ، شاهی است که ز خوبی ولایتی دارد !
 رخ تو مصحفی است ، ای دلبر ! کز خط و خال آبتی دارد !

تقی از بخت خویش می ترسد ! ورنه هجران ، نہایتی دارد ! [۹۱ ب]
 الہی ! تا از متقیان ماضی و حال نام و نشانست ، عمر و دولت نورالدین
 جهانگیر عادل غازی برقرار و مدام باد !

ذکر خیر ملا تذروی

از ولایت عراق است و بہند آمدہ در خدمت میرزا یوسف خان کوکہ
 می بودند . و میرزا یوسف تقرب عجیب پیش پادشاہ پیدا کردہ بود و در عم
 شہید عہارت عالی بنیاد یکخانہ عالی کہ یاد از بیت المعمور می داد و ہر چار
 طرف او ایوانہا و سقف آنہا بچوب آبنوس گرہ کاری نمودہ ، و درون آن نقاشی
 کردہ کتابتی بخط ملا نوراللہ کہ استاد خط خان اعظم و یوسف خان بودہ ،
 مرقوم نمودہ بودند ، و بر دور آن عہارت بلند ارتفاع چوترہ بلند ترتیب
 نمودہ و منصب داران ایشان ہر صبح می آمدند ، و بر دور این چوترہ تا صد
 زلچہ انداختہ می شد و تا پانصد شش صد طبق طعام رنگین می کشیدند . و ملا
 خاتمی کتابدار ایشان بود و اہل کتابخانہ و اہل نقاش خانہ بدولت ایشان
 تبجاقہای عراقی داشتند . و ملا تذروی تیابت ہر کہ عمیکرد [۹۲ ا] اسب و زر و
 ہر چہ کہ میخواست از نواب برای وی می گرفت . بعد از خوان احسان خان
 باین تقطیع سوار شدہ بدربار می آمدند . ملا تذروی مثنوی فرمودہ اند . این
 چند بیت از ان است . الحق مثنوی خوب گفتہ :

من کہ و تقریر کہالات او	عاجزم از شرح مقالات او
رخش آئینہ ^۱ ، گردن دستہ عاج	پری رویان ، بدان آئینہ محتاج
کفش چون آفتاب آئینہ نور	شعاع آفتاب ، انگشت آن حور
بچشم عقل فرق آن شکر لب	شہابی بود رخشان ، در دل شب
ندانستم ، غلط گفتم شہابی	میان سنباستان ، جوی آبی
زنارزش ^۲ ، آرزو بریدہ امید	بچاہ نا امید ماندہ جاوید

۱. تبجاقہای عراقی : باید 'تبجاقہای عراقی' باشد کہ نوعی است از اسبان خوب

۳. ایضاً : زبانش

۲. نفایس المآثر : آئینہ

هوس گردیده گردش ، گه و بیگانه
فراز بینی آن نخل مقصود
دمیده بر خلاف رسم و آیین
بچشم بینی آن نور دو دیده
پرج عصمت آن در ناسفت
بلطف از غنچه^۲ و سوسن زیاده
چو صید تشنه لب^۱ پیرامن چاه
مقوس ابروان و سمه آلود
دو برگ سوسن ، از یکشاخ نسرين
بود چون شبنمی ، برگل دویده [۹۲ ب]
دو ماه نو شده ، بایک دگر جفت
زبان در کام و لب بر لب نهاده

از ده نامه اوست :

از حسرت لعل آبدارت وز فرقت زلف تابدارت
موی شده ، جسم نا توانش در جسم نماند ، جای جانش
خونست دلش ز محنت و غم خون می خورد و نمیزند دم

در تعریف صبح گفته :

خاکستر شام رفت برباد در پنبه صبح آتش افتاد
سر بزانو چون نهم ، در هجر آن پیمان گسل!
شود از بهر قلم چون علم ، تیغ جفای او
جفای عالمی بر خود پسندیدم ، ندانستم
پامال رقیبان متمگر شدم ، آخر
در حقیقت بخیهای خرقة پشمن فقر
گدای عشق بر سنجاب سلطانی زند خنده
گرد هستی رفت برباد و هنوز از آب چشم
تیغ مژگان توام^۵ در بیخودی آمد بیاد
توده خاکستری گردد تم ، از سوز دل
تظلم را بهانه سازم و اقم پپای او
که چندان اعتمادی نیست ، بر مهر و وفای او
در کوی تو با خاک ، برابر شدم آخر
حرص را بردست و پا ، زنجیر استغنانهند^۳ [۹۳ ا]
چو با جسم غبار آلود ، از گلخن برون آید
خاکساران ره عشق ترا ، پا در گلست
چون بخود باز آمدم ، صد رخنه در دل^۶ داشتم

در تعریف فیل گفته :

ز خاک ره شاه گردون سریر پی عطر بر خود فشاند ، عبیر
عقاب فلک بر سرش ، بیکران^۷ بود پشه بر قله کوه قاف
میان را چو بندد ، بزنجیر زر فلک باشد و کهکشان در نظر^۸

۱. ایضاً : بر
۲. نفایس المآثر : غنچه سوسن
۳. ایضاً : نهد
۴. ایضاً : رفت برباد و هنوز
۵. هفت اقلیم : تو اندر بیخودی
۶. ایضاً : جهان
۷. نفایس المآثر : بی گزاف
۸. ایضاً : بود کهکشان و فلک در نظر

چو آید بہ تنگ ، از تف آفتاب نشانند بفوارہ بر خویش ، آب
بتان پری پیکر ماہ رو بفرمان شد ، بر سر تخت او
نشینند بروی' بصد دلبری بنی کوه قاف است ، جای پری

رباعی

ای دادہ ز راہ لطف داد ہمہ کس حاصل ز تو ، مقصود و مراد ہمہ کس
جمع است دلم ، باعتاد کرمت ای بر کرم تو ، اعتاد ہمہ کس
میرزا عزیز کو کہ دخل کردہ اند کہ - ای دادہ ز راہ عدل ، داد ہمہ کس - و
او قبول ننمودہ [۳ و ۲ ب] ظلم صریح کردہ است .

الہی ! تا بر شاخسار سخن تذروان خوش آواز بجمد خدا خوش نوایند ،
عمر و دولت شاہ نورالدین جهانگیر عادل غازی لایزال باد !

ذکر خیر ثانی خان

از خویشان خان اعظم است . در وادی حسب و نسب و بزرگی ثانی خود
نداشتند و صاحب دیوانند . اشعار رنگین غرای دلربای جانفزای بسیار دارند .
این چند بیت از دیوان ایشان درین تذکرۃ الشعراء جهانگیر شاہی مرقوم گشت .

غزل

بگذر ز ناخوشی ، کہ درین دیر دیرگیر نیکی ندید ، ہر کہ بدی کرد ، با فقیر
چون از طریق عذر بسوی تو باز گشت سہوی اگر نمود ، کرم و رز ، در پذیر
شاہان چو از نوید ظفر ، کامران شوند شکرانہ احترام نمایند ، با اسیر
آن را کہ زال دہر ، ہمی پرورد بناز خوان می ستاند عاقبت ، اندر بہای شیر
وان را کہ می نشانند ، ز امثال بر فراز می سازد از کمان حوادث ، نشان تیر
ثانی بجز فنای مہمگر ، کہ روزگار از بہر انتقام ، حریفی است بی نظیر [۹۴ و ۱]

ولہ

ای رسم تو آزار من ، و قاعدہ بیداد فریاد ازین رسم ، و ازین قاعدہ فریاد !
تا در نظرم جلوہ نمود ، آن قد و قامت بنشست غمش دردل ، و برخاست قیامت
واعظ چہ دہی شرح قیامت ، کہ ز ہجران امروز بمن آمدہ ، فردای قیامت

۱ - نفیس المائر : نشینند دایم بصد دلبری -

تا رفتہ برون ، دامن وصل تو ز دستم
از بہر سلام تو رقیب آمدہ ، در راہ

وله

ثانی ز سرو جان بگذرد در رہ جانان^۱ چون پای نہادی ، بسر کوی ندامت
دیدم ز فراق آنکہ یعقوب ندید در عشق کشیدم ، آنچه مجنون نکشید
این واقعہ کز ، ہجر تو آمدم بسر فرہاد گمان نبرد ، وامق^۲ نشید

الہی ! تا امرای این سلسلہ عالیہ بدولت بودہ و خواہند بود ، عمر و دولت شاہ نورالدین جهانگیر عادل غازی برقرار و بر دوام باد !

ذکر خیر شیخ جلال

شیخ جلال از مقربان درگاہ الہ اند. از ہر اہل بقبۃ الاسلام بخارا رفتند و مردم آنجا ایشان را مرشد خود می دانستند و علمای آنجا [ع و ہ ب] نسبت ارادت بایشان داشتند، از انجمنہ سلا میرک کلان کوی آخوند ما، بایشان بیعت نمودہ، حضرت شیخ بایشان عنایت بسیار داشتند و شفقت بی شمار. شیخ صاحب کمال و از ارباب حال بود و از مریدان حضرت مولانا شمس الدین روجی^۳ است و ایشان ہم نبیرہ حضرت عارف معارف صدق و یقین سلطان الواصلین مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی بودہ اند. قدس اللہ سرہم. و خدمت شیخ جلال بسیار شیرین کلام و مودب بودہ و اہل مجلس را بحدیث خویش می ربودہ. گویند کہ : در ادای مسایل تصوف اعجاز می نمودہ و در تحقیق سخن چیزی فرو گذاشت نمیکرد و در مجلس وعظ سخنان دلفریب بجایی^۴ میرسانید کہ خاص و عام برو ثنا می گفتہ اند. طبع بلند داشتہ اند و گاہی درر غیبیہ را در سلک نظم منتظم می گردانیدہ. از اہل حال بودہ اند نہ از اہل قال، اما پیروی اکابر نمودہ چند بیت بزبان معجز بیان ادا می نمود. از انجملہ این چند بیت است :

تا حسن یار از رخ خوبان نمودہ است ما را خیال شاہد و دلبر ربودہ است

۱- نفایس المآثر : بگذر در رہ جانان -

۲- ایضاً : نبرد و وامق -

۳- فی الاصل : روحی -

۴- ایضاً : بجای -

[۹۵] آنها کہ ز جام عشق، سرمست شدند
 در راه طلب، قدم نهادند ز سر
 ای دل! چو فراقش، رگ جان بگشودت
 می نال چنانکہ، نشنوند آوازت
 نادیدہ رخس، تمام از دست شدند
 چون خاک، براه اہل دل، پست شدند
 منہای بکس، جامہ خون آلودت
 می سوز چنانکہ، بر نیاید دودت
 حضرت مولوی ملا روم

مرحبا ای عشق خوش سودای ما!
 ای دواى غموت و ناموس ما!
 ای طبیب جملہ علت های ما!
 ای تو افلاطون و جالینوس ما!

الہی! تا این بارگاہ بستون قطب و اوناد قائم است، عمرو دولت نورالدین
 جهانگیر شاہ عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا جانی

از مروانند. از شیرین کاران و از سخن گذاران روزگار خود بودند. آن
 مرتبہ در آگرہ بمجلس حضرت جنت آشیانی مشرف شدند و ندیم محبس پادشاہ
 بودند. دران مرتبہ کہ فطرات^۱ ہندوستان شد و حضرت پادشاہ بہ بکر رفتند
 دران عسرت ملا جانی مدتی در تہ افتادہ. از سخنان شیرین ملا جانی و از فصاحت
 و بلاغت او میرزا شاہ حسین خوشحال گشتہ. ملا جانی مدتی در تہ ماند و
 شاہ بندر لاہری ساختند. دران بندر سامان [۹۵ ب] عجب پیدا کرد.
 و گاہی کہ بہ تہ می آمد بمنزل ملا نیازی می آمد و تحفہا و
 زرہا بہ نیاز می آورد. یک مرتبہ بفقیر گفت کہ شاہ بہ بندر بیاید
 کہ با شاہ صحبت داریم و دو باغ ساختہ ایم بطرح طراحی باغات ہرات.
 شاہ ملاحظہ فرماید کہ چون شدہ است! آخر الامر بہ بندر لاہری بتقریبی رقم
 و صحبتہای عجب داشتیم. غلامان چرکس و خطابی و ہند[و]ستانی داشت، ہمہ
 سازندہ و گویندہ بمجلس. بتقطع صراحیہای نقرہ و طلا و مرصع بمجلس می آورد
 و فرش ملون می انداخت و طعام رنگا رنگ حاضر می ساخت. و بفقیر می گفت:
 گاہی در مرو بکہ پزان و نان بایان قطعہ می گفتیم^۲ و از آش بازار ایشان سیر

۱- فی الاصل: فطرات - ۲- فی الاصل: گفتیم -

می گشتیم ، آنچنان می گذرانندیم . ملا قاطعی ! اکنون اینچنین می گذرانیم .
آنچنان قادرست کہ آنچنان می دارد و اینچنین نیز میدارد . از اشعار ایشان این
چند بیت مرقوم شد :

چون گرد باد ، هرگز جایی گذر نکردم
در هیچ جا نکردم ، دور از رخ تو منزل
جانی نگشتم آگاہ ، از توتیای بینش
کز دست فرقت تو ، خاکی بسر نکردم
کز گریه ، آن زمین را صد بار ، تر نکردم
تا خاکپای او را ، کجھل بصر نکردم

شکفته لاله نبود مرومن! در رهگذار تو بود هر لاله چشمی ، براه انتظار تو [۹۶]

ذکر خیر ملا فہمی

میر فہمی ہروی را گویند نسبت خویشی بسادات خصالی بودہ . در نظم
سلیقہ دارد . ازوست :

فکر سر زلف تو ، مرا بی سر و پا کرد اندیشہ پابوس تو ام ، پشت دو تا کرد

ذکر خیر ملا فکری

فکری نور بخشی از اقوام شاہ قوام نور بخش مشہورست . از اشعار
اوست :

رخت گلگل شد از می ، ترک گشت باغ و بہستان کن
بگیر آئینہ در دست ، و تماشای گلستان کن
نمیگویم دلم را ، خون مکن جانم مکاہ از غم
دل و جانم فدایت! هر چه خاطر خواہدت ، آن کن
ازان نرگس کہ بر بالای گل ، غلطیدہ از مستی
بہ بین بر هر کہ ہشیارست ، او را مست و غلطان کن

ذکر خیر ملا قدسی

قدسی از ماوراء النہرست . در پاکیزہ گوی شہرت دارد . ازوست :

ابروان نیست برخسار تو ای صنع الہ دو ہلالند ، نمایان شدہ در یکسر ماہ

۲- ایضاً : مست غلطان کن -

۱- نفائس المآثر : جانم نگاہ از غم -

تا چو گل، در چمن افروخته روی سفید نسترن ساخته جاروب رخت، موی سفید
گر نشد منفعل، از چشم سیاه تو، چرا می رود سر بیابان زده، آہوی سفید؟

ذکر خیر میر فضل اللہ

سیادت پناہی نقابت دستگاہی سلالہ آل طہ و یسین نظر یافتہ درگاہ الہ
میر فضل اللہ . مولد شریف سیادت پناہ از شیرازست و از نتایج آن بزرگوار
روزبہانند و والد شریف لطیف ایشان صاحب علوم اند [۹۶ ب] و در ہر علم
کنب و رسایل بی نہایت تصنیف فرمودہ اند. غزل و قطعہ و رباعی، چہار عنصر
رباعی را از دم عیسوی روح بخشیدہ اند. و شعرہای متصوفانہ گفتہ اند و مثنوی
بیست ہشت ہزار بیت مسمی بہ «مولود نامہ» از ایشان مشہورست. و حالا آن
کتاب پیش خلف ایشان میر منصورست. میر فضل اللہ در وادی فقر و فنا و
خلق و کرم و صبر و تحمل کم از آبا و اجداد خود نیستند. و درین اوقات کہ
جوانانرا در ہند میل و ہوای سپاہیگری در سرست، فرزندان ایشان را قاسم
خان در یک صوبہ چوکی سپردہ بود. و آن جوانان شیر مرد، کہ ہر کدام در
وادی نبرد و مردانگی الف بودند، آمد و شد زمین ڈاران و کافران آنچنان بستہ
بودند کہ کسی را حد نبود کہ دران سرحد قدم نہد. چون کار بر کافران تنگ
آمد ہزار کس بر سر این پنج جوان شیر مرد آمدند و گفتند کہ: ہی میرزایان!
شا اندک کسید و ما ہزار کسیم، مناسب نیست با ما جنگ کردن، بگذارید
این سرحد را. دریای جرات میرزایان بجوش آمدہ، بر ہزار کس بتاختند و
چند تن را بر خاک مذلت انداختند. عاقبت کافران غلبہ کرد، ایشانرا زخمی
ساختہ، بیکار ساختند، و آن پنج تن کہ از فرزندان آل عبا بودند شہید [۹۷ ا]
گردیدند. و میر در وادی تحمل درویشی این مصیبت سخت را تحمل نمودہ آب و
آش ایشان دادند و سیپارہ دان نہادند و ختم نمودند و اصلاً درین مصیبت جزع
و فزع نہ نمودند. گاہی آہی دردناک از دل میکشیدند. کمال صبر و تحمل ہمین
باشد و بقعہای خیر و خانقاہ در شیراز دارند. میر ہم پیروی اولیا و اکابر

نموده بیتی چند غرای بلند رتبه بزبان الهام بیان ادا می نمایند :

من که و تقریر کلمات او	عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم درگرفت	سلسله لوح و قلم درگرفت
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت	هست یکی بیت که تحریر یافت

آهوی صید افکنش جا کرده، زیر طاق وصل تا زند ناوک زمژگان بر دل مشتاق وصل

دو خلف رشید سعید میر که از شیراز آمده اند و حالا در گورند. و میر صاحب استحقاق میر عبدالرزاق در وادی علوم مشهورست. میر منصور نیز منصب دارد. و میر عبدالرزاق بمنصب سیصدی از جانب پادشاه سرافراز گشته و سرحد زور (?) اسلم خان بایشان سپرده و [۹۷ ب] تردهای مردانه بجای آورده اند و در وادی تدبیر و شمشیر خود الف اند.

الهی ! تا از بزرگ زاده‌ها در دنیا نام و نشانست، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر شیخ روزبهان

از کمال اولیاست. مصنفات بسیار دارند، چون تفسیر «عرایس» و «شرح شطحیات» عربی و فارسی. در «کتاب الانوار فی کشف الامرار» آورده که قوال باید که خوب روی بود که عارفان در مجمع سماع بسه چیز محتاج اند. بروایح طیبه، و روی خوب، و آواز خوش. و چون اولیا را طهارت قلب بکمال رسیده چشم از دیدن غیر حق پوشیده اند، زیان نمیدارد. پنجاه سال در مسجد جامع شیراز بوعظ اشتغال داشتند. اول که بشیراز در آمدند و میخواستند که در مجلس وعظ گویند، شنیدند که زنی دختر خود را نصیحت میکرد که ای دختر حسن خود را بکسی

اظہار مکن کہ خوار و بی اعتبار میگردد! شیخ گفت: ای زن حسن بآن راضی نیست کہ تنها و منفرد باشد! حسن و عشق در ازل عہدی بستند کہ از ہم جدا نباشند! چون این بیت درینجا مناسب بود ازین مہر گستاخی نمود.

عشق می نازد بحسن و حسن می نازد بعشق [۹۸ ا]
آری آری این دو معنی عاشق یکدیگرند

اصحاب را از استماع آن، چندان وجد و حال عارض شد کہ، بعضی رفتند [از عالم] دران حال.

روزی در بازار شیراز میگشتند. جوانی بغایت صاحب جمال سبزی فروشی میکرد و نعره میزد کہ: عاشق ترہ کجایی؟ حضرت شیخ را حالتی دست داده، نعرہ زدہ و بی ہوش شدہ، و بعد از ان حلقہ عشق جوان در گوش کردہ و بیخود شدہ. عشق آنحضرت از روی صورت و معنی واقع شدہ بود. از روی صورت بسبب کمال آن جوان، و از روی معنی از لفظ «عاشق ترہ» کہ این معنی استنباط کردہ بودند کہ عاشق شو تا بہ بینی!

میگویند روزی یکی از درویشان ایشان در مسجد جامع نزدیک بسعد زنگی شیخ صفی الدین زاہد^۱ واقع شدہ، ایشان را از روی انکار میگفتہ کہ: این صورت مناسب نیست کہ حضرت شیخ ارتکاب میکنند. آن درویش این سخن را در مجلس بحضرت مذکور میساختہ. بزبان شیرازی فرمودہ...^۲ یک نوبت ہم در شیراز آن جوان در خدمت شیخ مشغول بود و پای آنحضرت را می مالید چنانکہ شیخ عراقی میفرماید:

مثنویات [۹۸ ب]

چون بایوان عاشقی بر شد	روز بہ بود روز بہتر شد
سالها با جمال جان افروز	روز شب کرده بود، شبها روز
داشت او دلبری، فرشته نهاد	کہ رخس، دیدہ را جلا میداد
اتفاقا مگر سفیہی دید	کان پری، پای شیخ می مالید

۱- عبارت مغشوش است -

۲- بیاض است -

رفت تا درگه اتابک سعد
گفت : ای پادشاه دین ، فریاد !
سعد زندگی ز اعتقاد، که داشت
کرد روزی مگر عیادت شیخ
دلبری بود همچو بدر منیر
چون اتابک بچشم خویش بدید
بود نزدیک شیخ سوزنده
پایها از کنار آن مهوش
گفت: چشمم اگرچه حیرانست
نظری کز سر صفا آید
گر ترا نیست با غمش کاری
نیست کاری بانم و اینم

تیزرو تر ز سیر برق از رعد
پای خود شیخ دین بامرد داد!
در حق شیخ افترا انگاشت
دید جایی که بود، عادت شیخ
جست در بر گرفت پای فقیر
از حیا زبرلب همی خندید
منقلی پر ز آتش آگنده
چست در زد به منقل آتش
پای راهر دو حال یکسان است
بطبیعت کجا بیالاید
دایماً من مقیدم باری
صنع پروردگار می بینم

در تاریخ منتصف شهر محرم سنه ست و ستایه از عالم رفته و قبر او در شیرازست .
الهی ! تا از اولیا در جهان آثار و اخبار ست ، عمرو دولت نورالدین
محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و مستدام باد ! [۱۹۹]

ذکر خیر ملا خواجه حسین مروی [۱۹۹]

مولد شریف ایشان از مرو است. مرو شهر است که از آنجا فضلا و
شعرا نامی بیرون آمده اند. و خواجه از آنجا در زمان عبیدالله خان به بخارا
آمدند و تحصیل علوم در بخارا کردند، و از آنجا بخدمت حضرت جنت آشیانی هایون
پادشاه آمده مشرف گردیدند و از جمله مجلسیان مخصوص گشتند، و از اوصاف و
حیثیات این مجلسیان زبان قاصر است، و گاهی پادشاه میفرمودند که: خواجه حسین
نمک مجلس ماست. و خواجه در خط شاگرد خوب ملا میر علی اند و رنگه نویسی
را خوب میکرد. آخر در هند آمده بیایه تخت عالی بخت شاه اکبر مشرف گردیدند
و دران روی آب در آگره منزل لطیف دلگشای جانفزای ساخته بودند و علما و
شعرا دایم در منزل ایشان می بودند و مجلسهای عالی بایشان میداشتند. و مصنف،
در خدمت جنت آشیانی که بود ، بایشان بسیار مخصوص بود و از صحبت شریف

خواجه مستفيد ميگشت تا آنكه در آنروى آب در اگره برآى فقير منزل ساختند و چون بدولت پادشاه جاگير داشتيم خواجه هم يك ديه از جاگير خود به فقير نامزد ساخته بودند و چند ديگر بياران ديگر. غرض آنكه خواجه قريب بهفتاد هشتاد لك جاگير داشتند، و به ابن طور جماعتى آشنا بوديم. و خواجه صاحب ديوانند [۹۹ ب] و ديوان ايشان را مير كلنگى هميشه كتابت ميكرد و مير كلنگى را بجرمبن شريفين همراه بردند و او از جمله خوش نويسان بوده است.

من كه و تقرير كهالات او عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب كرد و قلم بر گرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

و خواجه اشعار بسيار دارند و صاحب مضمون و تشبيه اند و شعر ايشان رنگين است.

آنكه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست!

وانكه بازار بلاغت را، رواج از نظم اوست!

از اشعار خواجه اين دو غزل و چند بيت درين تذکره مرقوم و مسطور گشت:

درون دود آه من شرار آتшин' شبها	نمايد هر نفس، چون در شب تاريك كو كيبها
بيارب! يارب! رحمى نكردى، چونكم يارب؟	كه تاثيرى ندارد، در دل سخت تو، ياربها
در آدر مكتب تعليم، بگشا مصحف عارض	كه فرياد و فغان بر خيزد، از طفلان بمكتبها
دم آخر كه جانش بر لب آمد، زندگى يابد	اگر يكدم حديثى بشنود مروى ازان لبها

وله

اي از مژه بيتو، آب رفته	وز ديده خيال خواب رفته [۱۰۰]
پيش تو چگويم، آنچه از هجر	بر جان و دل خراب رفته!
در آتش لعل مى پرستت	خون از جگر كباب رفته!
دل داده عنان صبر از دست	چون پاى تو، در ركاب رفته!
از شرم تو هر نماز ديگر	رنگ از رخ آفتاب رفته!
مروى چه نشسته بغفلت	شيب آمده و شيب رفته!

خود را چنانكه نبودى، نموده
با ما، گره چو غنچه، در ابرو فگنده
افسوس آنچه آنكه نمودى، نبوده
با غير، لب چو پسته خندان گشوده

۱- نفائس الهائر: آتش

خوش آنکہ سینہ ام از، خنجر توچاک شود رقیب شوق مرا بیند و ہلاک شود
 درد مندیم و سرکوی بلا، منزل ماست • شکن زلف بتان، بہر شکست دل ماست
 الہی ! تا از خوش طبعان و مجلسیان فصاحت گستر زمان ماضی و حال و
 استقبال نام و نشان باشد، عمر و دولت حضرت شاہ نور الدین محمد جهانگیر عادل
 غازی برقرار باد !

ذکر خیر مولانا علی نیازی

وطن شریف ایشان استراباد است، و [. . . ب] استراباد شہریست کہ
 مردم فاضل و شاعر و خوش طبع پاکیزہ روزگار از انجا بیرون آمدہ اند. و مولانا
 علی نیازی در جمیع علوم ماهر بودند و، آوازہ فصاحت و بلاغت و علم ایشان
 بحضرت شاہ طہاسب رسید و شاہ ایشانرا طلبیدند، چون ملا در مجلس در آمدند شاہ
 در بدیہہ فرمودند کہ : ع

ملا علی نیازی آمد !

ملا گفت کہ : ع

بر درگاہ شاہ غازی آمد !

شاہ فرمودند کہ : ع

مانندہ ترکان بدست !

باز ملا گفت کہ : ع

باششپر و با پیازی آمد !

تا دہ دوازده بیت بدیہی گفتہ اند. غرض آنکہ ملا علی نیازی از بی بدلان
 روزگار بودند، و چندگاہ از مجلسیان شاہ بودند و ملا صاحب دیوانند. آنچه از
 شعر ایشان بدست آمدہ بود، این دو بیت درین تذکرہ مذکور مسطور گشت :

بردار نقاب از رخ، و حیرانی من بین بگشا گرہ از زلف، و پریشانی من بین

از کیمیای عشقت، زرشد، مس وجودم رنگ دگر گرفتم، آن نیستم کہ بودم

و خدمت استاذی ملاذی؟ عارف حقیقی و مجازی مولانا نیازی، استاد فقیر، یکمرتبہ
 چند غزل خود را بہ ملا علی نیازی فرستادند کہ این غزلها را [جواب] بگوی
 والا تخلص را بگذار !

۱- ششپر : گرز آہنی کہ سر آن شش پہلو دارد.

۲- فی الاصل : ملازی

الہی! تا از خوش طبعان روزگار بر صفحہ ایام نام و نشانست، عمرو
دولت حضرت [۱.۱] نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی مدام و
پایدار باذ!

ذکر خیر مولانا نوری

مولانا نوری ہروی پسر ملا حسن شاہ شاعر است، و ملا حسن شاہ را
حضرت مولانا عبدالرحمن جامی «ملک الشعراء» ساختہ بودند و در زمان ابوالبقا
سلطان حسین میرزا بخطاب «ملک الشعرائی» مخاطب بود و مرد شیرین کلام سخن
گستر بود و بدیہہ تند داشت، ہیچکس باو در شاعری برابر نمیتوانست شد،
بر جمیع شعرا غالب می آمد و شیرین گوی شیرین کار بود. روزی در زمستان
نشستہ بود. خدمتگاران آمدہ گفتند کہ: امروز خرجی نیست کہ کفاف قوت
مایان شود! ملا حسن شاہ بملا نوری گفتند کہ: برو و این دستار و جامہ کهنہ
خود را رنگ نیل کردہ بیار. چون رنگ کردہ آورد و خشک نمود، فرمودند
کہ: دستار را ببند و جامہ را بپوش و در مجلس امیر علیشیر برو و آب چشم بنما و
فاتحہ بخوان کہ: خدا بر عمر حضرت میر بیفزاید، پدر فوت کرد! چون ملا
نوری اینچنین کرد امیر فرمودند کہ ہزار تنکہ بملا زادہ بدہید و چند پارچہ
جہت کفن معاً بدہید. ہزار تنکہ و پارچہا را گرفتہ زود بخدمت پدر آمد. و
امیر فرمودہ بودند کہ: ملا از یاران خوب ما بود، ما ہم آمدہ نماز جنازہ
بروی میگذاریم.^۱ بہ ملا چون این خرجی رسید جامہای^۲ سفید پاکیزہ پوشیدند.
و [چون] خبر گفتند کہ: میر علیشیر رسیدند! ملا حسن شاہ عصا در دست گرفتہ
[۱.۱ ب] باستقبال امیر آمد. میر دید کہ ملا حسن شاہ است و متعجب شدہ
گفت کہ ملا: شنیدہ بودیم کہ فوت کردہ اید برای نماز جنازہ شما آمدہ بودیم.
ملا گفتند کہ: اگر آن زر نمیرسید مردہ بودم. آن ہزار شاہ رخی سرا زندہ
ساخت. میر علیشیر پیادہ شدہ بخانہ ملا در آمدند. چند طبق ماہیچہ طیار بود

۲- ایضاً: جامہا سفید

۱- فی الاصل: میگذارم

کشیده آوردند و میر آنروز بخانه مولانا حسن شاه بسر بردند، و تمام امرا آمده ملا را می پرسیدند و رخصت گرفته می رفتند و هر کدام اسبابی برای ملا می فرستادند آنچنانکه خانه ملا پر از اسباب و نعمت گردید. ملا حصه ازان نعمت بهمسایها رسانید. غرض که ملا ندیم مجلس ابوالبقا سلطان حسین میرزا و امیر علیشیر بودند و از نبایر ایشان خواجه مومن کروری و فرزندان برادران ملا محمد صلاح، که صلاح و حیا از جبین مبین ایشان مبین و هویداست، و محمد محسن که از حسن کلام اهل مجلس را مسیحا وار روح بخشیده اند و بمنصب کروری ممتاز [و] سرافراز بوده. در هند هستند و همه خوش طبع اند و خواجه مومن از خوش طبعان روزگار اند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

و خوش طبعیهایی که میان ملا غزالی و ملا نوری گذشته مشهور عالم است، حاجت به بیان ندارد. و ملا نوری اشعار بسیار دارد. این غزل^۱ از شعر ایشان درین دفتر سیوم تذکره «مجمع الشعرای جهانگیر شاهی» مرقوم و مسطور گشت:

دلتنگ و دور ازان لب خندان نشسته ام	مانند غنچه، سر بگریبان نشسته ام [۱.۲]
از تند باد هجر تو، وز آتش فراق	گریان چو شمع، بادل سوزان نشسته ام
چون دست من، بدامن وصلت نمیرسد	پای طلب کشیده بدامان نشسته ام
ره در حریم وصل تو، مارا نمیدهد	محروم ازان، بگوشه هجران نشسته ام
نوری بیزم شاه، گدارا چو نیست راه	زان بینوا بکلبه احزان نشسته ام

الهی! تا از خوش طبعان مشهور در ایام نام و نشانست، عمرو دولت

حضرت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی لایزال و پایدار باد!

ذکر خیر ملا واقفی

هروی الاصل اند و تحصیل علوم در هرات نموده بودند. علم سیاق

۱- لازم بیاد آوری است که همین غزل در صفحات قبل ضمن ترجمه ترخان نورالدین محمد خان نیز نقل شده است. چون ترخان نورالدین نیز گاهی نوری تخلص میکرده است گویا این سوء تفاهم قاطعی از مشارکت تخلص این دو شاعر منبعت شده است.

میدانستند و در آگرہ دیوان با استقلال ، محمد معصوم فرخودی پسر خواجہ معین فرخودی۔ کہ مسجد آگرہ ساختہ اوست ۔ بودند، و سامان خوب بدولت او بہم رساندند، و خرج شعر و اہل ساز مینمودند و صاحب دیوانند۔ از شعر ایشان این یک غزل و چند بیت درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت :

غزل

نہ برجین تو از روی ناز ، چین پیداست
 ہنوزت از می ناز است ، نشاء در سر
 چہ احتیاج بمہ نوست ، در شب عید
 چو شمع، سوز دل خود ، چہ آورم بزبان
 بیار واقفی ! اظہار ناتوانی چند ؟
 کہ بحر حسن تو زد موج، اینچنین پیداست
 ز سر گرانیت، ای ترک نازنین پیداست [۱ . ۲]
 ترا کہ ماہ نو، از چاک آستین پیداست
 کہ سوز را اثر از آہ آتشین پیداست
 چو ضعف حال تو، از نالہ حزین پیداست

دو لعل او ، بہم دارند اب زندگی را
 دلم چو آئینہ ، زانرو ز کس غبار ندارد
 ای خوش آن مستی کہ، آرد بیخبر سوی توام
 شود ہر گہ ز بی تابی، ہوای کوی آن ماہم
 سر زلفش بران رخ ، از نسیم آہ ما لرزد
 بلی ، جان در میان باشد ، بہم یاران جانی را
 کہ چشم مردمی ، از اہل روزگار ندارد
 آنچه ان باشم کہ، نتوان بردن از کوی توام
 خیال بیوفائیہای او ، گیرد سر راہم
 چو دود ہمع، کز آمد شد باد صبا لرزد

جنبش سبزہ بگلشن ، نہ ز تحریک صباست
 در چمن نیست نہالی ، کہ بیاد قد یار
 الہی ! تا اہل آخرت از کاروبار آخرت واقف اند و غافل نیند ، عمر و
 دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ملا لطفی تبریزی

ملا لطفی تبریزی کہ بخطاب «موزون الملک» حضرت شاہ نورالدین
 جهانگیر عادل غازی مخاطب فرمودہ اند و مدت مدید است [۱ . ۳] کہ در
 پایہ تخت عالی بخت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بخدمت
 قیام دارند، و از جملہ ندمای شیرین کلام فصاحت شعار اند و نمک بزم امرای

نامی اند.

من که و تقریر کلمات او
لوح طلب کرد و قلم بر گرفت
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت

عاجزم از شرح مقالات او
مسلله لوح و قلم در گرفت
این دوسه شعر نیست که تحریر یافت

از اشعار ایشان این یک غزل و چند بیت درین تذکره مرقوم گشت :

همین نه کام من ، از روزگار تلخ شده است
ز روزگار بود ، تلخکامی همه کس
ز وعده های خلاف تو ، با کمال طلب
ز باغ و راغ چه حاصل ، که بیتو بر لطفی

آن اثر با نفسم هست ، که مدهوشا نرا
زبان بلبل چون غنچه ، بی ترخم بود
اینقدر تلخی که من ، در هجر امشب دیده ام
ز پرسش فارغم در قبر ، کز سوز درون من

که زندگانیم ، از خوی یار تلخ شده است
ز تلخکامی من ، روزگار تلخ شه است
امید بر دل اسیدوار تلخ شده است
صفای باغ ، و هوای بهار ، تلخ شده است [۱.۳ ب]

بیکی نغمه ، بهوش آرم و بیهوش کنم
به بین چه نغمه سرا شد ، ز آشنایی ما
شربت وصل ابد ، شیرین نسازد کام من
ملک اندیشه دارد ، گرد خاک من نمیگردد

الهی ! تا لطف پادشاه بر شاعران نامی خود عنایت بخش است ، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار باد ! [۱.۴ ا]

ذکر خیر ملا آلی

ملا آلی طبع عالی داشتند و صاحب دیوانند و اشعار رنگین دلربای جانفزا دارند و همه وقت چشم عشق بر عذار خوب رویان روزگار میداشتند.

من که و تقریر کلمات او
عاجزم از شرح مقالات او

از اشعار ایشان درین دفتر مہیوم «تذکره جهانگیر شاهی» این دو غزل مذکور و مسطور ساخت :

غزل

مکن بصره سیه ، آن دو چشم رعنا را
چنین که خال و خط او ، بلای جانها شد

روا مدار ، سیه روزگاری مارا
چه حاجتست بمشاطه ، روی زیبا را

۱- عرفات (بنقل از میخانه ، ص ۸۲۰) و : صبح گلشن (ص ۳۵۵) : از هجر یار

چه فتنہاست ، من ناتوان شیدا را
گذار ، بوسہ زخم خاک آن کف پا را
نگاہ دار ، چو آلی ، ہمیشہ این جا را
بر ہر کجا فتد نظرم ، خاک ، زر شود
باری ، چنان مکن کہ صبا را خبر شود
اشکم سحر ، چولالہ بخون جگر شود [ع . ۱۰۴ ب]
ہر چند اگر کدا ، بجهان معتبر شود
خواہم کزان دهن سخن مختصر شود

بین ز نرگس مست و ، فریب طرہ نو
چو پایبوس تو ، دستم نمیدهد باری
در سرشکم ، ازین خاک در ، مبر جایی
چشم مرا چو سرمہ ، ازان خاک در شود
عالم ز فتنہ سر زلفت مشوش اند
شبہا کہ گریہ ، بی گل روی تو می کنم
صاحب کرم نگردد و صاحب وجود ہم
آلی سخن دراز شد از وصف موی او

الہی ! تا از آل و نتایج بزرگان نام و نشانست ، عمرو دولت حضرت

نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر ملا فضلی

ملا فضلی از فاضلان روزگار خود بودند و صاحب دیوانند و شعر سلیم^۱

غرا بسیار دارند .

آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست ! وانکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست !
از اشعار ایشان یک غزل درین تذکرہ ثبت نموده شد :

قوت گفتار ہر گاہی کہ دارم ، یار نیست گفتہش : دور از تو ، کار من ، بمردن میکشد در حریم آستانش ، اہل دل را منزلست از جفاہای دل آزاران ، نمیرنجیم ما مردم و فضلی مرا ، آن سنگدل سنگی نزد	یار را ہر گہ کہ دیدم ، قوت گفتار نیست گفت : مردن در طریق عشق ، دور از کار نیست جای عشاق است آنجا ، زاهدان را بار نیست درد مندائیم مارا ، رنجش و آزار نیست وای مسکینی کہ ، او از عمر بر خوردار نیست [۱۰۵]
---	---

الہی ! تا از اہل فضیلت اشعار بر صفحہ روزگار مرقوم است ، عمرو دولت

شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد .

ذکر خیر ملا ثانی

ملا ثانی از استادان اول ، کہ در سخنوری بچوگان طبع از میدان

سخندانی [گوی] از ہمگان رہوده اند ، و صاحب دیوان اند و اشعار موزون دلربای

۱- فی الاصل : ثلث

جانفزا بسیار دارند، اما از شعر ایشان یک غزل در بن دفتر ثالث «تذکره جهانگیر شاهی» مذکور و مسطور گشت :

سمند ناز ران ، در دیده، ای چابک سوار من
درون دل، بود مهر رخت ، دلدار من دایم
من افتاده در کوبت ، بحال زار می نالم
ز پا افتاده و از دست رخم ، کز ره یاری
بخاک بنده ثانی ، رنجبه فرمودی قدم آخر
الهی ! تا از دعا گویان پادشاه که در دعا گویی ثانی خود ندارند نام و
نشانت ، عمر و دولت حضرت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی
برقرار باد .

ذکر خیر ملا جانی

ملا جانی خراسانی از شعرای شیرین کلام خوش بیان اند و صاحب دیوان اند [۱.۵ ب] و اشعار ایشان در خراسان شهرت تمام دارد و صاحب مضمون و صاحب طرز اند، و شعرهای موزون دلربای جانفزای جانستان ایشان، که از خواندنش، جان در روان خواننده می افزاید، و شعر رنگین با مضمون خاص بسیار دارند. این یک غزل در بن تذکره مرقوم و مسطور گشت :

غزل

مگر شد از غم او ، پاره پاره خون جگر من
شوم چو باخبر از خود ، ز خویش بیخبر اتم
چه لطف بود و عنایت ، چه دولت و چه سعادت
مگو که : پیر شدی ! توبه کن ز عشق جوانان
سرم براه وفای تو ، خاک شد قدمی نه
بهرچه می نگرم صورت تو در نظر آید
بعشوه نقد دل و جان ربود ، از کف جانی
الهی ! تا جان و روان در بدن دعا گویان جا دارد، عمر و دولت شاه

نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و پایدار باد ! [۱.۶ ا]

ذکر خیر حکیم عارف

حکیم عارف از عارفان صاحب عرفان اند، و در وادی حکمت حکیم دانا و حاذق شفا بخش اند، و گوی حکمت از میدان شفا از همگنان ربوده اند، و در جمیع علوم ماهر و نکته دان اند.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعر است کہ تحریر یافت

اشعار بسیار دارند، این چند بیت از قصیدہ ایشان نوشته شد :

منم زین چرخ دولابی، ز آہ خشک و چشم تر
بلب ہر آہ رخشام، یکی بیتاب روز افزون
دلی دارم غبار آلود، ازین باد آشنا خرمن
چو موجم ہمسر دریا، چو ابر آستن باران
ازین بند گران در پا، و زین آہ نہان بر لب
زبانی در دهن دارم بسان شعلہ، در خرمن
تنی در موج خون دارم، چو لخت تخته بر دریا
چو ریگ تفتہ صحرائی و دریایی چو نیلوفر
بتن ہر موی پیچانم، یکی مضراب خنیاگر
سری دارم خار آلود، ازین نیلوفری ساغر
چو سر ہمزاد سودایم، چو آتش جفت خاکستر
ازین طوفان خون درد، و زین لخت جگر دربر
روانی در بدن دارم، برنگ باد بر چادر
دلی در تابان دارم، چو لخت شیشہ بر آذر
[۱۰۶ ب]

ز آب و خاک و باد و آتش، ز انسان یکی معجون
مرا ز اندوہ ویرانی، شکستی نیست در خاطر
نقاب قیرگون بر رخ شہاب لعل گون بر لب
اگر مریم بود گیتی، نزاید ہمچو من عیسی
یکی لعلم بسنگ اندر، یکی اسپند بر آذر

الہی! تا از عارفان و حکمای حاذق کہ شفا بخش بندہای خدا اند فیض
و بدلہا ازیشان دوا میرسد، عمر و دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر غازی
برقرار و بر دوام باد!

ذکر خیر ملا وارثی

ملا وارثی سبزواری از خوش طبعان روزگار اند و اشعار ر نگین بسیار دارند
آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست! و آنکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست!
و صاحب دیوان اند و سہ دیوان دارند کہ ہر دیوان ایشان بیست ہزار [بیت]

باشد، و دیوان قصاید ایشان بیست هزار بیت غرای دلربای جانفزای دارد^۱ و اگر «غواصی» و «سیمی» درین زمان ملا می بودند، پشت دست مسلمی^۲ بر زمین می نهادند [۱.۷.۱]

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او

و چون قصاید ایشان مطول اند و این مختصر حمل این نداشت بنابراین این ابیات از یک قصیده درین مختصر مرقوم و مسطور گشت.

<p>دوش با سیل سرشک، از در جانان رقم تا چه آرد بسرم، محنت هجران زین پس گاه چون برق و گهی رعد مثال، از کویش خار پا، هر قدم از سوزن مژگان کندم راست مانند صبا، از بر مستان خراب ابر وار، از اثر آه درخشنده چو برق زارمغان چون گذری نیست، خردمندانرا قصه کوتاه کنم از هند، بانبازی بخت نیست چون باز دلم هیچ ره آوردی و بس فی غلط، چشم و دلم معدن بجر است بطبع آمد دست تهی جانب هند، از ره فارس اینقدر هست که، آسوده دل از راهزم گرد خوان سخنم مهر صفت گسترده است گلفشانست ز طبعم، چمن دهر ارچه خاطر اهل هنر، از من و کارم، جمع است خیل غم بر سرم، آنگونه حشر آورده تا چه بازد، زره لعب دگر ره گردون سر نهادم بره شوق ولی، در هر گام حاصلم، از سفر هند، همین بود که، من چه دهم شرح، که از سر شغبهای خسان پیچش نامه من، حال دلم گوید باز چمن ایران تو، از مرغ نوا زن خالیست</p>	<p>وز خجالت، سر انگشت بدنان رقم زانکه زینسان، ز در یار، پشیمان رقم خنده زن بر خود، از غبن غریوان رقم تا نگویند کزین مرحله، آسان رقم من ازین سنگدلان خم زده، حیران رقم هر قدم، آتش سوزنده بدامان رقم زین سبب لخت جگر، بر سر مژگان رقم خوش بکام دل ویران، سوی ایران رقم سوی یاران بتانی همه ره زان رقم چشم بد دور که، بسیار بسامان رقم [۱.۷.ب] نیست گر چیز دگر، صاحب دیوان رقم تنگدست ارچه بسی، جانب اوطان رقم ارچه شرمنده ز دمسازی مهان رقم زین غم آباد، بصد محنت الوان رقم گرچه چون طره دلدار، پریشان رقم که همی دامن اندیشه، بدنان رقم کز در وصل، بانبازی هجران رقم گوی کردار، بانبازی چوگان رقم دل چو سوم آمده، از حرص چو سندان رقم خونفشان، جامه دران، سوی مغیلان رقم کز جفاهای لثیمان، بچه عنوان رقم عندلیب آسا، ز انروی بدستان رقم</p>
---	---

۱- فی الاصل : دارند -

۲- ایضاً : مسلمین -

سرمه دیده خوبان خراسانم دان
نقطه، دایره عشق حقیقی بودم
کرده ام عهد که، جان در ره تجرید نهم
گرچه راهیست پر از خوف و خطر از همه سو
علی موسی بن جعفر، کز درگه او
لطف او قاید من شده، در راه یقین
جذب شوقش چو کشد سوی وطن، از لطفم

گر چه بیقدر ترا ز خاک سپاهان رقم [۱۰۸]
زان فلک وار، همی بر سر دوران رقم
شکر ایزد، کاندلر سر پیمان رقم
سالم از مرحمت شاه خراسان رقم
گام اول، بسر تحت سلیمان رقم
خضروش تا بسر چشمه حیوان رقم
وارثی وار همیگویم کسان رقم

الهی! تا از شاعران نامی باستحقاق بر صفحه روزگار سخنان دقیق مذکور
و مسطور است، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی
برقرار باد!

ذکر خیر مولانا طبعی

مولانا طبعی لاهوری، از خوش طبعان هند اند و صاحب طرز و اشعار
بسیار دارند. این چند بیت از شعر ایشان درین تذکره مذکور و مسطور گشت:

خریده ایم ز بازار عشق، معصیتی
بگریه، کلبه ماتم چنان بیارایم
متاع عیش، بی بازار عاشقی، مبرید
که چشم مغفرت، از وی همیشه پرخونست
که شادی دو جهان، خون بگرید از حسرت
که آنچه جز غم و درد دست کاس دست آنجا [۱۰۸ ب]

در دست عجز نیست، کاید قبول خلق
آئینه زمانه، چو صیقل پذیر نیست
بر سر بتخانه عشق تو، دوش
تا نگردد، هر سر مویت جبین

تا چند سر فرو بدعا میکنی؟ مکن!
تا چند کوششی بصفا میکنی؟ مکن!
جبرئیل گفت: کای مردی بهوش
کی شوی بابت پرستان همنشین

الهی! تا از خوش طبعان بر صفحه روزگار نام و نشانست، عمر و دولت
حضرت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر مدار باد!

ذکر خیر ملا خواجگی

ملا خواجگی کشمیری، مولد شریف ایشان از کشمیر است و کشمیر
شهریست در کمال لطافت و همه وقت سبز و خرم است و باغچهای آنجا همه آب

روان دارد و خود هم روانست ، و حاصل آن تمام زعفرانست و عجب گل لطیف
زیبای رعنا دارد. تعریف کشمیر همین بس است که حضرت قطب الاقطاب
میر سید علی همدانی آن زمین را بقدم شریف خود منور داشتند. غرض که
ملا ازان خطه پاک دلارای اند و اشعار بسیار دارند. این دو بیت از شعر ایشان
درین تذکره مرقوم گشت : [۱۰۹]

تو بکن هر چه توانی ، که بفردای جزا من گنه گار ، گرت قاضی محشر پرسد
شکست توبه ام ، از دست ساقیست که ذوقش نگاه داشته دست ملک ز ثبت گناهم
الهی ! تا از بلاد آبادان هند در عالم نام و نشانست ، عمر و دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی بر دوام باد !

ذکر خیر ملا نگاهی

ملا نگاهی، که دایم نگاه عاشقانه بر روی مهوشان دلارا میداشته اند و
طینت عنصر لطیف ایشان باب عشق و عاشقی مخمر گردانیده بوده اند، و این دو
بیت را بزبان الهام بیان ادا مینموده اند:

عشق جز نابی و ما جز فی نه ایم او دمی بی ما و ما بی وی نه ایم
فی ، که هر دم نغمه آرابی کند در حقیقت از دم نابی کند

و ملا از شاعران شیرین گفتار شیرین کلام اند.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

این دو بیت از اشعار ایشان درین تذکره مرقوم شد:

در حشر مگر داد ز شیرین بستاند فرهاد که زد بر سر خود تیشه بیداد [۱۰۹]
چو او خندان نشیند پهلو [ی] اغیار در مجلس نگاهی از حسد با دیده خونبار بر خیزد

الهی ! تا نگاه اهل نظر بر روی نیکوان است، عمر و دولت حضرت شاه

نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا نزهتی

ملا نزهتی از ملازمان حضرت مریم مکانی اند و از خوش طبعان روزگار اند

و گاهی چند بیتی غرای بلند رتبه بایشان فایض میگشت.
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه بیتی است که تحریر یافت

این شعر از ایشان درین تذکره مرقوم گشت :

مرا فروخت محبت ، ولی ندانستم که مشتری چه کس است و بهای من چند است
گشت خاکستر آتشکده عشق ، جگر وای آندم که سگش آید و مهان گردد
نزهتی گر صنم اینست ، یقین دان ، کعبه عنقریبست که ، باز بچه طفلان گردد
و ملا از جمله عاشقان بیقرار و بیصبر اند. عشق زیبا جوانی ایشان را پریشان و
مفلس ساخته بود. جوان گفته است که: عاشقی را دستگاهی می باید که در راه
عشق صرف نماید! چون مرد بحیثیت بود خود را به بیع در آورده حلقه [۱۱۱]
بندگی منعمی در گوش کشیده و بهای کلی را صرف سطلوب ساخته.
عشق ازین بسیار کرد دست و کند

الهی ! تا از بندگان مخلص اخلاص و حقیقت در روزگار عیانست، عمر و
دولت حضرت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی باد!

ذکر خیر ملا وجهی

ملا وجهی هروی که شعرا و فصحا و بلغا روی سخن بجانب ایشان دارند
و نکته سنجی و دقت طبع ایشان بر اهل سخن ظاهر است. و بهر وجه که بدقت
طبع ملاحظه می نمائیم سخن دقیق ایشان بلند رتبه است و در اوصاف سخنان ایشان
زبان قاصر است.

آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعر است که تحریر یافت
اشعار بسیار دارند. این چند بیت از شعر ایشان درین تذکره مرقوم گشت :

جوهر فطرت روح، از می بیخش باشد کز نسیم چمنش ، عقل در آتش باشد
نشوم نغمه بلبل که فریبست و فسون من و پروانه که با سوز درون خوش باشد

در نهانهای خاطر من عشق تا بزم غصه گسترد است [۱۱۰ ب]
ناله بر فرق ناله ، دارد پای درد را تکیه ، بر سر درد است
وصل نادیده داد جان وجهی چه کند ، هجر نا جوانمرد است

زلف گز جنبش صبا شکنی عطر گل در دم هوا شکنی
 دلم از چین آستین بشکست آہ ! اگر دامن قبا شکنی
 آزاد روی کجاست وجهی کز حرف طلب ، زبان بدزد
 الہی ! تا روی دعا بسوی آسمانست. عمر و دولت حضرت نورالدین محمد
 جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا یقینی

ملا یقینی یقین است کہ از شاعران خوش گوی فصیح زبان خوش
 بیان اند و مضمون خاص و تشبیہات بی بدل در اشعار ایشان ظاہر و ہویدامت.
 از روی یقین چون تحقیق شد و اشعار رنگین غرا دارند.
 آنکہ گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست ! وانکہ بازار بلاغت را رواج از نظم اوست !
 و اشعار بسیار دارند. این چند بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم گشت :
 دوش فریاد جرم، صد دشنہ در خارا شکست تا کرا در پای دل، خاری درین صحرا شکست
 [۸۱۱]
 نقش مهر از خاطر، سعی ملامت کی برد کی بتحریک صبا ، باید گل دیبا شکست
 همچو بوی گل پریشانم ، ز باد صبحدم خار بستان کہ بازم ، در دل شیدا شکست
 چنان نیم ز هجوم الم گران ، کہ بجهد ز تنگنای دل اندیشہ فغان بجهد
 الہی ! تا یقین و شک در میان است، عمر و دولت شاہ نورالدین محمد
 جهانگیر عادل غازی برقرار و پایدار باد، و بی شک نا دولتخواہان پادشاہ مردود
 و یقین دولتخواہان پادشاہی کامیاب باشد !

ذکر خیر ملا صبری

ملا صبری از شاعران خوشگوی اند و شعر ایشان در خراسان شہرت
 تمام دارد. از شعر ایشان این دو بیت بدست آمد ، درین تذکرہ ثبت افتاد .
 ای بقتلم گشتہ راضی ، چند روزی صبرکن کاعتدای نیست بر من، صید ناوک خوردہ ام
 اگر من شاد خواہم بیتو دلرا مبادا هیچکہ، یارب ! دلم شاد !

و ملا از محنت روزگار و از درد دنیا ایوب وار پای صبر بر زمین تحمل استوار داشته و بمحنت صبر نموده اند.

الہی ! تا صابران در صبر خود پای دل استوار دارند، عمر و دولت حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و بر مدار باد !

ذکر خیر ملا مظفر هروی

ملا مظفر هروی از خوش گویان ہرات است و در ہرات نشو و نما یافته اند و شعر ایشان در ہرات شہرت تمام دارد. ابن مطلع ایشان کہ، در رنگ مہر انور از افق مشرق طلوع نموده و روی زمین را منور گردانیدہ، و در مجلسها فصحا بر زبان دارند.

برخاستنت کردہ تقاضای قیامت بنشین ! بنشان، فتنہ و غوغای قیامت!

الہی ! تا از ظفر نام و نشان است، تیغ و حکم حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی مظفر و منصور باد !

ذکر خیر ملا مطیعی

ملا مطیعی شیرازی مولد شریف ایشان از شیراز است و از روح حضرت شیخ بزرگوار شیخ سعدی فیض یافته اند. و چون در خطہ شیراز شعر ایشان و حالت و نام ایشان شہرت تمام پیدا کرد، برخاستند و شنیدند کہ در دکن شاہ طاہر و شاعران دیگر پیش حکام آنجا عزت تمام و احترام ملا کلام دارند، سفر دکن اختیار نموده بدکن رسیدند، و صحبت ایشان باشاہ طاہر و شعرای آنجا خوب بر آمد و ممتاز گردیدند و مصاحب شاہ طاہر گشتند. اما از آنجا کہ رشک و بخل بخیلان بود [۱، ۳] شاہ طاہر حسد بردہ از ملا مطیعی منحرف گردیدہ. و ملا در منزل شاہ طاہر بیمار شد و چنین شہرت دارد کہ شاہ طاہر قصد ایشان کرد. واللہ اعلم. غرض کہ ملا علوم میدانستند و از خوش گویان

بودند و شعرهای تازه رنگین پر معنی و تشبیه دارند.

آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست وانگه بازار بلاغت را رواج از نظم اوست
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سه شعر است که تحریر یافت

این ابیات از شعر ایشان درین تذکره مرقوم و مسطور گشت:

خدنگ تو ، از رشتهای زره بدنجان پیکان گشاید گره
شده تیر ناوک دران کارزار چو کوته قدان فتنه روزگار
طپانچه زنی گر ، بروی سپهر به پیش آورد روی دیگر ز مهر

الهی تا از امرایی که مطیع و دولتخواه پادشاه اند و پادشاه از ایشان
رضاست از ماضی و حال و استقبال نام و نشان است و خواهد بود، عمر و دولت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و برمدار باد !

ذکر خیر میر قصه [۱۱۲ ب]

میر قصه از شاگردان ملا مظفر قصه خوان اند و سیصد و شصت و شش
داستان قصه امیر حمزه را با مستحقاق تمام یاد داشتند و علوم دیگر هم میدانستند
و صاحب دیوان اند. از اشعار ایشان این چند بیت درین تذکره مذکور
و مسطور شد :

ای خوش آن عاشق زاری که بیاری برسد داغ دلسوخته با لاله عذاری برسد !
عاشق، الحق شود آنروز سرافراز ، که او همچو منصور ، اگر بر سر داری برسد !
یاد از روز سیاه من محزون میکن ! گر بگوش تو شبی ، ناله زاری برسد !
سرمه مردمک دیده غمدیده شود چشم دارم که از آن کوی غباری برسد !
چشم بر پای تو خواهم که بهالم ، ترسم که سباد از مژه، بر پای تو ، خاری برسد !

الهی ! تا از شاهنامه و شاهنامه خوانان و سخن گذاران شیرین کلام
بر صفحه ایام نام و نشان سخن ایشان مرقوم است، عمر و دولت شاه نورالدین
محمد جهانگیر عادل غازی برقرار بر مدار باد !

ذکر خیر مولانا نامی

مولانا نامی فراہمی از فراہ اند و از جملہ تلامذہ قاضی ابوالبر کہ اند۔ در ہند حسب التقدیر با پسر آمدہ متوطن شدند و چندگاہ در مجلس اکبر و [۱۱۳] اشراف و امرا بسخنان خوب مجلس را گرم میداشتند و حالا در پرگنات^۱ ہند بزراعت مشغول اند و اوقات میگذرانند۔ و این تخلص اشتراک بسیار دارد اما کسی کہ خوشگویست از ان اوست۔ نامی تخلص خواجہ کمال الدین حسین پسر نظام الملک، کہ او دیوان ابوالبقا سلطان حسین میرزا بود، کہ این مطلع در مادہ امیر علیشیرزادہ^۲ طبع اوست۔

تیغیست آبدار زبان در دهان]... خود را نگاہ دار نہ تیغ [زبان را]

و ملا اشعار رنگین غرای دلارای جانفزای بسیار دارند۔ این دو بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مذکور و مرقوم گشت:

حاسد گوید مرا کہ خامست خود پختہ و خوش کلام و محکم
بن خام، ولی چو نقرہ خام او پختہ، ولی چو پختہ شلغم

الہی! تا از شاعران نامی سخن بر صفحہ روزگار ثبت می یابد، عمر و دولت حضرت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر احمد بیگ کابل

احمد بیگ کابل از مجلسیان میرزا محمد حکیم بودند و الحال در خدمت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی بمنصب عالی سرفراز اند و یک سرحدی^۳ را بعہدہ ایشان گذاشتہ اند و آنجا تردد ہای مردانہ کردہ اند و میکنند۔ و اشعار غرای رنگین دلارای جانفزای بسیار دارند۔ این یک بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم شد۔

نمیدانم چسان بردی دلم، با آنکہ میدانم کہ ہر گز شیوہ، غیر از جفاکاری نمیدانی [۱۱۳ ب]

۱- پرگنات: جمع پرگنہ، بلغت ہند بلوکہ و ناحیہ را گویند (فرہنگ آنند راج)

۲- فی الاصل: از زادہ ۱- فی الاصل: در یک سرحدی ...

الہی! تا امرای ذوالاحتشام ذی شوکت با استقلال تمام در سرحد پای
مردانگی استوار دارند، عمر و دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی
برقرار باد!

ذکر خیر میر محمد میرک

محمد میرک منشی ہروی الاصل اند و از خویشان میر یونس علی اند و نسبت
تباری ہم بہ مصنف دارند، و گہی غزلی ہم در آگرہ بایشان در میان انداختہ
میگفتم. و صاحب دیوان اند و در شعر صاحب طرز اند. و از ملازمان نامی شاہ
اکبر بودند و بمنصب عالی سرفراز بودند. و اشعار بسیار دارند، از شعر ایشان
این یک بیت درین تذکرہ داخل نمودہ شد:
مرا گویند بیدادان، بزنی دستی بدامانش مرا دستی اگر بودی، گریبان پارہ میگردم
الہی! تا از سخنوران این درگاہ عالی نام و نشانست، عمر و دولت حضرت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار باد!

ذکر خیر ملا سہمی

ملا سہمی، مولد شریف ایشان از بخارا ست. بخارا شہریست کہ مثل
خواجہ نقشبند ازان خطہ پاک اند و حضرت ملا عبدالرحمان جامی فرمودہ اند کہ:
[۱۱۴]

سکہ کہ در پشرب و بطحا زدند نوبت دویم بہ بخارا زدند
ملا سہمی در زمان شاہ اکبر کہ بیرمخان در ملازمت پادشاہ بودند، آمدہ
و بہ خان غزلی باسم ایشان گذرانید، ہزار روپیہ نقد خان باو دادند و او زر
را گرفتہ بوطن باز رفت و آنجا ملک چند بہم رسانیدند، و بدوام دولت این سلسلہ
بدعا گویی قیام مینمودند. و اشعار غرای دلارای رنگین بمضمون بسیار دارند.
این یک بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم و مسطور گشت:
ہلال نیست کہ، بر اوج چرخ، جا کردہ فلک بکشتن ما، تیغ در ہوا کردہ

الہی اتا سہم قضا و قدر بکہان فلک راست رواست ، عمر و دولت حضرت
شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و پایدار باد!

ذکر خیر ملا طالب آملی

ملا طالب ترمذی مولد ایشان از ترمذ است. از شاعران نامی خوش گوی
اند و صاحب دیوان اند و طرز خاص و مضمونهای دلکش رنگین دارند.
آنکہ گلزار فصاحت را، زشعرش رنگ و بوست و آنکہ بازار بلاغت را، رواج از نظم اوست
[۱۱۴ ب]
و اشعار غرای بسیار دارند. از اشعار ایشان این غزل و چند بیت و رباعی درین
تذکرہ مرقوم و مذکور گشت:

خون صد شیوہ مستانہ ، بگردن دارم
خندها بر جدل ، شیخ و برہمن دارم
صد نوای نمکین بر لب شیون دارم
بس کہ آزر دگی ، از شوق شگفتن دارم
رشتہ پرگرہ ، نالہ بسوزن دارم

یکنفس دار ! کہ در صومعہ مسکن دارم
نہ سلامتگر کفرم ، نہ تعصب کش دین
گوش بختم ، تھی از نغمہ عشق است، ولی
غنچہ باغ مرا باد تبسم ، کفر است
طالب ار چاک گریبان جگر میدوزی

از هجوم گل ، نگنجد دست من ، در آستین
صد بدخشان در گریبان ، صدیمن در آستین
منکری ؟ اینک نسیم پیرهن در آستین !

نوبہارم ، دارم اسباب چمن در آستین
کو طلبگار عقیق و لعل ، تا بیند مرا
باد مصرم جانب کنعان روان ، بی کاروان

خصمی ، چو فراق ، در کمین داشت
کین شام ، سحر در آستین داشت

دل دوش کہ وصل ہمنشین داشت
شب ناشدہ ، صبح کشت گویی

پیشانی روزگار چین داشت [۱۱۵]

بخت کہ گشودہ بود کامروز

زبانم آب شد از شرم در گویم رفت
ہان طبیعت ، مشتاق گوشہ عدست

حدیث تشنہ لبی ، خواستم کنم اظهار
فضای کون و مکان ، در وجود کردم عرض

داغ جگرم ، تازہ شد ، از مرہم صبح
گویی؟ دم تیغ بود ، بر من دم صبح

بر من گل خون ، شکفت از شبم صبح
تا صبح دمید ، غوطہ در خون خوردم

و فی الواقع ملا از بی بدلان روزگار اند و در اوصاف اشعار غرای ایشان زبان

۱- میخانہ ، ص ۵۴۸ : دگرم ۲- ایضاً : گویا

قاصر است، چنانکہ استاد گوی در تعریف ایشان گفته :
 سکہ کاندلر سخن فردوسی طوسی نشانند کافر مگر هیچکس ، از زمرہ فرسی نشانند
 اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشانند
 الہی ! تا از لوح و کرسی بر کرہ ارض سخنان فایض میگردد ، عمرو
 دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی برقرار و پایدار باد !

ذکر خیر ملا والی

ملا والی اعظم پوری خیلی خواهش این دارد کہ صاحب مضمون خاص
 باشد. طبعش خوبست و قوت ناظمہ اش ہم بدنہست.

انچہ ز نظمش دم تقریر یافت این دوسہ شعرہست کہ تحریر یافت [۱۱۵ ب]
 از شعر ایشان این یک غزل و چند بیت درین تذکرہ مرقوم و مذکور گشت.

من و ویرانہ ، کاینجا گل خاشاک میروید
 چراغ من بہ آسیب صبا ، ہمدوش میگردد
 جراحت بند ریشم خورد ہای شیشہ بہ کاینجا
 درین بزم از شراب تلخکامی ، جرعه کش ، کاخر
 خراب شیون خود باش والی کاندلرین بستان
 بہار از خار میخیزد ، نسیم از خاک میروید
 گل این گلشن ، از بیم خزان بی باک میروید
 ز پنہ شعلہ می بالد ، ز مرہم چاک میروید
 ز عشرت زہر میجو شد ، زغم تریاک میروید
 نہال افسوس خیزد ، سبزہ حسرتناک میروید

ازین بتخانہ می باید سفر کرد
 قدم بیادیہ ما منہ ، کہ میگردد
 امشب مژہ پردہ افگن ماست
 کہ اینجا عزت یک برہمن نیست
 جگر گرفته بمنقار زاغ این صحرا
 تا صبح نظارہ رهن ماست

الہی ! تا از صبح و شام اہل عالم بہرہ ور اند ، عمرو دولت حضرت شاہ
 نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی پایدار و لایزال باد !

ذکر خیر ملا جرمی

ملا جرمی از شاعران خوش گوی فصاحت شعار بلاغت آثار اند و از سخنان
 تازہ روح افزا جسد سخن را روح می بخشند و در رباعی گفتن روح [۱۱۶] کہال

اسماعیل را جان می بخشند.

من که و تقریر کلمات او عاجزم از شرح مقالات او
آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دوسه شعر است که تحریر یافت

اشعار غرای رنگین دلارای جانفزا بسیار دارند. این چند بیت و یک رباعی
از شعر ایشان درین تذکره مذکور و مسطور شد :

مه من تا قدم بنهاد ، گاهی راست گاهی کج
صبحی کرده است ، آنشوخ ، کاندرا جلوه میگردد
ناله دارم تا سحر در هجر ، زاری را به بین
تا بسوی من نگاه افکنند آن مست جمال
هر تیر جفایی که زدی ، بر دل جرسی
آزار کف دست تو راحت من شد

رباعی

اوباشم و ساکن مر کوی کسی مجنوم و آشفته گیسوی کسی
بیخود شده ام ز مستی بوی کسی من داتم و دل، که دیده ام روی کسی
الهی ! تا از راستان راستی در عالم وجود می آید، عمر و دولت حضرت
شاه محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و برمدار باد!

ذکر خیر ملا خلدی [۱۱۶ ب]

ملا خلدی اگرچه وطن اول ایشان بهشت است اما تا بگلزار جهان نزول
فرموده اند و درین جهان بهشت آئین سیر میفرمایند، شعرهای تازه از ایشان در
باغ جهان غنچه وار می شکفتد و اشعار بسیار دارند. این چند بیت از شعر
ایشان درین تذکره مرقوم گشت:

ای دل مکش از کنار کفرم بگذار مرا بکار کفرم
گر لذت کفر من بیابی اسلام کنی نثار کفرم
بر من مکنید عرضه اسلام فرمان بر شهریار کفرم
گفتی: چه کسی و از کجایی؟ ز نارگر دیار کفرم

الهی! همه مومنان را در آخر بمقام اول اصلی جای روزی گردان ! الهی

تا از خلد برین نام و نشان است، عمرو دولت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل
غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا فردی

ملا فردی کہ در وادی مطلع فرد و یگانہ اند و اشعار با مضمون
با رتبہ غرا بسیار دارند. این چند بیت از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم و
مسطور گشت:

تسلی دلم از بخت ، مشکست کہ من
نشد ز کعبہ امید ، نیم مرحلہ قطع
فزون ز حوصائے بخت ، آرزو دارم [۱۱۷]
ہزار آبلہ در پای جست و جو دارم
ہوای تند مزاجان گرم خو دارم
الہی ! تا از جانب واحد بر شاعران فیض فایض است ، عمر و دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی لایزال و پایدار باد !

ذکر خیر ملا فاضل

ملا فاضل لاهوری از فاضلان ہنداند. اشعار پر سعی رنگین بسیار دارند، و
در اول خورد سالی عمر بیقید و لایابانی بودند. آخر صاحب محاسن کہ شدند از
افعال ناشایستہ باز آمدہ تائب شدند، و بتلاوت قرآن دیدہ را نورانی میگردانیدند
و در طاعت و عبادت قیام می نمودند و ہمہ وقت دم آگاہی داشتند. و در ہمان
ایام در لاهور وفات یافتند و در آنجا مدفونند و اشعار بسیار دارند. این چند بیت
و دو رباعی از شعر ایشان درین تذکرہ مرقوم و مذکور گشت :

صبحدم گلشن عیش ، از در میخانہ شگفت
مست بخرام بگلگشت گلستان جنون
آتشین باغ بود محفل مستان، کہ درو
چمن اندر چمن ، از ساغر و پیانہ شگفت
کین بہاریست کہ ، از گوشہ ویرانہ شگفت
شمع گل داد و بکام دل دیوانہ شگفت [۱۱۷] ب

افسانہ عشقت کہ محتاج بیان نیست
غم دارم و خواجہ ندد ، نالہ شبگیر
ز دیدہ نقش خیالت ، باب نتوان شست
نکات درس محبت ، نمیتوان دریافت
خاموش ! کہ شایستہ این قصہ ، زبان نیست
ای وای کہ آسایش من ، جز بفرغان نیست
کز آب گریہ ، بجز کحل خواب نتوان شست
بہ نیم مسئلہ ، تا ہمہ کتاب نتوان شست

نخست نختہ ہمین داد ، پیر تعلیمم کہ حرف عیش ز لوح شباب ، نتوان شست
 مہ جہاں تو ، چون دست حسن بگشاید گر آفتابہ شود ، آفتاب نتوان شست

رباعیات

سرمایہ عشوہ ، جز متمکاری نیست پیرایہ غمزہ ، جز دلازاری نیست
 از ناز و کرشمہ بتان ، حاصل ما جز بیدلی و ، ورای خوینواری نیست
 گلیخن گلیخن شرارہ در سینہ ماست فوارہ دیدہ از جگر ، شعلہ گشاست
 دریاب ز اشک خونفشان ، حالت دل مالی کہ نکوست از بہارش پیداست

الہی ! تا از فاضلان نام نیک در روزگار است ، عمر و دولت شاہ نورالدین
 محمد جهانگیر عادل غازی برقرار و برمدار باد .

ذکر خیر ملا فطرتی [۱۱۸]

ملا فطرتی از شعراء صاحب فطرت اند و شعر ایشان غراست و بلند رتبہ
 و صاحب مضمون اند و اشعار دلربای جانفزا دارند .
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت این دو سہ بیٹی است کہ تحریر یافت
 از شعر ایشان این دو بیت درین تذکرہ مرقوم شد :

دمی بنشین اگر چہ ما جرای شوق بسیار است ز خون دیدہ ریزم ، آنچه از گفتار می ماند
 کجا روم ؟ چکنم ؟ در کدام رہگذر اقم بہر دلی کہ کم جا ، چو خون ز چشم تراقم
 الہی ! تا سخن از شاعران بلند رتبہ بر صفحہ روزگار ثبت است ، عمر و
 دولت شاہ نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی برقرار باد !

ذکر خیر ملا نادم

ملا نادم از دور افتادگی مطلوب در ندامت اند و شعر رنگین غرا بسیار
 دارند . این چند بیت از شعر ایشان بدست طلب ما افتاد :

این دو سہ بیٹی است کہ تحریر یافت
 غیرت پروانہ ام ، تا رہ بمحفل می برم خون بجنون میخورم ، تا نام در دل می برم
 کشتی طوفانیم ، از شرطہ ام خالی کنید از شکست خویشتن ، راہی بساحل می برم [۱۱۸ ب]

الهی! تا از عباد و آگاهان دم آگاهی ظاهر و پیداست، عمر و دولت
حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عادل غازی برقرار و برمدار باد!

ذکر خیر ملا رسمی

ملا رسمی از شاعران با اسم و رسم [اند] و طبع موزون شوخ دارند. و
شعرهای رنگین ایشان در ولایت شهرت دارد. این چند بیت از شعر ایشان درین
تذکره مرقوم و مسطور گشت:

خضر با عمر ابد، میدهم انصاف اگر	بتواند بسر آرد، شب هجرانی را
محروم از وصالم و منظور در نظر	میخانه در برابر و مخمور مانده ام
بطرح بیستون آن تیز دست چهره پردازم	که نقش تیشه ام، داغ دل فرهاد میگردد
قصه فرهاد و مجنون صوت و حرفی بیش نیست	نکته منجان داستانی بهر شهرت ساختند

الهی! تا از اسم و رسم و بر بستهای نیک در جهان نام و نشانست، عمر و
دولت شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی در تزیید باد!

ذکر خیر ملا روانی

ملا روانی شعر تر ایشان در رنگ آب خضر روح بخش است و جانفزا و دلربا،
و در بحر شعر غواص وار غوطه که میخورند درهای آبدار لایق گوش سخن منجان
بیرون [۱۱۹] می آورند، و جوهریان سخن آن درهای شمین را در اطراف و
اکتاف جهان می برزند و قیمت تمام دارد، و اشعار بسیار دارند. این چند بیت
از شعر ایشان درین تذکره مرقوم و مسطور شد:

کو جالی؟ که دگر چشم و نظر تازه کنیم	باغ دل را بدهیم آب، و ز سر تازه کنیم
چند در تیره شب هجر تو، از پرتو آه	آفتابی بفروزیم و سحر تازه کنیم
جراتی کو؟ که بدان کاوش مژگان دراز	غنچه دل بشکافیم، و جگر تازه کنیم
عشقست که گنجشک، شکار افکن باز است	این واقعه در قصه محمود و ایاز است

الهی! تا دعای دعا گویان پادشاه بر آسمان روانست، عمر و دولت حضرت
شاه نورالدین محمد جهانگیر عادل غازی بر دوام باد!

ذکر خیر ملا کلامی

ملا کلامی، مولد شریف ایشان از کالپی است و کالپی شهرست که از انجا اکابر و علما و فضلاء بسیار بیرون آمده، و مولوی دران شهر علوم از حوزه درس علما کسب نموده اند. از علم تفسیر و حدیث و فقه و کلام و منطق و علوم دیگر. اگر تفصیل دهیم بطول می انجامد. مثل عروض و قافیه و صنایع شعر فهمیده مطالعه نموده اند [۱۱۹ ب].

من که و تقریر کلمات او عاجز از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت سلسله لوح و قلم در گرفت

و علی الخصوص در وادی شعر پیروی خسرو سخن میر خسرو مینماید.

ای چهره کلام ز نظم تو تابدار در سخن ز نظم لطیف تو آبدار

و این قصیده پر صنعت که هر لفظش جواهریست بی قیمت و هر سطرش

نهریست چون مای معین صافی و روان، که مدح رکن السلطنه عضد الدوله فرموده اند، الحاق در تعریف این قصیده زبان قاصر است.

آنکه گلزار فصاحت را ز شعرش رنگ و بوست. و آنکه باهار بلاغت را رواج از نظم اوست و مولوی الحال «تذکره الشعراء» تصنیف فرموده اند و شعراء زمان خود را

چنانکه باید و شاید تعریف فرموده اند. قصیده اینست:

شد جهان شاداب و خرم، چون گل رخسار یار
و ز تبسمهای گل، صحن چمن شد خنده زار
وقت صبح از بس که آتش، داد ابر نوبهار [۱۲۰]
کز دل گلبن جهد، از غنچههای گل شرار
از عروسان چمن، حور و پری گشت آشکار
موی گردد سبزه و اعصاب گردد جویبار
در گلستان شاخ گلبن را، ز دست میگسار
از رطوبات هوا، وز روح بخشی بهار
پس چرا مستی کند، آهو میان سبزه زار
سر برد صد رشک برپا، پا کند صد افتخار

جلوه گر شد ابر نوری، و باد نوبهار
از نوا سنجی بلبل، باغ شد عشرت سرای
گشت پیشانی باغ، از صبح صادق تازه تر
عشق، گویی سایه افکن دست بر صحن چمن
باد، گویی خاتم جم یافت، کز تاثیر او
بر تن هر شخص از فیض هوا، نشکفت اگر
بس که دارد جنبش مستانه، نتوان فرق کرد
مرغ تصویر از صفیری بر کشد، نبود عجب
گر نیارد باده روشن، هوای تیره رنگ
بس که از فیض هوا، روی زمین خرم شد است

نالہ عاشق ز دل نا رفته تا لب ، سبز شد
 در چنین موسم ، یکی بخرام در صحن چمن
 صلصل و قمری نوا زن ، بر بساط شاه گل
 گل بدامان و سبو بر دوش و ساغر بر کف است
 دوش همدوش نشاط و عیش ، رقم سوی باغ
 بلبلی فریاد زد : کای بی ادب! بیرون خرام!
 هیچ میدانی کہ این فرش الہی بہر چیست ؟

اعتقاد الدولہ آن فخر زمان ، کز مدح او

فکر یابد خلعت و اندیشہ یابد پود و تار

خوش رطوبت داد، بیرون و درون را کردگار
 صنع یزدانرا تماشا کن ، بروی لانه زار
 نونہالان چمن رقاص و بلبل کاسگار
 چہ ملک، چہ اہرمن، چہ رند، و چہ پرهیزگار!
 تا برم از رنگ و بوی گل ، نسیمی یادگار
 این نہ جای تست، حدخویشن را پاس دار [۱۲۰ ب]

مشتری بر آسمان ، گل بر زمین ، دل در کنار
 گر بخاطر نگذرانندی غیرت پروردگار
 ورنہ جودش بر فکندی از جهان ، اسم شمار
 غلغل امیدواران خوشتر از صوت ہزار
 ظلم را در خرمنستان ، فتنہ را در کشت زار
 کز ازل آمد ضمیر او ، کلید صد حصار
 و ز ہوا داریش نام تازہ رویی بر بہار
 چون دل او ، خواہش رحمت کند از کردگار
 از دیار می پرستان برفتد نام خار
 بر سر کوی سیاست ، دشمنش را سنگسار [۱۲۱ ا]

کز مدیج او ہمی بالہ ، دل معنی گذار
 از تو روشن شد، چراغ عدل و داد شہر یار
 کوه اگر در پیش حلم تو زند لاف وقار
 آتشی در خرمن عمرش ، بہ تیغ آبدار
 چون بود آشفته سر ، اندر ہوای مہرہ مار
 چون یتیمی کوشود پوشیدہ در گرد و غبار
 گر ز آب جوی الطاف تو، گردد کامگار
 این کتاب من بیزم پادشا در جلوہ آر
 تا شود ہر سال قمری را طربگہ شاخسار

باد دایم گلشن عمر تو ، ز آب خرمی

تازہ و سرسبز و خندان، چون جبین نوبہار

الہی ! تا از خوش گویان فصیح بیان و شعرای شیرین زبان ہر صفحہ

روزگار اشعار مذکور و مسطور است، عمر و دولت حضرت نورالدین محمد جهانگیر
پادشاہ عادل غازی برقرار و بر دوام باد ! [۱۳۱ ب]

لجامعه

حمدی کہ خطبہ دیوان متکلمان فصیح زبان و دیباچہ صحایف شعرائ
بلیغ بیان تواند شد، سزاوار خداوندیست کہ اوراق هفت افلاک را بر روی
خطہ خاک بید قدرت خود انتظام داده، و مطلع آفتاب نورانی از قدرت سبحانی در
دامن افق نهاده، و مقطع انبیای اولین و آخرین بوجود وافر الجود سید المرسلین
منقطع کرده نام نامی آنحضرت سر دفتر انبیا گردانیده.
اما بعد! بر خاطر فیض مائر سخن سنجان بلاغت بیان، و نکته دانان شیرین
زبان، مخفی و مستتر نخواهد بود کہ جمیع شعرا و فضلا یک فنی اند و عمر عزیز در
یک فن شعر صرف نموده جواهر آبدار اشعار در رشتہ انتظام میکشند، اما این
شکستہ بی بضاعت اعنی قاطعی اکثر عمر با کتساب هنر مشغول بوده از صغرسن
عاشق فنون هنر گردیده، هر جا استادی عالی اسنادی می شنود ملازمت نموده از
مجالس و کارهای ایشان مستفید میگرددید، و در هنر، این غزل مزین باسم سامی
حضرت ظل الہی حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی گفته شد و
بانعام زر وافر سرافراز گردیده. [۲۲۲]

و ز پنجه هنر بد بیضا نموده ام
از لفظ مرده، معجز عیسی نموده ام
هر حرف شعر را دم احیا نموده ام
از نظم، چون گهر، در یکتا نموده ام
از شاخ هر شکوفه، ثریا نموده ام
با زلف مشکبار تو، سودا نموده ام
از دل بسان لاله سویدا نموده ام
من قبله گاه این دل شیدا نموده ام
بر چشم درفشان خودت، جا نموده ام
اخلاص و بندگی بتو شاها نموده ام

از خامه بین کہ، معجز عیسی نموده ام
هر گہ کہ کرده ام رقم معنی متین
هر گہ توجہی بدل زنده کرده ام
غواص وار رفته بدریای دل فرو
از نخلبندی سخن دلفریب خویش
دل داده ام بزلف، و خریدم بلای جان
هر گہ خیال خال تو کردم بشام هجر
شاہ جهان و عادل غازی، کہ سده اش
هر گہ مگت بسوی من آمد ز مردسی
چون من غلام و مخلص میراثی توام

من درمیانه نیستم ، ای قاطعی! بدان از صنایع کریم تمنا نموده ام
 چون این غزل بسمع شاه دقیق طبع نکته سنج رسید هر بیت را تعریف میفرمودند
 و این بیت را دو مرتبه تکرار فرمودند و گفتند که خوب گفته. [۱۲۲ ب].
 دل داده ام بزلف، و خریدم بلای جان با زلف مشکبار تو ، سودا نموده ام
 و از التفات آنحضرت سر این بنده بر چرخ برین سود. خدا بر عمر و دولت این
 پادشاه جهانگیر جهانبخش عادل غازی بیفزاید و برقرار و بر دوام باشد.
 و قیصده دیگر در مدح حضرت شاه نورالدین جهانگیر :

ای طبع تو ، توامان معنی	وی خامه تو ، زبان معنی
ای رای تو ، آسمان افلاک	وی خاطر تو ، جهان معنی
گشتست قلم ، بمدحت شاه	گویا بسخن لسان معنی
یابد همگی ادای غرا	در حسن کلام آن معنی
گر می طلبی تو معنی خاص	در ذهن توهست جان معنی
گوی تو سخن، زبان چو چوگان	میدان تو بوستان معنی
هر حرف تو چون در دست در گوش	داری تو بهوش کان معنی
از نگهت طبع روح بخش	جان یافته استخوان معنی
از دانش و از علوم و حکمت	گشت است دلت ، مکان معنی [۱۲۳]
تا لفظ بفکر خود در آورد	تازه شده هم روان معنی
طبع تو بزیرکی بصد رنگ	میکرد روان بیان معنی
مرغ دل من بفکر زلفش	جا کرده در آشیان معنی
میرخت سخن ز غنچه تنگ	خندان شده ، چون لبان معنی
تا کرده مداد ، جا بخامه	پر شهد شده ، دهان معنی
فهمیدن این نکات موزون	ختمست بر آستان معنی
دعوی نرسد بشاعر خام	پر زور بود گان معنی
امروز بمدح شاه در هند	ماییم بر آستان معنی
در مدح شه بلند همت	قاصر شده هم زبان معنی
از بهر دعا قبول کردند	این شعر مرا شهان معنی
عمر تو زیاد ، تا که باشد	این گردش آسمان معنی
شد ابلق نظم قاطعی رام	میدار نگه ، عنان معنی

و قصیده دیگر در مدح حضرت شاه نور الدین محمد جهانگیر عادل غازی گفته شد:

[۱۲۳ ب] ای ذات تو ، توامان دانش
 ای عقل مرو ، بجای دیگر
 شاهنشہ با ادب جهانگیر
 بنوشته باب زر بنامش
 در مدحت ذات و فهم عالیش
 از پرتو آن جلال ، چون شمع
 طوطی خیال سوی مویش
 در وقت تکلمش شکفته
 آن نیست بدانش سخن آن
 هرگاه بیزم نکته گیرد
 در فکر نکات می نکرده
 از تیغ زبان، مسخرت شد
 در مدح نوشتن و صفاتش
 فیاض که فیض در دلش ریخت
 آمد همه بر نشانه فکر
 خوش طایفه لطیف طبع اند
 یابند همه بقای جاوید
 کوی تو ز عزتست کعبه
 فیض تو رسد بینوایان
 از فضل مگوی قاطعی هیچ
 بحرست علوم بی نهایت
 این نظم که هست چون گلستان
 ذات تو همیشه باد محفوظ

از فطرت تست ، شان دانش
 سر نه بر آستان دانش
 از عقل کند بیان دانش
 منشی ازل نشان دانش
 لال است مرا زبان دانش
 روشن شده استخوان دانش
 رفتست در آشیان دانش
 چون غنچه تر ، دهان دانش
 در طبع تو هست آن دانش
 بندد همه را لبان دانش
 اندیشه تو زبان دانش
 اقلیم سخن، جهان دانش [۱۲۴ ا]
 گشتست قلم لسان دانش
 از لوح وز آسمان دانش
 تیر سخن از کمان دانش
 در ملک سخن ، شهان دانش
 یا رب ! همه سروران دانش
 درگاه تو آستان دانش
 ای بحر سخاء کان دانش
 داری تو بخود گمان دانش
 پیدا نبود کران دانش
 نامش شده بوستان دانش
 قائم بتو باد جان دانش

و قصیده دیگر در مدح حضرت شاه جهانگیر عادل غازی گفته شده:

ای آنکه آمدی ، بخرد ، شهر یار عقل
 هر جا سمند فکر دوانی ، پی سخن
 عقل است ، آفرینش اول بآدمی
 هر که بنطق لب بکشائی ، شود روان
 چیزی شریفتر نبود در جهان ، ز عقل
 این رتبه داده است بتو ، کردگار عقل [۱۳۴ ب]
 پس مانده است پیش تو گویا سوار عقل -
 بر طبع استوار تو آمد ، مدار عقل
 درهای تازه سخنت ، گوشوار عقل
 هر باز دار جاه تو ، کرده شکار عقل

تارای عالی تو ، بنای خرد نهاد
 فہمت کہ هست، حصن گشای خرد بدہر
 تاسوی فہم یکنظر انداختی بلطف
 تا بر فروختی گل رخسار در چمن
 شوری فکنده ز کہالات ، در جہان
 شاہ یگانہ شاہ جہانگیر در جہان
 اہل خرد کہ فیض ربایند بر درت
 ای کان رای و بحر خرد و ای جہان علم
 داری بہوش، آنچه، ز اسکان برون بود

بر خون غیرتست ز دیدہ کنار عقل
 از تیغ رای کردہ ، مسخر دیار عقل
 ہم روز او نکوشدہ ، ہم روزگار عقل
 رنگش ز روی رفت و خزان شد بہار عقل
 تاراج کردہ تو بود ہم ، دیار عقل
 بود است دایماً بسیخن کامگار عقل
 گویا کہ دادہ تو بدربار بار عقل
 بی فکر و بی خیال تو خامست کار عقل [۱۲۵]
 در ذہن عالی تو بود اختیار عقل

ای عزیز و افراتمیز! ہوش دار کہ در دنیا دو طایفہ اند ، یکی صاحب
 زر و سیم و مال و جاہ، کہ جماعتی رشک و غیرت و حسد بر مال و جاہ ایشان دارند،
 اما رشک و غیرت خوبست، لیکن بغض و حسدی کہ بر سرحد نزاع و ضرر و کشتن
 رساند، نعوذ باللہ منہا! چرا کہ این طایفہ قطاع الطریق و تہگان اند کہ بجهت مال و
 زر قصد جان مردم میکنند. و دوم طایفہ اہل حیثیت و فضیلت و مولویت و سخنوری
 اند کہ رشک و غیرت بر ایشان استیلا دارد، یعنی کہ در فضایل ما مسلم باشیم.
 از جملہ خدمت مولانا قاسم کہ از جملہ شاگردان رشید مولانا قاسم
 گاہی اند و در وادی مولویت و علم ہیئات ماهر اند و اہل قیافہ
 جواہر ذات شریف ایشان را دلالت بر خوبی و حقیقت و راستی و خوشخویی
 و اوصاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ نوشتہ اند. پس خبائث کہ ایشانرا ملقب
 خبیثہ ملقب داشتہ اند، دور از کار است چنانکہ عارفی بایشان گفتہ کہ : خبیثہ
 قبح است، ایشانرا ”طیب“ می باید گفت. الحق بوی خوش از نسیم خلق ایشان
 پیدا و انوار خوبی بر چہرہ ایشان ہویدا است، چنانکہ [۱۲۵ ب] گفتہ اند :

آنها کہ نشان ضرب اعلاست بر چہرہ او ہمہ نور پیدا است

فی الواقع مولوی مجمع العجایب اند چنانکہ در تصنیف و علم موسیقی ساز و
 آواز و نکتہ دانی و نکتہ رسی فرید وقت خود اند، و علم ادوار و دوازده مقام
 و شش آوازہ قول و فعل اورا بعمل در می آورند و بضر و نطق ید بیضا
 مینمایند.

من کہ و تقریر کہالات او عاجزم از شرح مقالات او

و چون سابقاً غزل غچک گفته شده بود و گاهی بلاف و گزاف مقید می شد، ظاهراً مولوی را خوش نیامد، اما از آنجا که فخریه گفتن فطرت جبلی شعر است، فقیر پیروی ایشان مینمود بنابراین مولوی قطعاً گفته از روی یاری و غیرت و رشک فرستادند. قطعاً مولانا اینست و قطعاً فقیر آنکه بسمع یاران سخن رس و شعرای مسیح نفس خواهد رسید.

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد سگو صد را یکی گوی

قطعاً مولانا قاسم اینست.

آنکه هم پیرست و هم استاد من در شاعری رتبه عالیست اصل شعر را چون بنگری [۱۲۶] نسبت شاعر چرا کردند با پیغمبری پرورد در عهد معنی، دور چرخ چنبری بر لبان او لبخ ریزد ز مهر مادری همچو فردوسی شود در شعر یا چون انوری معنی رنگین و لفظ خوش ادا می آوری معجز عیسی اگر داری و سحر سامری قدر زر، زرگر شناسد، قدر جوهر جوهری

دو شم آمد این ندا از قاسم کاهی که، نفت پایه شعر است بالا تر ز هفتم آسمان کر نبودی وحی منزل شعر هم در طور خود سالها باید که طفلی را ز ابنای زمان مادر ایام هم عمری ز پستانهای طبع تا شود ناطق لسان سعدی و ملای روم فرض کردم فی المثل، چون این بزرگان سخن مر کلام خویش را باید نباشی معتقد تابعی! این قطعاً را، از شخص شاعر طبع پرس

قاطعی در جواب او گوید:

آورد با بای فطرت چو نیکو بنگری یا کند پیرم نظر یا طبع غرا یوری گر رسام یک سخن در گوش روح انوری زانکه من بنموده ام در شعر سحر سامری نظم فخریه از آن گفتند، اندر شاعری [۱۲۲ ب] گر بگردد پیر گردون زیر چرخ چنبری گر ز خاطر رفته باشد، مولوی، یاد آوری! شعر من رایج بشهر آمد، چو زر جعفری قدر زر، زرگر شناسد قدر جوهر جوهری

بشنو ای یار عزیز من، اگر یار منی گر رسد فیض الهی در سخن، من هم کنم روح خاقانی شود آگاه در ملک سخن گر کنم تعریف شعر خود، نباشد هیچ عیب هیچکس از حالت شاعر، نگفتی شمه کی بیاید جامعی دیگر، بمثل من بدهر بسته بودم اسب رهواری گرو، اندر سخن گر ز نندش بر محک، خالص بود این زرناب قاطعی بر نظم درت را، به پیش در شناس

غزل غچک کہ با شعرا اسب شرط نموده کہ ہر کہ برابر این بگوید
اسب بگیرد و اگر نتواند حسب الحکم حضرت پادشاہ اسب بدهد :

بود غچک چو کہان ابروی، کہ عاشق زار
غچک مگوی کہ شاخ گلیست ہیات او
نہ شاخ گل، کہ بود عاشقی بنطق و بیان
کہانچہ اش چو ہلال و کد و چو بدر منیر
طیب عشق، چو بر نبض او نہد انگشت
ز غچکش بتو ای قاطعی! چہ وصف کنم؟
کشیدہ در بغل و می نوازش بکنار
کہ گشتہ ظاہر ازان شاخ نالہای ہزار
کہ میکند بزبان سرعشق را اظہار
ز تار مہر برو بستہ است زہرہ سہ تار
ز درد عشق بر آرد ہزار نالہ زار
ز نالہای حزینش دلم بود افکار!

بیمن توجہ حضرت جهانگیر جہانبخش عادل غازی مدتیست کہ این
غزل گفتہ شدہ [۱۲۷] اما از شعرا تا غایت کسی جواب گفتہ این شرط
نبرده.

بستم گرو بگفتن این شعر چون گھر
اما بشرط آنکہ، بانصاف اہل نظم
انصاف را ممیزہ سازند و آورند
من ہم ز روی صدق شوم خاکسار شان
ور زانکہ دور رنتہ ز انصاف، و از حیا
حقا کہ این لالی سیراب بی بہا
ورنہ کجاست قاطعی و لاف این گزاف
بر شاعران دہر یکی اسب راہوار
در گوش بکر فکر بسازند گوشوار
تشبیہ خوب و لفظ چو در معنی آبدار
صد آفرین بگویم و تحسین بیشمار
گیرم بحکم شاہ، یکی اسب کام دار
وارد شد است، بر من خاکی خاکسار
دارد ز کذب گویی خود روی شرمسار

قطعہ در تعریف صراحی حضرت نورالدین محمد جهانگیر پادشاہ عادل غازی:

آن شاہ جهانگیر بفرمود، صراحی
ہر گوہر یکداند او در یتیم است
فیروزہ او، رنگ فزودہ بزمرد
مستند و فرح جوی، حریفان طربناک
در بزم جهانگیر، کہ نانش نباشد
لب بر لب ساغر چو نہد، گاہ صراحی
آن شاہ جهانگیر، بہنگام پیالہ
کردند مرصع ہمہ بالعل بدخشان
ہر در گرانمایہ خراجیست ز عیان
یا قوت درو آمدہ، چون کوکب رخشان
زان بادہ کہ خوردند، بدلہا ہمہ مستان ۱۲۷ ب
چشم مہ و مہر است، دروخیرہ و حیران
یادم دہد از خضر و لب چشمہ حیوان
رخسارہ بر افروختہ سازد، چو گلستان

تاریخ صراحی

صراحی بفرمود و ساغر بعشرت چو بنشست شاہ جهانگیر کامل

جواهر در و درج از هر طرف شد ز لعلی که از معدنش گشت حاصل
بیای یقین سال تاریخ آنشد : صراحی شاه جهانگیر عادل

رباعی در تعریف قهوه

قهوه که پسند خاطر شاهانست چون آب خضر ، بقهوه دان پنهانست
شد مطبخ او ز دود ، همچو ظلمات دیگش بمثال چشمه حیوانست

قطعه در تعریف بیضه

بیضه فرمود شاه ابوالغازی حکم آن باعث سرافرازی
بیضه ساخته ز دقت طبع قاطعی کرده سحر پردازی
رباعی ...



تعليقات

ص ۱ : م ۱۴ : از اشعار آنحضرت : هانند نیاکان نام آور معارف پرور
معانی شناس خود شاه جهانگیر فرزند اکبر شاه تیموری گورکانی نه تنها معلوم
متعارف روزگار علاقه مفرط داشت بلکه مثل آنان از فنون ادبی و نبوغ شعری
نیز سهمی بسزا برداشته بود. اینکه وی یک نویسنده توانا و نثر نویس باذوق
و پر هنری بوده است ، از توزک وی بوضوح آشکار است. همچنین در شعر نیز
سلیقه وی بسیار پرداخته بود. برای ازدیاد تاثیر نثر خود وی از استشهاد از
اشعار اساتید و معاریف متقدم و معاصر ابائی نداشت، و اگرچه در اینگونه گزینه
اشعار نیز قریحه سرشار وی برق تجلی میزد ، ولی بحقیقت قدرت طبع وی موقعی
شکوفائی خود را نشان می داد، که وی خودش به سرودن شعر مبادرت میورزید،
و یا هنگامیکه دیگران در حضور وی شعر میخواندند وی فی البدیه در
آن دخل کرده موجب گیرائی تازه در آن میگرددید. این ابیات ازوست :

غزل

من چون کم ، که تیر غمت بر جگر رسد تا چشم نارسیده ، دگر بر دگر رسد
مستانه می خرامی و مست تو عالمی ! اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار داد از چنین غمی ، که مرا سربسر رسد
مدهوش گشته ام ، که بیویم ره وصال فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر امید آنکه شعله نور و اثر رسد

● ما نامه ، بر برگ گل نوشتیم شاید که صبا باو رساند

رباعی

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده اندوه دل وسوسه ناکت خورده
مانند قطره های شبنم ، بزمین جاگرم نکرده ، که خاکت خورده

روزی این شعر امیرالامرا پیش جهانگیر خوانده شد :
بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق یک زنده کردن تو، بصد خون برابر است
جهانگیر فی البدیه گفت :

از من متاب رخ ، که نیم بی تو یک نفس ! یک دل شکستن تو بصد خون برابر است !

مولانا علی احمد متخلص بہ نشانی نیز شعری در این زمینہ سرود کہ مورد پسند
جهانگیر قرار گرفت. شعر اینست :

ای محتسب ز گریہ پیر مغان بترس یک خم شکستن تو، بصد خون برابر است
روزی خانخانان عبدالرحیم خان غزلی باقتفای یک غزل مولانا عبدالرحمن
جامی سرود کہ ، این مصراع آن مخصوصاً توجہ جهانگیر جلب کرد و وی
فی الفور این مطلع بر گفت :

ساغر منی بر رخ گزار می باید کشید ابر بسیار است، می بسیار می باید کشید^۱

ص ۱ : س ۱۸ **پادشاهان ظل آله الد :** در کتاب الحکمة الخالده یا

جاویدان خرد مسکویہ رازی^۲ بروایت از پیامبر اسلام نوشته است : «السلطان
ظل الله فی الارض . . .» . خواجه نصیر الدین طوسی این حدیث را بدون ذکر
ماخذش در اخلاق محتشمی نقل کرده و ترجمہ اش چنین نگاشته است : پادشاه
سایہ خداست بر زمین ، کہ مظلومان از بندگان او ، پناه باو میبرند. اگر عدل
کند ثواب بود و بر رعیت او واجب بود شکر، و اگر ظلم کند او را بود وبال
و بر رعیت بود صبر کردن.^۳ خود پادشاهان مغول گورکانی در ہند ، از قبیل
اکبر و شاہجہان در مورد خود ہمین عقیدہ را دانستہ اند کہ آنها ظل الہ یا
سایہ خدا در زمین بودہ اند.^۴

ص ۱ : س ۱۸ **مرتبہ چہل اولیا دارند :** نظامی عروضی سمرقندی راست :

«در مدارج موجودات و معارج معقولات بعد از نبوت - کہ غایت مرتبہ انسان
است - هیچ مرتبہ ای ورای پادشاہی نیست ، و آن جز عطیت الہی نیست.»^۵

۱- مزید اطلاع را رک : ہزم تیموریہ ، ص ۱۴۶-۱۲۸ و ریاض العارفین ، ص ۱۶۸ .

۲- چاپ بدوی ، ص ۱۷۹ .

۳- اخلاق محتشمی ، ص ۱۳۷ : نیز نک : نصیحة الملوک غزالی ، ص ۳۹ ، ۶۷ : راحة
الصدور ، ص ۱۲۵ : انشای ماہرو ، ص ۸ .

۴- چہار مقالہ ، ص ۶ .

۵- برای اطلاع بیشتر رک :

Ibn Hasan, *The Central Structure of the Mughal Empire*, Oxford University Press, Karachi 1967 Sep. p. 59.

ص ۴ : س ۱ میرزا عرب : فرید بہکری مینویسد : «از بزرگان خواہست و سید صحیح النسب است. در ابتدائی آمدن ولایت ، خدمت واقعہ نویسی حضرت جنت مکانی داشت ، بعدہ بمرتبہ امارت رسید. مرزا احمد پسرش ، در دور حضرت صاحبقران ثانی ، بخشی صوبہ لکھنؤ بود. پسر دیگرش مرزا شمس الدین ، نوکرش در وقت کورہ زدن کشت. مرزا احمد پسرش تعینات دکن است ، آشنا پرور نیست.»^۱

ص ۵ : س ۱۸ مولانا فصیحی انصاری : مراد مولانا فصیحی ہروی ابن مولانا ابوالمکارم بخاری ابن مولانا میر جان اسفرغابدی (اسفرغابد ، از توابع جام) است. وی در بخارا متولد شد و در سن ۱۰ سالگی ہمراہ پدرش روی آورد. در ہمین شہر نشو و نما یافت و بالاخرہ سرآمد شعراء زمان خود گردید.^۲ تقی الدین اوحدی دربارہ وی مینویسد :

«چند نوبت عزم ہند کرد و مانع او شدند ، بغایت وجیہ صورت ، نکو سیرت ، عالی منش ، صاحب روش افتادہ . مولد و منشأ وی ہراتست و از اکثر متاخرین خراسان ، بسبب جامعیت و نکتہ سنجی و خوش طرزی ، مستثناست. اشعارش بغایت بامزہ و تر و تازہ است ، کمال حلاوت و نمک با ادای کلام و بیان او ہست. اگرچہ او را ندیدہ ام اما از حقیقت حالات او کماہی آگاہم ، دیوان خود را در سنہ ۱۰۱۶ ہجری فرستادہ بود.»^۳

یکی دیگر از معاصرانش حسین بن غیاث الدین محمود میستانی در «خیرالبیان» شرح حالش را چنین متذکر شدہ است :

«بلبلان گلزار فصاحتش از خراسان چمن چمن داغ جگر بہدیہ طوطیان شکرستان ہند فرستادہ بہزار دستان در گلزار ہمیشہ بہار دارالسلطنہ ہرآہ مترنم اند. الحق شایستہ است چنان خجستہ چمنی را چنین بلبلی. از طرف پدر سید

۱- ذخیرۃ الخوانین ، جلد دوم ، ص ۵۷-۳۵۶.

۲- نک : میخانہ ، ص ۵۷۳-۵۷۱.

۳- عرفات العاشقین (مخطوطہ) بنقل از حواشی میخانہ ، ص ۵۷۵.

صیحیح النسب است و از جانب مادر بہ پیر ہرآة خواجہ انصار علیہ الرحمہ و المغفرہ میرسد. باوجود مرتبہ کمال در سخنوری، بعلوم رسمیہ گذشتہ، مدتہا بخدمت شیخ المتأخرین بہاء المملۃ محمد^۱ مطالعہ علوم عقلی و نقلی نمودہ و الیوم بدارالسلطنہ ہرآة بمطالعہ کتب دینیہ و فکر اشعار درر بار اشتغال دارد. و راقم حروف این تذکرہ از نواب اشرف اقدس ارفع^۲ استماع نمود کہ بلفظ مبارک فرمودند کہ امروز در ایران ہیچ یک از شعرا برتبہ میرزا فصیح و ابو تراب بیگ^۳ نیست. تکلف بر یکطرف طبع مبارک شاہی درسنجیدن شعر بسیار بلندست چنانچہ اشعاری کہ حضرت اعلیٰ سند فرمودہ بودند مجال دقت ہیچ صاحب ادراک نیست. و دران اوان مقرب الحضرت العلیہ مولانا علی رضا خوش نویس^۴ حسب الاشارہ اعلیٰ بیاضی طرح نمودہ بود و جمیع اہل ادراک اردوی ہایون و مقیمان دارالسلطنہ ہرآة شعر انتخاب می نمودند و شبہا مولانا علی رضا بخدمت حضرت اعلیٰ اشعار مذکور را میگذرانید، ہرچہ پسند خاطر اشرف می افتاد، رقم بر آن می نهادند. الحق انتخابی فرمودہ بودند کہ ازان ابیات و اشعار جان تازه میشد. دران اوان باین سخن متکلم گردیدند، و حالت خدام فصیح لانا می ازان زیادہ است کہ بدستیاری قلم سرگشتہ در مقام اظہار آن توان آمد. ہموارہ مورد الطاف شاہی و اعطاف نامتناہیست! عالیشان امیرالامرای ممالک خراسان با میرزی مذکور در مقام عنایت و مرحمت است و بفراغ بال در دارالسلطنہ

- ۱- مقصود شیخ بہاء الدین محمد عالمی (متوفی ۱۰۳۰ ہجری) است. برای شرح حالش نک: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۵، جلد دوم، ص ۷۶۱، ۹۶۷-۹۶۸.
- ۲- مراد شاہ عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸) است.
- ۳- ابو تراب بیگ فرقتی جوشقانی پسر خواجہ زین الدین علی بیگ انجدانی، مردی دانشمند و شاعری توانا متعلق بدربار شاہ عباس. وی در شب چہارم شعبان سنہ ۱۰۳۵ در گذشت. وی از غزل سرایان خوب این دورہ بود و دیوان وی شامل دو ہزار بیت باقیست کہ میرزا عبدالکریم کاشانی بر آن مقدمہ ای نوشتہ است. نک: تاریخ نفیسی، جلد اول، ص ۵۱۸: تذکرہ میخانہ، ص ۴۱۳-۴۳۸: سرو آزاد، ص ۳۷.
- ۴- وحید الزمانی مولانا علیرضای خوشنویس... از خواص مقربان حضرت اعلیٰ بود تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۳۹.

ہرآہ بمطالعہ کتب علمی و نظم اشعار اشتغال دارند و در سنہ الف و عشرين^۱ از بودن ہرآہ ملال بہمرسانیدہ با جمعی کہ رفاقت ایشان موافق حال آن زبده شعرا نبود ، رفیق گردیدہ بعزیمت ہندوستان متوجہ ولایت قندہارگشت ، و چون جمعی از ملازمان قدیمی نواب مستطاب امیرالاسرای نیز طریق فرار اختیار کردہ بودند ، نواب موسی الیہ ازین وضع آزرده شدہ جمعی فرستادہ میرزای مذکور را از نزدیکی بلدہ قندہار بر گردانیدہ ہدف عتاب و خطاب ساختہ. نزدیک بود کہ آتش غضب خانی در خرمن حیات موسی الیہ افتد ، بشفاعت گل حدیقہ ابہت و جلال حسن خان استخلاص یافتہ ، مدتی محبوس زندان بود. ازانجا نیز بشفاعت موسی الیہ بیرون آمدہ چند روز حاشیہ گرد مجلس بود. بالاخرہ بنوازشات مقرر گردیدہ. الحال انیس مجلس خاص آن خان عالیشانست و ترقی کلی در اوضاع و اطوارش بہمرسیدہ. و بعد از انتقال خان غفران شعار، منظور نظر نواب مقدس القاب حسن خان گردیدہ و بہ کاسیابی و دوستکامی در ہرات میگذرانند. و چون نواب ہایون^۲ از یورش قندہار بدارالسلطنہ ہرات تشریف آوردند ہنگام نہضت بجانب عراق، میرزای مذکور (کذا) را منظور نظر عاطفت اثر ساختہ در رکاب ہایون بجانب عراق بردند، و الحال در سلک مجلسیان و مقربان درگاہ عالم پناہ است. این چند بیت از اشعار آن بلند پرواز برین صحیفہ برسم تزئین ثبت افتاد تا اہل مطالعہ محظوظ و مسرور شوند.

تم از داغ حسرت، رشک آتشگاہ گبران شد
بآب عافیت گفتم، غبار درد بنشانم
نشد شوقم تسلی ہیچگہ ، با آنکہ چشم من
ز فیض نو بہار غم ، سراپایم گلستان شد
نظر در دیدہ ام اشک و نفس در سینہ پیکان شد
تھی گشت از نظر، ہرگہ کہ بر روی توحیران شد

قوت جگرت ز جوش بستان
سرتا سرت او چو گل زبانست
روزی لب از خردش بستان
بفروش و لب خموش بستان

۱- تذکرہ میخانہ ، ص ۵۷۴ : «در سنہ اثنی عشرین و الف (۱۰۲۲)».

۲- مراد شاہ عباس حسینی صفوی است. در باب تشریف فرمایی شاہ عباس در ہرات و ملاقات میرزا فصیحی ہروی با مشار الیہ نک : وقایع سال ۱۰۳۱ھ در تاریخ عالم آرای عباسی : ج ۲ ، ص ۹۸۸-۹۸۹.

- گر آگهی زدوق طلب، تشنه لب بمیر!
از جام درد باده عمر ابد بنوش!
●
عالم ز ما تهی و ز افغان ما پر است
در دل ننگندم غم هجر و امید وصل
●
از پی رفع خار دل غم پرور خویش
سرمه از خاک در میکده کن تا بینی
●
بتو هر شب خانه ام از شعله تب روشنست
●
ما سیه روزیم ورنه از شرار آه ما
●
دران زلف گر کفر کفرست بنگر
ز بیداری شب اگر سرمه سازی
●
ترسم الهاس دل ریش خس و خار شوم
نوش بادم می نظاره درین بزم اگر
من نه شایسته بسمل، نه سزاوار قفس
●
هر خار کان ز وادی هجران بر آمده
بهر نثار تیغ جفایت مرا چو شمع
●
کو جنونی کین خرد را طعمه سودا کنم
خوی دل گیرم، طلاق بستر راحت دهم
چون نمیروید گیاهی زین چمن، تا کی چو ابر
بر فراز قاف گمنامی بگیرم آشیان
- گیرم که جمله دوست شوی، در طلب بمیر!
روزی هزار بار ولی بی سبب بمیر!
●
شد عندلیب خاک و چمن از نوا پرست
کین آینه چو روی بتان از صفا پرست
●
همه خون کردم و جوشم زدل ساغر خویش
کعبه و بتکده را مست سجود در خویش
●
نه همین غمخانه ام کز سینه تا لب روشنست
●
آفتابی هست از هر آسمانی یادگار
●
چو خواهی که ایمان ایمان به بینی
بسی اشک بر روی مژگان به بینی
●
ورنه در شعله زخم غوطه و گلزار شوم
موبو شیفته حسرت دیدار شوم
بچه امید درین دام گرفتار شوم!
●
در پای دل شکسته و از جان بر آمده
هر دم سر دگر ز گریبان بر آمده
●
عقل را دیوانه سازم، عشق را رسوا کنم
دشنه زاری از برای خوابگه پیدا کنم
سینه آتشیخانه سازم، دیده را دریا کنم
کوری چشم فصیحی نام خود عنقا کنم

- غمهای مرده در دل من زنده کرد هجر
-
- چون شعله مرتب است درون و برون ما
-
- گفتیم بشکنیم دو روزی درین چمن
-
- بردیم باز بر سر نظاره دیده را
-
- بیمار شو مسیح که در تیغگاه ناز
-
- ایزد جزای مستی من چون دهد ، مگر
-
- آن چشم مست ساقی آشفنگان بس است
-
- ما غریبان را ز ناکامی کنار جان پراست
-
- رو نمی یابد اجل هم بر سر بالین ما
-
- هایهای گریه ام را خنده پندارند خلاق
-
- خاکستر پروانه پرد سوی تو ای شمع
-
- آتش به از گلست کش آسیب خار نیست
-
- از بس هجوم گریه بدریای چشم من
-
- ای هوشمند ! صحبت می مغتم شمار
-
- بیهوده درین بادیه مشتاب ، که از شوق
-
- اشب از دولت دیدار تو عید نظر است
-
- رتبه حسن بلند است چه حاجت بنقاب
-
- آن نسیم که سر و برگ خس و خارم نیست
-
- مخل امیدم و صد گونه گام هست ، ولی
-
- گویا شب فراق تو روز قیامتست
-
- تبخاله میزند ، لب خنجر ز خون ما
-
- دیدیم روی عالم و بد شد شگون ما
-
- کردیم رام دیده ، نگاه رمیده را
-
- رد میکنند جان بلب تا رمیده را
-
- لب تشنه ، در سراب شعور ، افکند مرا
-
- در شیشه ریز از قدح ، امشب شراب را
-
- دیده از خون جگر لب ریز و دل از افغان پراست
-
- بس که ماتم خانه ما از غم هجران پراست
-
- باوجود آنکه ز اشکم دامن دوران پراست
-
- کی در پر مشتاق تو پرواز توان سوخت
-
- خون به از میست که او را خار نیست
-
- هر قطره لجه ایست که او را کنار نیست
-
- جز می درین دو غمکده ، یک هوشیار نیست
-
- نقش قدم کعبه روان هم بنشان رفت
-
- دیده را بر سر هر یک مژه رقص دگر است
-
- بهر منع نگهی کز مژه کوتاه تر است
-
- خانه زاد چمن لیک ، بگل کارم نیست
-
- گل شاداب تر از دیده خونبارم نیست

- یک دیده از برای تماشا کفایتست
از شش جهت بنگر پرتو خورشید در آمد
صد ابر رحمت آمد و دل شب نمی ندید
بعد از وداع دوست ، فصیحی ! شهید عشق
خواب را بر چشم مشتاقان اجل سازم حرام
رسزیست خط دوست که چون بخت سر آید
آهسته تر ای دیده گستاخ ، که اینجا
چون ماهی ساحل طپد از آرزوی دل
دیده امشب ره نظاره بپایان آورد
راه آباد بسی بود ، ولی غمزه دوست
منبل دوست پریشان خودست ار نه بهار
یاد آن شبها که بزم عیش ما آباد بود
بیمروت نیست حسن اردوست باشد بیوفا
هر قطره خون گرم که از دل در اوفتد
گر بند دشمنست ، ز آزادی به است
حسن پیرایه دکان هوس نتوان کرد
چون حیا پرده نشین شو، که گل خوبی را
ز بس خاک مذلت ریخت، دوران بر سر بختم
شهید خنجر عشق تو چندان
شهید رسم دیاری شوم که بعد از مرگ
لیک از برای گریه هزار ار بود کم است
چون دید که بر پیکر من سایه گرانتست
گویا که این گیاه ، خدا آفرید نیست
گر نیم لحظه زنده بماند ، شهید نیست
بعد قتلم خوی او، گر رخصت افغان دهد
آب سیه از چشمه خورشید بر آید
پروانه نهان از نظر بال و پر آید
زخمی که شهیدان ترا بر سپر آید
بصد افسون نگهی بر سر مژگان آورد
باب کوثرم از راه بیابان آورد
باد را دست هوس بسته به بستان آورد
شمع ما از بینوایی ، شرمسار باد بود
روی شیرین دل خسرو سوی فرهاد بود
دوزخ شود ، اگر همه در کوثر اوفتد
فیروز بخت مهره که در ششدر اوفتد
شعله طور چراغ دل خس نتوان کرد
دست فرسوده نگاه همه کس نتوان کرد
چو بر سر میزنم دست مصیبت خاک میریزد
بجود بالد که در محشر نگنجد
طیب بر سر بالین خسته می آید

- چه دانستم کہ رازم، موبم و اظهار خواهد شد
 عمرم تمام صرف فغان گشت و سوختم
- متاع روی دولت بر سر بازار خواهد شد
 کاؤل فغان چرا نفس واپسین نبود
- در فراق شعله خاکستر نشینم کرده اند
 خنده ام در بخت خرم، با لب گل زاده ام
- اخگری بودم، نفس خامان چنینم کرده اند
 بی سبب زندانی چین جبینم کرده اند
- چشم ترا ز مستی ناز آفریده اند
 شمعیم و خوانده ایم، خط مر نوشت خویش
- زلف ترا ز عمر دراز آفریده اند
 ما را برای سوز و گداز آفریده اند
- گر اگهی ز شوق طلب، تشنه لب بمیر
 از جام درد بادۀ عمر ابد بنوش
- گیرم کہ جمله دوست شوی، در طلب بمیر
 روزی هزار بار ولی بی سبب بمیر
- زود باله تیره روزی، در گلستان وفا
 پرگشودن بال نومیدی ز گلشن بستن است
- ورنه این بخت سیه، در روز اول خال بود
 نوحه ماتم برین مرغان صدای بال بود
- ای دل نشاط صرف کن و غم نگاه دار
 غم روید از ز سینه ات، آتش بران فشان
- داغی کہ بسپریم ز مرهم، نگاه دار
 این سبزه را ز آفت شبم، نگاه دار
- گرت بود جگری سوختن، ز باغ آموز
 بنکھتی ز گلستان دهر خرم باش
- وگر هوای شکفتن بود، ز داغ آموز
 تو کیمیای قناعت هم از دماغ آموز
- بیان مضایقه با دشمنان خویش مکن
 بجان مضایقه با دشمنان خویش مکن
- خود را بسوز و دفع هزاران گزند باش
 هرگز مباش آتش سوزان، سپند باش
- هر نگه را دامن لخت دلی در چنگ بود
 شب همه شب با صبوری ناله ام در جنگ بود
- یاد آنروزی کہ هر سو غنچه دلتنگ بود
 گلشن از ظلم صبا نشکفت ای بلبل . . .
- در تر ازوزان طرف خورشید و زین سوسنگ بود
 آسمان سنجید با یوسف دل آشوب مرا
- بیمروت نیست حسن، آبی بر آتش میزند
 آنقدر بگداز کز، سوز تو یار آگه شود
- بی سبب پروانه در بال و پر آتش میزند
 صد بیابان ره هنوز از شعله اش تا شمع هست
- خانۀ ما از درون ابرست و بیرون آفتاب
 گریه می بینی ولی از گریه دل غافل
- میر غلام علی آزاد بلگرامی، کہ دیوان فصیحی را دیده بود، مینویسد :

۱- خیر البیان، مخطوطه شماره ۳۳۹۷- بریتش میوزیم، برگ ۳۰۱ ب - ۳۰۰ ب.

«خوش محاوره است. اما مضمون تازه بندرت دارد»^۱ اشعار وی را از دیوانش به شهادت آورده است.

ملا عبدالنبی قزوینی ترکیب بند میرزا فصیحی را که بروش ماقی نامه سروده ، در تذکره میخانه^۲ نقل کرده است.

مصحح فاضل تذکره میخانه آقای احمد گلچین معانی شش غزل از سفینه ای متعلق به آقای حسین پرتو بیضایی، که در تاریخ ۱۰۴۲ هجری و زمان حیات فصیحی استنساخ شده و یکهزار بیت از قصاید و غزلیات وی را در بر دارد ، گلچینی کرده نیز ثبت آن کتاب^۳ کرده اند. اینک بیتی چند از جمله اشعاری که تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین^۴ آورده است :

نوبهاران از در این باغ و بوستان باز گشت وای بر یعقوب ما کز بعد چندین انتظار هر نگه کز موجه خون جگر بیرون فتاد	خنده نوید از لب گلهای خندان باز گشت کاروان مصر از نزدیک کنعان باز گشت بی جلال دوست سوی چشم گریان باز گشت
در مذهب ما هر چه بجز دوست ، حرامست با دوست بیک پوست ننگنجیم ، فصیحی	گر خود همه ذوق طلب اوست ، حرامست وین طرفه که بیدوست بتن پوست حرامست
لب تشنه فتادیم در آن بادیه کانجا	از خشک ابی چشمه حیوان گله دارد
شوق دیدار تو چون چشم مرا باز کند	مژه پیش از نگهم سوی تو پرواز کند
هرگز مباش آتش سوزان ، سپند باش چون شعله سرمکش که بر آزند از تو دود	خود را بسوز ، دفع هزاران گزند باش شو خاک راه و در دو جهان سر بلند باش
آنقوم که دلشان ز دو رنگیها رست بتخانه و کعبه پیششان یکسانست	سجاده بدوشند و می ناب بدست دیدار پرستند نه دیوار پرست
زان خوبتری که کس خیال تو کند شاید که بافرینش خود نازد	یا همچو منی فکر وصال تو کند ایزد که تماشای جلال تو کند

۱- سرو آزاد ، ص ۵۱.

۲- ص ۵۷۶-۵۷۸.

۳- ص ۵۷۸-۵۸۰.

۴- نسخه متعلق به آقای مهدی سهیلی خوانساری ، بنقل از حواشی میخانه ، ص ۵۸۰.

تذکره نویسان ابیات زیر وی را نیز با شتت شهاد آورده اند :

امشب از شعله آهم جگر غم میسوخ
بر من و بر زندگی من دل ماتم میسوخ
فرداست وعده جنت ، و امروز شد نصیب !
آری خلاف وعده ، کریمان چنین کنند !!
جذبۀ عشق بحدیست میان من و یار
که اگر من نروم ، او بطلب میآید
نقش پایى بسر کوی تو دیدم ، مردم !
که چرا غیر من ، آنجا دگری میآید !
شب که غمهای ترا پرده نشین می کردم
دوش تقلید جرس کردم و صد قافله سوخت
جرم ماگر باده آشامیست ، مستی جرم کیست ؟
عکس لعل خویش را ما در شراب افکنده ایم !
حدیث شوخ و لعلت نازک ، افکارش کند ترسم
مگر آهسته آن لب را تبسم وار بگشایی !
روشنگری آینه دل کردیم
و آنگاه بروی تو مقابل کردیم
عکس رخ تو جدا نگشت از رخ تو
ما بیهده سعیهای باطل کردیم

عدهٔ مجموعی اشعار فصیحی را تذکره نویسان از چهار هزار الی شش هزار نوشته اند. دیوانش که توسط مطبع چشمه نور مظفر پور ، بچاپ رسیده بود ، اکنون نایاب است. اما نسخ خطی دیوان فصیحی که شامل قصاید و غزلیات و ترکیب بند و ترجیع بند و مقطعات و رباعیات میباشد ، در کتب خانهای مختلف یافت میشود و ازان جمله است مخطوطه شماره 305 در کتابخانهٔ عمومی بانکی پور و نسخهٔ خطی بشماره Nb 102 در کتابخانهٔ انجمن هایونی آسیایی بنگاله (کلکته). هر دو نسخه مزبور متعلق به قرن دوازدهم هجری است.^۱

بقول معروف فصیحی در سال ۱۰۴۶ هجری چشم از جهان بر بست. ولی مولوی عبدالمقتدر با شتت شهاد از یک مصراع درویش واله — بگو : فصیحی آزاده

(1) See Abdul Muqtadir, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Calcutta, 1912, Vol. III, p. 70* : and Wladimir Inanove, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1924, p. 4.*

سوی جنت شد (۱۰۴۹). کہ از جملہ شاگردان فصیحی بودہ ، بدین نتیجہ رسیدہ است کہ وفات وی در سال ۱۰۴۹ اتفاق افتادہ.^۱

ص ۵ : ص ۲۱ ، حضرت خواجہ عبداللہ انصاری : مقصود شیخ الاسلام

امام ابواسمعیل عبداللہ ابن ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن مت الخزر جی الانصاری الہروی، معروف بہ «خواجہ انصاری» و «پیر ہرات» است. وی در ۲ شعبان سنہ ۳۹۶ در ہرات متولد شد و نسبش بہ ابی ایوب انصاری (متوفی ۵۲ ہجری) کہ از مشاہیر اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بود ، میرسد. خواجہ از اجلہ علماء و اکابر صوفیہ بشار بود و اشعار زہد مایل بہ تصوف می سرود. وی نہ تنها از قدیمترین رباعی سرایان عرفانی زبان فارسی است بلکہ در نثر نیز شیوہ خاصی را بنیاد نهاد کہ علاوہ بر مسجع بودنش ، شیوایی و شیرینی و سادگی و دلنشینی از جملہ صفات بارز آنست. **ذم الکلام - منازل السائرین** - **زاد العارفين** - **کتاب اسرار - مناجات** و رسایل متفرق در زبان فارسی از جملہ آثار شیخ است. وی **طبقات الصوفیہ**^۲ تالیف ابی عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲) را نیز با اضافاتی در مجالس و عظم و تذکیر خود بزبان ہروی املا نمودہ کہ توسط یکی از مریدانش جمع آوری گردید.^۳ سپس در قرن نهم ہجری مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی تراجمی باز ہم بران مجموعہ افزون کردہ آنرا بزبان فارسی معمولی برگرداند و **نجات الانس من حضرات القدس**^۴ نام نهاد. خواجہ عبداللہ انصاری در ذی الحجہ سنہ ۴۸۱ ہجری فرمان قضا یافت و در ہرات مدفون گردید. آرامگاہش امروزہ نیز

۱- فہرست مخطوطات بانکی پور ، جلد سوم ، ص ۷۱.

۲- این کتاب در سال ۱۹۵۳ میلادی بتحقیق نورالدین شربیہ در مصر چاپ شدہ.

۳- این کتاب در سال ۱۳۴۱ ہجری شمسی بہ تصحیح و تعلیق و نغشیہ عبدالجی حبیبی افغانی از افغانستان منتشر گردیدہ.

۴- این کتاب چند بار دز لکھنؤ و لاہور چاپ شدہ است و بکوشش مہدی توحیدی پور ، در تہران نیز طبع گردیدہ.

زیارتگاه انام است^۱.

ص ۵ : س ۲۱ ، گازرگاه : موضعیت در $\frac{۱}{۲}$ الی ۳ میلی هرات، در سمت شمال مشرق^۲.

ص ۶ : ش ۱ مجمل فصیحی : مجمل فصیحی تالیف فصیح الدین احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی معروف به فصیح خوانی. تاریخی است عمومی که مؤلف در آن رویداد های مهم را از بدو عالم تا ۸۴۵ هجری ، سال به سال به اختصار تمام ضبط نموده است. کتاب شامل مقدمه و دو مقاله و خاتمه میباشد. مقاله دوم قسمت اعظم و اهم کتاب را تشکیل میدهد و شامل اطلاعات بسیار ذقیقتی است در باب ایران و شهرهای مختلف ماوراء النهر. خاتمه کتاب به تاریخ شهر هرات که زادگاه مؤلف نیز میباشد ، اختصاص دارد.

فصیح خوانی بنا به مشهور در سال ۷۷۷ هجری متولد شد و پس از پایان تحصیلاتش در سال ۸۰۷ به خدمت دربار شاهرخ میرزا (۸۰۷-۸۵۰) درآمد. در سال ۸۱۸ وقتی که آن پادشاه بمنظور فرو نشاندن بغاوت بایقرا عازم شیراز گردید ، فصیح نیز همراهش بود. در سال ۸۲۵ وی بجهت انجام بعضی امور مملکت به کرمان گسیل شد. پس از پایان این ماموریت وی در سال ۸۲۷ به بادغیس بازگشت. بعنوان تقدیر از خدماتش در سال ۸۲۸ میرزا بایسنقر وی را از جمله کار گزاران دستگاه خود ساخت ، تا بالاخره بواسطه رنجشی که گوهر شاد آغا ملکه معروف شاه رخ از او پیدا کرده بود ، وی در سال ۸۴۳ کارش را از دست داد و زندانی شد. وی ازین زندان کی رهایی یافت ؟ معلوم نیست. ولی بنا به گفته خودش وی را در سال ۸۴۵ که سال تکمیل مجمل نیز باشد ،

۱- برای مزید اطلاع درباره وی رک : چهار مقاله تهران ، ۱۳۳۳ هجری شمسی ، ص ۴۵۹-۴۵۵ (تعلیقات). آتشکده آذر ، بخش دوم ، تهران ، ص ۷۴۱-۷۳۹.

۲- Ludwig W. Adamec, *Herat and Northwestern Afghanistan*, (Graz-Austria), نویسنده اینکتاب خواجه عبدالله انصاری را صحابی پیغمبر صلی الله علیه و سلم تلقی کرده است و آن خطای فاحش است. نک : ص ۱۳۳.

دوباره به زندان فرستادند.^۱

ملا قاطعی هروی، مؤلف مجمل را با فصیحی انصاری (متوفی ۱۰۴۹) یکی دانسته تالیفش را به مؤخرالذکر نسبت داده است که از جمله خطاهای فاحش اوست. «مجموع فصیحی» با مقدمه و تصحیح و تحشیه استاد محمود فرخ در سه مجلد طی سالهای ۴۱-۱۳۳۹ هجری شمسی در مشهد طبع و انتشار یافته.

ص ۹ : مولانا قیدی شیرازی : از غزلسرایان معروف و توانای

قرن دهم هجریست. در اوایل حال در شیراز میزیسته. در دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۵-۹۸۴ ه) از شیراز به پایتخت قزوین آمد و مورد تفقد آن پادشاه قرار گرفت. چندی نگذشته بود که شاه اسمعیل در گذشت و قیدی بعزم حج بیت الله رهسپار حرمین شریفین گردید. پس از انجام فریضه حج، وی به ایران معاودت نمود و از اینجا باتفاق قدری شیرازی، که جوانی مورد علاقه وی بوده، در سال ۹۸۷ بهند روی آورد. چندی در دکن بسر برد و سپس به شعرای دربار شاه اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ ه) پیوست و مورد اعزاز و اکرام ملوکانه واقع گردید. در سال ۹۸۹ چون موکب شاهانه بسوی کابل به حرکت درآمد مولانا قیدی شیرازی نیز از جمله مستلزمین رکاب بود. درین مسافرت وی با میرزا نظام الدین بخشیشی مؤلف «طبقات اکبری» همخانه بود. و بگواهی مؤلف «خیر البیان» فیما بین مولانای مذکور و آصف خان^۲ ربط کلی بهم رسیده بود. و چنانکه از رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی^۳ بر می آید روابط قیدی با وی و با برادرش حکیم هم نیز بسیار صحیحانه بود.

۱- مزید اطلاع رارک : تاریخ نظم و نثر نفیسی، ج ۱، ص ۲۳۸ :

W. Barthold, *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, (Gibb Series), London, 1928, p. 55 ; Edward G. Browne, *A Literary History of Persia*, Vol. II, pp. 426-8.

Wladimir Ivanov, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian MSS. in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, p. 4.

۲- برای شرح حالش نک : ذخیره الخوانین، ص ۱۹۰-۱۶۷ . ۳- ص ۵۵، طبع لاهور.

روزی مولانا توجہ پادشاہ را بہ ناراحتی مردم در باب اصلاحات «داغ و محل» کہ در سال ۹۸۲ بہ پیشنهاد میر بخشی وقت شہباز خان کنبوہ بمعرض اجرا در آمدہ بود^۱، معطوف داشت^۲۔ پادشاہ این جسارت وی را نہ پسندید و مولانا از نظر افتاد۔ از انجا کہ ہمتش بلند بود وی نیز در صدد تجدید آن روابط سابق در نیامد و از خدمت دربار منصرف شد۔ مدتی بوضع قلندرانہ در بیانہ بسر برد و سپس بہ فتح پور سیکری روی آورد و بالاخرہ در ہانجا بود کہ وی در سال ۹۹۰ ہجری^۳ بہ بیماری ہای بواسیر و دق چشم از جہان بر بست۔ این اشعار ازوست :

بس کہ از وصل تو سودا زدگان نومیدند	دولت وصل شود روزی و باور نکنند
یا برسر کوی دوست می باید مرد	یا گوی مراد پیش می باید برد
جانی کہ فدای اوست می باید داد	زہری کہ برای اوست می باید خورد
رونق گریہ ام از خندان بیدردانست	ورنہ زخمی کہ زدی اینہسہ خوناب نہداشت
تا یافتہ ام وصل تو در کینہ خویشم	مشتاق ہان حسرت دیرینہ خویشم
ز بیزبانی خود خوشدلم کہ وقت وداع	شکایت تو نیاوردہ بر زبان رقم
ز بیم دشمنیم ای رقیب فارغ باش	کہ مهر او بدلم جای کین کس نگذاشت

۱- نک : منتخب التواریخ ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ، ۱۹۰۔

۲- ایضاً ، ج ۳ ، ص ۳۱۵۔

۳- تذکرہ نتایج الافکار ، ص ۵۶۔ - برای مزید اطلاع دربارہ مولانا قیدی رک : طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۴۹۱ ، منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۱۵-۳۱۶ ، ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۲۴۷-۲۴۹ ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ ، منتخب اللطایف ، ص ۳۲۸ ، نتایج الافکار ، ص ۵۶ ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۱۸ ، تاریخ تذکرہ ہای فارسی ، ج ۱ ، ص ۶۰۶ ، (اقتباساتی از خیر البیان و خلاصۃ الاشعار و عرفات العاشقین) ، خیر البیان (خطی) ، ب ۲۶۳ ، ب ، تذکرہ الشعراء مطربی ، ص ۷ ، ۴۱ ، شام غریبان ، ص ۲۱۳۔

بناحق کشتگان چون من بسی داری و می ترسم که نگذارد کسی با من ترا روز قیامت هم
اینکه می آیم پس از راندن، نه کار غیرتست از محبت شرم میدارم که یار غیرتست
ص ۱۰ : س ۶ ، ملازکی : از شعرای واپسته بدربار شاه عباس صفوی
بوده است. در همدان متولد شده و درس حکمت با ملا شکوهی همدانی در حوزه
درس علامی میرزا ابراهیم^۱ همدانی میخوانده است. پس از مدتی سیر در عراق، به
شیراز روی آورده چندی در خدمت محمد قلیخان پسر مرتضی قلیخان، که از اکابر
طبقه ترکمانیه بود، بسر برد. سپس رهسپار خراسان گردیده و مدت سه سال در
آنجا توقف نموده از مراحم و عنایات حکام آنجا برخوردار گردید. بنا به روایتی
وی از راه هرمز به دکن نیز مسافرت نمود ولی بزودی بایران برگشت.
تقی الدین اوحدی که بنا بگفته خودش مکرر بصحبت وی رسیده بود، خبر
فوتش را در سال هزار و سی و چهار در گجرات شنید و در تذکره اش، که قبلاً
بپایان رسانیده بود، اضافه نمود.

تذکره نویسان علم و فضیلت و مکارم اخلاقی مولانا زکی را بسیار مورد
ستایش قرار داده اند. از انجمله صاحب خیر البیان، که باوی سابقه دوستی و
مودت نیز داشته، مینویسد :

«مولانای مزبور بحلیه فضل و کمال صلاحیت و تقوی آراسته است و در
اردوی ظفر قرین نشوونما یافته، پیوسته با وزرای عالیقدر و اعیان حضرت جلیس
است، و از مواید انعام و نوال و اکرام اکابر ایران محظوظ و اکابر و اصاغر
خواهان صحبت مولانا اند، چه ذاتش مقتضی آنست که نزد خواص و عوام
معزز و مکرم بوده باشد. ایامی از عراق توجه بجانب خراسان نموده مدت سه
سال در ممالک خراسان بخدمت آصف سلیمان شان قوام الاسلام و المسلمین محمد، که
نسبت با مولانا مرحمت کلی داشت، بسر برده بالاخره عزیمت عراق نموده خود
را باردوی همیون، که مسکن و موطن اکابر و اصاغر ربع مسکونست، رسانیده.

۱- برای اطلاع بیشتر درباره وی، رک : تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۹.

الیوم در اردوی معلی بگفتن اشعار مواظبت دارد. و مولانا زکی همواره عاشق پیشه است و مطلوب بر وفق اراده و اشاره اش عاشق وار در خدمتگاری ایستاده ایام بکام میگذرانند، و چون هوس پیرامن ضمیرش نگذشته تاثر محبت کمند در گردن سرکشان انداخته، برقبه فرمانش در می آورد، و اینمعنی از تاثیر محبت بدیع نیست.

عشق ازین بسیار کردست و کند
خرقه را زنار کردست و کند

و مولانا زکی را با راقم تذکره الفت عظیمست و محبت ما را غایتی و نهایی نیست. امید که ذات اهل دانش و درک، از حوادث مصئون بوده بخواهدش خویش کامگار باشند.^۱

دیوان مولانا زکی را که شامل قصاید و غزلیات و ساقی نامه و غیره بوده، تذکره نویسان قریب به پنجهزار بیت نوشته اند. صاحب خیر البیان اشعار زیر را ازان نقل میکند:

گرما نظاره گل بند حیرت بر زبان دارد	●	بخاموشی کم شوری که بلبل در فغان دارد
بمردن هم نرفت از کام شوقم زخم شمشیری	●	بر آمد جان و در تن لذت او جای جان دارد
ز آزاد دل ما بیکسان آزردن خواهی شد	●	خس و خاری که ما داریم آتش را زیان دارد
اسیر عشق را داغ غربی در وطن سوزد	●	که مرغ این چمن آوارگی در آشیان دارد
زکی از بیخودی های جرس در ناله دانستم	●	که ره گم کرده سر در پی این کاروان دارد
بیتو هر شام که بر خوان بلا مهمانم	●	ذله بندی کند از لخت جگر مژگانم
جرعه کردم و گر قابل جامت نشوم	●	خویش را بر سر کوی تو بخاک افشانم
نه قدم راه شناس و نه طلب مقصد جوی	●	گرد بادم که درین بادیه سرگردانم
دلها بر سر هم پوشم و عریان کردم	●	شعله ام خرقة گداز ست تن عریانم

۱- خیر البیان، ۳۲۷ ب- مزید اطلاع رک: تذکره میخانه، ص ۸۷-۵۸۱؛ عرفات العاشقین، نصر آبادی، مجمع الخواص (در حواشی تذکره مزبور، ص ۸۲-۵۸۱؛ سرو آزاد، ص ۳۶-۳۷؛ منتخب اللطایف، ص ۲۰۲، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۱۴-۴۱۳.

جز در قفا دیده دل مبتلا نرفت
چشم دریده پرده رازم بشوخی
دستم گرفته شوق و بگلگشت می برد
ذوق سرگردانیم دنبال افکنده است
دگر هجوم سرشکم حجاب دیدارست
دگر ز نکبت باغم نمیگشاید دل
میانه گل و بلبل مگر صفایی نیست
نالۀ دردم و آلوده بخون جگرم
من که عمری پی این شعله رساندم پر و بال
مصلحت نیست که از پر بفشانم گردی
بازار ارغوان شکنند زعفران ما
چون نخل دود ریشه در آتش دوانده ایم
ما نقد عمر در قدم گل فشانده ایم
ز قتل ما مشو ایمن که ، انتقام خزان
بگردنی نفکندم چو پیرهن دستی
ز بس لذت لب خود سیمکد زخم دل عاشق
برای نالۀ سوی بیابان گو مرو بجنون
از تاب گریه چشم ترم شعله خانه ایست
خاکسترم در آرزوی گل بیاد رفت
همه ترانه عیش است صوت شیون ما
سمن نه ایم که رنگی بقطره ندهیم
چو کودکی که باو لقمهای تلخ دهند
سیر آب شود شعله ز سرچشمۀ داغم
مر میکشم از نکبت پیراهن یوسف
بزم طربم تیره ازانت که ، ناگاه
گر خاک شوم گرد من آواره عشقت
اگر ذوق سلامت داری از افتادگان مگذر

جایی نرفت دیده که دل در قفا نرفت
کز چهره نگاه تو رنگ حیا نرفت
در گلشنی که پای نسیم صبا نرفت
ورنه هر زخمیست بر تن چشمه حیوان مرا
اگر نظاره بخوابست گریه بیدارست
مگر بقیه قفس بلبل گرفتارست
که رنگ تفرقه با هوای گزارست
پرورش یافته دوش و کنار اثرم
ظلم باشد که بسوزی بپراغ دگرم
من که هم بال و پر خود شکنند بال و پرم
در خون صد بهار نشیند خزان ما
از جوی شعله آب خورد بوستان ما
بلبل کشد ز چنگ ها استخوان ما
بخون بلبل ، آتش زند گلستانرا
نبود دست مرا طالع گریبانی
بشهد خنده گویا آب داری تیغ مزگانرا
که آه من بسوی شهر می آرد بیابانرا
اشکم شراره و نگاهم زبانه ایست
گردی که مانده بر پر بلبل نشانه ایست
بشیوه دگر آورده ایم ماتم را
چو گل بخون خود آغشته ایم شبنم را
بدور می فگند چاک سینه مرهم را
از چشمۀ داغ ، آب خورد لاله باغم
تا باز نسیم که گزیدست دماغم
پروانه غیری نبرد ره بپراغم
از گم شده گان جوی درین کوی سراغم
که می افتد بخون اینجا کسی کز خاک میخیزد

گر دل از عرض نیازم بمرادی نرسید
بسوی مصر نسیمی نیاید از کنعان
مگر از ناخن غم تازه کردم داغهای دل
عذری سعتی گفت که خون در جگرم کرد
یک ناوک کاری ز کبان تو نخوردم
باز دل سوخته چشم تر است
جگرم باغیچه پیکانست
دیت از شمع نجویم که مرا
گر چه خاکم بدرش کردم بین
هنر و عیب مبینم که مرا
از شوق تو مردیم و جلال تو ندیدیم
نام تو نبردیم که از هوش نرفتیم
نیست در عشق شور بختی سخت
چو بر گلشن ما وزد، آتش است
آلوده هر عشوه نگرده هوس ما
تا شعله بود کام دل از شهد نگیریم
چون بال و پری نیست که پرواز توان کرد
پند از پایم نمیگشایند
چون درین کوی بر نشاید داشت
میروم تا ز پارهای جگر
ستمکشان محبت لب از فغان بستند
ترا بنکھت پیراهنی مضایقه نیست
پر شد آفاق از بهار و همچنان در باغ ما
پیش من آسان بود دل بر گرفتن از جهان
جگر تھیست بصد زخم برگ لاله نیم
زکی ز شعله آلوده دامن چون شمع

اینقدر شد که ترا بر سر ناز آوردم
که دامنی نزند آتش زلیخا را
که خون آلود میخیزد نسیم لاله زار من
میخواست تلافی کند آزرده ترم کرد
هر زخم تو محتاج بزخم دگرم کرد
دیده لب تشنه خون جگر است
سینه ام مزرعه فیشر است
بال و پر سوخته بال و پر است
که چو من در طلبش در بدر است
عیب بی عیب و هنر بی هنر است
و ز پای فتادیم و بکویت نرسیدیم
یاد تو نکردیم که در خون نطپیدم
نمک عاشقیست شوری بخت
نسیمی که آتش گلستان کند
هر شعله بر آتش نهد خار و خس ما
جز شیوه پروانه نداند مگس ما
ظلم دگرست اینکه شکستی قفس ما
با آنکه شکسته اند بالم
آستینی ز چشم گریانی
بر کم دامن بیابانی
گره ز جبهه گشادند و بر زبان بستند
ولی بطالع ما راه کاروان بستند
باغبان بیکار و گل بی برگ و بلبل بینوا
شعله را جز مشت خاکستر چه میاند بجا
که بر کنند ز داغ دل و کنار مرا
نسب با آتش موسی رسد شرار مرا

دل ز بیم غیر هرگز راز خود ننموده است
زیر هر برگ درین بستان سرا بسمل گهیست
گر می عشقت زکی را زنده جاوید ساخت
ترسیده ازان غمزه فتان نگهم
همچون مرغی که در بن خار خزد
امشب در عیش بسته بودم تا روز
دیروز بجاک خفته بودم تا شب

گریه آشامیده است و خنده بر لب سوده است
بینوا مرغی که در کنج قفس آسوده است
عاشقانرا آب حیوان آتش دل بوده است
گرفته اوشدست پنهان نگهم
بگریخته در پناه مژگان نگهم
و ز تیغ فراق بسته بودم تا روز
امشب در خون نشسته بودم تا روز

مثنوی

بت من که سویش دلم مایل است
که چون گریم از جور او گریه ناک
چو از غیرت خواهش بی ادب
هوس بر زمین افتد از دوش دل
ازان می که عقلست میخواره اش
چو بر اخگر دیده دامان زند
زمین گر ازان می شود جرعه چین

بدانگونه بیرحم و سنگین دلست
شود سنگ هر قطره کافتد بجاک
شود نرگش سست جام غضب
تمنا بمیرد در آغوش دل
بود آن حرارت که نظاره اش
نگه شعله در خار مژگان زند
شوی مست چون پا نهی بر زمین

ملا عبدالنبی ساقی نامه ویرا در «تذکره میخانه» آورده است.

مصباح فاضل تذکره میخانه، چند ابیات از ترجیع بند مولانا زکی همدانی را، از بیاض الله وردی بیگ متعلق به کتابخانه آقای محمود فرخ خراسانی، (تحریر ۱۰۷۵ هـ) در حواشی نقل کرده است.^۱ این شعر نیز از ویست:

برون زمسجد و میخانه، منزل دگر است قبول عشق، برندی و پارسایی نیست^۲

ص ۱۱ : س ۱ ، ملا نظیری : ملا محمد حسین نظیری نیشابوری از نخستین گویندگان ایرانی بود که در روزگار صفویان بمنظور بدست آوردن مدوحان و مرثیان سخن شناس از ایران به هند وارد شدند. وی در اواخر قرن دهم هجری از کاشان به آگره آمد و بدستگاه خانخانان میرزا عبدالرحیم خان وابسته گردید. سپس بوسیله خانخانان بدربار اکبری نیز راه یافت و مورد تفقد و عنایت پادشاه واقع شد. بعد از فوت اکبر، چون پسرش جهانگیر روی کار آمد وی نیز

۲- منتخب اللطایف، ص ۲۰۲.

۱- تذکره میخانه، ص ۵۸۴-۵۸۳ (حواشی).

بدیده عنایت به نظیری نگریست و وی را با انعام و اکرام نواخت. باوجود دسترس نظیری بدربارهای خواقین، و دستگاہهای خوانین و اکابر مختلف ہندی رابطہ اش با خانخانان ہمیشہ از ویژگی خاصی برخوردار بوده است. ملا عبدالنبی فخرالزمانی از جملہ معاصران نظیری بوده^۱.

جهانگیر در توزک خود ذکر نظیری را چنین آورده است: «نظیری نیشابوری کہ در فن شعر و شاعری از مردم قرار ربوده بود، در گجرات بعنوان تجارت بسر میبرد، قبل ازین طلبیدہ بودم، درین ولا آمدہ ملازمت کرد، قصیدہ انوری را کہ [بمطلع] - باز این چہ جوانی و جمال است جهان را . . . تنبع نمودہ قصیدہ بجهت من گفتہ بود گذرانید. ہزار روپیہ و اسب و خلعت بصلہ این قصیدہ بدو مرحمت نمودم.»^۲

در خیر البیان آمده است: « . . . مولد و منشاء مولانا نیشابور است. بعد از مدتی از بودن [در] خراسان ملول گردیدہ ہمت بر توجہ سواد اعظم ہند گاشتہ باندک زمانی قدم دران دیار نہادہ بمنظور نظر پادشاہ و پادشاہزادہ عالیمکان و امرا و اعیان دولت و صاحبان جاہ و جلال، کہ مر بیان سخن و مقویان ہوشمندان زمن اند، گردیدہ پایہ سخنش عالی گردید و در قصیدہ غزل بی نظیر گردید. وجود نظیری در میان معاصران چون ذات با برکات قاضی نورالدین است، دران اوان با معاشرانش. فکرت دوربین در بیان حالش حیران خیالست و زبان در اوصاف کمالش گنگ و لال. لذتیان خان سخن را از نعم خانہ منظوماتش انواع نعم فراوانست و انصاف مندان در خوان معانیش چون طوطی محو شکرستان در مدہ رفیعہ کلاش خسروان ملک معانی از صاف تقرب مست غرور و توصیف کمالش بر صفحات تذکرہ قدسیان مثبت و مسطور شکر نمکین و نمکینی شکری را سخن نام نہادہ و نشاء اول عشق و شورش جنون را لقب نظم دادہ. نہ حالت آنکہ با قدام ہمہ بعرضہ وصفش توأم درآمد و نہ جرأت آنکہ دست از تحریر احوالش

۱- میخانہ، ص ۷۹۰.

۲- توزک جهانگیری (نولکشور)، ص ۹۲.

باز توأم داشت . . .^۱

ده دوازده سال اخیر زندگی نظیری در انزوا و خمول و تحصیل علوم دینیہ در گجرات گذشت. ہانجا بالاخرہ وی در سال ۱۰۲۱ فرمان یافت و در منزلی کہ میزیستہ ، مدفون گردید.^۲ دیوانش بتصحیح جناب دکتر مظاہر مصفا در سال ۱۳۴۰ ہجری شمسی در تہران بچاپ رسید.

ص ۱۱ : ص ۱۷ قاضی نوری اصفہانی : مقصود قاضی نور الدین محمد صفاہانی الشہیر بہ قاضی نوری است. وی از شعراء معروف زمان خود بودہ. وی در موضع اندلان^۳ من اعمال بر آن اصفہان متولد شدہ. تحصیلاتش را در محضر دانشمدانی چون خواجہ افضل ترکہ^۴ و میر فخر الدین سہاکی بپایان رسانیدہ. ابوالفضل علامی وی را از جملہ شعراء شمرده است کہ بہند نیامدند اما ابیاتشان را بہ دربار شاہ اکبر میفرستادہ اند.^۵ تقی الدین اوحدی کہ در بدایت حال مکرر بخدمت قاضی رسیدہ است ، میگوید : . . . «انصاف آنست کہ قاضی نوری زحمت بسیار کشیدی تا مصراعی ازو سر میزد ، اما چنان شعری میگفت کہ از شرح منقبت بیرونست (در کلمہ اخیر دستنویس خوانا نبود) و الحق تا آن دقت بآن طبیعت ضم نگردد چنین شعری رخ نمی نماید. اشعار وی ہزار و پانصد بیت کم و زیاد ہمہ بر زبانہاست . . .»^۶ صاحب تذکرہ روز روشن^۷ بر

- ۱- خیر البیان ، برگ ۲۹۰ ب.
- ۲- گزار ابرار (خطی) — برای اطلاع بیشتری دربارہ وی رک : دیوان نظیری ، ص ۶۷۸-۶۱۸ ؛ آتشکدہ آذر با ذیل دکتر سید حسن سادات ناصری ، بخش دوم ، ص ۷۱۱-۷۳۸ ؛ سیخانہ با حواشی آقای احمد گچین معانی ، ص ۷۸۰-۸۰۰ ؛ طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۴-۵۱۵ ؛ منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۷۶-۳۷۵ ؛ آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۱۷۵ ؛ آئین اکبری (بلاخان) ، ۶۴۹ ، ۶۸۲ ؛ شام غریبان ، ص ۲۶۹.
- ۳- روز روشن ، ص ۸۵۲ ؛ اندنان.
- ۴- برای شرح حالش نک : تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۵۵.
- ۵- آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ، نیز نک : تکملہ کہ نیر رخشان در باب شعراء دربار اکبری بر این کتاب افزوده است ، ص ۴.
- ۶- عرفات العاشقین بنقل از حواشی آتشکدہ آذر ، بخش سوم ، ص ۱۰۳۴ . ۷- ص ۸۵۲.

این میافزاید : « . . . در عهد شاه طهماسب بملازمت مسیب خان^۱ بن محمد تکو ممتاز مانده.^۲»

قاضی در سال ۱۰۰۰ در گذشت^۳ و نسخه ای از دیوان وی در حاشیه دیوان شیخ علی نقی کمره ای بشماره ۵۳۸۹ در کتابخانه ملی ملک محفوظ است. و مجموعه بشماره ۴۴۹ ، کتابخانه مجلس شورای ملی نیز مقداری از اشعار او دارد.^۴ این ابیات ازوست :^۵

قصیده

شکست در صف چندین هزار جان آید	گهی که تیر تو در خانه کبان آید
اگرچه تیر تویی خواست بر نشان آید	تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی
که ناوک تو سبادا باستخوان آید	بناخن از تن خود استخوان برون آرم
اگر فرشته رحمت ز آسمان آید	در سرا نگشایم چو با تو می نوشم
بسان دزد که در خواب پاسبان آید	خیال زلف تو شبها در آردم از خواب
خموش باشد و بی دوست در فغان آید	اسیر عشق کسی دان که در برابر دوست
نیاز باشد و چون موسم خزان آید	نه عندلیب که تا گل ببوستان باشد
دو روز بیشتر از گل بگستان آید	ز بوستان برود باز چون بهار شود
که از تصور آن آب در دهان آید	مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد
مرا همیشه زیان بر سر زیان آید	اگرچه بر سر بازار عشق و رسوایی
که بد معامله بر در دکان آید	گشوده ام در دکان جان، و منتظرم

۱- مراد مسیب خان شرف الدین اوغلی تکاواست که خاله زاده شاه سلطان محمد خدا بنده و محل اعتماد شاهانه و ریش سفید اویماق تکاو و از ارکان دولت بوده. رک : تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۲۴۹.

۲- مرحوم سعید نفیسی مینویسد : . . . سپس منصب قضاوت باد دادند و تنها در اواخر عمر بشاعری شهرت کرد. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۶۰.

۳- عرفات العاشقین ، و ریاض الشعرا بنقل از حواشی آتشکده آذر ، بخش سوم ، ص ۳۵-۱۰۳۴.

۴- حواشی آتشکده ، بخش سوم ، ص ۱۰۳۵.

۵- هفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۴۰۷-۴۱۳.

تبسمی که بدل قوت و توان آید
 چو خنده بر لب سلطان کامران آید
 که زر ز عشق سخایش برون ز کان آید
 حدیث خواهش بی خواست بر زبان آید
 که بی عطایش از آن خاک آستان آید
 برون ز صحرا بی رخصت شبان آید
 که جان ز تابش مه در تن کتان آید
 که آدمی را در وهم و در گمان آید
 اجل به نخل طرازی چو باغبان آید
 بچست و خیز سمند صبا ازان آید
 سر یلان بسر نیزه غنچه مان آید
 ز تاب جان بسر چشمه سنان آید
 چنانکه گاو زمین در نظر عیان آید
 بلارک تو اگر بر سر زمان آید
 بقدر مدرک خود شخص بر زبان آید
 کسی که بره فلک از راه نردبان آید
 که خاطر تو مبادا ازان گران آید

زهی سپاس خداوند بر سلامت حال
 چراغ دیده بر افروخت شعله اقبال
 کند ز حلقه چشم فرشتگان خاخال
 ز ناوک مژده اش هم در آینه تمثال
 مگر ستاره عیشم برون رود ز وبال
 ترا بغایت ازین شاد تر بروز وصال
 ز آشیانه دل مرغ غم ز سستی بال
 بگرم کردن هنگامه نشاط اهل
 که از حرارت خورشید ریشهای نهال
 که استخوان شودم در ملایمت چو دوال
 لب پیاله کند از حرارتش تبخال
 فروغ طلعت او چشم کاتب اعمال
 سرآمد همه عالم شود بحسن و جمال

ز بیم آب شدیم این گرفتگی تاکی
 گناه گار برحمت اسید وار شود
 جهانگشای جوانبخت شاه اسمعیل
 ز معجز کرمش آنکه بر سر کوبش
 زمین درگه او راه سالی ندهد
 ز عدل اوست که امروز گرگ نتواند
 ز دست آهو شیر ژان دلی دارد
 گذشته است بحدی علوی منزلتش
 گهی که عرصه کین رنگ بوستان گیرد
 مبارزان همه چون عندلیب بخروشند
 ز جوی تیغ خورد آب گلبن گردون
 اگر بلند کنی نیزه ماهی گردون
 اگر عمود زنی بر زمین نگون گردد
 دراز نای زمین را درست بشکافد
 زبان بمدح تو بهتر که باز پیچم ، ازانک
 بلی بغیر جهالت گلی نمی چیند
 دعا همی کنم و حال خود همی گویم

بکام دل بنشستیم در حریم وصال
 در آمد از در ما دلبری که از رویش
 بتی چنانکه بروی زمین چو بخرامد
 کشیده نرگس سستش چنانکه جان نبرد
 بلا به گفتمش از چهره پرده یکسو کن
 نقاب ناز بر افکند و گفت : میخوام
 بنوش باده قوت فزا چو بر نبرد
 جواب دادم و گفتم که تا تو ورزیدی
 چنان شدت رگم از فسرده در تن
 مگر همان تو بمی دادم چنان سازی
 می که از دهن شیشه چون فرو ریزی
 وبال کس نشود خوردنش که خیره کند
 بخوبی که اگر دیو رخ ازو شوید

درون سینه نھان ہر کجا کہ دارد مال
خیال دست و دلی داور ستودہ خصال
کہ بشکند کتف آفتاب از کوپال
برزق خاطر قہر خدای جل و جلال
بگور در تروندش فرشتگان سؤال
برای زال سوار و بہ تیغ رستم زال
قدر رساند باصلاح رای او در حال
ہنوز نیست مصنون از تغیر احوال
ہزار مرتبہ استاد بر خط اطفال
بمیخ سم بتواند زدن رگ قیفال
نشانیہ سم او سجده گاہ باد شہال
کہ از جہان تصور برون جہد فی الحال
بطبع خویش رود ہی گمان چوتیر خیال
ہمی فزودہ شود از نشاط جرم ہلال
شود بلول و بکاهش در اوفتد ز سلال
ز چابکیش نیارد برو گذشتن سال
ز کردگار جہان زندگانی تو سؤال
کف نیاز بدرگاہ ایزد متعال
کہ سر کشد بتفاخر ز شاخ طوبی نال
شود زبان صدا از کمال حیرت لال
اگرچہ شیوہ خدمت رساندہ ام بکمال

ور برنجم از دعای نیم شب یادی کنیم
کین نہ آن دردبست کش درمان بہریادی کنیم

چہ مستیہا ببخشد بادہ کش درد اینچنین باشد
کہ بر دلہا زند ناخن اگر در آستین باشد

نتوان بود اگر بادل غمناک انجا

فغان از بلبلان برخاست چون سری چمن رقم

روزگار از ہمہ دردش سلامت دارد

وگر بجاک چکد قطرہ برون ریزد
بدان طریق کہ گویی گذشتہ در دل او
سپہر اعظم مردانگی شہ اسمعیل
دلاوریکہ ہیولای خنجرش خیزد
بجاک خفتہ شمشیرش از مہابت زخم
بزرگوار خدایی کہ آفرید او را
چو انتظام جہان نقش بست کلک قضا
ولی خطا نشناسی ازو اگر عالم
کہ ہم شکستہ بود گر قلم نگرداند
تبارک اللہ از آن مرکبی کہ از سرہوش
تکاوری کہ چو بی بر نہد بجاک شود
مباد تیزی طبعم بخاردش پہلو
بجای پر اگرش سوی بر نہی بجدنگ
بنعل او متشبہ چو خویش را بیند
چو زان فزودگیش بر طرف شود نسبت
جہان ہمیشہ چو بخت جوان خسرو ازانک
جہانیان بتضرع اگر نہ کردند
کسی بعہد سخای تو بر نیاوردی
چو تر شود ز دوانت دماغ خامہ ، سزد
اگر کلام ترا کویہ سنگدل شنود
بہ نزد تو خجل از خدمت ثنای توام

عادت ما نیست کز بیداد کمس ، دادی کنیم
پیش ازین نالیدمی از درد ، اکنون فارغم

ازان ساغر کہ من میخوردم غم تہ نشین باشد
حمایل چون توام دید بر دوش کسان دستی

شعلہ ز آتش دوزخ نفروشم بہہشت

چنان کز در در آید اہل ماتم را سیہ بختی

عشق را خاصیت اینست کہ باہر کہ نشست

کفن به است ازان پیرهن که بر تن مرد
 نه از ترشح خواب دیده تر باشد
 بدام عشق تو آن بلبلم که ، در همه عمر
 باشتیاق رهایی بهم پری نزدست
 هرچند که آزرده ز بیداد نگردیم
 آن نیست که از عذر متم شاد نگردیم
 چون بتکده کهنه بنزدیکی کعبه
 گویا که خدا خواست که آباد نگردیم

رباعی

ما بیخور و خوابیم و جهان مبطخ ماست
 ما کشته عشقم و جهان مسلخ ماست
 ما را نبود هوای فردوس ازانک
 صد مرتبه بالاتر ازان ، دوزخ ماست
 خوش کرد دلم که سبجه را تار گسیخت
 بگذاشت کلیسیا و زنار گسیخت
 تا نیک پرستاری عشق تو کند
 سر رشته کفر و دین بیکبار گسیخت
ص ۱۲ : س ۱۳ ملا مظہری کشمیری : مولانا مظہری ، کشمیر مولد و منشای او است و ازانجا تا حال همچو اوی بر نحواسته، در عنفوان جوانی و ریحان اهتزاز شباب و کامرانی بقصد زیارت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیہ و الثناء ، و سیر ایران و سایر عراق و خراسان از دارالملک کشمیر سفر اختیار نمود و بدرالسلطنہ ہرات آمد. و دران زمان خواجہ حسین ثنایی و میرزا قلی میلی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی^۲ بر مسند سخندانان و طور نکته دانی خراسان متمکن گشته هر یک در طرز و روش خود کوس لمن الملک می زدند. و مولانای موسی الیہ باوجود صغر سن و کم مشقیها قصیدہ کہ این ابیات ازانجاست در ہرات بنظم آورد.

ایات

چه حالت است ندانم جہاں سلمی را
 کہ پیش دیدنش افزون کند تمنی را
 بہ بست دیدہ مجنون ز خویش و بیگانہ
 چه آشنا نگہی بود چشم لیلی را

۱- مزید اطلاع را رک : آتشکده آذر ، بخش سوم ، حواشی ص ۳۶-۳۳ و ماخذ مذکور در آنجا ؛ نتایج الافکار ، ص ۷۳ ، ۷۷۲ .
 ۲- در نسخه ب «محمد میرک صالحی و میر مغیث محوی و عبدالعلی نجاتی بر مسند» ثبت است . ۱۲۰ .

و بر مستعدان آنجا خوانده باعث شهرت او در خراسان شد. موزونان خراسان اعتبار تمام از او گرفته رغبت تمام بصحبت او پیدا کردند، و اعیان و اکابر آن ملک در تعظیم و توقیرش کوشیدند. و الحق آن قصیده را چنان فرموده اند که گنجایش آن دارد که بآب زر بر بیاض دیده خود رقم نمایند و غزلی چند طرح نمودند. و بعد از ملازمت و ملاقات حضرات آنجا بشرف زیارت روضه رضویه مشرف گردید، و مس وجود خود باکسیر فیض آن روضه مطهره زر خالص ساخته کیفیت و حالت دیگر او را بهم رسید، و آوازه شاعری و سخن سنجیش اراده تسخیر عراق نمود، و پیش از آمدن او با آن دیار جنت آثار او را ظاهر ساخت. آخر الامر بدارالسلطنه قزوین، که مقر و مسکن پادشاهان ذی شان صفویه است، آمد. و دوران روزگار **مولانا ضمیری اصفهانی و مولانا محتشم کاشی و مولانا وحشی یزدی و مولانا حسینی نطنزی و قاضی نورالدین اصفهانی و امیر صبری روزبهان و مولانا حزنی اصفهانی و هلاکی همدانی و دیگر شعراء فصاحت شعار بلاغت آثار، که خطبه و سکه فصاحت و بلاغت آن دیار فرخنده، آثار بنام نامی خود مزین ساخته بودند و در طرز غزل خسرو و سعدی را در مکتب دانش خود نشانده، و در روش قصیده انوری و خاقانی را طفل دبستان می شمردند، مقدم او را گرامی داشته، لوازم اعزاز و احترام بجای آوردند و از استماع اشعار آبدارش محظوظ و مستفید گردیدند و دست رد بر منظوماتش نتوانستند نهاد. و فضل و قدرت خود را بنوعی ظاهر ساخت که مرید و معتقد او شدند. و الحق در زمان سابقه و ایام سالغه کم واقع شده که موزونان هندستان بایران آیند و حالت ایشان در نظر مستعدان آنجا بنماید. همیشه از ایران به هندستان رفته کوس بکتایی زده اند، و این لطیفه غیبی ایشانرا میسر شد. و یاران ایشان طریقه غریب نوازی و مهان پرستی را نیز منظور داشتند و وسیله شده بمجالس و محافل اکابران ملک بارش دادند. و بتکلف و تواضعی که رسم آن دیار است سرافراز گردید. و از امیر تقی الدین محمد تذکره نویس کاشی شنیده شد که از قزوین بکاشان آمد و بخدمت او مشرف شدم.**

جوانی بود در کمال حسن و قیافه. و چنانچه بمنظومات عالیہ عالم گیر شدہ بود بحسن قیافہ و صباحت و ملاحت نیز ممتاز بود. و آداب خوب سیرتی و فہم و ذکا از جبین مبینش تابان و نمایان و شاعری درست سخن و فاضلی صاحب فطنت و شایستہ نام و نشان است کہ درمیانہ مردم گذاشتہ و شہرت کردہ است. شعری چند از مومی ایہ انتخاب نمودہ و در تذکرہ خود درج ساختہ کہ چون بنظر ہوشمندان میرسد شاہد این مقال و بینہ این اقوال است. الحاصل^۱ بعد از سیر و دریافت ممالک ایران بہندستان شتافت. و بنقرب پادشاہ زمین و زمان خلیفہ امن و امان جلال الدین محمد اکبر پادشاہ سرافراز گردیدہ بنوازشات پادشاہی ممتاز گشتہ التماس گوشہ گیری در وطن مالوف نمود و ما بقی عمر در کشمیر دلپذیر، کہ بہترین بلاد و امصار ہندستان بلکہ ایران است، اوقات بسخن سنجی و نکتہ گذاری گذرانید. و نشتر معانی غریبہ عجیبہ در طرز توحید و ذوقیات نمود، باوجود شیخ ابوالفیض فیضی، درمیانہ مستعدان ہند نیز امتیاز تمام پیدا کرد. و چون خواست کہ از مداحی و ثنا خوانی ابن ممدوح عالمیان (خانخان) عاری نبودہ باشد و این نقص در او نبودہ باشد، چند قصیدہ غرا در مدح ایشان نمود، و بصلہ و جایزہ لایقہ ممتاز گشت . . . ۲.

در خیر البیان آمدہ است: "مظہری کشمیری است و از شاگردان خواجہ حسین ثنائی^۳ است و در اوان حال از کشمیر بپدخشان آمدہ پادشاہ بدخشان اورا

۱- در نسخہ ب: «الحاصل بعد از سیر و دریافت صحبت ایران و بودن مدتی در قزوین و رعایت یافتن از سلاطین ترکمان و چندی با موزونان کاشان مباحثہ و مناظرہ شاعری نمودن و غزلہا میانہ او و مولانا حاتم و فہمی و مقصود رضای و شجاع و دیگران کہ از تازہ گویان و نوآمدگان آن زمان بودند و بشاگردی حسان العجم ملاحتشم مباحثات می نمودند و طرح کردن و گفتن بہندستان شتافت» ثبت است.

۲- مآثر رحیمی، جلد سوم، ص ۲۶-۷۲۱ بدنبالش قصیدہ بی در مدح. خانخانان میرزا عبدالرحیم خان نقل شدہ است کہ نود و شش بیت دارد و بدین مطلع آغاز میشود:
بس کہ امسال خرم است بہار غنچہ روید بشکل خندہ یار
[ایضاً ص ۳۲-۷۲۶]

۳- برای شرح حالش، رک: تاریخ عالم ارای عباسی، جلد اول، ص ۸۲-۱۸۱.

مشمول نظر عاطفت ساخته. توجہی بہ پسر پادشاہ بدخشان بہمرسانید و بعد از استشعار بدینمعنی از نظر پادشاہ افتادہ منزجر و پریشان شد و ازانجا بمشہد مقدسہ آمد و میانہ او و ظہوری مناظرات واقع شدہ. از مشہد بخدمت شاہ اسمعیل ثانی شتافتہ داخل مجلس خاص گردید، و بعد از قضیہ ناگزیر آن پادشاہ عالیجاہ بہندستان افتادہ منظور نظر اکبری گردید و بمنصب میر بحری کشمیر استسعاد یافت، و بعد از خروج میرزا یادگار باتفاق میر عبدالعزیز بخدمتتش رسیدہ منظور نظر گردید و این رباعی را بمدح میرزا یادگار گفت :

رباعی

ای تخت تو با تخت فلک خویشاوند وی تاج تو سرفراز تا چرخ بلند
 هر جا ملکیت پای بردار و بگیر هر جا ملکیت دست بردار و بہ بند

و این رباعی باعث رنجش پادشاہ شدہ او را مقید بنظر پادشاہ در آوردند و بالتاس آصف خان و شیخ ابوالفضل ازان ورطہ نجات یافتہ مجدداً بمنصبی کہ داشت مشغول شد و تا آخر حیات در ظل حمایت آصفخان روزگار میگذرانید.^۱

علی قلی والہ داغستانی اضافہ میکند : « . . . چون وی شیعی مذہب و پدرش از اہل سنت بودہ نفرین و دشنام بسیار بیکدگر گفتہ اند. بلکہ مظہری را در ہجو پدر اشعار بسیار است ایراد آن لایق نبود. وفاتش در محرم یکہزار و ہجده واقع شدہ»^۲.

ازوست :

روزی کہ دلم بستہ زنجیر کسی بود نہ نائہ مرغی و نہ رسم قفسی بود
 زان پیش کہ من لذت عشق تو شناسم با مرد مرا میلی و با غم ہوسی بود
 عشق و صبوری پیش من کاری بود فرمودگی کی راست می آید بہم بی تابی و آسودگی

۱- خیر البیان ، برگ ۳۸۵.

۲- ریاض الشعراء، ص ۴۲۱ (نسخہ انجمن ہایونی آسیایی بنگالہ) بنقل از حواشی مآثر رحیمی، جلد سوم ، ص ۷۲۶.

از شادی آن جامہ کہ دی پوشیدم
پامال بزرگیم فلک میشد و من
چون چرخ بگرد خویش میگردیدم
در جامہ آسمان نمیگنجیدم^۱

کو خلوقی کہ عزلت عنقا بر آورم
چون کودکی کہ خوی وی از شیر وا کنند
تا بام آسمان در دنیا بر آورم
من دیده را ز ذوق تماشا بر آورم
از دل بعنف بیخ تمنا بر آورم
تا کار عشقت از همه اجزا بر آورم
چون گل بخانه سوزی خودپا بر آورم
هر صبح آتشی شوم و در خود اوقتم

لطفی نکرده دهر ز دیوانہ پرشدست
یکقطره از غرابہ ماتی فرو چکید
در خون خویش دست زد از غصہ مظهری
گگذاران کہ لب از شکر شان نتوان بست
چہ گشاید دل ازین مردم بیگانه منش
جام جمشید دل مظهری آسان مشکن

رباعیات

غم ترک خوشی خویش گفتست امروز
شادی ز دلم چو گل شکفتست امروز
در عشق باہ و نالہ ، می باید زیست
آمادہ کفن فکنده در گردن جان
چہ حاجت است ندانم جمال سلمی را
رسید مضطربم کرد و آنقدر بنشست
بہ بست دیدہ مجنون ز خویش بیگانه
گرم بتیغ جفا کشتہ عفاک اللہ
کہ کشتہ تو همان دم ز صفحہ خاطر
اقبال حسن ترا پیش برده است^۲

در خون خلاف طبع خفتست امروز
یک لحظہ لبی بخندہ مفتست امروز
دل کردہ بغم حوالہ ، می باید زیست
کم مهلت تر ز لالہ ، می باید زیست^۳

کہ پیش دیدنش افزون کند تمنی را
کہ آشنای دل خود کنم تسلی را
چہ آشنا نگہی بود چشم لیلی را
مدہ بخاطر خود رہ جزای عقبی را
بخون خویش فروشتست حرف دعوی را^۴
ورنہ صلاح کار ندانستہ ، کہ چیست ؛

۲- ہفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۱۱۵-۱۱۴.

۱- خیر البیان ، برگ ۳۸۵ ب ۳۸۵.

۳- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۸۷.

۴- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۴۴ : اقبال حسن کار ترا پیش می برد.

فدای آئینہ گردم کہ دلستان مرا درون خانہ بگلگشت بوستان داردا
 تو عهد استوار ندانستہ کہ چیست • بودن بیک قرار ندانستہ کہ چیست
 مظهر بجهان چوبی نصیبان می باش • و ز گل بنوای عندلیبان می باش
 با دیدنی از خوبی عالم می ساز • مہان نظارہ چو غریبان می باش؟

ص ۱۲ : ص ۱۸ ، میرزا حیدر : مراد میرزا حیدر بن محمد حسین ، معروف بہ میرزا حیدر دوغلات گورکانی پسر خالہ بابر پادشاہ ابن عمر شیخ میرزای گورگانی ، و از امرا و اکابر زمان ہمایون پادشاہ است. وی در سال ۹۰۷ در تاشقند پا بعرضہ گیتی نہاد و ہانجا نشو و نمو یافت. در سال ۹۱۴ چون پدرش بدست اوزبکان کشتہ شد ، میرزا بکابل ، پیش بابر آمد و پس از اقامت سہ چہار سالہ در خدمت وی ، بکاشغر شتافت و از جملہ وابستگان دستگاہ سلطان سعید خان گردید و سالیان متہادی آنجا بسر برد. در سال ۹۴۲ وی بلاہور آمد و مورد استقبال گرم کامران میرزا ابن بابر پادشاہ قرار گرفت. موخرالذکر کہ عازم مہم قندہار بود ، میرزا را بہ نیابت خود در لاہور گذاشت. چندی نگذشت کہ میرزا بہ دستگاہ ہمایون پادشاہ نیز راہ یافت و سپس در جنگہای آن پادشاہ با شیر خان افغان ، مصدر خدمات شایستہ گردید. پس از ہزیمت ہمایون بدست شیر خان ، میرزا حیدر بہ تحریض مشار الیہ بکشمیر حملہ برد ، و پس از مصاف اندک در سال ۹۴۸ بر آن ایالت متصرف شد. میرزا دہ سال با استیلای تمام بر آن ایالت حکومت کرد و در عمران و آبادانی آن منطقہ و ترفیہ حال مردم آنجا سعی بلیغ نمود. ابوالفضل مینویسد : «مدت دہ سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود. و آن عرصہ دلپذیر را — کہ حکم خرابہ داشت — لباس شہری پوشانید و اقسام محترفہ و ارباب صناعات را از ہر جا طلب داشتہ در مقام رونق و رواج

۱- طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۰۸.

۲- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۴۵-۳۴۴. اطلاعاتی در باب ملا مظہری کشمیری در تاریخ اعظمی (ص ۱۳۶-۱۳۵) و طبقات شاہجہانی (برگ ۲۹۸ ب) و تذکرہ مطربی (ص ۳۴ و ۶۰) و تذکرہ شعراء کشمیر حسام الدین نیز دیدہ میشود.

آن ملک شد. علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد . . .»^۱ فضایل ذاتی میرزا را، بابر پادشاه چنین مورد ستایش قرار داده است: «درین ایام میگویند که تائب شده طریقه خوبی پیدا کرده. خط و تصویر و تیر و پیکان و زهگیر میسازد و بهمہ چیز دستش چسبان است. طبع نظم هم دارد. عرضداشت او بمن آمده بود انشایش هم بدنیست.»^۲ در ہفت اقلیم^۳ رباعی زیر از میرزا حیدر نقل شده است:

عاشق شدہ را اسیر غم باید بود محنت کش وادی ستم باید بود
یا از سر کوی یار باید برخاست یا از سگ کوی یار کم باید بود

میرزا تاریخ مغولستان و کاشغر نیز تألیف نموده است کہ بنام «تاریخ رشیدی»^۴ معروف است و وقایع سالہای ۷۴۸ الی ۹۵۲ را در بردارد و از مآخذ برجستہ تاریخ مغول محسوب است.

ص ۱۲ : س. ۲، میر سید علی ہمدانی : مراد میر سید علی بن شہاب بن محمد الہمدانی از اکابر علماء اجلہ عرفای کبروی مسلک قرن ہشتم ہجری (متوفی ۷۸۶) است. وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبداللہ مزدکانی بود اما کسب طریقت از شیخ تقی الدین دوستی کرد. ضمن جهانگردیہای فراوان وی در سالہای ۷۷۴، ۷۸۱ و ۷۸۵ از کشمیر نیز دیدن کرد و حین اقامتش در آندیار از ہیچگونہ کوششی در انتشار اسلام دریغ نکرد. کتب در رسایل متعددی

۱- اکبر نامہ، دفتر اول، ص ۱۹۸.
۲- بابر نامہ (چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ھ)؛ بابر نامہ (بیوریچ)، ص ۲۲، آئین اکبری (بلاخان) ص ۵۱۲-۵۱۳ مزید اطلاع را درباره خدمات وی در کشمیر رک.
G.M.D. Sufi, Kashir, Lahore 1949. (In two volumes).

۳- جلد سوم، ص ۴۹۳.
۴- ترجمہ انگلیسی اینکتاب توسط ای. ڈینینسن روس (E. Denison Ross) در سال ۱۸۹۵ میلادی در لندن منتشر گردید. برای مزید اطلاع درباره نسخ مختلف اینکتاب و تحقیقاتی کہ درباره آن شدہ است رک:

C.A. Storey, *Persian Literature : A Bio-bibliographical Survey*, Vol. I, Part I, pp. 274-76.

در اخلاق و عرفان و سیاست از وی در جای مانده است. آرامگاهش در ختلان (کولاب، در تاجیکستان شوروی) است.^۱

ص ۱۶ : م ۲ ، ملا صیقلی همدانی : ظاهراً همان صیقلی بروجردی معاصر مرشد بروجردی مراد است۔ در آن زمان بروجرد را از جمله توابع همدان میشمرده اند^۲۔ استاد سعید نفیسی مینویسد : بکارگیری روزگار میگذرانده است. جوانی شکفته و در دوستی با وفا بوده و بزبان لرستان اشعار بسیار سروده که در آن زمان معروف بوده است.^۳

ص ۱۷ : م ۱۷ ، ملا ضمیری : [همدانی] «در زمان شاه صاحب قرآن بوده و حالات شریفش بدین طریق در «تذکره سامی» مذکور شده که این ابیات گفته بود. و این بیت از انجاست :

بیت

که دلالی و دف کشی صد بار بهتر از شاعری و ملایی
و حضرت صاحبقران حکم بقتل او نموده باز قلم عفو بر جرایم او کشید. این ابیات از ان عمده شعرا سمت تحریر یافت :

وله

میروی جلوه کنان بیخبر از اهل نظر روش مردم این شهر چنین است مگر
گریه من سوز و سوزم گریه می آرد بسی دردمند ، گریه و سوزم اثر دارد بسی^۴

۱- مزید اطلاع را رک : نفحات الانس، ص ۴۴۷-۴۴۸؛ بابر نامه (بیوریج)، ص ۲۱۱؛ مجالس المؤمنین، ص ۳۱۱-۳۱۳ تاریخ اعظمی، ص ۳۶-۳۷.

Kashir, Vol. I, p. 84 ff. ; The Encyclopaedia of Islam, Vol. I, s.v. 'Ali Hamadani.

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۴، ۱۹۵، ج ۲، ص ۷۵۳-۷۵۴.

۲- مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۷۸۱.

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۵۲۷.

۴- سامی ص ۲۲۴-۲۲۵.

۵- خیر البیان، برگ ۳۲۴.

در تذکره صبح گلشن^۱ آمده است : «خلف حیرانی است. استعداد ضمیرش ، چند مثنوی بسلاست و لطافت در سلک نظم کشیده و در هجو زبان درازی بحد کمال رسانیده».

استاد سعید نفیسی اضافه میکند : « . . . در همدان ولادت یافته و پیشتر در تبریز در دستگاه بهرام میرزا میزیسته و در قصیده ای که باقتضای امیدی رازی در مدح آن شاهزاده سروده بود ، دو بیت نامناسب آورده بود و بهرام میرزا بر آشفت و دستور داد او را تخته کلاه کردند و رویش را بسیاهی اندودند و در سراسر شهر تبریز گردانند. سر انجام بهمدان بازگشت و در آن شهر در گذشت و پیکرش را در آستانه امامزاده اسمعیل در آن شهر بخاک سپردند. وی قصیده و غزل می سروده و شعراء متوسط است.»^۲

ص ۱۸ : ص ۳ ، اول از بالای کرسی : از جمله اشعاری است که در حق فردوسی توسط یکی از افاضل گفته شده و در تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی^۳ نقل گردیده.

ص ۱۸ : ص ۷ ، در تمنای جلال او : امین احمد رازی این بیت را باختلاف اندک از جمله اشعار ضمیری اصفهانی دانسته است.^۴

ص ۱۸ : ص ۱۱ ، چو انگیزد فلک : صاحب هفت اقلیم این بیت را نیز باختلاف اندک به ضمیری اصفهانی نسبت داده است.^۵

ص ۱۹ : ص ۱ ، میر پید حسن غزنوی : مراد اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشهور به «اشرف» از شعرای نامدار و دانشمند اواسط قرن ششم هجری است. وی از جمله معاصران سنائی و معزی و عبدالواسع جبلی و رشید الدین وطواط بوده. اوایل عمر را در دربار سلاطین غزنوی گذرانید ، سپس جزو شاعران دربار سنجر و مسعود بن محمد سلجوقی گردید. سفرهای متعدده کرده و بحج نیز رفته است. در سال ۵۷۶ درگذشت و آرامگاهش

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ص ۵۱۰

۱- ص ۲۵۹-۲۵۸

۵- ایضاً ص ۴۱۹

۴- نک : هفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۴۲۱

۳- ص ۵۷

در قصبه آزاد وار جوین قرار دارد. جمال الدین اصفهانی راست :

اشرف و وطواط و انوری سه حکیمند کز سخن هر سه شد شکفته بهارم
 رابعم کلبهم اگر تو بگوئی خادمیت این هر سه شخص راست چهارم
 دیوان سید حسن غزنوی ملقب به اشرف بتصحیح استاد محمد تقی

مدرس رضوی در سال ۱۳۲۸ شمسی در تهران چاپ گردید.^۱

ص ۱۹ : م ۴ ، شیخ بهلول دانا : مراد وهب یا وهیب بن عمر الکوفی است که از عقلای مجانبین روزگار عباسی است. بنا بمشهور وی از بنی اعمام خلیفه عباسی هارون الرشید ، و از تلامذه خاص امام جعفر الصادق بوده است. حکایات و روایات متعددی از وی در کتب تاریخ و سیر و منظومه های پند آمیز دیده میشود. وفاتش را در سال ۱۹۲ هجری نوشته اند.^۲

ص ۱۹ : م ۸ ، سالار مسعود : مراد امیر مسعود بن سپه سالار امیر ساهو بن میر عطاءالله علوی است. سلسله نسبش به محمد حنفیه بن مولای متقیان علی المرتضی علیه السلام میرسد. مادرش خواهر سلطان محمود بن سبکتکین بود. ولادتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه ۴۰۵ هجری در اجمیر ، و شهادتش چهاردهم رجب سنه ۴۲۴ در بهرایچ اتفاق افتاد. کرامات و امور خارق العاده زیادی بوی نسبت میدهند. آرامگاهش در بهرایچ است و همه ساله صدها نفر به زیارتش روی می آورند.^۳

۱- مزید اطلاع را نک : تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ ، ص ۵۸۶-۵۹۸ : آتشکده آذر ، بخش دوم با ذیل آن ، ص ۵۳۵-۵۴۴ : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۷۷ : تاریخ ادبیات ایران (شفق) ، ص ۱۹۸-۱۹۹ ؛
 ۲- مزید اطلاع را نک : مجالس المومنین ، ص ۲۶۰-۲۶۳ : مثنوی حدیقه الحقیقه سنائی ، ص ۳۶۶ : مصیبت نامه ، عطار ، ص ۴۷۵ ؛ دیوان غزلیات و قصاید عطار ، ص ۴۱۳ ؛ لطائف الطوائف ، ص ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۳۲ .

۳- عبدالرحمن چشتی زامی شرح حالش را باسم مرآة مسعودی ، در زمان شاه جهانگیر مرتب ساخت ، که مخطوطه اش در موزه بریطانیه بشماره Or 1837 موجود است. قسمتی ازین کتاب توسط ح.م. ایللیات بانکیسی نیز برگردانده شده است. مرآة مسعودی رمان تاریخی ←

ص ۱۹ : ص ۱۱ ، جگنات : (جگناتھ : بفتح جیم و کاف فارسی و نون مشدد و الف و فتح تائی فوقانی و های مختفی). نیایش گاه ہندوان کہ در قسمت شرقی ایالت ساحلی اوریسہ ، در ہند واقعست. ۱ ملا قاطعی ہروی اینجا دچار اشتباہ شدہ و بجای معبد معروف سومنات کہ در سال ۱۶۴۰ء مورد حملہ سلطان محمود قرار گرفت. نیایش گاہ آتی الذکر را بغلط نام بردہ است. صدمہ ای کہ بہ سومنات بدست سلطان محمود وارد آمد در ادبیات اسلامی آنزمان انعکاس وسیعی یافتہ است^۲ و حال آنکہ بہ جگناتھ کہ پوری و نیلاچل پروسوتم Purusottam سرکشیترا (Srikshetra) و سنکھاکھیترا (Sankhakhetra) وغیرہ از جملہ اسامی دیگر آنست، هیچگونہ اشارہ ای دیدہ نمیشود. اولاً جگناتھ تا زمان محمود

→ بیشتر است تا یک بیوگرافی جدی. عبدالرحمن چشتی خلاصہ ای از این کتاب را در اثر دیگرش موسوم بہ مرآة الاسرار نیز آورده است (مخطوطہ شمارہ Or 216 در موزہ بریطانیہ) برگ ۱۶۷-۱۵۵. مزید اطلاع را رک :

H. M. Elliot and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*, Allahabad, n.d., repr. Vol. II, p. 513-549 ; Denzil Charles Jelf Ibbetson, *A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province*, ed. Horace Arthur Rose, Lahore, 1911-19, Vol. I, p. 624 ; Abdur Rasheed, *The Travellers Companion*, Calcutta, 1907, p. 29.

۱- برای مزید اطلاع درباره جگناتھ رک : آیین اکبری ، جلد دوم ، ص ۵۲.

C. M. Acharyya, *Monuments of Puri District*, *Orissa Review* (Orissa Monuments Special 1949), Vol. VI, pp. 21-24 ; W.G. Moore, *The Penguin Encyclopedia of Places*, Middlesex-England, 1971, s.v. Puri (Jaggannath) ; A. L. Basham, *The Wonder That Was India* (Evergreen Edn.), New York 1959, p. 361.

۲- برای مزید اطلاع درباره حملہ محمود بہ سومنات و مشخصات آن معبد رک : زین الاخبار گردیزی ، ص ۱۹۰-۱۹۱ : دیوان حکیم فرخی سیستانی ، ص ۳۶-۳۴ : ۶۶-۷۴ : منطق الطیر عطار ، بتصحیح محمد جواد مشکور ، تہران ، چاپ دوم ، ص ۲۰۸-۲۰۷ : فتوح السلاطین عصامی ، ص ۴۲-۳۴.

Edward C. Sachau, *Alberuni's India*, Delhi 1964 repr., pp. 101-106.

از محققان معاصر محمد ناظم درین زمینہ بحث مشبعی کردہ است. نک :

Muhammad Nazim, *The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazna*, Cambridge, 1931, pp. 209-224.

آن شہرت و حیثیت بعدی اش را بدست نیاورده بودہ. و ثانیاً سلطان محمود تا آن نکتہ ہند ہیچوقت لشکر کشی نکرده است.

ص ۲۰ : ۷-۸، عنصری و عسجدی و فرخی : نشستہ بودند - این حکایت کہ ظاہراً از جملہ مجعولات دولتشاہ سمرقندی است ، اولین مرتبہ در تذکرۃ الشعراء آمدہ، و از انجا با اختلاف جزئی قاطعی نیز برداشتہ است.

ص ۲۱ : ۳-۴ : این ابیات را دولتشاہ سمرقندی از قول 'بعض الافاضل' در مدح فردوسی نقل کردہ است. در «تذکرۃ الشعراء» وی قطعہ دیگری نیز در وصف فردوسی ضبط شدہ کہ بدینقرار میباشد :

در شعر مہ تن پیمبرانند ہر چند کہ لابنی بعدی
اوصاف و قصیدہ و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

ص ۲۱ : ۵-۱، من ہان طوطی شکر شکنم : صورت کامل این قصیدہ در دیوان چاپی سید حسن غزنوی بدینقرار دیدہ میشود :

این قصیدہ از سر تأسف گفتہ بہ نیشابور فرستاد

من ہان طوطی شکر شکنم	کہ صدف بود حقہ دہنم
گنبد عقل طاق دستارم	گلشن جان رواق پیرہنم
صنمی بر سریر فضل و ادب	تاج بخشان بحر پر سمنم ؟
فلکی کردہ گردش فلکم	زمنی کردہ جنبش زمنم
تاج سرداشت جبریل مرا	این زمان خاک پای اہرنم
گاہ تنگ آیدم ہمی کہ شدم	از کہ والد کہ ہم ز خویشتم
نیستم زندہ پس اگر ہستم	بویا و کرم کہ من نہ منم
مجرم مہر سوخت چون عودم	چنبر ماہ تافت چون رسنم
نم کشیدہ چو برگ نسترنم	خم گرفتہ چو شاخ نارونم
ہم ز محنت چو کویہ شد جانم	ہم ز کاش چوکاہ گشت تنم
توشہ نی کہ آن دہد قوتم	گوشہ نی کہ آن بود شکنم

هر چه آورد روز روزی ام
درد بی منتهاست دربانم
آشنا کردنت رفتارم
دم زند در میان ره صد جای
بس بود چشم مور بر پشه؟
یاری! یاری!! که رنجورم
گر چه از هیچ کمترم بجوی
آخر ای آرزوی دل تاکی
چون نمایم هزار دستانی
بردمد خیره خیره چون خط دوست
پای در گل چگونه رقص کنم
فتنه روزگار من آنست
ما هزاران ستور بی فش و دیم
عور بی مایه اند از آن نخرند
چون خردم که کفه مه و مهر
ساز خالق جهان و سوز خودم
جمع در چشم و تفرقه در ذات
بر زمین این چنین ز من زانم
یا رب آن نقش دولتیم بنمای
گویدم هین بیار مژده که من

هر کجا در رسید شب و ظنم
مرگ هر ساعت زیستنم
کوه بر کندنست دم زدتم
تا ز خاطر بلب رسد سخنم
چار سوگور و پنج سو کفتم
رحمتی! رحمتی! که ممتحنم
بر دل خود چو صد هزار تنم
درد این آرزو فروشکنم
چون یکی گل نروید از چمنم
خار خار از میانه سمنم
دست بر دل چگونه دست زخم
که درین روزگار پر فتنم
در یکی قرن و در یکی قرنم
این حدیث چو لؤلؤ عدتم
بگسلد از گرانی شمنم
تا بدانی که شمس انجمنم
بحقیقت ستاره پرمنم
که نه در صدر خواجه زمنم
که خلاصی دهد ازین محنم
صورت صاحب اجل حسنم

ص ۲۲ : س ۱۲ ، ملا طلوعی : مراد محمد ابراهیم کشمیری متخلص
به طلوعی است که از جمله شعرای دوره جهانگیری بوده است. وی بزیور
شجاعت آراسته بوده ولی ناقدری روزگار ویرا آشفته میداشته. دیگر اطلاعی درباره
شرح حالش در دست نیست. از اوست :

ما پای نیاز و آرز را پی کردیم
قطع نظر از تموز و از دی کردیم

۱- دیوان سید حسن غزنوی ملقب به اشرف ، ص ۱۲۱-۱۲۰.

در راه طلب چو پا نهادم ز شوق کونین بگام اولین طی کردیم

فصل گل و مل گذشت و ما بیخبریم آب از سر پل گذشت و ما بیخبریم

ایام جوانی، که بهار خوش داشت چون موسم گل گذشت و ما بیخبریم

ص ۲۳ : س ۱۳ ، ز چاک پهرن یوسف : در تذکره همیشه بهار^۲ بعد

ازین شعر ، دو بیت زیر نیز ضبط شده است.

دل شکسته و عهد درست میخوامم وگر نه مهر ملیان و جام جم کم نیست

نه خواب دادم، فی زشت ، این قدر دادم که حرف نیک و بد از خامه یک استاد است

ص ۲۴ : س ۴ ، خوشم که همچو طلوعی : در مجمع النفایس^۳ ، پیش

ازین ، بیت زیر نیز دیده میشود :

فک بیای دامن ما قسم میخورد کنون ز ننگ شک، از کوی ما گریزانست

ص ۲۵ : س ۸ ، ابوالمنصور منطقی : مراد ابو محمد منصور بن علی المنطقی

تعرف بمورد است ، که از فحول قدمای شعرای زبان فارسی است. وی در قرن

چهارم هجری میزیسته و در شهر مداحان و وابستگان دربار فخر الدوله دیلمی و

وزیرش صاحب کافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن عباد (متوفی ۳۸۵) قرار داشته.

بنا بگفته ذبیح الله صفا شاید بتوان او را قدیمترین شاعر پارسیگوی عراق

دانست.^۴ علای معانی و بیان اشعارش را مکرراً با استشهاد آورده اند.

منطقی منزلت رفیعی را در دستگاه صاحب بن عباد دارا بوده و آن وزیر

ادیب نیز علاقه زاید الوصفی به شعرش نشان می داده است. در لباب الالباب

عوفی^۵ آمده است : . . . صاحب بن عباد پیوسته مطالعه اشعار او کردی ، و در

۱- نک : تذکره شعرای کشمیر، بخش دوم، ص ۷۷۰-۷۶۹. رباعی اخیر در منتخب اللطایف (ص ۲۶۴) نیز آمده است.

۲- ایضاً ص ۷۷۰. ۳- ایضاً ۷۶۹. ۴- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۳۱.

۵- چاپ لیدن، جلد دوم، ص ۱۸-۱۶-ظاهراً صاحب مجمع الفصحا (ج ۳، ص ۱۱۸۰)

در فهمیدن محتوای این عبارت دچار اشتباه شده و در نتیجه منطقی را شاگرد بدیع الزمان

همدانی صاحب مقامات معروف نوشته است. همین لغزش را مرحوم سعید نفیسی (تاریخ

نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۳) نیز مرتکب شده است. چنانکه ←

آن وقت که استاد بدیع الزمان همدانی بخدمت او پیوست دوازده ساله بود ، و شعر تازی سخت خوب میگفت ، و طبیعی فیاض داشت . چون بخدمت صاحب در آمد ، صاحب او را گفت شعری بگوی ، گفت امتحان فرمای ، و این سه بیت منطقی بخواند ، و گفت این را بتازی ترجمه کن ، گفت بفرما که بکدام قافیه ؟ گفت «طاء» ، گفت بحر تعیین کن ، گفت : «اسرع یا بدیع فی بحر السریع» ، بی تأمل گفت :

سرفت من طرته شعرة
 ثم تدلجت بها مثقلاً
 قال ابی من ولدی منکما
 کلاکما یدخل سم الخیاط»

قطعه فارسی منطقی بدینقرار است :

یک سوی بدزدیدم از دو زلفت
 چو نانش بسختی همی کشیدم
 با سوی بخانه شدم ، پدر گفت
 چون زلف زدی ای صنم بشانه
 چون مور که گندم گشد بخانه
 منصور کدامست ازین دوگانه

ابیات زیر نیز ازوست :

از آخورشید زرین شد که بر ملکش گذر دارد
 نگاری سمن بوی و ماهی معنبر
 بهار بتانست و محراب خوبی
 لبش جای جان و رخس جای آذر
 بدان چنبرین زلف و بالای سروین
 ز چنبر کند سرو و ز سرو چنبر
 شنیدم که در خلد کژدم نباشد
 چرا با رخ تست دایم مجاور
 مگر کژدم عنبرینند شاید
 کجا کژدم خلد باشد معنبر
 بانگشت بنامیم ار دو رخانت
 همی باده ز انگشتم آید مقطر

→ از گفته فوق عوفی نیک روشنیست هنگامیکه بدیع الزمان همدانی روی بیارگاه صاحب بن عباد آورده وی پسری کمسن و ناشناس بیش نبوده و از همین جا بوده است که صاحب وی را در معرض آزمایش قرار داده و ترجمه اشعار منطقی را که شاعری مورد پسند و علاقه اش بوده ، با وزن و قافیه خاصی از وی خواستار شده است . بنابراین منطقی را در عداد شاگردان بدیع الزمان شمردن ، خالی از خطا نیست .

فری روی تا بانٹ چون روی دولت
چو بنشینے از پای گوئی ز گردون

فری قد یا زانت چون عمر اختر
همی بر زمین آیدی جرم ازهر

سپیدی آمد و اندر رخ او فتادم چین
بروز دولت کین از زمانہ جسم باز
اسیر آن شدہ ام کو اسیر بود مرا
بسا دو حلقہ زلفی کہ دست من بکشید
بسا دہان چو انگشتی کہ دو لب من
خرد اسیر ہوا گشتہ و دل آن دو چشم
عدیلم آنکہ عدیل دو لالہ کزدم داشت
دو ابروان سیاهش کمال غالیہ توز
کنون بسان کہانت سرو قامت من
تو دور گشتہ و من دور مانده از خدمت

کنون سزاست کہ من دور گردم از بت چین
کنون زمانہ ز من باز جست یکسرہ کین
بدان زمانہ چنین بد، بدین زمانہ چنین
کہ خاک شد ز نسیمش بمشکتاب عجین
نہادہ بود بسال و مہ بجای نگین
روان مطیع لب و جان بچنگ زلف رھین
کمند زلفش بر لالہ بر فکندہ کمین
دو زلفکان درازش، کمند مشک آگین
کنون بسان کمندست روی من بر چین
بزندگانی آری چہ حال بدتر ازین

مہ عید مگر بیمار گشتست
سپر کردار سیمین بود و اکنون
تو گفتی خنگ صاحب تاختن کرد
درم گر جود او دانستہ بودی
بدینمعنی پشیمانست دینار

بنالید و تنش بگرفت نقصان
بر آمد بر فلک چون نوک چوگون
فکند این نعل زرین در بیابان
ز کانش نامدی بیرون پیمان
نبینی زرد رویش چون پشیمان

یک لفظ ناید از دل من وز دہان تو
شاید بدن کہ آید جفتی کھان خوب
شیر و شبہ ندیدم، مشک سیاه و قیر
مانا عتیق نارد ہرگز کس از بمن

یک موی ناید از تن من وز میان تو
زین خم گرفتہ پشت من و ابروان تو
مانند روزگار من و زلفکان تو
ہمرنگ این سرشک من و دولبان تو

مگر رسم سکہ چرا کردہ اند
درم از کف شہ بنزع اندر است

ندانستمی من ہمی آنزمان
شہادت نھندش ہمی بر زبان

بر سخاوت او نیل را بخیل شمار

بر شجاعت او بیل را ذلیل انگار

یک نقطہ آید از دل من وز دہان تو

یک موی خیزد از تن من وز میان تو

۱- مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۸۱-۱۱۸۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱.

۲- ترجمان البلاغ، ص ۳۷.

بنده دستم کی بروز فراق از همه تن یار دلم بود و بس
باز کردم دل ز تو چنانک بدادم صبر کم صبر و هر چه باذا بازم^۲

ص ۲۵ : س ۱۷ ، بقیه اشعار این منظومه بدینقرار است :

ازین پری بسوی من نوید بود و رسول
مرا ز جود سلاطین و مهتران زمین
همیشه خانه ام از نیکوان زیبا روی
بهار تازه شکفته مرا همیشه به پیش
من و جهان در و هال و قرین ساخته خوی
لگام بود مرا بر سر زمانه یکی
کنونکه نهمتم افزونتر است و نعمت کم
بباغبان مگرم کز یکی ضعیف شاخ
همی ز بهر گلی کآورد بشیفته رنج
نه بر کندش ز جای و نه باز گیرد آب
بروزگار فزون تر شود درخت همی
کرا هنر بفزاید چرا بکاهد مال

وزان نگار بر من درود بود و سلام
سرای زرین دیوار بود و سیمین بام
چو کعبه بود بهنگام کفر، پر اصنام
چو نوبهار شکفته بیباغ در بادام
بمن زمانه و یاران من سپرده زمام
کشیده گشت کنون و گسسته گشت لگام
دل بشادی خو کرده کی گیرد آرام
بروزگارش سروی کند بلند قیام
بیار دارد او را دوازده مه تام
نه بگسلاند از شاخ و ندهدش دشنام
مرا کمی است به پیری همی درین هنگام
اگر نه زین دویکی هست بر حکیم حرام^۳

ص ۲۶ : س ۱ ، سنجان : وی از جمله وابستگان صحبت خواجه قطب

الدین مودود چشتی^۴ (متوفی ۷۲۷) بوده است. مولانا جاسی ضمن ترجمه خواجه
مشار الیه مینویسد : «شاه سنجان که لقب و نام وی رکن الدین محمد است و
از دیده سنجان خواست ، شرف صحبت خواجه را دریافته بوده است، و چند وقت
در چشت اقامت نموده. و میگویند که در مدت اقامت هرگز در چشت نقض
طهارت نکرده. چون خواستی که طهارت کنی سوار شدی و از چشت بیرون
آمدی و دور رفتی و طهارت ساختی و مراجعت نمودی و می گفتی که

۱- دیوان رشید الدین وطواط ص ۶۲۴ ، ۶۶۷ ، ۷۰۳ (حدایق السجر فی دقایق الشعر) ؛

۲- شمس الدین محمد بن قیس الرازی ، المعجم فی معاییر اشعار العجم ، ص ۳۰۶ ، ۳۳۶ .
مزید اطلاع را رک : چهار مقاله ، متن ص ۴۵ ، تعلیقات ، ص ۱۴۱ .

۳- مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۱۸۰-۸۱ .

۴- برای اطلاع از احوال وی ، نگ : نفعات الانس ، ص ۲۲۹-۳۳۶ .

مزار چشت منزل مبارک و مقام متبرک است، روا نباشد کہ آنجا بی ادبی کنند!
و گویند: پیشتر وی را خواجہ منجان می گفتند، و خواجہ مودود وی را شاہ
منجان لقب نهاد و وی ہمیشہ بآن می نازیدی و مفاخرت میکردی . . . وفات
شاہ منجان در سنہ سبع و تسعین و خمسایۃ^۱ ازوست:

تا عشق جہاں دوست در خانہ ماست	طاوس عمل کمینہ پروانہ ماست
آنروز کہ آشنا شدم با غم او	ہر چیز کہ غیر اوست بیگانہ ماست
•	•
ای دل تو ز هیچ خلق یاری مطلب	و ز شاخ برہنہ سایہ داری مطلب
عزت ز قناعت است و خواری ز طمع	با عزت خود بساز و خواری مطلب
•	•
کافر چو عوان بدو ستمگر نبود	نزدیک عوان خویش و بردار نبود
کافر باشد کہ او عوانی نکند	ہرگز نبود عوان کہ کافر نبود
•	•
کبریست درین تم کہ پنهانی نیست	برداشتن سرش باسانی نیست
ایمانش ہزار بار تلقین کردم	آن کافر را سر مسلمانی نیست
•	•
مردان می معرفت باقبال کشند	نہ چون جہلا دردی اشکال کشند
علمی کہ بدرس و بحث مفہوم شود	آبی است کہ از چاہ بغربال کشند
•	•
در راہ چنان رو کہ سلامت نکنند	با خلق چنان زی کہ قیامت نکنند
در مسجد اگر روی چنان رو کہ ترا	در پیش نخوانند و امامت نکنند
•	•
ہر کو بفساد، پشت بر دین آرد	در وقت زکات بر جبین چہن آرد
مستوجب حد گردد و جبار احد	در حد زدنش ترک ز ماچہن آرد
•	•
مردان رہش میل بہ ہستی نکنند	خود بینی و خویشتن پرستی نکنند
آنجا کہ مجردان حق می نوشند	میخانہ تہی کنند و مستی نکنند
•	•
خواہی کہ ترا رتبہ ابرار رسد	مپسند کہ کس را ز تو آزار رسد
از مرگ نیندیش و غم رزق مخور	کان ہر دو بوقت خویش ناچار رسد
•	•
اطلس پوشد چرخ فلک، مسخرہ را	نانی ندهد، مردم نیک سرہ را

با مطرب و غماز بسازد دنیا بر فرق جوانمرد نهد استره را
 درویشانند هر چه دل ریشانند در صفه بار بر صف پیشانند
 خواهی که بس وجود تو، زر گردد با ایشان باش، کیمیا ایشانند
 دوران حیات ما عجب می گذرد بر خیز که دوران بتعب می گذرد
 در جام طرب ز باده ریز آبجیات کز عمر تو روز رفت و شب میگذرد
 گر برتر از آسمان بود منزل تو و ز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
 چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سیهای بیحاصل تو
 شاها! دل آگه، گدایان دارند سر رشته عشق، گدایان دارند
 گنجی که، زمین و آسمان طالب اوست چون در نگری برهنه پایان دارند
 علمی که حقیقی است، در سینه بود در سینه بود، هر آنچه در سی نبود
 صد خانه پر از کتاب کاری ناید باید که کتابخانه در سینه بود
 جمعی با تشکک اند، جمعی بییقین یک قوم اگر فتاده اندر ره دین
 ناگه منادی بر آید ز کمین کی بیخبران! راه نه آن بود، نه این
 بر ذره نشینم بچمد، بختم بین موری بدو منزل نکشد، رختم بین
 گر لقمه ز خورشید تمام بمثل تاریکی سینه بر دهد، بختم بین^۲

ص ۲۷، س ۳، محرم بیگ کوکه : این ابیات نیز از وصت :

گناه ما ز عدم گر نیامدی بوجود وجود عفو تو در عالم عدم می بود
 آتش فتاده در می از آه آتشینم سوراخ شد دل نی از ناله حزینم^۳

ص ۲۷ : س ۶، مراد کوکه : «مدتها خدمت حضرت جنت آشیانی

[هایون] نموده، راتق و فاتق مهات کابل بود وسلوک نیک با مردم آنجا نموده.

از و راضی و خشنودند. این بیت از وی بین الجمهور مشهور است :

جامه گگون در آمد مست در کاشانه ام خیز ای همدم که افتاده آتشی در خانه ام^۴

۱- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲ :

۲- آتشکده آذر، بخش اول، ص ۳۹۳-۳۹۲، و حواشی آن.

۳- نفایس المآثر، بیت '۱'.

۴- هفت اقلیم، ج ۱، ص ۴۷۱.

پسرش ادهم بیگ جوانی بوده بچلیہ ادراک آراستہ ، طبع شعر داشت و بموسیقی نیز راغب بود. گاهی طنزورہ مینواخت. در ایام تالیف «نفائس المآثر» بجهت ناسازی روزگار بیوستی بر دماغش غالب گشته بود. این ابیات ازوست :

قضا از بہر آن افروخت شمع آشنایی را	کہ بر دلہای مشتاقان نهد داغ جدائی را
پیش عیسی دم من درد من اظہار نشد	وہ کہ من مردم و آنشوخ خبردار نشد
دل سوی لب ت رہ نمی برد مہ من	سر زد خط سبز تو و شد خضر رہ من
جز آہ نیست ہمنفس صبحگاہ ما	آہ این نشانہ ایست ز روز سیاہ ما
اظہار درد خویش بدادر چون کنم	پنہان چگونہ دارم و اظہار چون کنم
نمی سازد مرا شادی جدا زان سروناز امشب	بیا ای غم زمانی با من بیدل بساز امشب
نسازد گراجل امشب خلاص از چنگ ہجرانم	نمیدانم چہ خواہم ساختن در ہجر باز امشب

ص ۲۸ : ص ۹ ، ہمدم کوکہ : مراد عبدالرحمن بن موید بیگ متخلص

بہ ہمدم از کوکتاشان محرم میرزا کاسران بودہ.^۲ وی در زمان اکبر ضمن مہمی علیہ یکی از زمینداران طاغی بہار ، باسم دلپت بشہادت رسید. نیای بزرگش میر شاہ ملک از جملہ خدمتگذاران امیر تیمور بود ، و فرزندانش خان عالم چلمہ بیگ برخوردار ، و عبدالسبحان در خدمت شاہ اکبر میبودند.^۳

این اشعار از ہمدم کوکہ است :

ماہ من نرگس خمید از گوشہ دستار تو	چشم او ترسم کہ افتد بر گل رخسار تو
نہ از زخم خدنگش میجهد خون دم بدم بیرون	کہ از سوز درونم میزند آتش علم بیرون
نیست جز سودای خوبان حاصلی در دل مرا	تا چہ آرد بر سر این سودای بیحاصل مرا

پسر ہمدم کوکہ «ہمدمی» تخلص میکرد و این ابیات ازوست :

دل من بین و ہرسو تازہ داغی از جنون دروی محیط محنت است و ہر طرف گرداب خون دروی

۱- نفائس المآثر ، بیت 'ر' .

۲- نفائس المآثر ، بیت 'ہ' .

۳- آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۵۱۷ ، ۵۷۸ ، ۵۷۷ - ۵۷۸ ، نیز نک ، تذکرہ ہایون و

اکبر ، ص ۱۷۸ -

۴- نفائس المآثر ، بیت 'ہ' .

۵- ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۷۱ -

آمد و بگذشت از دل تبر آن قاتل مرا ماند تا روز قیامت داغ او در دل مرا'
 ص ۲۹ : م ۲ ، **خواجہ کلان بیگ المتخلص بسپاہی** : **خواجہ کلان**
 بیگ فرزند مولانا محمد صدر اندجانی از اعظام امرا و اخص ندمای ظہیر الدین
 محمد بابر پادشاہ گورکانی بودہ. وی مجسمہ مردمی و مروت بود و در یاری و یآوری
 بہ بابر پادشاہ دقیقہ ای فرو نمیگذاشت. بابر نیز در رعایت خاطر وی بسیار می
 کوشید و بہ فہم و فراست وی وقعی عظیم مینہاد. برادران دیگر خواجہ نیز در
 خدمت ابن خاندان بسر می بردند از انجملہ کیچک خواجہ مہردار و معتمد خاص
 و مصاحب بابر پادشاہ بود.

خواجہ کلان بیگ از رشادت و دلیری نیز سہم بسزائی داشتہ و ازین
 نظر ہم محل اعتماد فراوان بابر بود. و مہات مختلفی بوی بوسیلہ آن پادشاہ
 محول میگرددید ، و حتی در امر تسخیر ہند نیز وی نقش مہمی را ایفا کرد.
 ولی شگفت اینکہ پس از فتح ہند وی اولین کسی از اعیان امرای بابری بود
 کہ بہ بازگشت شخصی خود بہ ماوراء النہر مصر بود ، و نسبت بہ دیگر
 مخصوصان حضرت درین زمینہ بیشتر پافشاری میکرد؛ بیت زیر وی غالباً یادگار
 ہمین دورہ است :

اگر بخیر و سلامت گذر ز مند کنم سیاہ روی شوم گر ہوای ہند کنم
 بابر غزنین و گردیز و ہزار چہ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر کرد و در
 ہند ہم پرگنہ کھرام بوی عنایت فرمود.
 خواجہ کلان بہ خوش طبعی و لطافت و ظرافت طبع مشہور بود و در
 اشعار استادان و شاعران معاصر دخلہای نمایان مینمود ، و خودش نیز از سخن
 سرایان خوب ترکی و فارسی بود^۱. ازوست :

۱- نفایس المآثر ، بیت ، 'ہ' منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۳۸۶ - ۳۸۵ ، مرآة العالم
 ص ۴۹۶ ب -

۲- مزید اطلاع را : رک : اکبر نامہ ، دفتر اول ، ص ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،
 ۱۲۰ ، ۱۲۶ ، ۱۳۵ ، ۱۶۱ ، ۱۷۱ ، ۱۹۷ ، ۲۴۴ ؛ بابر نامہ (انگلیسی) ، ص ۷۷۲ ؛ ←

ندارم تاب دیدن پیش آن بدخو رقیبانرا
از سیر چمن ، مراد من کوی تو بود
از قامت سرو ، قد دلجوی تو بود

هر جفائی که رسد در خور مہجوری نیست
یا رب کہ قبول خاطر عامم بخش
چون چشم سیاه ساقیان مستم کن

ای پادشاہ خوبان ! تاکی کنی تغافل
ازان از صبح وصل او گزیدم شام ہجرانرا
وز دیدن گل ، غرض گل روی تو بود
یعنی کہ ، ہمیشہ خاطر م سوی تو بود

در جہان ہیچ بلائی بتر از دوری نیست
در وادی نیستی سر انجام بخش
یکجرعہ ز جام احمد جام بخش

یادی نمیکی ہیچ از عاشقان کابل

در ارتحال بابر گفت :

بی تو ، زمانہ و فلک بیمدار ، حیف
گاہ بر رغم رقیبان ، سوی خود خوانی مرا
یک زمان چون غنچہ از ہر خار و خس ، دامن کشی

آمد بہار ، و دل نگشاید ز لالہا
گاہی می شبانہ و گہ بادۂ صبح
بودند جمع لالہ و نرگس ، درین چمن
پیران بمکتب تو ، ندانند الف ز بی

میر علاو الدولہ کامی قزوینی^۲ مینویسد کہ خواجہ کلان «می کش و عاشق
پیشہ و لوند مشرب بود :

حافظا می خورد رندی کن و خوش باش مدام دام تذویر منہ چون دگران قرآن را

→ نفایس المآثر ، بیت ، 'ک' ؛ محفت اقلیم ، ج ۳ ، ص ۴۴۳-۴۴۲ ؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۶۲ ، ۶۵ ، ۹۱ ؛ روضۃ السلاطین ، ص ۹۴-۹۵ ، ۲۸۱-۲۸۰ مذكر احباب ص ۲۰۱-۲۹۸ شام غریبان ، ص ۲۱۹ ، ص ۱۲۳ -
۱- منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ -
۲- این ابیات از تحفة الحبيب فخری هروی منقول است. نک : روضۃ السلاطین ، ص ۲۸۰-۲۸۱ (تعلیقات) ،
۳- نفایس المآثر ، بیت 'ک'

ص ۲۹ : س ۳ ، صفحا آرامتہ : این محاربه در سال ۹۱۸ ۹ اتفاق افتاد و بهزیمت بابر تمام شد.^۱

ص ۲۹ : س ۱۰ ، ہایون پادشاہ را در بدخشان ماندند : ہایون از ۹۲۶ الی ۹۳۱ در بدخشان بود تا پیش از یورش بہند بابر ویرا باتفاق لشکرش بہ باغ وفا احضار کرد.^۲

ص ۲۹ : س ۱۰ : در سال ۹۴۱ سام میرزای صفوی بہوای تسخیر قندہار لشکر کشید. خواجہ کلان بیگ متحصن شد. محاصرہ تا ہشت ماہ امتداد یافت تا کامران میرزا از پنجاب بکمک خواجہ کلان شتافت و سام میرزا را منہزم ساخت. در سال ۹۴۳ چون شاہ طہاسب بمنظور اطفای فتنہ عبیداللہ خان بہ ہرات آمد ، عنان توجہ جانب قندہار نیز تاخت. خواجہ کلان بیگ در خود تاب مقاومت ندیدہ قلعہ را بہ شاہ طہاسب تسلیم کرد و خودش از راہ تہتہ بہ پنجاب آمد. شاہ طہاسب شاہ بوداق قاچار نامی را بہ ترتیب امور در قندہار گاشت و برگشت. میرزا کامران در سال ۹۵۱ مجدداً بقندہاز لشکر کشی کرد و آن ولایت را متصرف شد.^۳

ص ۳۰ : س ۹-۱۰ ، تخلص را بمیرزا شاہ حسین دادند : تخلص میرزا شاہ حسین ارغون چنان کہ میدانیم سپاہی بودہ و اشعاری از وی در مجموعہا دیدہ میشود. گذشتہ ازین ، نیرۂ خواجہ کلان - خدا دوست^۴ - نیز ہمین تخلص بر خود می نہاد.^۵ مشارالیه بسال ۹۷۸ در اول جوانی در آگرہ فرمان یافت و

۱- بابر نامہ (انگلیسی) ، ص ۸۱۹ -

۲- Rama Shanker Avasthy, *The Mughal Emperor Humayun*, Allahabad, 1967, p. 26.

۳- ایضاً ، ص ۲۲۷-۲۲۴ : اکبر نامہ ، دفتر اول ، ص ۱۲۶ ، ۱۳۵ : تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۹۲-۹۰ -

۴- تاریخ سند ، ص ۱۹۵ ، روضۃ السلاطین ، ص ۱۰۲ - ۵- صبح گلشن ، ص ۱۹۷ -

۶- منتخب التواریخ ، ۳۹۰ ، ص ۲۴۵ ، مرآة العالم ، برگ ۳۰۶ ، صبح گلشن ، ص ۱۹۷ ہفت ، اقلیم ، ج ۳ ، ص ۴۴۳ -

پیش از مرگ این رباعی انشا نموده:

رباعی

افسوس که وقت گل بزودی بگذشت فریاد که تا چشم کشودی ، بگذشت
بی چشم و خطت بنفشه و نرگس را ایام بکوری و کبودی بگذشت
ص ۳۲ : م ۳ ، پل سالار : مقامی بوده در چهار فرسخی هرات.^۱

ص ۳۲ : م ۳ ، پهلوانان : زین الدین محمود واصفی نیز در بدایع
الوقایع از پهلوانان و کشتی گیران زمان سلطان حسین بایقرا صحبت کرده است.^۲
ص ۳۳ : م ۱۱ ، ملا صفائی : شناخته نشد که کیست. شعرای متعددی
این تخلص بر خود نهاده اند.^۳

ص ۳۵ : م ۴ ، ملا چلبی علامه : ذکرش در خیر البیان^۴ چنین آمده
است: «چلبی بیگ علامی فارغ در تحصیل علوم رسمیه بتخصیص حکمت و ریاضی
فرو گذاشت نموده و کمال دانشمندی دارد ، و زحمت بسیار بمطالعه کتب عقلیه
کشیده. فکرش در تدقیق مشکلات موشکاف و حالش بالصورت دانشمندان باریک
بین در مصاف. مدتها در شیراز مطالعه نموده و بالاخره بدیار هند افتاده. در
آنجا نقص کلی در اعتقاد او راه یافته ، اهل اعتقاد انکار او نمودند.» این ابیات
ازوست :

نظم

بنقد درد بیدرمان فروشم نقد جانم را متاع کاسدیرا ، بیش ازین نتوان بها کردن
هر کس که گشت کشته ، حیات ابد گرفت از هیچ کشته ، قاتل ما شرمسار نیست

۱- نک بدایع الوقایع ، ج ۲ ، ص ۱۲۰۶ -

۲- نک : ایضاً ، ج ۱ ، ص ۶۴۲-۶۴۳ -

۳- برای اطلاع بیشتر ، براین معنی نک : مذکر احباب ، ص ۴۰۲-۳۹۹ ، هفت اقلیم ،

جلد سوم ؛ ص ۴۴۳ ، ریاض العارفین ، ص ۳۹۴-۳۹۲ ، صبح گلشن ، ص ۲۵۲-۲۵۳ ،

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد دوم ، ص ۹۶۱ -

۴- خیرالبیان ، برگ ۴۳۹ ب - ۴۳۹ ، شام غریبان ، ص ۲۰۲ -

بآه و ناله شب ، خواب پاسبان دزدم درانی سرش از خاک آستان دزدم
تو تا بچند خوری خون خلق ، و من غافل اثر ز ناله دل‌های ناتوان دزدم
بدور شحنة چشمت چه دزد طرارم که هر نفس ز تو صد عشوه نهدان دزدم

ص ۳۵ : س ۱۷ ، شیخ ابو نصر فراهی : مقصود شیخ ابو نصر بدر الدین

محمود بن ابوبکر بن حسین بن جعفر فراهی از بزرگان دانشمندان دربار پادشاه سیستان یمین الدوله بهرامشاه بن تاج الدین حرب (مقتول در سال ۶۰۸ هجری) است ، که میگویند کور بدنیا آمده بود. از جمله آثار وی کتاب «نصاب الصبیان» که بفرمایش نظام الملک حسن وزیر بهرامشاه نوشته شد ، آقای دکتر ذبیح الله صفا^۲ اشاره کرده اند کتاب مزبور منظومه ایست متضمن دو بیست بیست در بحور مختلف که از قرن هفتم بعد همواره برای آموختن زبان عربی بخرد سالان در مکاتب و مدارس مورد استفاده بود و با هر لغت عربی یا چند مترادف عربی یک لغت فارسی یا مترادف آنرا همراه دارد، و علاوه برین اسامی ماههای عربی و ایرانی و رومی و اطلاعاتی درباره اموری از قبیل ازدواج نبی و فرزندانش و امامان و امثال اینها هم در آن بنظم کشیده شده و در آخر کتاب آمده است. بعدها مطالب مختلف دیگری را هم بر روش نصاب نظم کردند و بر آن افزودند تا حدود قرن چهاردم هجری تقلید های متعددی از آن در سرودن لغت نامهای منظوم دیگر برای عربی بفارسی و ترکی بفارسی و حتی زبانهای انگلیسی و فرانسوی بفارسی صورت گرفت. گذشته ازین طی قرون متبادی شروح متعددی نیز بر این کتاب نوشته شده که بعضی از آنها بدینقرار است :

شرح علامه میر سید شریف جرجانی (قرن هفتم)

شرح نظام بن کهال بن جمال بن حسام هروی معروف بابن حسام (قرن نهم)

شرح قاضی محمد بن فصیح بن محمد بن کریم الدین دشت بیاضی

شرح محمد حسین بن محمد رضا طالقانی

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۹۰ -

۲- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، (بخش اول) ، ص ۲۸۴ -

شرح محمد بن جلال بن سلیمان قہستانی
شرح علی اکبر بن حاج میرزا محمد جعفر متطیب لغوی یزدی بنام درة
الشمینہ (قرن سیزدہم)

عباس بن محمد رضا قمی تکملہ ای بر شرح سابق الذکر ، باسم درة الیتیمہ فی
تہات درة الشمینہ در سال ۱۳۱۶ ہجری پایان رسانندہ است.^۱
ابو نصر فراہی در سال ۶۱۲ ہجری جامع صغیر شیبانی را نیز بنظم در آورد^۲
ولی ہم اکنون نسخہ ازان در دست نیست. میر خواند^۳ اشعار زیر وی را در
مدح بہرامشاہ ، نقل کردہ است :

شہ نیمروزی و در روز ملک ^۴	خجستہ ہنوز اول بامداد است
درین حرب کاندر قہستان نمودی	جہانی پر از عدل و انصاف و داد است
برانہ در جہان تا جہانرا طراوت	ز آب و ز آتش ز خاک و ز باد است
نماند فراموش بر یاد خسرو	ثنا ^۵ فراہی اگر ہیچ یاد است

فرہنگ نویسان ، اشعار ابو نصر فراہی را باستشہاد نیز آورده اند و ازانجملہ
است :

دو تشرین و دو کانون و پس آنگہ	شباط ، آزار و نیسان و ایار است
حزیران و نموز و آب و ایغول	نگہدارش کہ از سن یادگار است ^۶

در موزہ ویکتوریا و البرت دست نبشتہ^۸ ای مورخ . ۱۰۴۰ ہ از داراشکوه ابن
شاہجہان موجود است کہ در آن این ابیات شیخ فراہی دیدہ میشود :

- ۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۹۰ -
- ۲- کشف الظنون ، ج ۲ ، ص ۵۵۹ ، بنقل از فہرست مخطوطات فارسی در کتابخانہ موزہ
برطانیہ ، ج ۲ ، ص ۱۵۰۴ -
- ۳- تاریخ روضۃ الصفا ، ج ۴ ، ص ۶۵۸ ، نیز نک ، تاریخ سیستان ، ص ۳۹۳ ، پاورقی ۲ -
- ۴- تاریخ سیستان ، ص ۳۹۳ ، پاورقی ۳ ، ملکت -
- ۵- ایضاً ، ہمان - ۶- ایضاً : ثناء ۷- صحاح الفرس ، ص ۳۵ -
- ۸- برای عکس این نمونہ زیبای خطاطی رک : *Paintings from the Muslim Courts of*
India, pp. 79-80.

صدیق تقی دو سال و سه ماه
 ده سال خلیفہ بود و شش ماه
 عثمان زکی دوازده سال
 نہ سال و چهار سال دیگر
 بر مسند شرع مصطفی بود
 فاروق کہ حاکم قضا بود
 بر جملہ خلق مقتدا بود
 ایام علی مرتضی بود

سن مبارک حضرت رسالت شصت سه سال
 سن شریف حضرت صدیق شصت سه سال
 سن شریف حضرت ذوالنورین ہشتاد و بیست سال
 ومدت نبوت انحضرت بیست و سه سال
 سن شریف حضرت فاروق شصت و سه سال
 سن شریف حضرت مرتضی علی شصت سه سال

شیخ ابو نصر فراہی در سال ۶۴۰ ہجری در گذشت^۱.

ص ۳۶ : م ۶ ، قاضی ابوالبرکہ : میر علاء الدولہ قزوینی دربارہ وی
 مینویسد : «ابوالبرکہ کہ فراہی بصنوف فضایل و خصایل موصوف و بالوف
 کمالات مشہور و معروف است. در بلدہ قندہار بامر قضا و طبابت اشتغال دارد، و
 باعتقاد صحیح و زبان فصیح ممتاز است در وادی نظم سلیقہ موافق دارد. این معما
 از نتایج طبع وقاد اوست ، باسم حاتم :

بخرابات بیدلی بگذشت کز جفای زمانہ غمزہ بود
 چون خراباتیانہ دید یکی کاتشی بر دلش علم زدہ بود^۲

معما دیگر نیز از وی نقل شدہ است ، باسم دارا :

بفرمان ہر کس کہ دوران بر آید دوسہ دور گردید و آخر سر آید

توضیح این معما در ہفت اقلیم آمدہ است^۳.

ص ۳۷ : م ۸ ، میر جان سیاقی : در منتخب التواریخ^۴ چاپ کلکتہ
 تخلص وی سیاقی ضبط شدہ ولی در بعضی نسخ سیاقی^۵ نیز آمدہ است و ظاہراً صحیح

۱- تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم (بخش اول) ، ص ۲۸۴ -

۲- نفایس الآثار ، بیت 'و'

۳- ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۳۰۱ -

۴- ج ۳ ، ص ۲۴۱ ؛ روز روشن ، ص ۳۷۵ ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ،

ج ۱ ، ص ۵۴۶-۵۴۷ ، ج ۲ ، ص ۸۳۴ ، ۲۴۲-۲۴۱ .

۵- نک : منتخب التواریخ (انگلیسی) ، ج ۳ ، ص ۳۳۵ ، پاورقی ۳ .

هم همان است. بدایونی درباره وی مینویسد: «ملازم بیرم خان بود و خان مبلغ هفت هزار روپیه بدست او نذر آستانه حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا فرستاد و همه را بمصرف رسانیده در آنجا پپای حساب شاه طهاسب درآمد. در سنه نهصد و هفتاد و چهار (۹۷۴) ازان شکنجه وفات یافت. این ابیات ازوست:

رخساره زردم چو در آئینه عیان شد آئینه ز عکس رخ من برک خزان شد...^۱

ص ۳۷ : س ۱۱ ، محمد صادق خان : ظاهراً مراد صادق محمد خان

ابن باقر هروی است. وی در اوایل حال نوکر بیرم خان بود و بخدمت رکابداری اختصاص داشت ، سپس رشد کرده بمنصب پنجهزاری رسید. بعد از وفات بیرم خان وی بمرتبه امارت دست یافت و اتالیق شاهزاده مراد گشته به صوبه داری تعیین شد.^۲ وی در سال ۱۰۰۵ در شاه پور فرمان یافت.^۳

ص ۳۷ : س ۱۴ ، ملا غزالی : مولانا غزالی مشهدی در زمان اکبر

شاه از عراق بدکن آمد. چندی در جونپور پیش خانزمان بسر برد و چون نامبرده بشهادت رسید روی بدربار اکبر شاہی نهاد و بخطاب «ملک الشعرائی» سرافراز شد. چند دیوان و مثنوی بپایان رسانیده بود و به پرگوئی اشتهار داشت. در سال ۹۸۰ در احمد آباد گجرات در گذشت.^۴

ص ۳۸ : س ۱۰ ، حکیم قطران : شاعری است شیرین سخن و لطیف

البیان از قرن پنجم هجری. در شادی آباد تبریز بدنیا آمد ، و ظاهراً هانجا تحصیلاتش را بپایان رسانید. ناصر خسرو در سال ۴۳۸ هجری را در تبریز ملاقات کرد ، دواوین منجیک و دقیقی را بوی درس گفت و مشکلاتش را بیان نمود.

۱- منتخب التواریخ ، ج ۳ . ۲- ذخیره الخوانین ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

۳- آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۸۲-۳۸۴ .

۴- مزید اطلاع را رک : آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۳۹-

۶۳۸ ؛ طبقات اکبری ، ج ۶ ، ص ۴۸۴-۴۸۵ ؛ منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۷۲-

۱۷۰ ؛ نتایج الافکار ، ص ۵۱۱-۵۱۰ ؛ تاریخ اکبری ، ص ۱۳۲ ؛ شام غریبان ،

ص ۱۹۵ .

بنا بگفته هدایت وی در سال ۶۵۴ در گذشت ولی در قبول این قول تردید است.
دیوان قطران در سال ۱۳۳۳ باهتام حاج محمد آقای نخجوانی در تبریز
منطبع گردید.^۱

ص ۳۹ : س ۷ ، ملا محمد صوفی : اصلش از آمل ماژندران بوده. در
اوایل حال به شیراز روی آورد و مدت مدیدی در آن شهر توطن نمود و هرگونه
تمتع اندوخت. ملا عبدالنبی فخرالزمانی که ملا صوفی را در اجمیر ملاقات کرد،
مینویسد : « . . . هنگام ملاقات ، روشن ضمیری بنظر در آوردم در لباس فخر
فقر در آمده ، درویش نهادی مشاهده کردم حب جاه دنیوی را طلاق داده ،
خردمندی بر مسند استغنائی بی نیازی نشسته ، دانشمندی در طلب بر روی ارباب
دولت بسته ، با خود گفتم : منت خدایرا عز و جل که شرف مجالست این قسم
مردی را دریافتم. بعد از زمانی با این ضعیف همزبانی آغاز نمود ، و از هر جا
میخنانی در میان آورد ، تا بتقریبی سر رشته سخنش باینجا رسید ، که : مدت
پانزده سال در مکه معظمه زادهها الله شرفاً توطن نمودم ، و در آن ایام هر سال
یکبار بزیارت مدینه حضرت ختمی پناه میرفتم ، و بعد از سعادت زیارت آن سرور
باز به بیت الله معاودت میکردم ، و کم جا از اطراف و اکناف عالم مانده باشد
که من ندیده باشم ! و درین ایام گجرات را وطن خود قرار داده ام ، و گاهی
از انجا بعزم گشت اطراف و اکناف آن شهرستان از شهر بر میایم ، و این سفر
اجمیر محض از برای زیارت حضرت قطب المحققین خواجه معین الدین اختیار
نموده ام. الحق همین طور بود که میگفت ، چرا که در آن ایام که آن عزیز
ارجمند آمده بود خسرو سکندر شکوه . . . شاه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه

۱- مزید اطلاع را : رک : سخن و سخنوران ، ص ۵۱۴-۴۹۲ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ،
ج ۲ ، ص ۴۳۰-۴۲۱ ؛ تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی ، ص ۷۶-۷۸ ؛ سفر نامه
ناصر خسرو ، ص ۸ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ، ص ۲۲۱-۲۱۶ ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و
در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۸ ؛ مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۱۰۴-۱۱۲۴ ؛ آتشکده آذر ،
بخش نخست ، ص ۱۳۷-۱۳۵ ؛ مرآة العالم ، برگ ۴۹۱.

... باخیل و حشم چند روزی آنجا را مقر سلطنت خود فرموده بود. مولانا محمد صوفی هیچیک از اعیان دولت را بطبیعت خود ندید، مگر آنکه بزرگ اهلی او را از روی خواهش و آرزومندی بخانه خود می برد، بعد از آنکه میرفت فی الحال پشیمان میشد، و در خانه او چندانی شگفته نمی شد، کم میگفت و کم می شنید، تا از آن منزل بکلبه درویشی خود میآمد، و چون خواهش بزرگان نسبت بخود بسیار دید، بنا بر آن چندانی در اجمیر نماند. در آن سال که سنه اربع و عشرین و الف (۱۰۲۴) بود باز به گجرات عود نمود... از عزیزی که با آن نادره جهان کمال یکجہتی داشت، روزی بتقریبی شنیدم که از زبان او نقل میکرد که مولانا فرموده که: هر کس میل دارد که شعر فہمی مرا امتحان نماید منتخب مرا ملاحظہ نماید کہ چون انتخابی بر اشعار قدما زده و شصت ہزار بیت علی حدہ نموده و آنرا «بتخانہ» نام کرده ام، و هر کس را در خاطر خطور کند کہ رتبہ شعر و شاعری من برو ظاهر شود، ساقی نامہ^۲ مرا مطالعہ نماید کہ چون گفته ام، الحق کہ همینطور است.»^۳

صاحب خیرالبیان از جملہ معاصران مولانا بوده دو بیت زیر را در مدح وی از شیخ ابوالقاسم گازرونی نقل کرده است:

دبید صبح و شب من از من کنار نکرد جهان شگفت و گلستان من بہار نکرد
ثنا و مدح بر آمد، دوبارہ گرد جهان بجز محمد صوفی کس اختیار نکرد

ملا صوفی در شہود سنہ الف روی بہ ہند آورد.^۴ امین احمد رازی در سال ۱۰۱۰ اثرش - ہفت اقلیم - را با تمام رسانندہ دربارہ وی مینویسد: «اکثر ایام با کتساب فضایل علمی صرف نموده و تتبع بسیاری از کہالات صوفیہ نیز کردہ،

۱- وی بتخانہ اش را بہ کمک حسن بیگ خاکی کہ در سال ۱۰۰۷ بہ بخشگیری گجرات تعیین شد، در سال ۱۰۱۰ ہجری بہایان رسانید در سال ۱۰۲۱ عبداللطیف بن عبداللہ عباسی گجراتی، مقدمہ ای بر این کتاب اضافہ نمود و شرح حال شعرا نیز در آن شامل کرد و این را باسم خلاصہ احوال الشعراء منتشر ساخت. مزید اطلاع را نک: سٹوری، ص ۸۰۶-۸۰۸.

۲- نک: میخانہ، ص ۴۹۲-۴۷۹.

۳- ایضاً، ص ۴۷۹-۴۱۶.

۴- خیرالبیان، برگ ۳۴۱-۳۴۰.

۵- ہفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۸.

الحال قطع تعلق از همه جهت کرده بزی اهل تجرید روزگار میگذرانند و بخواستند و جمع کردن اشعار و سخنان سلف و لوع تمام دارد و شعرش در غایت عذوبت و همواری و روایت است . . .

تقی الدین اوحدی و میرزا محمد صادق دو تن دیگر از تذکره نویسان معاصر ملا محمد صوفی میباشند که ذکرش را در تذکره های خود آورده اند. ملا محمد صوفی در سال ۱۰۳۵ در سرهند وفات یافت و احتمالاً در هانجا مدفون گردید. تاریخ فوتش از این مصراع محمد یوسف صوفی بر می آید - مجردانه یکی شد بحق محمد صوفی - دیوانش در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی باهتمام طاهری شهاب در طهران منطبع گردید.^۱

ص ۴۰ : س ۱ ، ابوالفرج سجزی : شاعری است از اواخر قرن چهارم هجری که ابو علی سیمجوری^۲ (مقتول سال ۳۸۷) و فرزندان وی را مدح میگفته است. دولتشاه^۳ و بعضی دیگر از تذکره نویسان وی را استاد عنصری و منوچهری نوشته اند ولی شاگردی منوچهری نزد وی، مورد تردید است.^۴

دیوان ابوالفرج سجزی در اواخر قرن^۵ نهم زیاد در تداول نبوده و اشعارش در مجموعها دیده میشود و یا اکابر در رسایل خود با اشعارش استشهاد میکرده اند. دولتشاه قطعه ای از وی نقل کرده که در تذکره حاضر نیز دیده میشود.^۵

ص ۴۰ : س ۱۲ ، میرزا مشربی : از میرزایان تکلو است . . . در عهد

۱- مزید اطلاع را نک : میرزا غازی بیگ ترخان اوراس کی بزم ادب (اردو) ، ص ۳۰۴-۳۹۴.

۲- خاندان سیمجوریان از جمله خاندانهای بزرگ و معارف پرور دوره ساسانی بوده که در نتیجه استیلای محمود بر خراسان مستأصل گردید. برای مزید اطلاع درباره آنها : رک : چهار مقاله ، تعلیقات ، ص ۳۶-۳۷.

۳- تذکره الشعراء ، ص ۴۵ ، ۴۶.

۴- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، ص ۵۸۰ : آتشکده آذر ، بخش اول ، ص ۴۲۱ ، حواشی.

۵- تذکره الشعراء ، ص ۴۵.

ملطان محمد خدا بنده بن شاه طهاسب صفوی پس از گذراندن مدتی در دستگاه مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو ، در زمان شاه اکبر بهند آمده ماندگار شد و بالاخره در هانجا در سال یکهزار هجری در گذشت. این ابیات ازوست :

گل در چمن ز بوی تو چون طبع من شکفت
چندان رخ تو داد طراوت بروزگار

● بی منت بهار چمن در چمن شکفت
کز گلشن زسانه گل بخت من شکفت

● گر چه هر ایظه ز بیداد تو خونین جگرم
بر لبم نام تو و در نظرم صورت تست

● پریشام چنان ، کز خاطر من
در خیال زلف و رویت شد ز اشک و آه من

● هم بجان تو که از جان بتو مشتاق ترم
نام هر کس که برم جانب هر کس نگرم

● پریشانی پریشانی کند وام
آب دریا لاله گون و باد صحرا مشکبو

● دل و دین باختگانرا چه غم از روز جزا
راه بیخوف بود مردم غارت زده را

ص ۴۱ : ص ۱ ، حکیم محمد المتخلص برضائی : ظاهراً سلا محمد رضا رضائی مشهدی مراد امت که کفش دار آستانه رضوی بود و در فقرت قزلباش بهرات رفت و پس از توقف کوتاهی در آنجا در حدود سال ۹۸۸ روی بهندوستان آورد. غزل خوب میگفت.

ص ۴۱ : ص ۹ ، رضی الدین نیشابوری : مراد استاذ الامه رضی الدین

ابو جعفر محمد نیشابوری از معاریف دانشمندان و شعرای اواخر قرن ششم و

اوایل قرن هفتم هجری است. در بلخ نشوونما یافت، چند نوبت بحدج رفته و مدتی

در نیشابور بسر برده. از شاگردان شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی مروزی

بخاری حنفی و از معاصران امام فخر الدین رازی بوده ، و نامبرده ضمن سفری به

ماوراء النهر در سال ۵۸۲ هجری وی را در بخارا دیده. قسمت عمده قصاید وی

در بمدح قلیج طمغاج خان ابراهیم بن حسین ، و پسرش نصره الدین قلیج ارسلان

خان عثمان مقتول در ۶۰۹ بوده اختصاص دارد. وی در اواخر زندگانی اش به

۱- خیر البیان ، برگ ۳۱۸ . ۲- صبح گلشن ، ص ۴۱۶ .

۳- منتخب اللطایف ، ص ۲۷۰ ، شام غریبان ، ص ۲۳۵ .

۴- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۵۲۴ . محتملاً حکیم شاه رضا فارسی که ذکرش در تذکره روز روشن (ص ۳۹۶) آمده نیز همان کسی میباشد.

زهد و انزوا گرایشی پیدا کرد و بالاخره در سال ۵۹۸ در گذشت. کتابی موسوم به 'مکارم الاخلاق' و دیوان اشعار که سه هزار بیت در بر دارد، از وی برجاست.^۱ این ابیات ازوست :

چه مایه ریخ کشیدم ز یار تا اینکار	بر آب دیده و خون جگر گرفت قرار
هزار محنت و درد و بلا و نامش عشق	هزار گونه بلا و جفا و نامش یار
ز تیغ ریخته بادا بخاک آن خوئی	که درد عشق تو آنرا نریخت بر رخسار
هزار فتنه بر انگیخت نرگست خفته	نعوذ بالله اگر خود یکی شود بیدار

●

هر نیم شب درد تو بیدار کند	و اندیشه تو در دل من کار کند
رحم آر که درد دل من میترسم	روزی بچنین شبت گرفتار کند

ص ۴۲ : س ۱۳ ، مولانا علاء الدین لاری : از امثال و اقران مخدوم

الملك عبدالله سلطانپوری^۲ بود و مدتی بتعلیم اکبر پادشاه اشتغال داشت.^۳ علی قلی خان زمان نیز از جمله شاگردان مولانا بود.^۴ اصل مولانا از لارستان بود و بهمین مناسبت بلاری مشهور گشت. وی فرزند مولانا کمال الدین حسین و از شاگردان بنام ملا جلال الدین دوانی شافعی بود. چون پیش اکبر شاه رسید اعتبار تمام یافت. هر چند تکلیف سپاهیگری نمودند قبول نکرد و بدرس و افاده مشغول شد. هر چه می یافت صرف طلبه میکرد، و از جمله ملایان بعد از پیر محمد خان چون او و ملا نور الدین ترخان، هیچکس ببذل و کرم و ایثار ضرب المثل نشد. حاشیه دارد بر شرح عقاید که مشهور شده. بزیارت حرمین رفت و هانجا فوت شد.^۵

۱- مزید اطلاع را رک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۹۹، ۱۲۵ :

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۸۴۹-۸۵۲؛ مجمع الفصحی، ج ۲، ص ۶۷۲-۶۷۵؛
ریاض العارفین، ص ۲۵۷-۲۶۸.

۲- اکبر نامه، دفتر دوم، ص ۲۱۹. ۳- طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۵۸.

۴- منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۷.

۵- طبقات شاهجهانی، برگ ۲۳۱ ب- طبق آئین اکبری (بلاخان، ص ۶۱۰) ملا در سنبل فرمان یافت.

نوبتی در دربار اکبر شاه مولانا خودش را پیش از خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش قرارداد. چون میر توزک توجه مولانا را باین امر مبذول داشت و خواست که بجای خود بر گردد، مولانا بسیار ناراحت شد و گفت: چرا یک آدم عالم نباید جلو احمقان و اباستد؟ و از دربار بدر رفت و دیگر بر نگشت. مولانا چهار هزار بیگه بعنوان سیورغال در سنبل داشت.^۱

ص ۴۲ : س ۱۶ ، میر حسین معالی : اصلش از نیشابور است. در زمان سلطان حسین بایقرا در هرات بسر میبرد. چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بوده ، طلب علم مینمود. وی در شاعری مخصوصاً در فن معما از سر آمدان آندوران بود. وی را رساله ایست در این زمینه که شهرت فوق العاده ای بدست آورد. و از مولانا عبدالرحمن جامی منقولست که : «اگر میدانستم که درین فن چنین رساله تصنیف خواهد یافت ما درین فن دخل نمی کردیم و رسایل نمی نوشتیم». میر حسین معالی در سال ۹۰۴ هجری بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسه اخلاصیه مدفون گردید.^۲

ص ۴۳ : س ۱۲ ، خضری قزوینی : در روز روشن آمده است : «موزون طبعی مجرد و آزاد منش بود و مضامین دلکش موزون مینمود. او راست :

سیاه بختی ازین بیشتر نمی باشد
 دست آزاد از گریبان اسیران بر نداشت
 در بزم او کسم بیدی هم نکرد یاد
 سرکوی یار خضری بحریم کعبه ماند
 که مجلس دگری روشن از چراغ من است
 آسمان ناسخت جانی همچو من پیدا نکرد
 هرچند گوش در پس دیوار داشتم
 که بهر طرف کنی رو بتوان نماز کردن^۳

ص ۴۴ : س ۱۶ ، میرزا شانی : مراد وجیه الدین نسف آقا متخلص

۱- آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۱۰. مزید اطلاع رارک : تذکره هایون و اکبر ، ص

۱۸۸-۱۸۹

۲- مزید اطلاع را : نک : حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۴ ؛ طبقات شاهجهانی برگ ۱۶۳ بدایع الوقایع ، ج ۱ ، ص ۳۰.

۳- روز روشن ، ص ۳۴۱. نیز نک : تاریخ نظم در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۵۳۶.

به شانی تکو از شعراء معاصر شاه عباس اول است. مولانا گاهی در ری گاهی در همدان بسر می برده ولی در آخر عمر به مشهد رفته هانجا ساکن گردید. وفاتش در سال ۱۰۲۳ در مشهد اتفاق افتاد. مولانا طبع خوبی داشته و دیوانش را با تمام رسانیده بوده است.^۱

ص ۴۴ : س ۲۳ ، ایشانرا بازر بسنجند : برای اطلاع بیشتری بر اینمعنی نک : تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۵۱۵-۵۱۶.

ص ۴۴ : س ۲۴ : در تاریخ عالم آرای عباسی این مطلع چنین نقل شده است :
اگر دشمن کشد ساغر و گر ادوست بطاق ابروی مردانه اوست

ص ۴۵ : س ۱۴ ، بابا طالب اصفهانی : در خیرالبیان آمده است :
«بابا طالب اصفهانیست و از مبادی حال با درویشان و خرقة پوشان آمیزش داشته و آخر بمقتضای «من تشبه بقوم فهو منهم» بلباس ترک و تجرید قامت قابلیت خود آراسته ، در ایام کهول عزیمت هندوستان نموده و در آخر دولت [کشمیر] و طلوع اقبال اکبری ، ممالک هند را سیر کرده قلم بعرضه کشمیر نهاد. یوسف شاه والی کشمیر مقدم او را گرامی داشته. ایامی مصاحب مجلس خاص جناب یوسفی بوده ، از بس مهربانی بقید تصرف آن پادشاه درآمده آنرا از لباس درویشی بیرون آورده. اگر [چه] اینمعنی در تزو اهل دل نکوهیده است ، اما بابا طالب را درین معنی عذر دلپذیر هست ، چرا که یعقوب شاد ولد یوسف شاه بصفت حسن و جمال یوسف بود که بسمت یعقوبی موسوم گردیده بود ، و در مصر وجود بابا طالب مرتبه عزیزی یافته ، بنا بر اراده خاطر اولیای ظاهر درویشی را متغیر بخلعت بی خلت اهل دنیا ساخته ، اما در حقیقت کسوت بی تعلقی پوشیده درین صورت کلاه فنا بر تارک ترک دنیا نهاده بقیه عمر بخدمت و کارگذار[ی] ولی

۱- آتشکده آذر ، بخش نخست ، ص ۶۶-۶۷ ؛ نیز نک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۵ ، مائر رحیمی ۳ : ۷۸۱-۷۸۸-میخانه عبدالنبی-عرفات-خیرالبیان-تفصیل رک : میرزا غازی ترخان از حسام الدین راشدی ۲۷۳-۲۸۹ ، تکی کاشی اسمش ملا نفیس الدین ثبت کرده است (بحواله میرزا غازی ص ۲۷۵).

نعمت حقیقی خود اشتغال می نمود ، تا در هرج و مرج کشمیر و بعد از انهدام اساس دولت یوسف شاهیه دوازده مرتبه باسی چهل نفر از تیغ خود با جنود اکبر شاه مقابله و مقاتله نموده و آخر بخدمت پادشاه شتافته مورد نوازشات شاهنشاهی گردیده. مدتی دران بارگاه از جمله مصاحبان و ندیمان بود و مدتها میر عدل گجرات و بنگاله بود و در ایام جلوس نور الدین محمد جهانگیر پادشاه در زمان ایالت میرزا غازی (نرخان) بمملکت قندهار شتافت و میر عدل ممالک پنجاب و قندهار بود ، و بسیار نیک ذات و سخیست و گاهی بگفتن اشعار ذوقی دارد. این دو رباعی ازان تحریر یافت.

زهرم ز فراق خود . . . الخ

وله

خوبان که بدل سرور می اندازند از جلوه بدیده نور می اندازند
چون سنگ فلاختم بگرد سر خویش میگردانند و دور می اندازند^۱

اطلاعاتی که در خیرالبیان آمده در تذکره های دیگر کمتر دیده میشود. تذکره نویسان مدت اقامت بابا طالب را در کشمیر قریب به^۲ هشت و بیست^۳ و سی سال^۴ ضبط کرده اند ولی ظاهراً همان بیست سال درست مینماید. پس از وابسته شدن بدربار اکبری بابا بزودی محل اعتماد آن پادشاه گردید ، و پشت سرهم ماموریتهای مهمی انجام داد ، از جمله وی در سال ۹۹۷ به مرزبان تبت کلان^۵ و در سال ۱۰۰۵ به مرزبان تبت خرد ، باتفاق بعضی دیگر از مقامات مملکتی بعنوان سفیر گسیل شد^۶ همچنین در سال ۱۰۰۹ منشور و خلعتی گرانمایه مصحوب بابا ، به میرزا غازی بیگ حاکم سند ارسال داشت^۷. جهانگیر از جمله علاقمندانش بود^۸.

- ۱- خیرالبیان ، برگ ۳۷۳.
- ۲- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۲۶۵.
- ۳- طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۸.
- ۴- هفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۴۳۰.
- ۵- اکبر نامه ، ج ۲ ، ص ۵۵۲.
- ۶- ایضاً ، ص ۷۳۱.
- ۷- مآثر رحیمی ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ ؛ اکبر نامه ، ج ۳ ، ص ۷۸۳.
- ۸- توزک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۲۹۰-۲۸۹ ، ۳۵۲.

بابا طالب اصفہانی از جملہ مداحان خانخانان میرزا عبدالرحیم خان سپہ سالار بود و اوقاتش بیشتر در صحبت حکیم ابوالفتح گیلانی وزین خان کوکہ و ابوالفضل علامی و ابوالفیض فیاضی بسر میشد، و آنها نیز بصحبت وی بسیار مایل بودند. از میان شعرائی کہ بدانش و فضیلت اشتهار داشتند بابا طالب با مولانا قاسم و ملا نظیری بخصوص محشور بود.^۱ وی در سال ۱۰۳۰ھ در گذشت.^۲ ازوست .

خوش آن بزمی کہ سرنہادہ برزانوی نوسیدی
 یک روزہ من خستہ رہ منزل دل
 جان صرف رھی کنم کہ از بہر نیاز
 بعیش کوش کہ این بکر عمر حجلہ نشین
 چو برگ گل کہ ز باد بہار می افتد
 شادم از اہل جہان کز اثر صحبت شان
 در دل تنگم اگر مہر تو گنجد چہ عجب
 ز ضعفم در گریبان ماند دست و میکنم افغان
 از سرکوی تو دل با دیدہ تر میرود
 حرف، شرح و درد دل، گر آشنای لب کنم
 شعلہ در پروانہ افتد بلبل آید در خروش
 در حلقہ ما زسزہ سور نباشد
 بی روی تو بیرون کنم از دیدہ نظر را
 وبرانہ دل چون سر تعمیر ندارد
 کدام سایہ دیوار را پناہ برم
 تو گویی یاد در بگشود و یار از در درون آمد^۳
 از آبلہ پای طلب ساختہ گل
 جان بر سر جان باشد و دل بر سر دل
 چو گل برفتن از غنچہ مادر افکنده
 رویم از غم دل خاک بر سر افکنده
 بجہانی ندم گوشہ تنہائی را^۴
 تنگنای دل من وسعت صحرا دارد
 کہ این چاک گریبان تا بدامن دیر می آید^۵
 شعلہ در دل، نالہ بر لب، خاک بر سر میرود
 خون ز جیب دیدہ تا دامن محشر میرود
 گر بگویم آنچه مارا بی تو بر سر میرود
 این غمزدگان را دل مسرور نباشد
 گر ذوق تماشای تو منظور نباشد
 بگذار کہ این غمکدہ معمور نباشد^۶
 کہ سایہ را تہ دیوار هیچ کس جا نیست

۱- مآثر رحمیی، ج ۳، ص ۱۲۵۹-۱۲۶۵، نیز نک: تذکرہ شعرائی کشمیر، بخش دوم، ص ۶۶۶-۶۷۵.

۲- روز روشن، ص ۴۹۳.

۳- منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۴- آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۸۱؛ آئین اکبری (بلاخان)، ص ۶۷۶.

۵- تاریخ کشمیر اعظمی، ص ۱۱۵.

بیرون میا کہ شہرہ ایام میشود ما کشتہ میشودیم تو بدنام میشودی'
 ص ۴۸ : س ۹ ، میرزا شرف : میرزا شرف فرزند قاضی جهان سیفی
 حسنی قزوینی از دانشمندان و ادیبان نامی قرن دہم ایران بود. وی ہیجدهم
 ربیع الاخر سنہ ۹۱۲ ہجری پا بعرضہ گیتی نہاد و در جوانی کسب دانش کرد
 و از جملہ شاگردان مولانا نظام الدین احمد قزوینی و میر غیاث الدین منصور
 بود. میر علاء الدولہ قزوینی کہ از معاصرانش بود مینویسد کہ میرزای مشار
 الیہ سخنان میر و ملا را در حواشی تجرید بنوعی استحضار نموده بود کہ
 دانشمندان زمان را بحال سخن در مجالس شریفش نبود و در وادی خط و شعر و
 انشاء و بلاغت و فصاحت و حسن ادا در زمان خود مثل بر زبانها بود . . .
 جمیع اکابر و علماء زمان بادراک ملازمتش افتخار می نمودند و پیوستہ خوش
 طبعان در ساحت برو نوالش می آسودند. وفاتش روز یکشنبہ ہفتم ذی قعدہ
 سنہ ۹۶۸ در قریہ درس قہپایہ قزوین اتفاق افتاد. ازوست :

دنیای و محنتش ہمہ باہم گذاشتیم	رفتیم و این سراچہ پر غم گذاشتیم
صد جا نشان دیدہ پریم گذاشتیم	روز وداع بر سر کویت ز خون دل
تا کار خود بیاری ہمدم گذاشتیم	شد حال ما بکام رقیبان کینہ جو
این ملک را بعشق مسلم گذاشتیم	در دل نماند کن مکن عقل را مجال
وین شرح جانگداز بمحرم گذاشتیم	صد شکوہ داشتیم و نکردیم از رقیب
نامی میان مردم عالم گذاشتیم	دادیم جان براہ سگان تو چون شرف

صبری کہ من بداشتم آنہم ربود و رفت	آمد بہ پرسش من و دردم فزود و رفت
بر من در ملامت خاکی گشود و رفت	چون گل شکفت و پردہ صبر مرا درید
صد طعنہ از رقیب جفا جوشنود و رفت...	نشیدہ عاشق از لب جانان حکایتی

تا مرا در نظر مدعیان خوار کند	ہر چہ گویم بخلاف سخنم کار کند
سخن مدعیان را کند از من پنهان	و آنچه از من شنود باہمہ اظہار کند

۱- روز روشن ، ص ۴۹۳ ، شرح حال ملا طالب آملی در شام غریبان (ص ۱۶۶-۱۶۷)
 نیز آمدہ است.

تا قیامت ہمگی ورد زبانی باشد یک سخن گر بہن آن نادرہ گفتار کند
ذوق دیدار تو کی بیخبری در یابد کہ تماشای تو چون صورت دیوار کند

ص ۴۸ : س ۱۰ ، قاضی جهان : قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی از
رجال بزرگ دربار شاہ طہماسب صفوی بود۔ بوفور فضایل و کثرت کمالات
اشتہار داشت۔ در رجب سال ۹۳۰ بنا بر صغر سن پادشاہ مدت یکسال و نیم
یکمرتبہ اختیار کل ممالک از سرحد روم تا ملک ہند در قبضہ اختیار قاضی بود۔ در
سال ۹۴۳ دیگر بارہ این فریضہ بوی محول گردید و درین مرتبہ وی چہارده سال
با استقلال و کیل مطلق العنان بود۔ در سال ۹۵۵ ہنگام بازدید ہایون از ایران ،
قاضی مشارالیہ خدمات پسندیدہ بتقدیم رسانید۔ قاضی جهان در ہیجدهم شہر
ذی الحجہ سنہ ۹۷۱ اتفاق افتاد۔^۲

ص ۴۸ : س ۱۴-۱۵ ، خان احمد گیلان : مراد خان احمد بن سلطان
حسن بن کار کیا سلطان محمد ناصر کیای بن میرسید محمد بن مہدی کیای بن
رضا کیای بن سید علی کیا ، حاکم گیلانات است۔ خان در سال ۹۴۳ بعد از
فوت پدرش بمحکومت رسید و در سال ۹۷۵ بدست عساکر شاہ طہماسب صفوی
شکست خورد و اسیر گردید ، در قلعہ قہقہہ زندانی شد۔ رباعی زیر یادگار ہمین
دوران است:

از گردش چرخ واژگون میگریم وز جور زمانہ بین کہ چون میگریم
با قد خمیدہ چون صراحی شب و روز در قہقہہ ام ولیک خون میگریم
بالآخرہ در سال ۹۸۵ بفرمان شاہ اسماعیل صفوی کہ خودش سالہا در آن زندان
بسر بردہ بود ، رہائی یافت و بمحکومت گیلان برگشت۔ در سال ۹۹۹ مناسباتش
با شاہ عباس صفوی بتیرگی گرائید و مشارالیہ بر وی چہرہ آمد۔ در سال ۱۰۰۱
وی بقسطنطنیہ پناہند شد۔ تذکرہ نویسان علاقہ مندی وی بہ موسیقی و حکمت و
ہیئت را مورد ستایش قرار دادہ اند۔^۲

۱- مزید اطلاع را نک : نفائس البائر ، بیت 'ش' ہفت اقلیم ، ج ۳ ، ص ۱۷۱-۱۶۹ :
تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۴۳۹ ۔ ۲- ایضاً۔
۲- تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۱۱۰-۱۱۳ : آتشکدہ آذر ، بخش نخست ، ص
۴۱-۴۲ ، و حواشی آن ؛ ریاض الشعراء۔

ص ۳۸ : س ۱۷ ، غزنین : باید قزوین باشد.

ص ۳۸ : س ۲۲ ، ملا عبدالرزاق : مولانا صدر خان احمد گیلان بودند. پس از شکست خود ، خان ملا را با بیعضی دیگر از اعیان بدرگاہ شاہ طہاسب فرستادہ اظهار ندامت و پشیمانی نمود، ولی سودی نکرد. ملا نیز دستگیر شد و بہ قلعہ قہقہہ فرستادہ شد و ہانجا بالاخر فرمان یافت.^۱

ص ۳۸ : س ۲۳ ، حکیم ابوالفتح و حکیم ہام و حکیم نورالدین :

این ہر سہ برادر در سال ۹۸۳ ہجری بدر بار اکبری رسیدند. ابوالفضل علامی در سواخ آنسال مینویسد : « . . . حکیم ابوالفتح^۲ و حکیم ہام^۳ و حکیم نورالدین^۴ فرزندان مولانا عبدالرزاق گیلانی (کہ در حکمت نظر و طالع بینش فراوان سرمہ دیدہ وری او بود) در اوایل اسد ماہ الہی ناصیہ افروز عقیدت گشتند و بعواطف روز افزون سر بلندی گرفتند. چون گیلان بدست فرمان روای ایران در آمد و خان احمد والی آنجا از معاملہ نشناسی بزندان افتاد، مولانا عبدالرزاق از حقیقت اندوزی و راست کیشی در شکنجہ بند قالب تہی کرد. این جوانان سعادت منش باین درگاہ والا پناہ آوردند و جوہر دانش و بخت مندی ایشان بتوجہات قدسی افزایش یافت. (اگرچہ ہر سہ برادر در کہالات رسمی از ممتازان

۱- عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۱۲ .

۲- رقعات وی بسعی دکتر محمد بشیر حسین ، از طرف و باہتمام ادارہ تحقیقات پاکستان ، دانشگاہ پنجاب در سال ۱۹۶۸ منتشر گردید. گزشتہ ازین ، برای مزید اطلاع دربارہ وی رک : منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۶۷ ؛ طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۴۸۲ ، آئین اکبری (بلاخان) ، ۴۶۹-۴۶۸ ؛ مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۱-۵۴۸ ، مآثر الامرا ، ج ۱ ، ص ۵۶۰-۵۵۸ .

۳- مزید اطلاع را رک ، طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۴۸۲ ، منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ ، آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۵۳۰-۵۲۹ ؛ مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۱-۸۴۵ ، مآثر الامرا ، ج ۱ ، ص ۵۶۸-۵۶۵ .

۴- آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۵۶-۶۵۷ ، منتخب التواریخ ، ج ۲ ، ص ۲۱۱ ، ج ۳ ، ص ۳۱۲ ، مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۱-۸۴۹ ، مآثر الامرا ، جلد اول ، ص ۵۶۱-۵۶۰ .

زمان بودند) اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه و در یافت روزگار و خواندن مواد پیشانی و بسا از صفات آدمیت غازه چهره هوشمندی بود. ^۱ حکیم ابوالفتح در سال ۹۹۸ و برادرش حکیم هم در سال ۱۰۰۴ هجری فوت شد. ^۲

بنا بگفته عبدالباقی نهاوندی نورالدین محمد قراری علی الرغم برادرانش قبول منصب و شغل دنیاوی ننموده، وی درویشانه میزیست و گاهی به سرودن غزل و قصیده همت میگذاشت. دیوانش ترتیب داده بود که در زمانش مورد اقبال فراوان قرار گرفت. ازوست:

ای دل برغم مدعی از عشق بیزارم مکن	رسوای ایمان کرده بدنام زنارم مکن
مرگست دوری از عدم تشویش هستی دیده را	یا رب ز خواب نیستی در حشر بیدارم مکن
گر عشق دل مرا خریدار افتد	کاری بکنم که پرده از کار افتد
سجاده پرهیز چنان افشام	کز هر تارش هزار زنار افتد
میرم از نوسیدی وشادم که نوسید ازتوساخت	تلخی جان کندم امیدواران ترا
چه تهمت بر اجل بندم زچشم خورده ام تیری	که آنم میکشد گر بعد صد سال دگر میرم
زین نشستها باغیاری ای مه شب گرد من	باد غیرت می برد آخر ز کویت گرد من

ص ۴۹ : س ۱۷ ، قاضی میرک : مراد قاضی قطب الدین ابو سعید

خالدی متخلص به حمدی است. قاضی مزبور در قزوین بقاضی میرک مشهور بوده و سلسله نسبش بخالد بن ولید از صحابه کبار پیغامبر میرسید. در «نقایس المآثر» آمده است. «طایفه جلیله ایشان قریب بسیصد سال است که از بلده زنجان بدارالموحدین قزوین آمده ، همیشه صاحب اعتبار و وقار بوده و بامر قضا و بقدم ارباب عزت اشتغال داشته اند، و اکثر بفضایل صوری و معنوی ممتاز بوده و بعضی از اجدادش در زمان چنگیزیه وزیر صاحب رای و بتدبیر بوده اند. قاضی ابو سعید . . . بجمع فضایل و کمالات آراسته صاحب سلوک و خوش محاوره و نیکو اخلاق بود. و بشرف خدمت حضرت مولانا سید علی العبادی رسیده و از باطن فیض موطن حضرت ایشان مستفیض گردیده و بسیاری از اکابر را نیز

۲- مآثر رحیمی ، ج ۳ ، ص ۸۵۰.

۱- اکبر نامه ، دختر سوم ، ص ۱۴۴.

دیده بغایت نیاز مند و مخلص بودند. گاهی فکر شعری نیز از او واقع می شد، و بغایت در همه جا سلیقه موافق داشت دیوان مرتب فرمود. این ابیات از او ثبت شد:

منم که دولت وصلت میسر است مرا کجای بخت خود این قصه باور است مرا
 اگرچه مست و خراب از جهان شوم حمدی امید عفو ز ساقی کوثر ست مرا
 دوش آن شمع بما گرمی بسیاری کرد عاقبت آتش دلسوختگان کاری کرد
 بکسم نماند دیگر سر و برگ آشنائی که نیرزد آشنائی بمشقت جدائی

ملا عبدی شروانی در قزوین بتقریب جوانی باو تعلق خاطری داشت و

این غزل گفته بود :

دوش دلم دور ازو چون سگ دیوانه بود با کسی الفت نداشت از همه بیگانه بود
 چون قاضی میرک را نیز بهمان جوان تعلقی بود تتبع همین غزل نموده
 گفته بودند:

شب همه شب یاد تو در دل دیوانه بود باغم تو جان من همدم و همخانه بود
 روز اجل گر تم جان ره دوری گزید دل بغم جان نبود در غم جانانه بود
 واعظ! اگر پند تو گوش نکردم، مرچ عاشق دیوانه را کی سر افسانه بود
 حمدی شوریده را عشق بتو دیوانه کرد ورنه ازین پیشتر عاقل و فرزانه بود
 و فاتش در شب شنبه خامس عشر شوال سنه تسع وستین و تسعمایه بود^۱

ص ۵۱ : ص ۷-۸ ، ملا شاه . . المتخلص به النسی : مراد همان کسی

است که ذکرش در منتخب التواریج^۲ بعنوان آتشی قندهاری دیده میشود . در حالیکه تمام اطلاعات بدایونی درباره وی از کتاب نفایس المآثر ماخوذ میباشد. در نفایس المآثر آمده است : «انسی مولانا محمد شاه است. او از ارباب زاده های قندهارست و از عنفوان شباب در سایه عاطف حضرت فردوس مکانی نشو و نما یافته و مدتها واقعه نویس آنحضرت بوده. و در ملازمت حضرت جنت آشیانی نیز بمناسب مناسبت ارجمند بوده و در سلک اصحاب اختصاص انتظام داشته و

۱- نفایس المآثر، بیت 'ح' ۲ - جلد سوم، ص ۱۸۱-۱۸۰ -

اكتساب کمالات در محافل علیہ ایشان نموده. از مشاہیر این دیارست. جامع اوراق را ملاقات مولانا در لاهور دست داد. بہ بسیاری از فواید افادات او بهره مند شد. لطیف طبع شیرین ادا بود. این ابیات از نتایج طبع پسندیدہ ثبت افتاد:

در شفق گشت شب عید نمایان مہ نو تا کنیم از پی جام می گلگون، تگ و دو سرشکم رفته رفته بی تو دریا شد تماشا کن بیا در کشتی چشم نشین و سیر دریا کن. . .

مولانا در دہم شہر شعبان سنہ ثلث و سبعین و تسعایہ در بلدہ لاهور بجوار رحمت ایزدی پیوست. در قلعه ظفر در وقت صحت حضرت جنت آشیانی از مرض گفتہ:

صد شکر کہ شاہ از غم بیماری رست . . الخ^۱

تمام اشعاری کہ بدایونی از وی در منتخب التواریخ یا قاطعی در تذکرہ حاضر آورده ، از نفایس المآثر ماخوذ میباشد.

ص ۵۲ : س ۲ ، چلمہ بیگ : مراد چلمہ خان کوکہ میرزا عسکری است کہ هنگام فرو شدن طغیان بہادر خان در جونپور در سال ۹۷۴ ہجری با دیگر طرفداران مشارالیه از جملہ خان قلی اوزبگ و دیار علی و خوشحال بیگ و میر شاہ بدخشی و یحیی بخشی پایمال فیلان مست گشت.^۲ وی را نباید با چلمہ بیگ کوکہ میرزا کمران کہ در سال ۹۸۲ ہجری جنگ با افغانان کشتہ شد، اشتباه کرد. چلمہ بیگ اخیرالذکر شاعر نیز بودہ و «ہمدمی» تخلص میکرد.^۳

ص ۵۲ : س ۵ ، میر محمد قاسم : از جملہ امرای نامبردار زمان اکبر و جهانگیر بود. وی شعر نیز میگفت و الفتی تخلص بر خود مینہاد. دہم رمضان ۱۰۲۲ ہجری بمقام پشاور فرمان قضا یافت. هنگام مرگ وی بمنصب شش ہزار ذات و پانصد سوار فائز بود.

۱- نفایس المآثر ، بیت ، '۱' ذکرش در شام غربیان (ص ۲۵) و ریاض الشعراء نیز آمدہ است.

۲- نک : اکبر نامہ ، دفتر دوم ، ص ۲۹۷.

۳- آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۴۱۱ ، نفایس المآثر ، بیت '۱'.

ص ۵۳ : م ۱، اشرف خان : از خطاطان طراز اول زمان ہایون و اکبر
 بودہ. ہایون وی را بہ منصب ولقب میرمنشی مفتخر ساخت، و بعد از فتح ہند
 مناصب میر عرض و میر مال نیز بوی ارزانی داشت. ہنگام تخت نشینی اکبر وی
 در دہلی بود و جنگ مشارالیہ باہیمر نیز شرکت جست. بیرم خان وی را
 محبوس کرد ولی گریختہ بمکہ رفت. در سال ۹۶۸ ہجری کہ بیرم خان علم
 بغاوت علیہ اکبر بر افراشتہ بود، اشرف خان بمقام ماچھی وارہ در خدمت اکبر
 حضور یافت و بمنصبی سرافراز گردید. در سال ششم جلوس خود، اکبر وی را
 بلقب «اشرف خان» مشرف ساخت. وی در سال ۹۸۳ بمقام گور در بنگالہ درگذشت.
 فرزندش ابوالمظفر منصب پانصدی داشت و سپس در سال سی و ہشتم جلوس
 اکبر بحکومت اودہ مامور گردید. و نوہ ہای وی - حسینی و برہانی - از جملہ
 خدمتگزاران شاہجہان پادشاہ بودند.^۱

میر علاء الدولہ کامی دربارہ اشرف چنین نوشتہ است : «اسم شریفش
 محمد اصغر است، سید حسینی است، مشہور بمیر منشی است، نبذی از صفات
 کمالش بتقریب خطاطی و خوش نویسی ایشان کہ سر آمد روزگار اند در رسالہ
 «صحیفۃ الارقام» مبین ساختہ. طبع وقاد و ذہن نقادش دریافتن سخن موی شکافی
 دارد و در دقایق کلام سرمویی فرو نمیگذارد. مدت سی سال است کہ درین
 سلسلہ علیہ بمناصب مناسب ارجمند بودہ بین الخوانین بمزید جاہ و جلال امتیاز
 داشتہ و دارند. از اشعار آبدار ایشانست:

کاکش دیدم و سر گشتہ اویم چکنم	شدہ وابستہ او موی بمویم چکنم
نا رسیدہ ز کف ساقی دوران جامی	میرسد سنگ ملامت بسبویم چکنم
چسان کنم بزبان قلم بیان فراق	بصد زمان نتوان گفت داستان فراق
طمع بمایدہ وصل چون کنم، کز دہر	نہادہ است فلک لقمہا بخوان فراق
دلا ثبات ندارد اساس قصر وصال	خراب اگر نشود طرح خان و مان فراق
مائیم بعالم کہ دل شاد نداریم	ناشاد دلی چون دل خود یاد نداریم
یا رب تو مرا بآتش قہر مسوز	در خانہ دل چراغ ایمان افروز

۱- آئین اکبری (بلاخان)، ص ۱۰۷، ۴۲۴-۴۲۳.

این خلعت بندگی کہ شد پارہ ز جرم از راہ کرم برشتہ عفو بدوز
تا صفحہ جمال تو گل گل شکفته است بلبل صفت مراست بدل خار خار عشق
در تاریخ آبشخوری کہ مولانا میر در دارالخلافتہ آگرہ بنا کردہ گفتہ
بودند :

در راہ خدا . . . الخ^۱

ص ۵۳ : س ۳ ، ہفت قلم : مراد ہفت خط است کہ بدینقرار
میباشد : ثلث و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق.

ص ۵۳ : س ۷ ، عبداللہ طباخ : مراد ملا عبداللہ ہرویست کہ
بطباخ مشہور است. ملا در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا میزیستہ و از
جملہ سر آمدگان خطاطان روزگار بود^۲

ص ۵۳ ، س ۸ ، یاقوت مستعصمی : باید یاقوت مستعصمی باشد. شیخ
حلال الدین یاقوت مستعصمی در بغداد بدنیا آمد. در اوایل حال از جملہ
غلامان مستعصم باللہ عباسی بود. اما تدریجاً بہ منصب کتابداری آخلیفہ ترقی
نمود. تذکرہ نویسندگان وی را مخترع خط معروف نسخ نوشتہ اند. شیخ احمد
معروف بہ شیخ زادہ سہروردی و ارغون کابلی و مولانا یوسف شاہ مشہدی و
مولانا مبارک شاہ زرین قلم و مولانا حیدر کندہ نویس و میر یحیی شش تا از
شاگردان نام آور یاقوت بودند. یاقوت بعہد غازان خان در سال ۶۹۷ ہ سن صد
و بیست سالگی در گذشت.^۳

ص ۵۳ : س ۱۲ ، ملا نیازی : مولانا نیازی ابن سید علی قاضی از

۱- نفایس المآثر ، بیت 'ر' - مزید اطلاع را رک : آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ ، طبقات
اکبری ، ج ۱ ، ص ۴۳۲ ؛ ہفت اقلیم ، ج ۲ ، ص ۲۰۸ ؛ ذخیرۃ الخوانین ، ج ۱ ،
ص ۲۱۱ ، منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۸۱-۱۸۲ ؛ مرآت العالم ، برگ ۴۶۲ ، شام
غریبان ، ص ۲۹ .

۲- مزید اطلاع را نک : آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۷۵ ، آئین اکبری (بلا خان) ،
ص ۱۰۶ ؛ بدایع الوقایع ، ج ۲ ، ص ۸۷۹-۸۸۸ .
۳- مرآة العالم : برگ ۴۶۱ ب.

شعراء معروف زمان ہایون پادشاہ است۔ بہ بی قیدی و بی مبالاتی شہرت داشتہ است۔ بہ بی احترامی کہ بہ مولانا جامی درین بیت نموده، دیگر نتوانست در ماوراءالنہر بماند۔

تا نیازی شدہ در ملک سخن خسرو عہد نام جامی شدہ منسوخ کنون نام منست ملا از فن شعر و عروض و معما و تاریخ و سایر جزئیات آن بجرہ تمام داشتہ، و در بعضی از آنها رسایی نیز نوشتہ بودہ است۔ اولین مرتبہ کہ در مجلس ہایون پادشاہ حضور یافت پای چپ را پیش نهاد، پادشاہ ازین بی ادبی وی بسیار ناراحت شد۔ سپس چون حکم بجائوس وی شد ملا زبان بہ «خبث و شطاحی و سفاهت» گشود و باحضرار بیعت در افتاد، و پادشاہ ازین حرکات وی آزرده شدہ از مجلس برخاست و رفت۔ ظاہراً در آخر عمرش ملا روی بہ تہا^۱ نهاد و عاقبت ہانجا در گذشت۔ ازوست :

بر فلک نیست شفق بادہ گفام منست	رند دردی کشم و طاس فلک جام منست
بروی آشین زلف توای سیمین بدن پیچد	بلی چون موی بر آتش فتد برخویشتن پیچد
چو نتوام کہ برگرد سر آن تند خو گردم	خیالش در نظر آورده هر دم گرد او گردم
در تحرک نیست از باد صبا پیراھنش	بلکہ جای یافته پیراھن از لطف تنش ^۲

ص ۵۴ : س ۲ ، میر کلنگ : میر کامی قزوینی مینویسد : «مولانا امیر کلنگ از موالی کرام قزوین است۔ حافظ کلام اللہ مجید بود و بغایت نیک یادداشت و از علم نحو و قوف تمام داشت ، و خوش طبع و شیرین حرکات بود و صاحب مشرب بلند و در خطوط اصل استاد و در شعر سلیقہ بسیار ملایم داشت و خوب بدقایق آن میرسید۔ از ذل طمع عاری بود و بجهت کسب معاش

۱- رک : مقالات الشعراء قانع تتوی طبع حسام الدین ، ص ۸۲۱۔
 ۲- مزید اطلاع را رک : مذکر احباب، ص ۴۵۶ ؛ نفایس المآثر، بیت 'ن' منتخب التواریخ ج ۳ ، ص ۳۶۲-۳۶۴ ، شام غربیان ، ص ۲۲۰ ، ۲۶۴ -

گاهی بامر تجارت مشغولی می نمود :

کار کشاورزی است و پیشه تجارت وانگه نیرزد به نیم حبه وزارت
جامع حروف (کامی) را که در بدو حال و ایام صبی میل تمام بتحصیل خطوط
بود در خدمت مولانا مشق نموده تعلیم می یافت. از اشعار سحر آثار مولانا این
دو بیت ثبت افتاد.

رقیب از دشمنی . . . الخ

چنان گرمم . . . الخ

وفات مولانا در قزوین در شهر سنه ثلث و خمسین و تسعایه واقع شد.^۱

ص ۵۴ : س ۳-۴ ، عبیدالله مردم هرات را کوچاند : این واقع در

سال ۹۴۶ هجری اتفاق افتاد.^۲

ص ۵۴ : س ۱۰ ، ملا میر علی : از شاگردان بنام مولانا زین الدین

محمود کاتب و ملا سلطانعلی مشهدی است. در خط نستعلیق از سر آمدان وقت
بود. کسی از وی پرسید که میان خط شما و ملا سلطانعلی چه تفاوتست ؟ پاسخ
داد که : من بیایه کمال رسانیده ام اما خط او را نمک دیگر است. چون عبیدالله
خان اوزبک در سال ۹۴۶ هرات را گشود ملا میر علی را نیز با سایر اکابر و
افاضل آندیار به بخارا برد. این قطعه را ملا دران ایام سروده است :

عمری از مشق دو تا بود قدم همچون چنگ تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
سوخت از غصه درونم، چکنم ؟ چون سازم ؟ که مرا نیست ازین شهر ره بیرون شد
طالب من همه شاهان جهانند و مرا در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
این بلا بر سرم از بهر خطوط آمد امروز که خطم سلسله پای من بجنون شد

ملا در بخارا فرمان قضا یافت و در فتح آباد بخارا در جوار آرامگاه شیخ

سیف الدین باخرزی مدفون شد. فرزندان وی که در بخارا نشو و نما یافته

بودند بالاخره بهند روی آورده آنجا ساکن گردید.^۳

۱- نفایس المآثر ، بیت '۱'

۲- ایضاً ، بیت 'ع'

۳- مزید اطلاع را نک : مجالس المومنین ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ ، آئین اکبری

(بلاخان) ص ۱۰۹-۱۰۸ ، مرآة العالم ، برگ ۶۱ ب ۴۵۸-۴۵۷.

ص ۵۴ : س ۱۲ ، خواجہ محمود اسحاقی : خواجہ محمود اسحاق (سیاوشانی) از خطاطان معروف زمان اکبر شاہ است. ظاہراً نسبت تلامذ بہ میر علی مشہدی داشت. وقتی ملا ازو رنجید این قطعہ را سرود :

خواجہ محمود اگرچہ یکچندی بود شاگرد این حقیر فقیر
بہر تعلیم او دلم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری لیکن او ہم نمیکند تقصیر
ہرچہ اوسمی نویسد از بد و نیک جملہ را میکند بنام فقیر^۱

ص ۵۴ : س ۱۳ ، میر دوری : از جملہ شاگردان میر علی مشہدی

است^۲

ص ۵۴ : س ۱۳ ، حافظ محمد امین : از مشہد بود و در نستعلیق

نویسان ممتاز دورہ اکبری محسوب^۳

ص ۵۴ : س ۱۸ ، سلطان محمد نور : مراد مولانا سلطان محمد بن

مولانا نوراللہ است. در حبیب السیر آمدہ^۴ است «عمدہ نسخ نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران^۵»

ص ۵۴ : س ۱۸ ، خندان : مراد مولانا سلطان محمد خندانست. مولانا

از شاگردان مولانا سلطانعلی مشہدی^۶ بودہ ، و از جملہ معاصران سلطان حسین بایقرا و میر علی شیرنوائی. در حبیب السیر^۷ آمدہ است کہ وی باوجود حسن خط بلطف طبع نیز موصوف است و بصحبت اہل عیش و طرب مشعوف . . . گاہی ہمت بر کتابت نسخ گارد. وی در سال ۹۱۵ وفات یافت^۸.

۱- نک : آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ ، آئین اکبری (بلاخان) ص ۱۰۹ ؛ مجالس المومنین

ص ۴۵۷-۴۵۸ ؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .

۲- مجالس المومنین ، ص ۴۵۷ ، تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .

۳- آئین اکبری ج ۱ ، ص ۷۶ ، آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۱۰۹ .

۴- جزوسیم از جلد سیم ، ص ۳۵۰ ، برای نمونہای مختلف خط وی نک : احوال و آثار خوشنویسان ، ج ۳ ، ص ۹۷۵-۱۰۰۸ -

۵- آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۷۵ .

۶- جزوسیم از جلد سیم ، ص ۳۵۰ .

۷- آئین اکبری ، (بلاخان) ، ص ۱۰۸ ؛ برای نمونہای مختلف خط وی نک : احوال و

آثار خوشنویسان ، ج ۳ ، ص ۹۷۵-۱۰۰۹ .

ص ۵۵ : س ۱۳ ، میرزا قاسم جنا بادی : میرزا قاسم گونا بادی متخلص به «قاسمی» از مشاهیر شعراء قرن دهم هجری است. همزمان با شاه طهماسب صفوی میزیسته و در مثنوی سرایی سرآمد سخنوران محسوب بود. **شهنشاه نامه** ، و **لیلی و مجنون** ، و **کارنامه** ، و **خسرو و شیرین** مثنویهای معروف اوست. وی در سال ۹۸۲ فرمان قضا یافت.^۱

ص ۵۵ : س ۱۹ ، **استابزهزاد** : مراد استاد کمال الدین بهزاد مصور معروف دربار سلطان حسین بایقرا. کارش بیمن تربیت و حسن این بادشاه و وزیر کاردانش امیر علی شیر نوائی بالا گرفت.^۲

ص ۵۵ : س ۲۳ ، **استابزهزاد** : . . . دایره چنان می باید که بتو گفتم - بابر نیز بدین واقعه اشاره میکند.^۳

ص ۵۷ : س ۱۵ ، **تردی روده** : در سمرقند چشم بجهان گشود. پدرش از هرات بود و بنا به اطلاع میر علاء الدوله قزوینی در سلک وزرای سلطان حسین میرزا قرار داشت. امین احمد رازی وی را در عداد منشیان آن پادشاه شمرده است. در هر حال تردی روده پس از کسب فضایل بهند روی آورد و از جمله وابستگان درگا، میرزایان الغ میرزائی گردید. چون آنها به فتح بهروج دست یافتند وی تاریخی سرود که در تذکره حاضر نیز نقل گردیده است. امین احمد رازی رباعی دیگری نیز از وی آورده که در فوت لاچین نامی شخصی گفته بوده است. رباعی مزبور بدینقرار است :

لاچین قدیم شاه لاچین پرور شنقار شد از زمانه کین پرور
تاریخش اگر شاه پرسد از تو گو: حیف ز لاچین شه دین پرور

۱- مزید اطلاع را: نک: میخانه، ص ۱۸۰-۱۶۸، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۵۰۷-۵۰۸.

۲- مزید اطلاع را رک: بدایع الوقایع، ج ۲، ص ۹۱۰-۹۰۱؛ جیب السیر، جزو سم از جلد سیم، ص ۳۰؛ بابر نامه (بیوریج) ۲۹۱؛ شرح حال بهزاد بقلم خانم دکتر قمر آریان، طبع وزارت فرهنگ و هنر.

۳- نک: بابرنامه (بیوریج)، ص ۳۲۹ -

صدیق حسن خان بر این اضافه میکنند : در عهد اکبری چندى ملازم جناب مرزایان گجرات و چندى در دکن اوقات گرامى بسر نمود ، و از انجا برای کسب سعادت حج و زیارات مسلک سفر حجاز پیمود. قصیده در مدح ادهم خان اکبری نظم کرده بحضورش گذرانید. ادهم خان مقدار صلهاش محول بر خواهش و طلب وی گردانید. ملا زبان به لک تنکه گشاد. خان فتوت کان هاندم بوی داد و گفت ملا پست همتی. اگر کرور میطلبیدی مضائقه نمیکردم. ملا از آن زمان بتأسف و تحسر آشنا بود که چرا کرور بر زبان نیاوردیم.^۱

ص ۵۸ : س ۵ ، مولانا زین الدین محمود القواس البهیدانی : وی از اکابر

اولیاء و اجلة علمای نقشبندی قرن دهم هجری بوده است. از علوم متعارفه بهره تمام داشت و بشرف صحبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی و مولانا عبدالغفور لاری نیز مستعد شده بود. در طریقت از خلفای مولانا نور الدین اسفیدانی بود و بواسطه وی بمولانا سعدالدین کاشغری میرسید. بعضی بر آنند که وی نسبت ارادت به مولانا نظام الدین ابن مولانا علاء الدین مکتب دار داشت و بدوام واسطه بمولانا کاشغری میرسید. گویند در مبادی سلوک اندیشه تحصیل علوم بر وی غالب آمد و وی بدین منظور از پیر و مرادش جویای اجازه شد. مولانا نورالدین گفت : ظاهراً طلب مفتی گری یا قضا یا احتساب یا تدریس یا خطابت در سرت جا گرفته است ، الا با یک خدا مشغول می ماندی. گفت : هیچکدام ازین مناصب در نظرم نیست بلکه میخواهم صرف و نحو و منطق و معانی و لطایف و عجایب فرقانی و رموز و اشارات احادیث نبوی بدانم. فرمود : خواندنت مبارک باشد، در درس مولانا غیاث الدین احمد بخوان. مولانا زین الدین همچنان کرد و در اندک زمانی گشایش بسیار در علم وی را دست داد. صادق همدانی مینویسد که مولانا سالها در خراسان بر طریقه طاعت و عبادت و تقوی و طهارت بسر برد. چون شیوع بدعت در آن دیار از حد متجاوز شد بقندهار آمد و رحل

۱- صبح گلشن ، ص ۸۴. نیز رک : نفایس المائر (بیت ت) : منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص

۲۰۱-۲۰۰ : هفت اقلیم جلد سوم ، ص ۳۸۵-۳۸۴ شام غریبان ، ص ۵۷.

اقامت انداخت . . گویند صحبت وی را اثری بود، هر که در مجلس وی درآمدی متاثر برخاستی. از سخنان اوست که فرموده : کسی را که غیر از خدا مراد بود از خدمت درویشی بهره نه بیند.^۱

بیرمخان از جمله ارادتمندان صمیمی مولانا بود و در مجالس درس مشار الیه مرتب شرکت میجست. حین مراجعت از ایران هایون چون وارد قندهار گشت خان مزبور وی را نیز خدمت مولانا معرفی نمود. در همین ایام هایون مجلسی ترتیب داد که در آن اش حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم میدادند و مولانا زین الدین محمود کهانگر بهداینی از جمله مهمانان بود. در حالیکه طشت در دست بیرم خان بود و هایون میخواست شخصاً آب بر دست مولانا بریزد. مولانا به نوۀ سید جمال الدین محدث، میر حبیب الله که وی نیز در آن میهمانی حضور داشت، اشاره کرد و خطاب به هایون گفت : مگر نمیدانی که آن شیخ چه کسی است ؟ هایون ناچار آفتابه را خدمت میر مشارالیه برد. میر حبیب الله ازین پیش آمد دستپاچه شده با عجله بسیار کمی آب بر دستهایش ریخت. هایون دو مرتبه آفتابه را بخدمت مولانا زین الدین آورد و آب بدست ایشان ریخت. مولانا با تشفی خاطر دستهایش را بشست، و چون هایون پرسید که طبق سنت چه قدر آب برای دستشویی لازم است ؟ مولانا فرمود : مقداری که برای شستن دستها کفایت باشد. هایون از صحبت مولانا بسیار خوشحال شد و از خدمتشان استفادتهایی نمود.^۲

ابوالفضل مولانا را از جمله «خداوندان باطن»^۳ شمرده^۴ و نوشته است که : وی از جمله مبارزان سرشکن نفس اماره بود.^۵ از مجمع الشعرای جهانگیرشاهی

- ۱- طبقات شاهجهانی، برگ ۲۲۶-۲۲۵ ب.
- ۲- منتخب التواریخ، ج ۱ ص ۴۵۷-۴۵۵؛ (ترجمه اردو) ص ۳۰۴-۳۰۳ نیز نک : تذکره هایون و اکبر، ص ۱۷۰-۱۶۹ : اکبر نامه، ج ۱، ص ۳۳۳.
- ۳- آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۶۶؛ آئین اکبری (بلاخان)، ص ۶۰۸. علی الرغم منتخب التواریخ و تذکره هایون و اکبر، و اکبر نامه (پاورقی ۲) لقب مولانا بهداینی در آئین اکبری "کمال الدین" ضبط شده است.
- ۴- اکبر نامه، جلد اول، ص ۳۳۳.

جنین متبادر میشود کہ مولانا گوئی بہ لاهور نیز مسافرتی نموده است. وی در سال ۹۶۷ در زمان اکبر شاہ فرمان قضا یافت.^۱

ص ۵۸ : س ۱۶ ، عین الملک : مراد حکیم شمس الدین علی شیرازی است. میر علاء الدولہ قزوینی دربارہ وی مینویسد : «حکیم از جانب والدہ از فرزند زادہای علامہ عصر مولانا جلال الدین محمد دوانی است. بلطف خصایل و حسن شہایل اختصاص دارد. در وادی کجالی بینظیر است و در بسیاری از صنایع صاحب وقوف است. قریب بہ بیست . . . است کہ درین سلسلہ علیہ و دودمان علیہ خدمات لائقہ بتقدیم رسانیدہ منظور انظار کیمیا آثار حضرت اعلیٰ است و بخطاب حکیم عین الملک ممتاز . . . بنا بر موافقت سلیقہ گاہی از و اشعار مرغوب سر می زند.»^۲

بدایونی راست : «این اشعار ازوست کہ در وقت مشایعت در باغ خواجہ نظام الدین احمد مرحوم در سواد لاهور بطریق یادگار بفقیر نوشتہ دادہ وداع کرد و از لاهور برسات راجہ علی خان برہان الملک متوجہ دکن شد ، و آن دیدار آخرین بود :

چنان از عشق پرگشتم کہ در دنیا نمیگنجم ہمہ جا پر ز عشقم گشت و من درجا نمیگنجم
اگر با غیر عشق الفت نمی گیرم عجب نبود مثال عصمت میدان کہ در صہبا نمیگنجم
نشان از من چہ می پرسی کہ من خودہم نمیدانم ہانا سر توحیدم کہ در انجا نمیگنجم^۳

حکیم در سال ۱۰۰۳ در گذشت.^۴

ص ۵۸ : س ۲ ، چہ صحرا چہ دریا چہ بر و چہ بحر : بیت از سعدی است.

ص ۵۹ : س ۴ ، پیر محمد خان شروانی : ملا در ابتدای حال طالب علم بود ولی بوسیلہ مرحمت و توجہ خانخانان پیرم خان بمرتبہ امارت دست

۱- طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۲۶ .

۲- تفایس المآثر ، بیت ۱۷۰.

۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۶۵-۱۶۴ .

۴- نتایج الافکار ، ص ۲۴۶ .

یافت و وکیل مطلق خان مشار الیہ گردید۔ در اوایل دورہ اکبری در جنگ با ہیمو شجاعت و دلاوری فوق العادہ ای از وی ظہور یافت و در عزت و احترام وی در دربار افزودہ شد۔ علی الرغم تمام علم و فضیلتش شوکت ظاہری ملا را چنان خیرہ ساخت کہ وی اصل و آغاز کار خود را فراموش کرد۔ و کار بدانجا کشید کہ نوتی چون وی بیمار افتاد و بیرم خان بہ عیادتش رفت ، وی مشارالیہ را بحضور نپذیرفت۔ این رفتار ناہنجار وی مایہ رنجیدگی خاطر بیرم خان شد و وی تمام اسباب تجمل و امارت از ملا باز پس گرفت۔ سپس در روزگاری کہ بیرم خان مورد عتاب ملوکانہ قرار گرفت۔ ملا بہ دربار بازگشت۔ شاہ اکبر وی را بہ منصب پنجهزاری و خطاب ناصر الملکی مفتخر ساخت و بہ تعقیب بیرم خان ، کہ علم بغی و طغیان بر افراشتہ بود ، تعیین نمود۔ سپس خدمتی در دکن نیز بہ ملا محول گردید۔ زمانی در انجام بعضی مہات در آن ناحیہ وی از آب نربدا عبور کرد و بہ ولایات آن جا ضرر فراوان رسانید۔ و چون بہ شهر برہانپور دست یافت مردم آن محل را بیدریغ از دم تیغ گذرانند و حتی بسیاری از سادات و علما را نیز نشانہ تعدی ساخت۔ چون حاکم آسیر باتفاق باز بہادر، کہ باوی پناہندہ شدہ بود ، بر ملا حملہ برد ، ملا تاب مقاومت نیاوردہ جانب مندو گریخت و حین عبور مجدد از آب نربدا ، از امپش سقوط کرد و غرق شد۔ این واقعہ در ۹۶۹ اتفاق افتاد^۱۔

ص ۵۹ : س ۶ ، میرمید شریف : صاحب « کتاب التعریفات » معروف

(بیروت ، مکتبہ لبنان ، ۱۹۶۹ م۔^۲)

۱- برای مزید اطلاع بر احوال وی رک : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۴۲۹ ؛ آیین اکبری (بلاخان) ، ج ۱ ، ص ۳۴۲-۳۴۳ منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۵۶-۱۵۷ ؛ ذخیرۃ الخوانین ، ج ۱ ، ص ۱۰۱-۱۰۲ ؛ تاریخ اکبری تألیف عارف قندھاری ، ص ۵۰ ، ۵۴-۵۶ ، ۶۶ ، ۶۸ ؛ برہان مآثر تألیف سید علی طباطبا ، ص ۲۴۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۸ ، ۳۴۹ ۔

۲- برای شرح حالش رک : رشحات عین الحیات (مخطوطہ شماره 1.0.705) کتابخانہ دیوان ہند ، برگ ۹۱ ببعد ؛ طرائق الحقائق ، ج ۲ ، ص ۶۸۹-۶۹۴ ۔

ص ۵۹ : س ، ۲۱ دروازه لعل : 'کالی دروازه' دہلی مراد است.^۱
 ص ۶۰ : س ۱۵ ، رباعی... در جواب استاد : ابن رباعی از قاضی
 لاغر^۲ است. بنا برین ملا صدر حنا تراش ظ. ہرآ از شاگردان مشاراً الیہ بوده است.
 ص ۶۱ : س ۹ ، قاضی زادہ کاشان : قاضی زادہ کاشان ظ ہرآ از شہرت
 فراوانی برخوردار بوده است. میر معصوم بہکری در ضمن بر شمردن «فضلائی
 زمان میرزا عیسی و میرزا محمد باقی ترخان» دربارہ وی مینویسد : «ذکر قاضی
 شیخ احمد و ذکر قاضی کاشانی مستغنی از اظہار حالات کہالات ایشان است.»^۳
 ص ۶۱ : س ۱۰ ، میرزا عیسی ترخان : رک : میرزا شاہ حسین.

ص ۶۱ : س ۱۸ ، ملا طریقی : «از بلدہ طیبہ ساوہ است از بدو فطرت
 و ایام شباب بوادی شعر و شاعری افتادہ با آنکہ آبا و اجداد او را درین وادی
 دخلی نبودہ. و اشعار غریب ازو بوقوع رسیدہ و با شعرای زمان در ہمہ وقت
 و اوان معارضات داشتہ ، علم نیز زبانی در بر ملک از روی فصاحت بر افراشتہ،
 حالا درین دودمان عالیشان در ملک مداحان و شعرای زمان مندرج است. از
 اشعارش این چند مطلع و ایات ثبت شد :

عشق باز ترا بغیر از جان سپردن پیشہ نیست	●	من کہ از مردن نہ اندیشم دگر اندیشہ نیست
کسی را جان ز دست محنت ہجران نمی ماند	●	اگر اینست ہجران ہیچکس را جان نمی ماند
درین دیار بخونخوارہ کہ دل بستم	●	بدام زلف پری چہرہ کہ افتادم
اگر کشد ز جفایم نمیکنم فریاد	●	نہ بینم آنکہ مبادا رسد بفریادم
من سگ اویم کہ پا در دامن ہمت کشد	●	نی بکس منت نہدنی از کسی منت کشد
گفتی کہ زار میکشمت گرد من مگرد		گرد تو گردم از سخن خویشتن مگرد

- ۱- مزید اطلاع را رک : آثار الصنادید ، ص ۹۵ ؛ واقعات دارالحکومت دہلی ، ج ۲ ، ص ۶۴۴.
- ۲- خیرالبیان ، برگ ۲۲۹ ب ؛ ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۳۰۰.
- ۳- تاریخ سند ، ص ۲۱۸.
- ۴- برای مزید اطلاع. رک : مکی نامہ حسام الدین راشدی.

دو عارضت بخیاالم چو وقت خواب در آید
 بیاد آمدنت باوجود آنکه نیایی
 نمیخواهم کشد نقاش نقش ان پری رو را
 درد عشق افزود، همدردی درین عالم نماند
 بی گناه از من چرا ای بیوفا رنجیده
 نمی توان نفسی بی تو در جهان بودن
 گره ابرو آن سرو قد دلجو چیست
 دیدیم برقتن قد آن سرو روان را
 شهر دلم سپاه غمت را مسخرست
 کرده از شاهد دنیا بکلی انقطاع
 کسی نگفت و نپرسید، کین چه مرحله بود
 که خضر آبکش واپسان قافله بود^۲

ص ۶۲ : س ۱۵ ، قاضی لاغر : مراد قاضی احمد لاغر سیستانی است.

چون در زمان وی قاضی دیگری وجود داشته که نسبت بوی فربه و جسم تر
 بوده ، لاجرم قاضی احمد «قاضی لاغر» مشهور گشت. تذکره نویسان درباره علم و
 فضیلت و استعدادی وی در شاعری متفق اللفظ اند و خوش صحبتی و شیرین
 کلامی وی را مورد ستایش قرار داده اند. در خیرالبیان آمده است که وی
 «بزدور فضل و کمال دانش آراسته و پیراسته بوده ، و قاضی بسیار خوش طبع
 بوده. در حینی که خواجه آصف بخدمت ملک الملوک العجم سلطان محمود
 والی سیستان آمده بود ، میانه خواجه و قاضی خوش طبعی و مطایبات شده. مقطعات
 بیکدیگر گفته اند :

۱- نفایس المآثر ، بیت 'ظ'.

۲- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۹۴۷ برای مزید اطلاع رک : منتخب التواریخ ، ج ۳ ،
 ص ۲۴۲ ، ۲۶۴-۲۶۳ ؛ تاریخ اکبری تألیف عارف قندهاری ، ص ۱۲۵-۱۲۳ ؛ هفت
 اقلیم ، ج ۲ ، ص ۵۲۸ ۵۲۷ شام غریبان ، ص ۱۶۵ ، ۲۴.

قطعه

بزرگی میکند بسیار قاضی احمد لاغر
 فرستد محتسب را جانب پیر مغان هر دم
 ندارد هیچکس پروای ریش محتسب اما
 نمیدانم چرا بر اهل علم منتهی دارد
 مگر از میفروشان هم خیال رشوتی دارد
 بدور شیشه می ریش قاضی حرمتی دارد
 قاضی در جواب گفته

بود از هجو تو ای خواجه خاموشی شعار
 ریش قاضی گفته حرمت ندارد پیش کس
 ریش قاضی حرمتی دارد بر هشیار و مست
 لب گشادی خود بدین معنی و این از پیش تست
 گر رسد آزار بر ریش تو ام هم از پیش تست
 آنکه پیش هیچکس حرمت ندارد ریش تست

وله

آصفی خواجه شکر لب و شیرین گفتار
 بهر ناگفتن شعرست که استاد ازل
 لب خواجه آصفی چاکی داشته این اشعار کنایت بدانست و این قطعه نیز
 از آن قبیل است.

وله

گفت شخصی از زبان آصفی
 تا نه از من بردی این یک دو بیت
 از زبانم اندکی را می برید
 تینگی کشیده، بر سرم آن سیمبر رسید
 خوبان گل گلشن حیانتند همه
 از آدمیان غرض همین ایشانند
 کین سخن میگفت از روی ذم
 دوستی ای کاش از روی کرم
 از دهانم اندکی میدوخت هم
 گفتم که چیست؟ گفت که عمرت بسر رسید
 شکر لب و شیرین حرکاتند همه
 بگذار، که باقی حشراتند همه
 . . . سلیقه شعر و معنی بغایت نیک داشته و در آن ملک بامر قضا بامانت
 و دیانت اشتغال می فرموده. از اشعار اوست :

دلگیر شده تیر تو در سینه تنگم از بسکه درین غمکده بسیار نشسته

در باب قاضی نسل که برادرش بوده و فریه بوده :

وله

سؤال کرد ز من دوش قاضی فریه
 جواب دادم و گفتم تو هیچ میدانی
 که از چه روی چنین لاغر و ضعیف تنی
 که از چه روی چنین فریه و قوی بدنی

۱- در تحفه سامی ص ۱۱۴ (نک: آتشکده آذر، بخش اول، ص ۴۲۲) مصراع دوم بدینقرار است :

فکر کفتم کنید که عمرم بسر رسید.
 ۲- خیر البیان، برگ ۲۲۹ ب - ۲۲۹.

وجود من شده از قطره منی موجود وجود تو شده موجود از هزار منی...^۱

قاضی در شہور سنہ ۹۵۸ ہجری در ملک سیستان فوت نمود.^۲

ص ۶۲ : س ۲۳ ، حاکم سیستان : مراد ملک سلطان محمود ، والی سیستان است. وی از نژاد قدیم والیان سیستان بود و سلسلہ نسبش بہ صفاریہ می پیوست. پس از فوت شاہ اسماعیل ثانی بہ نحر یص امرا و اکابر سیستان وی جعفر سلطان افشار را ، کہ از طرف دولت صفویہ حاکم آنجا بود ، منہزم ساختہ ، در حکومت آن ملک مستقل گردید ، و بنحوی بانتظام و انصرام آنولایت ہمت گاشت کہ مجال اختلاف در احدی نماند.^۳

ص ۶۳ : س ۱ ، ز خدمت تو مرا : در تذکرہ ہا پیش ازین ، بیت زیر نیز دیدہ میشود :

شہنشاہ ز کرم عذر بندہ را پذیر ز خدمتت دوسہ روزی اگر کنارہ کم

ص ۶۳ : س ۲۲ ، ملا علی احمد : مراد ملا علی احمد متخلص بہ نشانی ابن مولانا حسین نقشی دہلوی است. پدر و پسر در شیوہ مہر کنی از بیدلان روزگار بودند. ملا این فن را از پدرش یاد گرفت و بنوبہ خود از سرآمدان زمان خود گردید. شہرتش در این زمینہ بہ عراق و خراسان و ماوراء النہر رسیدہ بود. ملا در علوم دیگر نیز ید طولائی داشتہ و ہمگان بوی بدیدہ احترام مینگریستند. ملا عبدالقادر بدایونی کہ با وی علاقہ محبت و وداد داشتہ شرح حالش را بتفصیل تمام نگاشتہ است. جهانگیر کہ در ایام طفلی سبق پیش پدر ملا علی احمد خواندہ بود ذکرش را در توزک خود آوردہ و نوشتہ است کہ

۱- مجمع النفایس ، بیت 'ل'.

۲- نفایس المآثر ، بیت ، ل. نیز نک : مذکر احباب ، ص ۱۹۸-۱۹۷.

۳- مزید اطلاع را نک : تاریخ روضۃ الصفا : ج ۸ ، ص ۱۷۸-۱۸۰ ؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۵۷ ، ۴۸۴-۴۷۸.

۴- ایضاً : ز خدمت ؛ ہفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۲۹۹ ؛ ز صحبتت — بنا بگفتہ ابن احمد رازی ، قاضی لاغر با حاکم سیستان رنجش کردہ بقندہار رفت و این ابیات از انجا بوی فرستاد.

روزی این بیت امیر خسرو :

هر قوم راست راہی دینی و قبلہ گاہی من قبلہ راست کردم بر سمت کجکلاہی
در دربارش خواندہ شد. هنوز بیت تمام نشدہ بود کہ حال بر ملا علی احمد کہ
آنجا حضور داشت متغیر شد و فی الحال در گذشت. این جریان روز دوازدهم
محرم ۱۰۱۸ اتفاق افتاد. جسدش بدہلی آوردہ در گورستان آبائی مدفون ساختند.^۱
ص ۶۳ : س ۲۴ ، **خواجہ اویس گوالیاری** : در منتخب التواریخ آمدہ
است : «دانشمند مناظری مجادلی بود و در وادی اصول و فروع بی نظیر روزگار.
قوت حافظہ اش بمثابہ کہ در وقت بحث چون کار بنقل می افتاد صفحہ صفحہ و
ورق ورق عبارت را یاد میخواند و میگفت کہ این عبارت فلان کتاب است در
آنجا بہ بینید و خصم را الزام میداد ، بعد ازان چون تفحص میکردند هیچ اثر
ازان نمی یافتند. و بہ همین طریق روزی در مجلس پادشاہی مولانا الیاس منجم
را، کہ استاذ محمد ہایون پادشاہ و لیاقت و استعداد رصد بندی داشت، الزام داد
تا مولانا از ہمین اعراض سوار شدہ و از پرگنہ موہان سرکار لکھنؤ کہ جاگیر
وی بود گذشتہ و ترک سپاہگیری کردہ بایلغار بگجرات و از آنجا بمکہ معظمہ
رفت و در ولایت عراق و آذربایجان و اردبیل کہ وطن مالوف او بود رسید و
در گذشت.»^۲

۱- مزید اطلاع را نک : نفایس المآثر ، بیت 'ن' : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۲۰ ، ۲۲ ،
۵۴ ، ۵۵ : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۰ : منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۳۴۹-
۳۶۰ : توذک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۸۲-۸۳ : انوار العیون فی اسرارالمکون
تالیف شیخ عبدالقدوس گنگوہی ، ترجمہ اردو از عزیز احمدی ، اعظم گڈ ، ۱۹۲۸ م ،
ص ۱ : طبقات شاہجہانی ، برگ ۲۹۹ : کلمات الصادقین (خطی) بتصحیح نگارندہ ، ص
۸۴. صادق ہمدانی در کتاب اخیرنہ تنہا بیت امیر خسرو را باشتباہ بہ میر حسن دہلوی
نسبت دادہ ، بلکہ تاریخ فوت ملا را نیز ہیجدهم محرم نوشتہ کہ با گفته جهانگیر کہ
شاہد عینی ماجرا بودہ ، درست در نمی آید.

۲- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۱۳۱-۱۳۳. بدایونی حکایتی نیز آوردہ است محیط بر پیش
گوئی صادق وی دربارہ از چاہ بہ چاہ رسیدن شاہ اسماعیل صفوی و ملاقات آن پادشاہ
با مولانا.

ص ۶۶ : س ۲۴ ، ملا خواجہ خرد مکہ : میر علاء الدولہ قزوینی

کامی راست : « مرد متقی درویش نهاد پرهیزگار است. و بفقر و فاقه مفتخر. از حطام دنیوی آزاد و بزراعت و عمارت هر چیز حاصل میکند صرف راه خدا مینماید و بنان جوین و خرقة پشمین قناعت می فرمایند ، طوبی له و حسن مآب.

نان جوین و خرقة پشمین و آب شور سی پاره کلام حدیث پیغمبری
با یکدو آشنا که نیرزد بنیم جو در پیش چشم همتشان ملک منجری
این آن سعادتست که بروی حسد برد جوپای ملک قیصر و جام سکندری

قبل ازین چهل سال بزیارت حرمین شریفین زادها الله تعظیما و تکریما رسیده و حالا گوشه خمول و انزوا گزیده در بلده کابل متوطن است، و اهل آن دیار را حسن اعتقاد درباره او در خاطر متمکن. طبع مستقیمش بشعر مرد است. این ابیات سحر آیات مشهور ازوست :

خواهم که بان تازه گل از روی نصیحت گویند که : با هر خس و خاری ننشیند
اما بطریقی که زما خاک نشینان بر خاطر او هیچ غباری ننشیند

از شاگردان شیخ نور الدین است و از مصاحبان و یاران شیخ زین و شیخ ابوالواحد و شیخ اسمعیل بوده، و از مجالس افادات ایشان بهره مند می بوده. در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمایه در کابل بجوار رحمت ایزدی پیوسته. این فقیر بملازمتش رسیده.»^۱

ص ۶۸ : س ۱۳ ، میر امانی : «میر امانی کابلی از طبقه سادات آنجاست

مشهور بمیرمیخچه. خوش فهم لطیف طبع است، قبول صحبت و نمک کلام دارد، بلند مشرب افتاده و از اعوجاج طبیعت آزاده است. سلیقه اش بدریافت تاریخ و گفتن اشعار موافق است. در تاریخ وفات چغتای سلطان که جوان خوب صورت بوده در آخر ایام گل فوت شده، گفته :

وله

سلطان چغتای که بود گل گلشن خوبی ناگه اجلش سوی عدم راهنمون شد

۱- نفایس المائر ، بیت 'خ'.

چون موسم گل سفر کرد ازین باغ دلها ز غمش ته بته آغشته بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جسم در ناله شد وگفت: گل از باغ برون شد

وله

وصف قدت با لف چون کنم ای نخل حیات چون الف ساکن و قد تو بود خوش حرکات

وله

غافل از یاد تو ای شیرین شایل نیستم گر تو از من غافلی من از تو غافل نیستم

وله

دل بفکر دهان در تنگنای حیرت است حیرتش رو داده از جایی و جای حیرت است

وله

اثبات وجود را چه حاجت به بیان چون خود همه اوست آشکارا و نهان
گویند بنفی غیر بگشای زبان نفی چه کنم کجاست از غیر نشان'

در تاریخ وفات مولانا نادری سمرقندی (متوفی ۹۶۶) گوید:

وا حسرتا که نادری نکته دان برفت آن نادری نه داد سخن داد در جهان
جستم برسم تعمیه تاریخ فوت او گفتا خرد که: رفت یکی از سخنوران^۲

ص ۶۸ : م ۱۴ ، ملا واصلی : مولوی مظفر حسین صبا مینویسد:

«بعضی او را مروی و بعضی کابلی نوشته اند. عارف کامل و مجذوب واصل بود، آنچه از نقد و جنس باو میرسید بمحتاجان میرسانید و بسوراخ موران دانه میریخت و بدبستان اطفال میوه تقسیم میکرد و در سنه ثمان و سنین و تسعماه (۹۶۸) ازین جهان رخت بر بست. در «یدبیتضا» از ملا قاطعی آورده که نوبتی ملا جانی را در شعری با ملا واصلی توارد اتفاق افتاد و برسرش هم باهم محاوره و مقاوله در میان آمد - ملا جانی پیش حاکم مرو استغاثه نمود که گوهری گرانبهای من ملا واصلی دزدیده است. حاکم ملا واصلی را طلبیده باحضر آن گوهر اسر فرمود، وی انکار کرد، حاکم تعزیرش نمک آب تجویز نمود. اکابر شهر بر بن قصه

۱- نقایس المآثر، بیت '۱'.

۲- منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۴۷۵. مزید اطلاع را رک: طبقات اکبری، ج ۲، ص

۵۱۷؛ هفت افلیم، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ طبقات شاهجهانی، برگ ۲۳۷.

وقوف یافته حاکم را برین ظرافت مطلع ساختند و ملا واصلی را ازین قید بیوجه رها کردند. از کلام اوست :

زدل پیکان زنگ آلود آن مهوش برون آید بسان شعله سبزی که از آتش برون آید

ص ۶۹ : ش ۱۱ ، شیخ گدائی : فرزند ارشد شیخ جمالی کنبو صاحب

سیرالعارفین است. در اوایل حال از مقربان هایون پادشاه بوده. چون مشارالیه در نتیجه شکستش بدست شیرخان افغان در سال ۹۴۷ راه فرار پیش گرفت شیخ گدائی روبه گجرات نهاد. پس از چندی چون بیرم خان از لشکر افغانه گریخته بگجرات رسید ، شیخ گدائی بصحبتش شتافت و مادام که خان مزبور در گجرات بود دقیقه در خدمتش فرونگذاشت. سپس چون در اواخر سال ۹۴۹ بیرم خان بملازمت هایون که در آنزمان در قصبه جون سند بسر می برد ، متوجه شد ، شیخ گدائی وی را با کمال صمیمیت بدرقه گفت و خودش بعزم زیارت حرمین شریفین با اتفاق خانواده اش از گجرات برآمد. شیخ گدائی در زمان اکبر شاه بهند معاودت نمود و به پاداش جوامردیهایی که نسبت به بیرم خان از وی بظهور پیوسته بود ، به منصب صدارت سرافراز شده و مرجع اکابر و افاضل هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و عراق گردید. عزت و احترام شیخ گدائی درین ایام بجائی رسیده بود که وی در ظهر مناشیر مهر می کرد و از تسلیم معاف بود و سواره پیش آمده با اکبر شاه مصافحه می نمود. پس از عزل بیرم خان از مدارالمهامی هندوستان در سال ۹۶۷ ه کار شیخ گدائی نیز از رونق افتاد و منصب صدارت از وی باز پس گرفته شد. در هر حال شیخ گدائی مقام و منزلت خود را در زندگی اجتماعی همچنان حفظ کرد و در جشنهای سالروز مشایخ دهلی با التزام تمام حضور می یافت. وی در سال ۹۷۶ و بقولی ۹۷۹ در دهلی وفات یافت و در آرامگاهی که حین حیاتش در دهلی برپا کرده بود ،

۱- روز روشن ، ص ۸۶۲-۸۶۶. حکایت معارضه ملا واصلی با ملا جانی در شام غریبان

(ص ۶۶) نیز نقل شده است ، منتهی لجهمی نرائن شفیق ، مأخذش را اسم نبرده است.

مدفون شد.^۱

ص ۶۹ : س ۱۳ ، شیخ جامی : در نفایس المآثر آمده است : «از اهالی هند است. اصلش از دهلی است. بزیور فضایل و کمالات مجلی بوده و مسافرت بسیار نموده. در زمان حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و ادراک خدمت اکابر آنزمان سیما حضرت مخدومی المولوی الجامی قدس الله سره السامی و شیخ الاسلام علیشیر رسیده ، نموده و بد آنچه رسیده است . و حضرت جنت آشیانی او را تعظیم و تکریم بسیار می فرموده اند. شیخ را از فقر و درویشی بهره تمام بوده و در وادی فضیلت و سلیقه شعر مرتبه مالا کلام. از اشعار اوست :

عشق را طی لسانی است که صد ساله سخن
دوست با دوست بیک چشم زدن میگوید

زاهد بطعنه گفت که روی بتان مبین
ای بی تمیز دیده بینا برای چیست

ما را از گرد کویش پیراهنی است برتن
وان هم از آب دیده صد چاک تا بدامن

گر جان نماند ما را در تن بیاد لعنت
در دل خیال نعلت چون جان بماند در تن

گویی سرم حبایست زینسان که بن دمام
غرقاب بحر خونم از گریه تا به گردن

لیلی بدلنوازی یک عشوه دید از تو
بچنون بعشق بازی یک شیوه یافت از من

ویرانه دلم را گنجیست یاد رویت
در وی خیال زلفت چون مار گرد مسکن

شد سینه جامی زنبور خانه در وی
از بسکه ساخت چشمت از تیر غمزه روزن

تا گرد دو یاقوت تو ریحان بدرآمد
صد عاشق دلسوخته را جان بدرآمد

چون چشمه کوثر، بزمنی که گذشتی
در هر قدمت چشمه حیوان بدرآمد

فرهاد بیاد لب شیرین بدل سنگ
هر تیشه که زد لعل بدخشان بدرآمد

تا عارضت از کفر خطت یافت لبامی
بیچاره دل از کسوت ایمان بدرآمد

وفاتش در سنه سبع و ثلثین و تسعمایه بوده. در تاریخش گفته اند :

خسرو هند بود تاریخش نیز بودست: بود خسرو هند

۱- مزید اطلاع را نک : نفایس المآثر ، بیت 'ج' در ذیل جامی : مثنوی مهر و ماه ، مقدمه

از سید حسام الدین راشدی ، ص ۶۳-۵۵ : صبح گلشن ، ص ۳۴۷-۳۴۶.

در حضرت دہلی کنہ در مقبرہ مزینی کہ در جنب مسجدی کہ شیخ گدائی خلف صدقش در آنجا بنا کردہ مدفون است.^۱

ص ۶۹ : س ۱۵ ، مردم گجرات . . . : صاحب حسن اند-مولانا شہیدی

غزلی در وصف جوانان گجراتی سرودہ است. این سہ بیت از ان غزل است :

گجراتیان ہمہ نمکین دل کباب شان می خوارہ اند و خون شہیدی شراب شان
در شیشہ چون نبات ز یکتائی آشکار از غایت صفا تی چون سیم ناب شان
این نظم ماند از تو شہیدی بہ یادگار در پای نخت خسرو عالی جناب شان

خواجہ حسن نثاری بخاری مینویسد کہ : ہمایون بادشاہ نوبتی خواجہ ایوب ابن خواجہ ابوالبر کہ را برسالت بگجرات فرستاد، زیبائی ماہرویان گجراتی خواجہ را چنان فریفت کہ مأموریت خود را فراموش کرد و در گجرات ماندگار شد. چون گجرات فتح شد خواجہ چندی مورد عقوبت قرار گرفت ولی ہمایون بزودی از خطایش در گذشت.^۲

ص ۷۰ : س ۹-۱۰ ، آہ من العشق و حالاتہ : قطعہ از مولانا نورالدین

عبدالرحمن جامی است.^۳

ص ۷۱ : س ۲۱ ، میر فہمی : در تذکرہ مذکر احباب^۴ مینویسد :

از سادات کثیر البرکات است ، و بحضورت امیر ابوالبقاء قرابتی دارد. مدتی تحصیل علوم نمود. بعد از آن بہ شعر مشغول گشت. ابیات خوب و اشعار مرغوب دارد ، و این مطلع آبدار از سخنان لطیف اونست و خوب واقع شد :

مطلع

فکر سر زلف تو مرا بی سرو پا کرد اندیشہ پا بوس توام پشت دو تا کرد

۱- نفایس المآثر ، بیت 'ج' ، مزید اطلاع را نک : مثنوی مہر و ماہ جالی دہلوی باہتمام

حسام الدین راشدی ، مقدمہ ، ص ۱۱۴-۱۱۰ .

۲- مذکر احباب ، ص ۱۹۱-۱۹۰ .

۳- منتخب التواریخ ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ .

۴- ص ۴۱۲ .

مدتی شد کہ در قندھار ساکن است^۱.

ص ۷۱ : س ۲۱ ، ملا نویدی : ظاہراً مقصود مولانا نویدی کلنگ است. وی شاگرد مولانا شہاب معانی بودہ و در لطافت طبع و شیرین زبانی در عصر خود شہرت بسزائی داشتہ. در روزگار ہمایون پادشاہ از ماوراءالنہر بہند آمدہ و با ہمایون پادشاہ نیز دیدار کرد. در سال ۹۷۰ در گذشت و در خطیرہ در نزدیکی آرامگاہ مولانا محمد امین زاہد ، در بلخ ، مدفون شد. وی از غزل سرایان چیرہ دست زمان خود بودہ و اشعار نیکو بسیار داشتہ. این مطلع ازوست :

بخدمت پیش قدم سرور را بر پاست می دوی قیامت قامتی داری مہ من راست میگوئی^۲
ص ۷۱ : س ۲۱ ، ملا شوخی : بہاء الدین حسن نثاری در بارہ وی چنین مینویسد : بکفش دوزی مشہور است. در شوخ طبعی بی ہمتا بودہ ، و قدم در میدان بلاغت نہادہ ، بہ چوگان فصاحت گوی سخن را از اقران می ربودہ ، لیکن پدرش کفش فروش بودہ ، و در بازار ملک مکانی داشتہ ، کہ مقام خوش طبعان بودہ . و این سہ بیت از اشعار سنجیدہ شوخی مذکور است :

بیت

در واقعہ دیدیم کہ شد یار پریشان ہستیم ازین واقعہ بسیار پریشان
شب خوردہ می و روز باغیار چو نرگس از خانہ برون آمدہ دستار پریشان
شوخی درمی چند بدست آر کہ ہستند خوبان جهان از پی دینار پریشان
ص ۷۲ : س ۱۳ ، ملا جانی : میر علاء الدولہ قزوینی ذکرش را بعنوان 'جانی یتیمان' آوردہ^۳، و نوشتہ است : «از بخارا است. پدرش یتیمان آنجا بودہ بدان سبب بدین نسبت اشتہار یافتہ است. بکابل آمدہ شرف خدمت حضرت جنت آشیانی دریافتہ مشمول عواطف و احسان ایشان گشتہ از ارباب عز و اعتبار شدہ است. این مطلع ازوست :

۱- مزید اطلاع را رک : تاریخ نظم در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۵۷۱-۵۷۰ ، مذکر احباب ، ص ۴۰۲ .
۲- نفایس المآثر ، بیت 'ج'
۳- مذکر احباب ، ص ۲۷۵ .

تا بوده ایم عاشق و بدنام بوده ایم اما از عاشقان باندام بوده ایم
این غزل نیز ازوست :

خوبرویان همه بی مهر . . . الخ

اورا غلامش زہر در خورد کرده در شہور سنہ ست و خمسین و تسعایہ بعالم
بقا پیوست. این بیت در تشبیہ ماہ نو عید گفته :

دوش .اہ عید شد بر شکل مصفل آشکار	کز بخار روزہ بود آئینہ دل را غبار
یا'مہ نو بود و بنمود از ضعف بدن	استخوان پهلوی لب تشنگان روزہ دار
یا تراشیدند بہر ناقہ لیلی حطب	یا تن خم گشتہ مجنون شد از غم زرد و زار ^۲
خویش را در سلک خدام تو میخواستہد فلک	زان کہان حلقہ آورده است بہر برگزار ^۳
کوکب و ماہ نوت ہرگہ کہ آید در نظر	نسترن نشگفتہ دان برگ خزان پیدوار ^۴
بلکہ پیکت بستہ زنگ و یکہ پر برسرزده ^۵	میرود از روم تا آرد خبر از زنگبار

ولہ

خط گرد رخت باعث حیرانی ماست زلفت سبب بی سروسامانی ماست
آن کاکل مشکین پی ویرانی ماست اینها همه اسباب پریشانی ماست

ص ۷۳ : س ۵ ، میر حضوری : میر علاء الدولہ کامی مینویسد :

«حضوری از سادات بلدہ قم است. فی الجملہ استعدادی دارد و سہ نوبت ہجج
رفتہ، دیوان غزل تمام کردہ در وادی وقوع گوئی بی بدل است. توطن در نجف
معنی نمودہ از تقیدات عادی دنیوی آسودہ است. این ابیات از آثار افکارش
مرقوم افتاد:

.. تو بہ غیر خوگرقتی پس ازین مرج از من	بدل رمیدہ گامی گلہ کنم ز خویت
پی تسکین مگو پندم کہ حالت یار می پرسد	چنان سنگین دلی کی از من بیمار می پرسد
ز بیماری ندارم غم مرا آن میکشد ہر دم	کہ می آید رقیبم از زبان یار می پرسد
رقیب از آرزوی آنکہ او مرگم خبر یابد	بہر کس میرسد حال من بیمار می پرسد

- ۱- شام غریبان، ص ۶۵ : آن مہ.
- ۲- ایضاً : پهلوی لب تشنگان.
- ۳- ایضاً : زار و زار.
- ۴- از گذار.
- ۵- شام غریبان این بیت را ندارد.
- ۶- شام غریبان ، ص ۶۶ : بلکہ پیکت بستہ رنگ دیگری بر سرزده.

حضور می بار می خواهد که از رشکم کشد ورنه
 سر حضوری و فتراک خونچکان بینید
 نشستم چون برت باغیر کردی طرح سرگوشی
 تمبغ هفتاد غزل مشهور سیفی نموده بود ازان نوشته شد.

جهت قصاب گفته

بخونم غرقه پیراهن از تو نشینم تابکی در خون من از تو

جهت فخار

ماه فخار آنکه باشد چرخ سرگردان او شد سرصد همچو من پامال در دکان او

جهت ریخته گر

کی بکس عشق بت ریخته گر میگویم خواهد او خون مرا ریخت اگر میگویم

اسکندر بیگ منشی راست : میر حضوری قمی ، سید صالح پاکیزه روزگار بود. سالها در عتبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانیده. در حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا، که دارالسلطنه قزوین مجمع این طبقه علیه بود، میر حضوری نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی داشت. میرزا کبیرمن در یافته بود و این طبقه جهت کبرمن و نسبت سیادت و شیخوخت با او بعزت و احترام سلوک می نمودند. اگرچه کم شعر است اما در غزل صاحب فن و شیرین سخن است و این بیت را خوب گفته :

ز وعده های توام ذوق انتظار بس است که هیچ عیش برابر بانتظار تو نیست

ص ۷۳ : ص ۸-۱۱ : ابیات از نفائس المآثر گرفته شده .

۱- نفائس المآثر ، بیت ، 'ح'

۲- تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۱۸۵ . مزید اطلاع را رک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۵۰۷-۵۰۹ ؛ ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۲۰۶-۷ ، در تذکره اخیر اسمش را میر عزیز الله قمی نوشته است. برادرش میر اشکی نیز از شعرای نام آور آندوره بوده. نک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۵۱۰ ، ریاض العارفین ، ص ۶۰ .

ص ۷۳ : مس ۱۴ ، ملا حزنی : در نفایس المآثر مینویسد : «حزنی^۱ اصفهانی خواهر زاده مولانا نیکی مشهورست. خوش طبع است شعر خوب میگوید. در زمانی که عباس سلطان در گیلان استیلا داشته چون حرفی^۲ در باب مذهب زیدیه طعنی کرده بوده حکم قطع زبان حرفی نمود. بعد از وقوع این امر همچنان در طلاق و بلاغت قصوری نشده بود. این ابیات از او نوشته شد.

... دم مرگ مرو از سرم ای عمر عزیز بنشین تا بتو جانرا بسپارم بنشین
این بیت نیز از رباعی او که بخاطر بود مرقوم شد.

گفتی سگ خویش خوانده ام حرفی را	حرفیست کزو بوی وفا می آید
جان بلب نزدیک و در دل آرزوی دیدنت	وقت مردن آرزوی جان بیارم به بین
عیدست و باز برسر عیشند مرد و زن	من سر نهاده بر سر زانوی خویشتن
غمگین ازین که بر من مسکین چهاگذشت	در فکر اینکه چون گذرد یار سوی من
گاهی ملول از اینکه بغربت فتاده ام	که شادمان که عشق جدا کردم از وطن

در شهور سنه سبعین و تسعمایه بقزوین آمده هفت بند ملا حسن کاشی را جواب گفته بود. از شاه پنج تومان و سروپا جایزه گرفت.^۳

در تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد : مرد طالب علم فاضل شوخ طبع شعر را بسیار خوب میگفت ، و خوب میفهمید. هر عقده که در معنی ابیات مشککه و خیالات دقیق پیچیده شعرا پیش می آمد ، باسانی میگشود. نهایت شکفته طبعی داشت. میخواست از زمره علما و فضلا باشد. چون در شعر فهمی و هرزه گردی و بی تکلفیهای صاحب مذاقانه ، که لازمه شعر است ، سر آمد اقران بود. بشاعری شهرت کرد و این ابیات از او مشهور عالم است :

در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت یاد زندان که درو انجمن آرائی هست
این ابیات نیز ازوست :

۱- امین احمد رازی و آفتاب رای لکهنوی اسمش را 'تقی الدین محمد اصفهانی' نوشته اند.

نک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۴۱۴ ؛ ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۸۶ .

۲- فی الاصل : حرفی در نتایج الافکار (ص ۱۸۱) نیز تخلص وی «حرفی» ضبط شده است.

۳- نفایس المآثر ، بیت 'ح'

ز گرمی جگر دوش چشم تر میسوخت چراغ دیدہ براه تو تا سحر میسوخت
نماند روغن بادام چشم و میدیدم کہ پارہ دل و پرکالہ جگر میسوخت

● خون ز چشم بیچکد گوگل درین مجلس مباش جان براهش مینہم گو عود در مجمر مسوز
این مقطع نیز از مولانا شہرت عظیم دارد والحق عاشقانہ است :

ہنوز این اول عشق است حزنی گریہ کمتر کن کہ وقت گریہ ہای درد دل در پرواز میآید

ص ۷۳ : س ۱۸-۲۰ ، ابیات از نفائس المآثر ماخوذ میباشد.

ص ۷۴ : س ۱ ، ملا حیدر سبزواری : در نفایس المآثر حیدری
سبزواری آمدہ است. در ہانکتابست : «طبع شعری دارد و دیوان تمام کردہ در
مشہد ساکن است.»

ص ۷۴ : س ۶-۷ : در نفایس المآثر نیز ہمین دو بیت بعنوان نمونہ
آورده است.^۲

ص ۷۴ : س ۱۰ ، ملا حیرانی قمی : اگرچہ بہمدان منسوبست اما
اصلش از قم بودہ. بہ خوشگویی و شیرین کلامی اشتهار داشت بنا بگفتہ امام
میرزای صفوی قوت حافظہ اش بمرتبہ ای بود کہ صد ہزار بیت بخاطر داشت و
در زمان سلطان یعقوب از جملہ ندما بود. وی در جمیع انواع سخن طبعش را
می آزمود ، و غیر از سایر اشعار ، مثنویہایی نیز بر جای گذاشت کہ از آنجملہ
است ، بہرام و ناہید ، مناظرہ آسمان و زمین ، مناظرہ سیخ و مرغ ، و مناظرہ
شمع و پروانہ. حین اقامتش در کاشان ، حیرانی دل بعشق جوانی در داد. چون
این ماجرا شہرت پیدا کرد قاضی آنجا حکم باخراجش نمود. ملا قصیدہ ای
در ہجو قاضی سرودہ کاشان را بسوی ہمدان ترک گفت. در کبرسنی در
سال ۹۳۰ در ہان شہر در گذشت و مدفون گردید. ازوست :

۱- تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۱۸۶-۱۸۷ ، مزید اطلاع را رک : ہفت اقلیم ،
جلد دوم ، ص ۴۱۴-۴۱۷ ؛ ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۸۶-۱۸۸ ؛ آئین اکبری
جلد اول ، ص ۱۷۲ ؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۳۵ ؛ طبقات شاہجہانی ، ص ۲۴۱ ب.
۲- نفایس المآثر ، بیت 'ج'

ای جهالت چراغ هر خانه
 ز هجران تابکی سوزد، دل سرگشته و من هم
 شمعی و صد هزار پروانه
 طبیم چاک دل میدوخت، گشت از آتشم آگه
 چو شمع از آتش دل ، کاشکی میسوختم من هم
 بدستش ریسبان خاکستر و بگداخت سوزن هم
 دوش آتشی که بر سر کویش بلند بود
 بجرم عشق خواهم روز محشر دست خود بسته
 آتش نبود ، آه من مستمند بود!
 که ترسم غافل از من دامن آن نازنین گیرد!
 ز شادی تا شب آنروز دست خویشتن بوسم^۱
 صباح عید اگر من دست آن نازک بدن بوسم

ص ۷۴ : س ۱۰ ، برکنار چشم خون افشان... : تمام این ابیات

بهمین قرطیب در نقایس المآثر نیز آمده است.^۲

ص ۷۵ : س ۱ ، ملا حالتی : یادگار محمد نام دارد. سپاهی زاده
 است. میگوید از فرزند زادهای سلطان سنجر سلجوقی ام طبع سلیم دارد...
 پدر حالتی والهی تخلص بوده. ازوست :

ماه عید ابرو نموده خاطر م را شاد کرد شکر لله کز غم می روزه ام آزاد کرد^۳
 پسر حالتی ، محمد حسین نام داشت و بقائی تخلص مینمود. در جوانی دچار
 جنون شد و پدرش را مسموم گردانید بقصاص پدر خودش نیز کشته شد. اوراست :
 تا غمره خونریز تو غارتگر جانست چشم ازل از دور بحسرت نگرانست.^۴
 ص ۷۵ : س ۱۱ ، سگت نخورد غم : در نقایس المآثر بعد ازین ،

بیت ذیل نیز دیده میشود.

در ناله ز رعنائی آن گل شده ام باز گل دیده ام امروز که بلبل شده ام باز^۵
 این ابیات نیز ازوست :
 نماند آنقدر از گریه ام آب در جگرم که مرغ تیر تو متقار تر تواند کرد
 بجای رشته پراهنت ، ای کاش من باشم باین تقریب شاید ، باتودریک پهرن باشم^۶

۱- برای مزید اطلاع نک : آتشکده آذر و حواشی آن. بخش سوم ، ص ۱۲۴۶-۱۲۴۸.

۲- بیت 'ح' - نقایس المآثر ، بیت 'ح'

۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۲۱-۲۲۳ : هفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۴۷۳.

۴- نقایس المآثر ، بیت 'ح'

۵- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۹۲. میرزا نظام الدین احمد وی را از جمله سپاهیان

اکبری ، و از طائفه چغتائی نوشته است.

جان بر لب و دیده در نظاره ای عمر! دمی بساز با من
شب فراق نگشتم بهیچ پهلوانی • که یاد آن مژہ نیز در دلم نخلید
ص ۷۵ : س ۱۶ ، حالی خراسانی : «قاسم بیگ نام دارد و از طبقه
ترکمان است. تحصیل علوم نموده و در شعر بسیار سلیقه نیک دارد. شاه طہاسب
فرموده بودند : کہ اسامی جمععی کہ لیاقت تدریس امام زاده حسین کہ در قزوین
ساخته است داشته باشند بنویسند کہ ہر کہ انسب ہودہ باشد تعین شود.
اسم قاسم بیگ نیز در طی آن مسطور ہودہ چون نظر شاہ بران افتاد گفٹ :
بیگ را مناسبت بہ تدریس نیست. ہر چند میان مبالغہ در تعریف کردند بجایی
نرسید ، تا بعد از مدتی کہ باز تقریب شد درین نوبت ملا قاسم نوشتہ خواندند
گفٹ : ہان بیگ خواہد ہودہ. چون آن اسم از خود اسقاط کرد تدریس بدو
مرجوع باشد. حالا در قزوین بامر مذکور اشتغال دارد. از اشعار اوست :

خوش آنکہ وقت گنہ دید شرمساری ما
دم بدم چشم سیاہت بنگہ میکشدم •
تا نگہ میکنی آن چشم سیدہ میکشدم
در پیش او حجابم راہ سخن نمی داد •
لیک از نگاہ پنهان عرض نیاز کردم
شرمنده ہودم از گنہ خویشتن بسی •
بگذشتی از گناہم و شرمندہ ترشدم
مرا ای حالی خواہم نباشد قوت رفتن •
کہ می ترسم شود موری براہی پایمال من
از قبول وعدہ آن ماہ سیا عاجزم •
کو فراموش وعدہ و من از تقاضا عاجزم
آرزوہا در دلم بسیار خواہد شد گرہ
من کہ پیش یار از عرض تمنا عاجزم
تقصیر وی آنجاست کہ آرد دگری •
قربان سازد بجای خود بر در دوست

این ابیات نیز ازوست :

بازار بتان شکست ، آری ، آری ، ابراہیم است ، کار او بت شکنی
آن بت کہ مثل بہ خوبی و خوش سخنی است • ما را با او محبت برہمنی است

۱- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۸-۱۷۹ : آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۶۴ ، ترجمہ
ملا حالی در شام غریبان (ص ۸۲) نیز آمدہ است.
۲- نفایس المآثر ، بیت 'ح' : نیز نک : نتایج الافکار ، ص ۱۸۳-۱۸۴.

هیچ دلم در نیافت نیک و بد یار را
برده دلم را ز کار پرسش بسیار تو

●

از نصیحت ، میدهم تسکین ، دل آزرده را
از تو وفای وعده ، نباشد هوس مرا

●

آغاز عشق و دل تپد هر دم من ناشاد را
دل که دارد در وداع این ناله جانسوز را

●

می شنیدم ز پس پرده شب ، آواز ترا
حالتی ! سوخت دل خلق ، دگر ناله مکن

●

چون بمحشر اندر آی همه همچو طفل مکتب
فکنند نامه ها را ز کف از پی تماشا . . .

ص ۷۶ : س و ، ملا خواجه زاده کابلی : « بسیار خوش طبع است و اهلیت تمام دارد . بغایت صاحب جمال بوده . طالب علمان ماوراء النهر او را در میان خود پادشاه برداشته بودند و در آن وقت با مولانا حسین گربه همدرس بوده . این مطلع ازوست :

دلا مقید این خود پسند چند مباش
پسند کن همه کس را و خود پسند مباش

این مطلع نیز از و مشهورست چنانچه [از] جناب افادتمآب مولانا صادق استماع رفت و بعضی دیگر از میرزا قاسم . میرکی نقل میکنند :

مائم و شکست دل و ویرانی خاطر
یک خاطر و صد گونه پریشانی خاطر

یار با غیر مست میگردد
نیک و بد هر چه هست میگردد

مشهور است که بغایت بیقید بوده ، چنانچه گاه گاه عریان در بازارها میگشت .^۲ ذکرش در مذکر احباب چنین آمده است : جوان خوش صورت نیکو سیرت بوده ، و در بخارا تحصیل علم می نموده ، و به خوش طبعی مشهور است .

۲- نفایس العائر ، بیت 'ح'

۱- ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۷۹-۱۸۰.

و این مطاع بدو منسوب است :

نظم

مرا پرسی کہ : از خوبان ترا خیل و سپہ ، چند است ؟
عجب شاعی کہ از دیوانہ می پرسی کہ : مہ چند است ؟

بہ میرزا بخش علی بہ مطابیحہ پیش می آمدہ ، اتفاقاً مجلسی بودہ و طعام کشیدہ اند ، پشت گوشت لاغری در نظر ظاہر شدہ ، خواجہ زادہ کابلی در بدیہہ گفتہ :

بیت

درمیان پشت لاغری دیدم گفتم این پشت جزم بخش علی است
و از جملہ اشعار اوست. این غزل بغایت خوب واقع شدہ :

غزل

خیال آن خم ابروی چون ہلال خوش است اگرچہ دور خیالیت این خیال خوش است
بہ شام عید نظر میکنم با برویش کہ شام عید نظر جانب ہلال خوش است
برنگ زرد کم عرض حال خود با او کہ پیش یار باین رنگ عرض حال خوش است
اگرچہ نیست یقین دیدن جال توام ولی بکوی تو رفتن باحتمال خوش است
چہ خوش بود کہ رسم با وصال او رحمی کہ مبتلا شدہ ہجر را وصال خوش است
در آخر حال در گلخن ساختہ بود و بہ مردم کم می پرداختہ . یکی از آشنایان
گردی کہ بر روی او نشستہ ، اورا نشناختہ در بدیہہ گفتہ :

بر رخ نشستہ گرد غریبی بسی مرا نبود عجب اگر نشناسد کسی مرا
در اوان جوانی ازین عالم فانی بملک جاودانی انتقال نمودہ در بلاد ہند مدفون
است.^۲

ص ۷۶ : س ۱۵ ، ملا خلی : میر علاءالدولہ راست : « فی الجماعہ
از مولویت بہرہ ور بودہ و در سلک ملازمان عبیداللہ خان مندرج بودہ. »
ص ۷۶ : س ۱۸ : مطلع از نقایس المآثر گرفتہ شدہ.^۳

۱- بمعنی نصیب و بہرہ.

۲- مذکر احباب ، ص ۲۶۹-۲۷۱ نیز نک : ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۳- نقایس المآثر ، بیت 'خ'.

ص ۷۶ : س ۲۱ ، خلی ہروی : در نفایس المآثر مینویسد : اصلش از شکراب ری است. والدش امیر عزالدین یوسف در ایام خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بہرات رفتہ و میر محمد یوسف بحسن تربیت حضرت شیخ الاسلام باعلی مراتب کمالات ارتفاع یافتہ. در زمان قزلباش بعضی اوقات صدر شدہ و در آخر بحکم امیر خان موصلو بقتل رسیدہ است. گویند کہ این بیت در وقت قتل خود گفتہ نزد خان فرستادہ است :

بناحق ارچہ مرا میکشی ولیک بہ بین کہ عاقبت چکند با تو خون ناحق من . . .
ز خیل اہل وفائیم در زمانہ تو سگ تو ایم ولی دور از آستانہ تو
شہادتش در شہر رجب ۹۲۷ ہجری بودہ در ہرات^۱

ص ۷۷ ، س ۱-۳ : ابیات از نفایس المآثر میباشد.

ص ۷۷ : س ۷ ، میر دوری ہروی : میر علاءالدولہ قزوینی مینویسد : اسمش میر سلطان بایزید است. سلیقہ اش در وادی شعر بغایت مناسب ، و بدیہہ روان دارد و خط نستعلیق نیک مینویسد. در سلک خوشنویسان کتبخانہ خاصہ شریفہ حضرت اعلیٰ مندرج است و بخطاب^۲ «کاتب الملکی» ممتاز است. بدایونی برآن اضافہ میکند : . . . خط نستعلیق را در ہندوستان شاید کسی بہتر ازو ننوشتہ باشد. . . و یکی از شاگردان میر در خط و از مصاحبان فقیر خواجہ ابراہیم حسین احدیست، رحمۃ اللہ علیہ، کہ از بزرگ زادگان بلدہ بلوط و خویشان نزدیک شیخ عبدالرحمن لاهوری بلوطی است، کہ در مقتدائی و ولایت مشربی در زمان خود شہرہ روزگار بود. او از عالم غرور در عین جوانی بدارسرور رفت و دلہای احباب را کباب ساخت. . .^۳

ص ۷۷ : س ۱۰ ، ملا محمد قاسم شادی شاہ : از جملہ شش شاگرد

۱- نفایس المآثر، بیت، 'خ'؛ مزید اطلاع را نک: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۵۳۴؛ ریاض العارفین، ص ۲۲۹.
۲- نفایس المآثر، بیت 'د' نیز رک ہفت اقلیم، جلد دوم، ص ۱۵۹-۱۶۰.
۳- منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۲۷.

معروف سلطانعلی مشہدی (متوفی ۹۱۰) است.^۱

ص ۷۸ : س ۹ ، گر بوصل تو : تمام ابیات از نفایس المآثر مقتبس

میباشد. این نیز ازوست :

کہ در درون جانی ، گہ در دل حزینی از شوخی کہ داری یکجا نمی نشینی^۲

ص ۷۸ : س ۱۸ ، ملا دعائی : در نفایس المآثر آمده است : «دعائی

مشہدی پسر بقالی بود بجهت مناسبت سلیقہ اش بشعر بدین وادی افتاده در
سلک سخنوران نادر بیان اندراج یافت. « این ابیات ازوست :

... دو ابرو [ی] تو کہ دل را بصدستم بردند بقتل من پی اندیشہ سر بہم بردند

از خار خار عشق خرابست کار من • نزدیک شد کہ گل کند این خار خار من

بنشست و عہد کشتن عشاق بست و خاست • دانستہ است یار طریق نشست و خاست

بامن آن عہد شکن در چہ مقامست بہ بین • کہ قدم رنجہ نسازد بمقامی کہ منم

سر آمدست ز اسباب حسن کاکل او • سرم مباد دمی خالی از تخیل او

نکو نموده بگلزار حسن او سنبیل نکوتر آنکہ ز گل دستہ است سنبیل او^۳

ص ۷۹ : س ۵ ، مولانا حسن علی : در نفایس المآثر آمده است :

«رجائی، مولانا حسن علی خراسی است. و وجہ نسبت خراس آنکہ در اوایل حال

بجوان صرافی تعلق خاطر داشتند ، چون دکان جوان ہر در خراس خانہ بودہ و

اکثر اوقات خدمت مولانا آنجا مقید می بودہ ، بنا بران بخراس مشہور شدہ است.

فضایل و کمالات او بیرون از حد تعریف است و صحبت فیض آثارش توان گفت

کہ زیادہ از اشعار سحرالباس بود. بخدمت بسیاری اکابر و اولیا رسیدہ و منظور

انظار کیمیا آثار ایشان گردیدہ. قبول صحبت مولانا بمرتبہ کہ محمد خان تکو

حاکم ہرات باوجود غلوی او در تشیع و شہرت مولانا بہ تسنن چندانی در

اعزاز و مراعات جانب شریف مولانا می کوشید کہ موجب حیرت عقل می

۱- آئین اکبری ، جاد اول ، ص ۷۵ ؛ آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۱۰۸.

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۳۲۷. ۳- نفایس المآثر ، بیت 'د'

شد، و همچنین اسماعیل میرزا نسبت بمولانا مراسم تعظیم بنوعی بتقدیم میرسانید که باید و شاید و بوصف راست نیاید. در مجالس عالیہ جای مولانا در میان خود و برادرش حضرت سلطان محمد میرزا می دادند. مولانا در حدیث شاگرد میادت و کلمات پناه میرکشاه محدث است و در وادی شعر معیار تمام عیار بودند. شیخ نظامی را در خواب دیدہ تخلص «رجائی» باشارت شیخ شدہ. در اواخر شهر شعبان ۶۷۹ ہ بقصد زیارت حرمین شریفین زادہا اللہ تعظیما و تکریما بقزوین آمدہ. در سن ہشتاد و ہشت سالگی بودند دران وقت مرتب این اوراق، ادراک خدمت مولانا نمودہ و قریب بچهل روز - کہ در قزوین بود - اکثر اوقات از صحبت فیض اثر مولانا محظوظ و بہرہ ور می بود. و چون دران زمان میرزا شرف جهان از اہل روزگار کنارہ کردہ گوشہ انزوا اختیار نمودہ بود، و در بروی اختلاط و صحبت مردم بستہ، مولانا این قطعہ گفتہ بخدمت ایشان فرستادند :

کہ عرض آن نتوان کرد جز بچون تو کسی
گسستہ ایم دل از ہر ہوائی و ہوسی
نگشتہ در دل من ہیچگونہ ملتہسی
ز فر سایہ تو بہر دور شدی مگسی
نیافتیم دریغ اعتبار خار و خسی
ز حسن خلق کریمت عجب نمود بسی
بہ پای بوس سگانت چو نیست دست رسی

حکایتی است غریب ای سمر بدانش و فضل
گذشتہ از وطن آورده ایم رو بسفر
بغیر گوشہ چشمی ز صاحبان نظر
ہمای اوج کمالی چہ نقض بودی اگر
حرم گشن کویت نشد نشین ما
بروی خستہ دلان بستن در اقبال
بصدق خاک درت غائبانہ می بوسم

میرزا شرف در جواب گفتہ بخدمت مولانا فرستادند :

ہوای صحبت جان پرور تو بود بسی
خدای را بشنو از من و مگو بکسی
ز سبزہ و گل این باغ غیر خار و خسی
کسی نماند کہ با او بر آورم نفسی
وگر نہ در دل من نیست غیر این ہوسی

ایا ستودہ خصالی کہ سالها دل را
حکایتیست نہفتہ ز خلق با تو مرا
ازان ز گشن دهرم گرفت دل کہ نماند
چو غنچہ گر نفسم تنگ میشود زانست
وصال ہمچو تو یاری نمیدہد دستم

بعد از وصول جواب، صحبتہائی شکفہ با یکدیگر داشتند و نسبت بمولانا خدمات و تکالیف فرمودند. آخر بد نفسان زمان کیفیت صحبتشان بشاہ طہاسب رسانیدند، و شاہ را در حدود تبریز در گرفتن مولانا گرم ساختند. چون تورچی تعیین

شده متوجه شد، مولانا در همان اوقات در منتصف شهر شوال سنه مذکورہ ببلدہ زنجان رسیده و در ہانجا ودیعت حیات بہ ملک اجل سپردہ ، رویت قورچی را بر قیامت انداختند و در جوار مورد الانوار حضرت شیخ ابرار شیخ ابوالفرج زنجانی قدس سرہ - کہ از اکابر اولیاء اللہ است و احوال ہدایت مآلش در کتاب نفحات الانس^۱ مذکور - مدفون شدند.

«سیادت پناہ اعلم امجد میر صدرالدین محمد^۲ خلف صدق حضرت میر غیاث الدین منصور علامہ شیرازی در مجلسی از ملا پرسیدند کہ : شنیدہ ایم کہ شاہ شعر خود بحضرت ملا عبدالرحمن الجامی قدس اللہ سرہ السامی گذرانیدہ اید ؟ ملا فرمودند : غلط بسمع شریف رسیدہ . امثال ما فقیرانرا کجا حد و یارای آن بود کہ در خدمت ایشان شعر توایم گذرانید . بلی دو نوبت بتقریب جوانی خوش الحان بخدمت ایشان رسیدہ با آن جوان گویندگی کردہ تحسین از لفظ گھر بار ایشان شنیدہ ایم . مولانا بشیرین ادا و نقل سخنان اکابر و تقلید بعضی ظرفابی نظیر زمان و اعجوبہ دوران بود . خدمت مولانا مرثیہ جہت شیخ نورالدین برادر شیخ زین گفته بغایت پر حالت و کیفیت شاعرانہ گفت . ابیات آن اینست :

درین خرابہ مجو رہ بسوی کنج مراد	کہ جای محنت و رنجست این خراب آباد
قضا نہاد بہر گاش از بلا داسی	کہ پانہادہ درین دامگہ کہ سر نہاد
زمان عمر بسی اندکست ، غرہ مباح	کہ تا نفس زدہ عمر دادہ بر باد
چو غنچہ خون خورو دلتنگ باش و لب مکشا	کہ نیست غنچہ این باغ را امید گشاد
سواد دفتر گل نیست غیر حرف فنا	ولی چہ سود کہ بی بہرہ ایم ما ز سواد
نشان ز سروقدی میدہد کہ خاک شدست	بہر زمین کہ فتادہ است سایہ شمشاد
چو ہر نفس ز چمن میرود بیاد گلی	مدام جامہ کبودست سوسن آزاد
اگر ز آتش دود دلم خبر یابی	رود حدیث گل و ذکر سوسنت از یاد

۱- نک : ص ۱۴۸-۱۴۹ ، وی مرید شیخ ابوالعباس نھاوندی بودہ در سال ۴۵۷ در گذشت بنا بگفتہ دولتشاہ سمرقندی (تذکرۃ الشعرا ، ص ۱۴۳) شیخ نظامی گنجہ ای از جملہ پیروانش بودہ .

۲- برای شرح حالش : رک : حبیب السیر ، جزو چہارم از جلد سیم ، ص ۱۱۰-۱۱۱ .

که میزدم بسکالش دم از طریق و داد
نهاد رو بغریبی که کس غریب مباد
بداغ هجر چو فرهاد جان شیرین داد
گسسته دل ز جهان و طمع برید ز جان

جهان علم و ادب، کان حلم و کوه وقار
که بی فروغ رخس روزاست چون شب تار
بود چو دامن گردون ز خون دیده کنار
انیس بستر و بالین جدا ز یار و دیار
شبى بروز نبردم بمردم آخر کار
پی وصیت اصحاب گشت نکته گذار
نبودم و نشنیدم حدیثی از لب بار
نهاده پرده حرمان کشید بر رخسار
هزار جانزدم چاک جیب صبر و قرار
نکردش گل سوری ز دیده خون بار
ازین سراچه بهمراهیش نه بستم بار
ولی چه سود که کرد آنچه کرد چشم حسود

فغان که محنت و اندوه بیکران دارم
شکایتی که ز اندوه درمیان دارم
اگر یقین نشود آنچه در گمان دارم
مباد جانم اگر آرزوی جان دارم
نشسته گوش بر آواز کاروان دارم
من آنکسم که نه این دارم و نه آن دارم
چو غنچه مهر خموشی چه بردهان دارم
دلا منال زمانی که میهان دارم
که آخرین سخن است این که بر زبان دارم
ز بهر دیدنش آهنگ آن جهان دارم
کسی چه میکند از عمر و زندگانی خویش

ز گرد ره چو رمی طوف آن مزار کنی
ز خون دیده و دل رشک لاله زار کنی

مرا انیس دلی بود و سونس جای
هوای طوف حرف بست محملش ز وطن
ندیده کام دل از کام سعی در ره وصل
کنون ستم ز غمش خون دل ز دیده چکان

هزار حیف ازان نور دیده اغیار
چراغ مجلس اصحاب، شیخ نورالدین
بشام هجر من تیره روز را ز غمش
دریغ و درد که چرن شد ز چشم زخم زمان
چو شمع بر سر بالین او ز گریه و سوز
دریغ و درد که چون غنچه شکر شکنش
میان مجمع خونین دلان چو گل همه گوش
دریغ و درد که از مهر خاشی بدهان
هزار نوحه و زاری نکردم از غم او
ز مرگ لاله سیراب او چو شد گل زرد
ز نعش مست چو حمل بعزم کلبه خاک
خورم دریغ و فشام سرشک خون آلود

ز چرخ و گردش او ناله و فغان دارم
اگر جهان بسر آید بسر نمی آید
گمان برم که دهم جان درین غم و عجب است
جدا ز صحبت جانان که بود خلد برین
گذشت آنکه دل بر امید بر سر راه
یکی بوصل فرح دارد و یکی بامید
هزار ناله بر آرم چو بلبل، از دل تنگ
اجل به پرسش این خسته کرد و رنجیه قدم
بیا و گوش دن ای همنشین ز من سخنی
خبر ز گمشده خود نیام بجهان
جدا ز عمر گرامی و یار جانی خویش

صبا بخته کابل اگر گزار کنی
حریم روضه دندار را بگاہ طواف کنی

عزیمت در دولت سرای یار کنی
سلام گوئی و اظهار اعتذار کنی
ز برق آہ جهانرا پر از شرار کنی
قیامتی کہ نهانست، آشکار کنی
تغیر درد کشی ناله های زار کنی
ہزار شکوہ ز دستان روزگار کنی
بیک دو نکتہ ہان بہ کہ اختصار کنی
کہ از ہزار یکی یا دورا شمار کنی
ازین جهان و تمنای دوست برد بخاک

ز خاکبوسی آن روضہ چون پردازی
نہادہ روی تواضع بخاک از من زار
ز بزم جمع جوان شمع را نہان بینی
دہی بسیل فنا ز آب دیدہ، عالم را
بفرق خاک فشانی ز دیدہ خون ربزی
ہزار گونه شکایت ز دست برد فلک
ز حال زار رجائی ز لطف، چون پرسد
چو بی شمار بود درد او، چہ حاصل ازان
جز این حدیث نگوئی کہ: رفت با دل چاک

کہ نیست چارہ این کار جز قضا بقضا
خداست آنکہ بود وصف او دوام و بقا
ازین سراچہ شد نیکبخت ہر دو سرا
جہاند مرکب ازین تنگنای جان فرسا
جہال غیب در آئینہ کہ داد جلا
اگرچہ خاک وجودم رود بیاد فنا
بیاکہ دست تضرع بر آورم بدعا
کہ در ہوای تو پیمودہ اند مرحلہا
نبرده راہ بیابان در آمدند ز پا
بران غریب کہ جان در رہ تو کردہ فدا
بدان گلیم کہ شد پردہ پوش آل عبا
نتیجہ خلفش را بیا دگار بدار

قضا چو تیغ بر آرد مہیچ سر ز قضا
جہان و ہر چہ درو، روی در فنا دارد
خوش آنکہ رخت بہ نرہت سرای انس کشید
فشاند دامن ہمت ازین نشیمن آرز
ز دود ز آئینہ، دل غبار خشم و بدید
من و غبار غمی کان ز دل برون نرود
ز شرح درد دلم ہیچ بر نمی آید
بزرگوار خدایا! برہ نوردانی
ز فرق کردہ قدم روی در رہ آورده
کہ رحمی کن از انجا کہ فضل شامل تست
رسید عور، بہ پوشان لباس مغفرتش
بدرگہ آمدہ، حاجات او با لطف بر آر

«خواجہ حبیب اللہ وزیر ساوجی بحضرت میر جہال الدین محدث قدس سرہ^۱
آسیائی دادہ بودہ و جہت کم آبی معطل مانده، سولانا از جانب میر این قطعہ
گفتہ و بخواجہ مذکور فرستاد:

بکام خاطر ناشاد ما نمیگردد
ازان چہ سود کہ ہیچ آشنا نمیگردد
امیدوار نہی دست وا نمیگردد
ولی بدور من آن آسیا نمیگردد
چہ موجبست کہ چرخ سیتزہ گر نفسی
بگرد اہل وفا گشت سالہا لیکن
حساب آصف جہجہاہ گر در کر،ش
کرم نمود بمن آسیای گردانی

۱- وی از جمع دانشمندان ممتاز معاصر با بابر پادشاہ بود. نک بابر نامہ (بیوریج)، ص ۲۸۴.

پس از دو ماه ز مستاجرش به پرسیدم
درشت گشت و ز روی غبار داد جواب
و هم از اشعار اوست :

خرم کسی که دامن یاری لرفته است
دل جان سپرده بس که طپیدست در برم
این اظهار و مضمیر ایشان مشهورست :

ز عشق خو بروفی بیقرارم
آن شاه بتان نمود با حسن و جمال
شد هوش دلم چو جلوه گر شد معشوق
کز آن چون ابر نیسان اشک بارم
چو گان خطی و گوی آن نقطه خال
گفتم که مباد هرگزت بم زوال
سخن عشق جز بیاد مگو

چنانکه ازین اقتباس از نفائس المآثر تالیف میر علاء الدین کامی قزوینی
بوضوح روشن است از مولانا حسن علی خراس و ملا رجائی هان یکنفر مراد
است. رجائی تخلص مولانا حسن علی خراس بوده است و قاطعی، بلکه با احتمال
بسیار قوی نساخ، شرح حالش را بخطابدو قسمت بخش نموده اند.

روابط ملا حسنعلی خراس متخلص به رجایی حتی بعد از معاودت هایون
از ایران نیز باوی استوار بوده است. در سال ۹۵۸ هـ چون برادر هایون، میرزا
هندال شهادت یافت، ملا حسنعلی تاریخ سرود که بدینقرار است:

هندال محمد شه فرخنده لقب نا که ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون بشهادتش چو گردید سبب تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

ص ۷۹ : س ۶ ، بازار فیروز آباد : طبق کتاب ترکی زبان جهان نما

که در اوایل قرن یازدهم هجری (۱۰۱۰) تالیف یافته، شهر هرات دارای پنج
دروازه بود، که عبارتند از دروازه ملک در شمال و دروازه عراق در غرب و

۱- نفائس الہائیر بیت 'ر'. این مطلب از تذکرہ های موخر از قبیل آتشکده آذر (بخش دوم،
ص ۷۶۵-۷۶۷) و صبح گلشن (ص ۱۷۲-۱۷۳) و ریاض العارفین (ص ۲۵۵-۲۵۶).
و غیرہ نیز تائید میشود. همچنین تردیدی کہ ما در این زمینہ در مقالہ خود در مجلہ
نقوش لاهور (... شماره مسلسل ۱۲۲، سالنامہ : ژانویہ ۱۹۷۷، ص ۴۶-۴۸) داشته
بودیم بدینوسیله مرتفع میگردد.

۲- منتخب التواریخ، جلد اول، ص ۴۵۵-۴۵۶.

دروازه فیروز آباد در جنوب و دروازه خوش در مشرق و دروازه قبیچاق در شمال شرق، و این آخرین و جدید ترین دروازه‌ها بوده است. ظاهراً خیابانهایی که هر یک از این دروازه‌ها به داخل شهر راهنمایی میکرده اند، بهمان نام دروازه مربوط موسوم بوده است.

ص ۸۰ : س ۲۲ ، طاق بازار خوش : نک : ۱۰۵-۲۱

ص ۷۹ : س ۱۳ ، سید محمد رباعی : متخلص به فکری مشهور بمیر رباعیست. در نفایس المآثر آمده است : «اصلش از هراتست. در آنجا بعمل جامه باقی اشتغال داشته. سلیقه اش بر رباعی از اقسام شعر موافقت بیشتر داشت و اکثر اوقات همت بر ترتیب آن قسم شعر می گذاشت. در شهر سنه تسع و ستین و تسعهایه بهندوستان آمده از فراید فواید انعام حضرت اعلی محظوظ و بهره مند گشته و در شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعین و تسعهایه بعالم بقا پیوست. «گفتا عقل که میر رباعی سفر نمود» تاریخ است. این چند رباعی ازو مرقوم افتاد :

دردیست بدل نهان که درمانش نیست	دارد فکری که سامانش نیست
سر کرده رهی که هیچ پایانش نیست	عمریست که پا کرده ز سر در ره عشق
ظاهر شود از بهار محشر اثری	فردا که نماند از جهان خبری
ما نیز بعاشقی بر آرم سیری	چون سبزه سر از خاک بر آرند بتان
مانند زمانه خوبه بیداد گرفت	آن شوخ که جا در دل ناشاد گرفت
خون ریختن چشم ترم یاد گرفت	آتش بجهان زدن را هم آموخت
سویم گذری برغم مردم کرده	اکنون که بمن یار ترحم کرده
و آن نیز ز گریه سروپا گم کرده	جز مردم دیده بر سرم نیست کسی
سر تا قدمش سپهر در زر نگرفت	چون مهر کسی که تیغ بر سر نگرفت
کل پیرهن چو غنچه در بر نگرفت	گلبن بجفای خار تا دل نهاد

چون پیک اجل برفتم داد نوید تن کرد ز ہمراہی جان قطع امید
کس بر لب من بہ پنبہ آبی نچکاند جز دیدہ کہ گشتہ بود از دیدہ سفید...^۱
درین وادی خیام زمانہ است . . . ازوست :

ای دل اگرت یار سپاہی است مترس کارش ہمہ جور و کینہ خواہی است مترس
در لشکر حسن او دو چشمش جنگی است باقی خط و خال او سپاہی است مترس

میروی با زلف شبگون و چو شبم ہر طرف از تو میبارد نمک ای وای بر دلہای ریش^۲

ص ۸۰ : س ۱۶ ، ملا حاجتی : در نفایس المآثر مینویسد : « حاجتی

ہروی شاعر خوش طبع نیکو اطوار است. بجدال و مشیت زنی اشتهار دارد، بجهت
مذہب و ملت از خراسان ہجرت کردہ بماوراء النہر رفت. سخنان طرفہ ازو
شہرت دارد. دو موضع است در ہری یکی تریاک و دیگری کرازان نام
دارد. خواجہ میرک نامی کہ کلانتر تریاک بودہ در باب او گفتہ :

خواجہ میرک آنکہ اورا ذرۂ ادراک نیست ظاہرش چون باطن و باطن چو ظاہر پاک نیست
با دو دندان زیادی ہر کہ اورا دید گفت خواجہ ارباب گرازان است از تریاک نیست

ع

و در باب میر جان دہل گفتہ :

میرجان دہل نام تو مشہور خوشست وز نشاط زر سر تو مخمور خوشست
آوازۂ ہمت بعالم رفتست آواز دہل شنیدن از دور خوشست

جہت خواجہ تاج الدین محمود نامی گفتہ کہ ظاہراً خوان احسانش از نعم
کرم خالی بودہ :

دو قاشق آش در طبقی یک قلیہ و استخوان لقی

در بخارا اورا بغلام تاجری تعلقی دست دادہ. تاجر ارادہ سفر ہرات کردہ، خواجہ
ہر چند از یک باب ، بار بر مرکب رحلت نہادی ، مولانا از طرفی دیگر

۱- نفایس الہاثر ، بیت 'ف'.

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۹۵-۲۹۶. نیز نک : آئین اکبری ، جلد اول ،
ص ۱۸۰ ، آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۷۱-۶۷۲ ، طبقات اکبری ، جلد دوم ،
ص ۴۹۴-۴۹۵ ، آتشکدہ آذر ، بخش دوم ، ص ۵۰۱ ، شام غریبان ، ص ۲۰۱.

درآمدہ بند اقامت کشادی و بالجملہ خواجہ را از سفر ہراۃ مانع آمدہ . داوری ایشان بعبدا اللہ خان افتاد ، خان مذکور چون معلوم نمود کہ ممانعت او از سفر ہرات بجهت مذہب است غلام را از مال خریدہ بمولانا بخشیدہ است .^۱

ص ۸۲ : م م ، مولانا سایل : در نفایس المآثر مینویسد : «از موضع آہ دماوندست و در ہمدان ساکن بودہ و بہمدانی مشہور شدہ است . خوش طبع مقبول الکلام بودہ . پیوستہ در اکتساب فضایل و کمالات سعی بلیغ نمود . سلیقہ بنظم و نثر و علم موسیقی موافق داشت . ہمیشہ ہمت بر تتبع اشعار و انشای بلاغت انتہائی حضرت مولانا عبدالرحمن الیجاسی قدس سرہ می گماشت . جنونی بر مزاجش غالب بود . این ابیات ازو ایراد یافت :

ولہ

مجرور تیغ عشق تو مرہم چہ میکند
تا ہمدان بکوی تو از من جدا شدند
وفاتش در سنہ اربعین و تسعایہ بودہ .

آبیگنہ است خاطر درویش
چون شکستیش با حذر می باش

خوابم نمی برد ہمہ شب بی جہال تو
سایل بمرد و در غم ہجر و امید وصل

میانہ مولانا سایل با ملا حیرتی خوب نبودہ ، و آنها ہمدیگر را ہجاہای رقیقی می گفند :

قطعہ

سایل راست در حق حیرتی

شد حیرتی را در روزہ داری
ہر شب غلامش در سرمہ دانش
القصہ ہر دو صاحب سلوک اند

اسساک باعث نہ پاکی ذیل
خوش میفرستد میل از سرمیل
آن صایم الدہر این قایم اللیل

۱- نفایس المآثر ، بیت 'ح'

۲- نفایس المآثر ، بیت 'م'

قطعه

حیرتی راست در حق مایل

سایل آن کهنه کیدی همدان که سرمستش ز بغض و کن باشد
خویش را خواند به زن در شعر سگ به از من اگر چنین باشد

این ابیات از مایل است :

... سنگی شبی بشیشه عمرم زن ای اجل آزاد کن ز محنت سنگین دلان مرا

قطعه

در آمدند بچشم هزار خوب و گذشتند توئی که در دل تنگم در آمدی و نشستی
تمام شهر مسلمان و حق پرست تو مایل هنوز کافر عشقی ، هنوز باده پرستی^۱

ص ۸۲ : س ۱۱ ، نم از عشق : تمام ابیات از نفایس المآثر گرفته شده .

ص ۸۳ : س ۵ ، ملا شعوری : میر علاؤالدوله مینویسد : شعوری

تربتی ، اسمش ابوالقاسم است . طالب علم است و میاق ورزیده . طبعش بشعر
ملایمت تمام دارد.^۲

در صبح گشن^۳ آمده است : موطن اجدادش هرات بود و خودش در کابل

معیشت مینمود و دفعته جذبہ حرمین شریفین سوی حجازش کشید و بعد از
فراغ حج و زیارات بهندوستان رسید و بذریعہ جمیلہ از بارگہ اکبری دو ہزار
بیگہ اراضی در حوالی کالپی سیورغال یافته رحل اقامت ہانجا انداخت ، و از
محاصلش بکمال ترفہ بسر اوقات میساخت و در آنجا سرائی بنا کردہ کہ بہ «سرای
مغل» اشتهار دارد . شاعری لطیف الطبع بودہ . مضامین رنگین را بقید الفاظ شیرین
می آرد . گوئی مثنوی داشته است باسم «قند و شکر» .

۱- ہفت افلیم ، جلد سوم ، ص ۸۸-۸۹ .

۲- نفایس المآثر ، برگ ۱۷۱ ؛ نیز نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۴-۲۵۵ .

۳- ص ۲۲۴-۲۲۶ .

خواجہ حسین مروی راست دربارہ وی :

فقیری و ملا شعوری بہم ز شہر از جفای مہی میروند
ندارند جز شعر خود توشہ گہی میخورند و رہی میروند^۱

ص ۸۴ : ص ۱۹ : سرای مغل. لچمی نرائن شفیق در سال ۱۱۹۷ ہجری کہ سرگرم تالیف تذکرہ اش «شام غریبان» بود اطلاع دارد کہ «آصف الدولہ ناظم صوبہ اودھ بن شجاع الدولہ بن ابوالمنصور خان صفدر جنگ نیشابوری کاروان سرای شعوری را شکستہ سنگھای او را بہ بلدہ لکھنؤ نقل کردہ در عمارت نو ساختہ خود صرف نمود»^۲.

ص ۸۵ : ص ۱-۱۱ : تمام اشعار از نفایس العاثر مقتبس میباشند.

ص ۸۵ : ص ۴-۸ : اشعار از مثنوی قند و شکر گرفتہ شدہ.^۳

ص ۸۵ : ص ۱۰ ، دو شاہ زادہ عالم : مراد سلیم و مراد میباشند.

ص ۸۴ : ص ۱۷ ، شہاب خان : مراد شہاب الدین احمد خان نیشابوری از کبار امرا و منصب داران پنجہزاری زمان اکبر شاہ است. وی از آشنایان و اقوام ماہم انگہ بود و با وی در انقراض بیرم خان نقش مہمی را ایفا کرد. وی در سال ۹۹۹ در اجین فرمان یافت.^۴

ص ۸۵ : ص ۱۵ ، ملا علمی : «علمی الملقب بمیر مرتضی از سادات دوغلا باد است. بسمت فضایل و حیثیات اتصاف دارد. علیقلی خان^۵ او را خطاب خانی دادہ تربیت کردہ بود. بعد از قتل علیقلیخان گرفتار گشتہ. این غزل کہ علیقلی خان در میان داشتہ جواب می گفتہ اند او نیز گفتہ :

از سر نہانست دہانی کہ تو داری وز رشتہ جانست میانی کہ تو داری
ای دل ہمہ شب آن سگ کو خواب ندارد از نالہ و فریاد و فغانی کہ تو داری

۱- ہفت اقلیم ، جلد ۲ ، ص ۲۱ .

۲- شام غریبان ، ص ۱۴۰ .

۳- نک : صبح گلشن ، ص ۲۲۵ .

۴- مزید اطلاع را رک : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۵۲-۳۵۳ : ذخیرۃ الخوانین ، جلد ۱ ، ص ۱۰۱ .

۵- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۷۹ : دوغلا باد .

۶- از امرای دو ہزاری اکبر شاہی بودہ. نک : ذخیرۃ الخوانین جلد ۱ ، ص ۲۱۸ .

ای دل شب غم بی لب جان پرور جانان صد بار بلب آمده جانی که تو داری»^۱
 «... از امرای معتبر خانزمان است چندگاہ بداون (بدایون) در حوزہ
 تصرف او بود. بسمت فضیلت و حیثیات اتصاف داشت و از حد گذار خوش طبع
 بود. چون جہجار خان نام یکی از اعیان اکابر بدوان بتخلص زاہد این بیت از
 مثنوی خویش کہ در تعریف حرف بسمله واقع شدہ خوانندہ :

بیت

گنگرہ سین چو خندان شدہ خندہ او از بن دندان شدہ
 میر گفت کہ : گنگرہ سین چہ باشد بر شاہ در و دیوار خندان است. گاہ گاہی از
 شوخی طبع بشعر می پرداخت ...»^۲

ص ۸۶ : س ۳ ، میر عزیز اللہ :

«از سادات کرام سیفیہ قزوین است. بزیور فضایل و لطف فضایل آراستہ است.
 در فن سیاق نویسندگی سر دفتر کتاب ارباب حساب و در علوم غریبہ مہارتش
 زیادہ از ہر باب. طبعش بنظم اشعار بغایت ملایم^۳ است. قصاید و دیوان غزل
 دارد و کتاب «گل و مل» و «وجہ القناعۃ» و «صحیفۃ العشاق» و رسالہ منظومہ
 رمل از منظومات اوست. این ابیات از اشعار او مرقوم افتاد. در جواب این مطلع
 شریف تہریزی گفتہ کہ :

مہ کجا و آفتاب طلعت جانان کجا این شبست آن روز روشن این کجا و آن کجا^۴
 ... حالا در ہندوستان درین دودمان عالیشان بامر دیوان سعادت کہ

خدمت شرع شریف است مشغول.»^۵ در منتخب التواریخ بدایوانی آمدہ است :
 «... چندگاہ دیوان سعادت بود و چون کروربان در ممالک ہندوستان نامزد
 شدند او بتلاش پنجکرور را از ولایت سنہیل گرفتہ متعدد نظم و نسق و ضبط

۱- نفایس المآثر ، بیت (ع). ۲- منتخب التواریخ ، جلد ۳ ، ص ۲۷۹.

۳- بعد ازین تمام اشعاری کہ قاطعی نیز آورده ، بہان ترتیب در این تذکرہ نیز ضبط شدہ
 است کہ اختصار را اینجا حذف کردید.

۴- نفایس المآثر ، بیت (ع).

مال آن صوبہ شد. آخر حال چند سال در پای حساب دیوان آمدہ و عزت مذلت مبدل شدہ و در عقوبت شکنجہ رنجہ گردیدہ. ہر چہ داشت و نداشت داخل خزانہ عامرہ گردانید و جان برسر آن نہاد. دیوان غزل و شعر آشوب و گل و مل و دیگر رسایل منظومہ بسیار دارد. اما شعرش ہمہ بر طرز شعرائی زمان سلطان حسین میرزا واقع شدہ . . .»^۱

ص ۸۶ : س ۱۷ ، حکیم فتح اللہ : قاطعی اینجا مرتکب خطای فاحشی شدہ و حکیم خوشحال بن حکیم ہام را با عموزادہ اش حکیم فتح اللہ اشتباہ کردہ است. حکیم فتح اللہ ابن حکیم ابو الفتح از جملہ ملازمان دربار جهانگیری بود^۱ و منصب یکہزار ذات و سیصد سوار بعہدہ داشت.^۲ ولی با تہام شرکت در توطئہ علیہ جان پادشاہ بسود شاہزادہ خسرو ، در سال ۱۰۱۶ بقتل رسید.^۳

حکیم خوشحال بن حکیم ہام در دربار جهانگیر از عزت و احترام فراوان برخوردار بود. از صغر سن در خدمت شاہجہان ابن جهانگیر درآمد. جهانگیر وی را «از خانہ زادان خوب این درگاہ» میدانست.^۴ مدتی بخشی دکن بود و بین مردم آنجا بسیار مقبول.^۵

ص ۸۶ : س ۲۰ ، حکیم حاذق : در فتح پورسیکری متولد شد. هنگام فوت پدر و عمش خرد سال بود. در سال ۱۰۲۵ چون خانخانان عبدالرحیم خان بفتح دکن تعیین شد و شاہزادہ پزویز نیز بان صوب توجہ نمود ، حکیم حاذق بخدمت آئی الذکر درآمد و پیش از ملازمت قطعہ زیر بنام وی فرستاد:

قطعہ

خدایگانا از گردش سپہر نژند	چنان غریب شد مسم کہ گر دل اعدا
ز غربتم خبری شنود چنان نالد	کہ بر جنازہ سہراب رستم والا
عجب کہ بر در تو داستان من ہرگز	نہ مرغ نامہ بر آورد و نہ رسول صبا
درین دو سال فلک بادلم ہمان کرداست	کہ با حسین بزید و با حسن اسما

- ۱- منتخب التواریخ ، جلد ۳ ، ص ۲۷۹-۲۸۰ نیز رک : شام غریبان ، ص ۱۷۲ .
 ۲- توزک جهانگیری (نولکشور) ، ص ۳۵ .
 ۳- ایضاً ، ص ۵۹ .
 ۴- ذخیرۃ الخوانین ، جلد ۲ ، ص ۳۰۳ .
 ۵- ایضاً ، ص ۲۴۶ .

کنون ز غایت جورش رمیده شد دل من
شبی بعزم سفر قرعہ فکند دلم
یکی بموطن آبای من کہ گیلان است
ہزار شاخ بنشکستہ از عراق و ہری
روا بود کہ من از ہند لاشہ در رانم
صلاح چیست کہ در آیم بدرگہ عالیت
زہی رعونت من چون توئی مری و بس
کنون قبیلہ ما را تو عرض داری و بس
در انتظار جواب توام چو گم شدہ
تو دیر زی کہ کمین حادثت درین آفاق
اگر زمانہ مرا کامران کند بسزا
ز شہر آگرہ و از آنخورد ابن ماوا
بیک دو صوب شوم رهنمون بطرز بلا
دوم بدرگہ ترکش خرد بود حربا
فلک بہند در آرد کہ من زخم تمغا
بکشوری کہ از آن رخت بستہ اند آبا
و یا بکشور گیلان قدم نہم چو صبا
خیال ملک دگر بر زبان کنم اجرا
بقول راسخ من پاک داورست گوا
زدہ دو دیدہ براہ و دو گوش بر آرا
کلاہ گوشہ خود نشکند سوی دارا
حوادث از سر او بستم بہ تیغ قضا

در دورہ شاہجہان وی بمنصب سہ ہزاری رسید. بعداً بعلتی^۱ این منصب از وی پس گرفتہ شد و وی آگرہ منتقل شد. در بدو امر سالی بیست ہزار روپیہ مستمری تعلق میگرفت ، ولی در سال ہیچدم جلوس شاہجہان این را دو برابر کرد. وی در سال ۱۰۶۸ در گذشت^۲ و کتابی با اسم «بادشاہ نامہ» بر جای گذاشتہ است.^۳

ص ۸۶: س ۲۱، سلطان یرویز: برادر ارشد شاہجہان ، و پسر دوم شاہ جهانگیر از بطن صبیبہ خواجہ حسن. وی در سی و چہارمین سال جلوس اکبر شاہ بتاریخ نوزدہم آبان (۹۹۷ ہجری) متولد شد. و در سال ۱۰۳۶ در گذشت.^۴

ص ۸۷: س ۱۰، میر سید علاء الدین: مراد میر سید علاء الدین متخلص بہ علا است. در فن موسیقی مہارت داشت و اکثر برای شہادت خود مناجات میکرد. بالاخرہ بسال ۹۹۸ ہجری بسن نود سالگی بدست دزدان شہید

۱- مآثر رحیمی ، جلد سوم ، ص ۸۵۱-۸۵۴ ؛ نیز نک : طبقات شاہجہانی ، ص ۳۲۰ ب.
۲- آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۵۳۰.
۳- ذخیرۃ الخوانین ، جلد ۲ ، ص ۳۰۳.
۴- مزید اطلاع را نک : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۶۷ ، ۵۳۳ (حاشیہ).

شد. ترجیع بندی دارد که بیت ترجیع اینست :

که بچشان دل مبین خبر دوست هر چه می بینی بدانکه مظهر اوست

این ابیات نیز از اوست :

نشاط باده پرستان با نصرام رسید هنوز ساقی ما باده در سبو دارد

حدیث عشق او تنها نه من کم تقریر که هر که هست ازینگونه گفتگو دارد

بده متاع دل خود بدست یار علا که او متاع گرانمایه را نکو دارد

میر علاء الدوله قزوینی مینویسد : «از اکابر سادات قنوج هند است.

اجداد او دایم بحلیه فقر و درویشی آراسته بوده اند و او نیز از کیفیت این حال

خالی نبوده. اهل اسلام هند را نسبت بطبقه ایشان اخلاص بیرون از حد و بیان

است ، و چنین مشهور است که هر که بایشان بدی میکند البته باو بلیتی عاید

میگردد. سلیقه شعر خوب دارد»^۲.

ص ۸۷ ، ص ۱۴ : این مطلع . . . از نفائس الماثر گرفته شده است.

ص ۸۷ : ص ۱۷ ، مولانا عالمی : «مولانا عالمی دارا بمردمی است.

خوش طبع است و اکتساب علم نموده. از اشعار اوست :

... ای عالمی تو با صنمی می نخورده آگاه نیستی که چه خون خورده ایم ما

این ترک آل جامه ، سوار سمند شد یاران حذر کنید که ، آتش بلند شد

با جامه گلگون شده جلوه گر امروز دل می بری ای شوخ برنگ دگر امروز

مسجد همیشه مسکن آن شوخ دلرباست دارم بتی که خانه او خانه خداست

در فرصتی که میر سید شریف باقی حسنی، که از احفاد میر سید شریف علام است

از جانب مادر از حکومت شیراز بدارایی دارا بجرد رفته بود. این چند بیت گفته

بشیراز فرستاده بود :

در موسم گل ساغر صهبا مزه دارد با آن گل رعنا می حمرا مزه دارد

شیراز نمیخواهم دارایی آنجا دارایی ویرانه دارا مزه دارد

ز نهار مرو جانب شیراز شریفی هر چند که گنگشت مصلا مزه دارد

۱- نک : نتایج الافکار ، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۲- نفائس الماثر ، بیت 'ع'.

۳- بعد ازین چهار بیتی است که ملا قاطعی نیز بهمان ترتیب در تذکره حاضر نقل نموده است.

ملا عالمی این غزل میر را حسب الاراده حاکم آنجا جوابی هجو آمیز گفت و باسم ملا جمال الدین فبخار که جوان خوش نویس بود و خالی از طبعی نبود شهرت داده بود. چون میر شنیدند ملا جمال الدین توهم از ایدای میر نموده از مقام خود هجرت نمود و چندانکه میر در آنجا بود میل وطن ننمود. این بیت ازان غزل است :

محروم چو از میوه شیراز نشستی خرما بخورای میر که خرما مزه دارد
میر سید شریف باقی فضایل و حیثیات و کمالات بسیار داشت و بغایت خوش طبع بوده و بزرگ منش. هیچ نویسنده باو نمیرسید. مدتی بامر وزارت قزوین پرداخت. در آنجا جمعی قایم کرد که کار آن مملکت بساخت. بقرب آن اوقات در تاریخ بیست و یکم رمضان سنه ثلث و سبعین و تسعایه بعالم باقی انتقال کرد.^۱

ص ۸۸ : س ۴ ، عبدالغفار تاشکنندی : «مرد عالم فاضل کامل جامع است. در تاشکنند مدرس است. گاهی بامر قضا اشتغال می نمود و فرایض خوب نظم کرده. بمولانا زاده مشهور است و گاهی بگفتن اشعار مشغولی میفرماید. ازوست : از رسد گردنده ما درد پیچد کرد کرد این که محروم از جالت کرد مارا درد کرد»
ص ۸۸ : س ۷ ، ملا عابد اصفهانی : «از اصفهان است از طبقه واعظیه آنجا. خالی از طبعی نیست. اشعار بسیار بخاطر دارد. مرد درویش مشرب است. گاهی نظمی ازو واقع میشود.»^۲

ص ۸۸ : س ۱۸ ، خواجه عبدالله فرخودی : «مرد بحیثی خوش طبع بوده. جوانی مستی نام داشته از برای او گفته :

وله

چه پرستی از من مستی و می پرستی من که رفت در سر مستی متاع هستی من

۱- نفایس المائر ، بیت (ع). نیز نک : هفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۱۶۸ .

۲- نفایس المائر ، بیت (ع).

۳- ایضاً ، بیت (ع) — بعد ازین سه بیت از وی ضبط شده که بهان ترتیب ملا قاطعی نیز نقل کرده است.

در باب میرکان میر غیاث دو برادر بوده اند، یکی شاہ حسین نام و فربہ بود و دیگری میر غیاث لاغر بوده. میر غیاث کہ فوت شدہ گفتہ:

افسوس کہ آتش اجل دود اندوخت وین دست قضا آتش اندوہ افروخت
آن نازہ نہال روضہ دین بشکست وین گندہ دوزخی بی دین نسوخت^۱

ص ۸۹ : م ۴ ملا فخری : در نفایس المائر آمده است: «فخری مشہور ملا زادہ خلف امجد مولانا حسین کاشفی واعظ است. اسم ایشان فخر الدین علی است و بعضی اوقات «صفی» تخلص فرمودہ. کتاب «رشحات» در احوال حضرات منشور و رسالہ محمود و ایاز منظوم از رشحات اقلام عنبر قام ایشان است. شرح حال مولانا از تالیف رشحات معلوم میگردد، بنا بران بتحریر آن قلم حقایق رقم اقدام نمی نماید. . . . در تحفہ سامی آورده کہ: وی در سنہ تسع و ثلاثین و تسعایہ از عالم رفتہ. حضرت ملا میر کلان مدت برکات کہلاتہ نقل میفرمودند کہ: در ایامی کہ درمش خان حاکم ہرآہ بود در مجلس اول کہ خواجہ حبیب اللہ ساوجی از عراق بوزارت او آمدہ بود بخواجہ گفتہ کہ درین شہر سہ واعظ اند، اگر میخواہی کہ عبارات خوب و اشعار و اخبار مرغوب بشنوی بمجلس جناب ملا فخر باید رفت، و اگر ارادہ کیفیت و حالت داری در مجمع ملا حسامی باید درآمد. درمش خان اکثر اوقات در مجلس وعظ ملا فخری حاضر می شد و مقرر بود کہ ہرگاہ خان مذکور از مجلس بیرون رود پوستین بزینت و کمہ طلائی کہ برکتف داشتی بر جای خود گذاشتی تا خدمت ملا بردارند و در مجلس اظهار بہ بخشش آن نمیکرد، و همچنین مجلس افتادہ حضرت ملا حنفی کہ میرفتہ ہمین شیوہ مرضیہ مرعی میداشتہ. یکباری از ملا حنفی استفسار تفسیر سورہ قرآنی نمودہ. ملا گفتہ باشند کہ بعد از رجوع و مطالعہ عرض خواہیم کرد. خان مذکور را این دیانت ملا بر مذاق موافق افتادہ، تحسین بسیار فرمودہ اند»^۲.

۱- ایضاً، بیت (ع).

۲- نفایس المائر، بیت 'ف': مزید اطلاع را نک: حبیب السیر، جز و سیم از جلد سیم، ص ۳۴۱.

ص ۸۹ : س ۵ ، مولانا حسین کاشفی واعظ : مراد مولانا کمال الدین حسین کاشفی است کہ از واعظان معروف زمان سلطان حسین میرزای بایقراہی بودہ۔ مولانا در سال ۹۱۰ در گذشت و آثار زیادہی بر جای گذاشت از اجملہ است ، جواهر التفسیر و مواہب عالیہ و روضۃ الشہدا و انوار سہیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات۔ مولانا بہ شعر نیز ہمت میگذاشت۔ این مطلع وی در مجالس النفایس میر علی شیر نوابی ضبط گردیدہ است :

سبز خطا! ز مشک تر غالیہ برسمن مزن سنبل تاب دادہ را بر گل نسترن مزن

ص ۸۹ : س ۱۰-۱۳ : تمام ابیات از نفایس الماثر گرفتہ شدہ۔

ص ۸۹ : س ۱۴ ، عہدی : «تخلص خواجہ رحیم داد پروانچی است۔ مرد فاضل خوش طبع است۔ فہم حاد و طبع وقاد دارد۔ شاعر متین و نکتہ دان شیرین است۔ مصاحب نیک و سپاہی کارآمدنی است۔ درین دولت ابد پیوند او را فوج دار سرہند نمودہ بودند۔ بنا بر منازعہ کہ میانہ وی و حافظ رخنہ کہ شقدار آنجا بود۔ واقع شد ، از ایدای بعض ارباب دخل توہم کردہ بکابل رفت»^۲۔

ص ۸۹ : س ۱۶ : ایشانرا بایلچیگری بولایت سند فرستادند۔ امین احمد رازی مینویسد : «ابتدا در سلک پروانہ چیمان حضرت شاہنشاهی انتظام داشتہ و بعد از ان از دلیران مضہار و غا و ہژبران معرکہ ہیجا گردیدہ بدان نام بر آوردہ۔ بنا بر لطف طبع شعری نیز میگفتہ»^۳۔

ص ۹۰ : س ۸ ، غباری : «اسمش قاسم علی خان است۔ جوانی قابل بحیثیت است۔ بحسن طبع و ادراک آراستہ و بجملیہ اخلاق پسندیدہ پیراستہ است، و بدین صورت منظور انظار کمیہ آثار حضرت اعلی گشتہ ، از نزدیکان درگاہ جهان

۱- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۱۔

۲- نفایس الماثر ، بیت 'ع' - بعد از این سہ بیت آمدہ است کہ در تذکرہ حاضر نیز دیدہ میشود۔

۳- ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۷۳-مقایسہ شود با - Siddiqui, Mahmu-d-al Hasan, History of the Arghuns and Tarkhans of Sind, p. 172 (fn. 1) ، آنجا کہ وی در مورد ایلچی گری خواجہ رحیم داد اظہار تردیدی کردہ است۔

پناہ است. این ابیات از نتایج طبع وقادش قلمی شد :

اظہار درد پیش سگ یارم آرزوست یعنی کہ درد مندم و اظہارم آرزوست
صد آرزوست در دلم از یار چونکم عمر منست اندک و بسیارم آرزوست
ز چشم او نرسد جز بلا بما هرگز ندیدہ هیچ کسی اینچنین بلا هرگز!...

بدایونی دربارہ وی چنین اظہار میکنند : ہان قاسم علی ولد حیدر بقال است کہ
بہ بداصلی و غرور و تکبر بی موقع مشہور بود. خود را قریشی می گرفت و بعد
ازانکہ مقرر شدہ کہ ہر کہ نسبت ندارد خود را بقریش منسوب میسازد، ہر کہ
کہ در مجلس از آمدن پدر عار داشتہ برہم میخورد پدرش میگفت : بر رغم تو
در دکانی کہ باگرہ دارم می نشینم و میوہ ہا و معجونہا میفروشم و بہر کس کہ
بباید نا پرسیدہ میگویم کہ دانستہ باشد کہ قاسم علیخان پسر صلبی منست تا
تو آنرا بکشی. یکی از وی پرسید کہ چند پسر داری ؟ گفت : ہشت باین
تفصیل کہ :

فرد

دو از منست و دو از بی بی و دو از ہر دو دوی دگر کہ نہ از بی بی است و فی از من
قاسم علی اول حال صاحب حسن بود و در مجلس خوانندگی می کرد. آخر چندگاہ
خلیفۃ الخلیفۃ الزمانی شدہ و اعتبار تمام پیدا کردہ بمرتبہ خانی رسید و ہان سخن
راست آمد کہ یکی بدیگری میگفت کہ : شنیدی فلانی را خان کردند. او گفت :
خوب شد کہ آن مردک قابل ہمین بود. او خطی و سوادی چون آفای
جہان داشت.

بیت

او را چو طفلکان خطکی و سوادگی با آن خط و سوادک خود اعتقادگی
درین مدت بیست و یک سال کہ فقیر او را دیدہ ام هیچگاہ از سبق متوسط خالی
نبود و استادان را بزور تسلیم میفرمود و اگر قبول نمیکردند صحبت راست نمی

۱- نفایس المائر، بیت 'ع' - بدنبال این، سہ بیت دیگر است کہ در مجمع الشعراء جهانگیری
نیز آمدہ است.

آمد و بشومی آن سبق او را هرگز از— وضع لمعنی مفرد ، پیشتر نمیرفت. سلیقه شعری او را ازین ابیات او میتوان دانست که :

ما سوی آب مایل و حام جای ماست حام خانه ایست که خاص از برای ماست
و در جواب این مطلع است که:

بیت

تاری ز زلف خم بخم یارم آرزوست یعنی که بت پرستم و ز نارم آرزوست
... در سنه الف (۱۰۰۰) با هزار حسرت از عالم در گذشت و - قاسم
علی خان ابله - تاریخ ار شد ، و بروایتی سال وفاتش هزار و یک است برین
تقدیر بجای ابله ، جاهل درست می آید:
چون تو جاهل باشی ار ابله بخوانندت مرج زانکه این هر دو عبارت ده نه یکدیگر است
«غباری قاسم نام بقالی از سر زمین ایران غیر غباری اردستانی قاسم بیگ
خان ست. بدامن موزونی طبع غبار بقالی از سر بر افشانند و بقیه عمر در زمره
گهر فروشان سخن و باده فروشان اکابر زمن مانند.»^۱

ص ۹۰ : ص ۱۰ ، **عبدالخالق** : پیلا به میرزا کامران نیز نسبت
استادی داشت و از جمله کسانی بود که محل اعتماد مشار الیه بودند. مدرسه وی
در میان قلعه ، در کابل قرار داشت.^۲

ص ۹۰ : ص ۱۲ : شهادت میرزا هندال در سال ۹۵۸ اتفاق افتاد و
تاریخ فوتش از - شیخون - بر می آید.^۳ تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت
سپرده بعد از چند گد ، بکابل بردند و در پایان پای بابر پادشاه مدفون ساختند.^۴
ص ۹۰ : ص ۱۳ ، **خوجه جهان** : مراد خواجه امین الدین محمود بخشی
بیگی هروی است که بخطاب «خواجه جهان» سرافراز شد.^۵ وی از جمله مستلزمین

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۸۹-۲۹۱.

۲- صبح گشن ، ص ۲۹۹ ، نیز رک : شام غریبان ، ص ۱۹۴.

۳- تذکره هایون و اکبر ، ص ۴۸ ، ۲۰۶ : نیز نک : اکبر نامه ، دفتر اول ، ص ۲۳۶.

۴- ایضاً ، ص ۱۴۷ .

۵- تذکره هایون و اکبر ، ص ۱۸۴.

رکاب هایون بود در مسافرت بایران. سپس در دوره اکبری وی بخشی اکبر شاه گردید، و منصب یکهزاری دریافت. وی بیشتر به امور مالی توجه داشت و مهر دار پادشاه نیز بود. در سال یازدهمین سال جلوس اکبری وی بعدم وفاداری به پادشاه، بسود خانزمان متهم شد و به مکه تبعید شد. پس از مراجعت پادشاه از خطایش در گذشت و مهات مختلف بوی محول گردید.^۱ در طبقات اکبری آمده است که وی چند سال وکالت بد استقلال کرد و مصدر امور عظیم شد.^۲ بمنصب دو هزاری رسید.^۳ وفاتش در سال ۹۸۲ یا ۹۸۳ در لکهنو اتفاق افتاد.^۴

ص ۹۰ : س ۱۳ ، میر کاتب : اطلاعات زیادی درباره وی بدست نیامد. ظاهراً پس از فتح مجدد هند بدست هایون پادشاه، وی نیز باین کشور روی آورد و مثل سایر امرا، پس از فوت آن پادشاه بخدمت پسرش، اکبر پادشاه درآمد. در سال ۹۶۹ چون باز بهادر در مالوه علم بغاوت بر افراشت و ملا پیر محمد شیروانی باستیصال وی مامور گشت محمد میر کاتب نیز باین مهم ماموریت یافت و رشادتهائی از وی در این معرکه بظهور آمد که تحسین همگان را برانگیخت.^۵

ص ۹۱ : س ۱ ، ملا فہمی : «فہمی کاشی مردی کرباس فروش است» سلیقہ دارد.^۶

ص ۹۱ : س ۱۳ ، ملا شاہ : «شاہ فنای چغتایی است. سفر بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین زاد ہا اللہ تعظیماً و تکریماً فایز گشته. درین دودمان

- ۱- آئین اکبری (بلاخان)، ص ۴۶۷-۴۶۸.
- ۲- طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۴۴۱.
- ۳- ذخیرۃ الخوانین، جلد اول، ص ۲۱۹.
- ۴- آئین اکبری (بلاخان) ص ۴۶۸ : طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۴۴۱.
- ۵- نک : اکبر نامہ، دفتر دوم، ص ۱۶۶.
- ۶- نفایس المائر، بیت (ف). بعد ازین سہ بیت نمونہ است کہ در تذکرہ حاضر نیز نقل گردیدہ است، مزید اطلاع را، نک : میخانہ، ص ۶۱۴، ۶۱۸، ۸۸۹ (حواشی).

عالیشان اول بخطاب خانی ممتاز بوده بنا بر بعضی امور کہ ازو صدور یافت از ان مرتبت افتاده چند روزی پای بست قید و زندان بوده. دیگر باره عنایت پادشاهانہ او را خلاص ساخته بعواطف و نوازش ارجمند شد تا در شہور سنہ ۹۷۲ کہ بندگان حضرت اعلیٰ در ناگور نزول اجلال فرمودہ بودند در روز کوچ از انجا شاہ فنابی را دست جنون گریبان اختیارش گرفتہ بطرفی برد. طبعش بشعر موافقت تمام دارد و بشعر خوب میرسد. این ابیات از نتایج طبع اوست:

تا گل روی تو از بادہ گلغام شکفت	بادہ از عکس گل روی تو در جام شکفت
رسد ہر کس بمقصودی زیادت یارب شبہا	چرا بمقصود من حاصل نشد یارب زیاربہا
در باغ چند روزی گل از جہاں دم زد	چون دید آن گل رو گلبانگ بر قدم زد
روزی کہ کلک مانی تصویر کرد مٹاش	بایست دست او را چون کلک او قلم زد
دانم کہ شام ہجرش روزی بآخر آید	زینسان کہ صبح با من از روی سہر دم زد
بر لوح دل کشیدی شکل خطش فنابی	صد آفرین کہ کلکت نقشی عجب رقم زد ^۱

ص ۹۲ : س ۷ ، ملا فیضی : میر علاء الدولہ کامی مینویسد : «فیضی، میر معز الدین کہ از اکابر میر میران اصفہان است، فضایل داشت و خوش طبع بود . . . صدر شاہ طہاسب بود. در راہ حج سنہ ۹۵۲ فوت شد. حالا کہ سنہ ۹۷۹ است، پسرش میر میران بمنصب صدارت شاہ اشتغال دارد . . .»^۲

در تاریخ عالم آرای عباسی^۳ آمدہ است کہ میر معز الدین محمد اصفہانی، کہ جامع کمالات علمی و عملی بود، پس از عزل علامۃ العلمائے امیر غیاث الدین منصور شیرازی بمنصب صدارت تعیین شد و ہشت سال من حیث الانفراد و الاستقلال صدارت کرد . . .»

ص ۹۲ : س ۷-۱۱ : ابیات از نفایس الماثر ماخوذ میباشند.

ص ۹۲ : س ۱۴ ، ملا فہمی [استرابادی] : در نفایس الماثر^۴ آمدہ

است : فہمی استرابادی برادر میر حمدی است. مرد مستعد است. . . بامر تجارت

۱- ایضاً، بیت (ف) — ملا قاطعی فقط بیت اول را ضبط کرده است.
 ۲- نفایس الماثر، بیت 'ف'.
 ۳- جلد اول، ص ۱۴۴.
 ۴- من نفایس الماثر، بیت 'ف'.

مشغولی می نمود». وفاتش در دهلی اتفاق افتاد.^۱

ص ۹۳ : س ۱ ، ملا فریبی بخاری : «بحسن طبع مشهور بود. بامر تجارت مشغولی می نمود در سنه ۹۵۵ از بخارا بسمرقند میرفت ، در راه قطاع الطريق کشته شد»^۲

ص ۹۳ : س ۴-۶ : ابیات از نفایس المائر ماخود میباشد.

ص ۹۳ : س ۹ ، ملا صادق حلوائی : ملا از نبایر شمس الائمه حلوائی اند بنایرین بجلوائی شهرت یافته. در نفایس المائر آمده است : مولانا صادق حلوائی از بلده محفوظ سمرقند است. مولانا بزبور فضایل و کمالات آراسته است. خوش فهم پاکیزه تقریر نمکین کلام است. و از تلامذہ مولانا احمد جندی است. بعد از فوت استاد بعزم زیارت بیت الله بهند آمده در زمان اقتدار و اختیار پیرم خان در مدرسه مهدی خواجه - که در لاهور واقع است و مولانا پیر محمد خان شروانی آنرا تعمیر نموده - بامر تدریس اشتغال می نمود، و بعد از ارتحال مولانا پیر محمد خان چون مولانا مذکور حق مراعات نمی یافت، نزد عبدالله خان ازبک که بمولانا سبق ربط آشنائی داشت و طالب خدمتش بود رفت و چون بنای کار عبدالله خان انهدام یافت مجدداً احرام زیارت حرمین شریفین زادها الله تعظیماً تکریماً بسته بدان سعادت فایز شد. و دران الکنه شریفه مدتی افاده و استفاده علوم عقلی و نقلی مشغول بوده. در آخر سنه خمس و سبعین و تسعمایه باگره آمده آخوند نواب میرزا کوکه شد و ازیشان مراعات لایق یافت و افاده علوم می فرمودند و بسیاری از طلبہ علوم از وی بهره مند بودند ، تا در شهرور سنه ثمان و سبعین و تسعمایه قصد وطن مولود نموده متوجه دارالسلطنه کابل شده درانجا بتکلیف توقیف نموده است. سلیقه مولانا بگفتن فنون اشعار بغایت ملایم

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۹۸-۲۹۹ : طبقات شاهجهانی ، برگ ۲۵۶ ب. نیز نک : شام غریبان ، ص ۲۰۲ ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول ، ص ۵۵۱.

۲- نفایس المائر ، بیت 'ف'.

است. ۱

«بعد از فراغ استفادہ بنا بر عزیمت بیت الحرام بہند وارد شد مدتہا در لاهور بلوازم درس و بحث پرداخت و پس از معاودت نیز روزی چند در ہندوستان پایان آورده عزیمت سمرقند نمود. محمد حکیم میرزا در کابل ویرا مانع آمدہ ارادہ نمود کہ بعضی متداولات را در صحبت ایشان بگذرانند و بتدریج نسبتش بجائی انجامید کہ زمام مہات ملکی و مالی را بکف کفایت او نہاد، و مولانا مالی چند بدین نسق گذرانیدہ بوطن اصلی شتافت. الحال در مسکن معہود روزگار گوارا و عافیتی مہیا دارد و گاہی بمدد نسیم خیال غنچہ از بوستان خاطر میشکفاند.»^۲

ملا صاحب دیوان است. این ابیات ازوست :

بی چاشنی درد کسی مرد نباشد نامرد بود هر که درد نباشد
پنهان غم عشق تو بصد سال توان داشت گر اشک جگر گون و رخ زرد نباشد

این معما نیز وی راست باسم مکر :

بارها در نامہ حرفی از وفا کردم رقم آن جفا جو غیر پشت نامہ کم دید از ستم

ص ۹۴ : س ۱ ، شاه صفی : «پسرزادہ شلہ قاسم نور بخش است. خوش

طبع فانی مشرب بود و ہمیشہ بہ درویشان سلوک می نمود. از طالب علمی بہرہ داشت. بشرف زیارت حج رسیدہ از راہ مصر بوطن معاودت نمود. از اقسام شعر طبعش بغزل ملایم افتادہ بود و بیشتر بران طرز سخن میگفت و گاہی در رباعی نیز گوہری می سفت و در فرصتی کہ شاہ طہاسب با طبقہ نور بخشہ در مقام کلفت شدہ برادر بزرگ او شاہ قوام الدین را گرفت برادر دیگرش شاہ... برادران با معاندان ہمدستان گشتہ سخنان بعرض... شاہ طہاسب رسانید و از مراو کلفت بسیار بایشان رسید و شاہ قوام الدین در قلعہ الخق مدتی مقید و

۱- نفایس المائر ، بیت ص - تمام ابیات نمونہ کہ در متن تذکرہ حاضر نقل شدہ ، نیز از نفایس المائر است.

۲- ہفت اقلیم ، جلد سوم ، ص ۳۸۳-۳۸۴ ؛ نیز نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص

۲۵۵-۲۵۶ ؛ اکبر نامہ (بلاخان) ص ۶۱ ؛ طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۵۸ ؛

صبح گلشن ، ص ۲۴۱-۲۴۲ ؛ شام غریبان ، ص ۱۴۸-۱۴۹ .

محبوس بود و شاه صفی الدین با این برادر مهربان در طرشت که از قصبات ری و مسکن ایشان است اوقات میگذرانید. این رباعی دران باب گفته :

وله

با من دو برادری که بودند قرین آن بر سر مهر بود و این بر سر کین
روزی صد بار ای صفی میکشدم نا دیدن آن برادر و دیدن این

و چون علماء . . . در نسب ان طایفه قدح گویان سخنی گفتند و بعرض حضرت شاه طہاسب رسید ملاحظہ کہ در مراعات ایشان مینمود بر طرف کرده. قصہ شاه قوام الدین دران قلعه بقطع انجامید. و شاه صفی در سرثیہ برادر غزلها گفت، ازانجمله این دو مطلع بخاطر بود ثبت افتاد :

دور از حریم وصل تو شرمندہ مانده ام شرمندہ ام کہ بی تو چرا زندہ مانده ام
بیدرد من بمنت هجران مرا مکش کز خیل اهل درد ہمین بندہ مانده ام

شاه صفی در شہور سنہ سبع و ستین و تسعمایہ از عالم رفت.^۱

ص ۹۴ : س ۹ ، ملا صنعی : میر علاء الدولہ قزوینی راست : «از

نیشابور ست و توطن در تبریز دارد و در باغ شمسا باد می باشد. بطبع لطیف و ذہن مستقیم مشہورست. شاگرد میر عبدالجی استرابادی است. بعضی اوقات در دارالامان کرمان بامر احتساب اشتغال داشت.»^۲

ص ۹۴ ، س ۱۶ ، برما شب غم : تمام این اشعار بهمین ترتیب در

نقایس المائر نیز آمده است.

ص ۹۵ ، س ۸ ، خواجہ شمس الدین : ظاہراً خواجہ شمس الدین محمد

خوافی مراد است. اصلش از خواف ، و پدرش خواجہ علاء الدین از مشاہیر اکابر آنجا بود. اسم خواجہ شمس الدین در ضمن امرای نہصدی اکبر شاہی دیدہ میشود.^۳ خواجہ در علم نویسندگی وقوف تمام داشت و بامانت و دیانت معروف بود.^۴ پس از فوت قاسم خان در سال سی و نهم جلوس اکبری چون قلیچ خان

۲- نقایس المائر ، بیت 'ص'.

۱- نقایس المائر ، بیت 'ص'.

۴- ذخیرة الخوانین ، جلد اول ، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۳- آئین اکبری ، ص ۱۶۳.

صوبہ دار کابل گردید، خواجہ شمس الدین خوافی کہ قبلاً دیوانی کابل را بعہدہ داشت، بہ منصب دیوان کل کشور تعیین شد و در سال چہل و سوم جلوس، چون اکبر پس از اقامت چہارده سالہ در پنجاب، لاہور را بسوی دکن - از راہ آگرہ - ترک گفت، حرم شاہی و شاہزادہ خرم (شاہجہان) ہنوز در لاہور بودند، در آن ہنگام حکومت پنجاب بہ خواجہ شمس الدین سپردہ شد. خواجہ در سال ۱۰۰۸ھ در لاہور دژ گذشت در ناحیہ خوافی پورہ لاہور مدفون گردید. خواجہ فرزندى بر جای نگذاشت.^۱

ص ۹۵ : س ۱۱ ، اخوند : از اخوند ملا زین الدین محمود القواس البہدائینی مراد است. در منتخب التواریخ^۲ بدایونی نیز از وی بہ 'اخواند' تعبیر شدہ است.

ص ۹۵ : س ۱۱ ، ملک پور : در پنج کروہی لاہور قرار داشتہ.^۳

ص ۹۵ : س ۱۷ ، محمد امین ملک پوری : جہانگیر ملا قاتش را با مولانا محمد امین ملک پوری در توزک چنین بیان نمودہ است : «در غرہ شہر سوال [۱۰۱۴] بہ صحبت مولانا محمد امین کہ از مریدان شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بودہ اند و حضرت جنت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند، چنانچہ یکمرتبہ آب بر دست ایشان ریختہ اند، مولانا مشار الیہ مردیست نیکذات و باوجود علایق و عوایق وارستہ و بروش و شیوہ فقر و شکستگی نفس آشنا صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد. بعضی دردا کہ بخاطر گرہ بودند مذکور ساختم، نصایح ارجمند و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و خیلی تسلی خاطر ماگشت، ہزار بیگہ زمین بطریق مدد معاش و ہزار روپیہ نقد گذرانیدہ از ایشان وداع شدم.»^۴

ص ۹۶ : س ۸ ، ملا صبوحی : میر علاء الدولہ قزوینی راست : «چغتائی الاصل است. تحصیل در بخارا و عربستان و مکہ معظمہ نمودہ سروپای برہنہ

۱- آئین اکبری (بلاخان) ص ۴۹۳-۴۹۵. ۲- نک : جلد اول، ص ۴۵۶.
۳- نک : تاریخ اکبری، ص ۱۳۳. ۴- تزک جہانگیری (چاپ نولکشور)، ص ۶۵.

در عالم بسیار گشته. از کمال بیقیدیش رافضیان او را منی به یقین میدانند و سنیان او را رافضی بی دین میخوانند. در شعر مهارت تمام داشته و دران بحر عمیق بادبان تفوق بر اقران در هر جا بر افراشته. در منقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام قصیده دارد . . . وفاتش در دارالخلافت آگره در سنه اثنی و سبعین و تسایه بوده. صبوحنی همیشه میخواره بود. - صبوحنی میخوار - تاریخ او شد.^۱

ص ۹۶ : س ۱۰ ، **خواجه معظم** : در نفایس الماثره آمده است : «از نبایر شیخ جام قدس سره العزیز بود و شرافت داشت و او بحضرت اعلی [شاه اکبر] نسبت تخول بود. بچودت طبع و حدت ذهن و حسن سلیقه ممتاز بود و بشیوه کرم و شجاعت اتصاف داشت اما حدتی بر مزاجش غالب بود که گاه گاه امور غریبه بی رویه ازو صدور می یافت. از اشعار اوست :

درد دل او را نتوان پیش تو ای جان گفتن محنتی دارم ازین درد که نتوان گفتن
در شهور سنه احدی و سبعین و تسعایه بجهت امری که موجب قصاص بود ازو
بوجود آمد و بمرتبہ قصاص رسید. یکی در تاریخ او و شرح این حال او گفته :

خواجه اعظمی معظم نام	که ازو بود دهر را زیور
زن خود را بکشت و کشت او را	از غضب شه جلال الدین اکبر
سال فوتش ازو چو پرسینم	در زمان گفت آن خجسته میر
بی رخ آن بت جهان افروز	گشت آخر شهادتم اکبر» ^۲

بدایونی را عقیده بر اینست که گوینده این تاریخ خود میر علاء الدوله قزوینی صاحب نفایس الماثر است.^۳

ص ۹۶ : س ۱۰-۱۱ ، **میر معز الملک** : نقابت پناه میر معز الملک از

۱- نفایس الماثر، بیت 'ص' نیز نک : منتخب التواریخ، جلد سوم ، ص ۲۵۷ : شام غریبان ، ص ۱۴۹ - بدایونی تاریخ وفاتش را ۹۷۳ ، نیز احتمال داده است.
۲- ایضاً ، بیت 'م'.
۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۳۳۸. ترجمه اش در شام غریبان (ص ۲۳۱) ، نیز آمده است.

سادات موسوی شیعی مذهب مشهد و از اکبر امرای دربار اکبری بود. ابوالفضل وی را در عداد امرای سه هزارای ذکر کرده است.^۱ بعلت بعضی بی مبالاتیها که از دست میر مشارالیه در مبارزه علیه خان زمان و بهادر خان در سال ۹۷۲ اتفاق افتاد، خاطر اکبر شاه از وی چندی مکدر گردید و وی را از حضور به دربار محروم ساخت. وقتی میر ترک سپاهیگری کرده در دهلی منزوی بوده، یکی از معاصرانش حکیم سیف الملوک دماوندی درباره وی گفت:

شاه درویشان معز الملک از من درهم است بنده او را کی ز درویشی پریشان گفته ام
در اثر صدور «مخبر» معروف اکبر شاهی در سال ۹۸۷ چون نارضائی بعضی امرا و علمای دربار، از سیاست مذهبی آن پادشاه ظاهر گردید، بمنظور حفظ آرامش پادشاه اکبر تدابیر متعددی اتخاذ کرد، از جمله نقل و انتقال آنها بود از جایی به جای دیگر. قاضی القضاة ملا محمد یزدی را نیز از دهلی به جونپور منتقل ساختند. قاضی مشارالیه از جونپور فتوی بوجوب خروج و بعضی بر پادشاه صادر کرد که منجر به اغتشاشاتی شد در نقاط مختلف کشور. از جمله کسانی که به پیروی از قاضی یزدی علم بغاوت بر افراشتند اسامی محمد معصوم کابلی و محمد معصوم فرخودی و میر معز الملک و نیابت خان و عرب بهادر در منتخب التواریخ بدایونی بخصوص مذکور گردیده است. پادشاه قاضی ملا محمد یزدی و میر معز الملک را که در آن هنگام در جونپور بسر می برد به بهانه ای از جونپور به پایتخت احضار کرد. چون منشار الیها در حوالی آگره رسیدند حکم دیگری صادر کرد که آنها از طریق آب جون به گوالیار ببرند. هنوز در راه بودند که فرمانی فرستاد که 'اینها را ضایع سازند'. چنانچه بموجب امر واجب الامتثال هر دو را در گرداب فنا غرق ساختند.^۲

ص ۹۶ : ص ۱۱ ، میر علی اکبر : مراد ثانی خان هروی است.^۳

۱- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۶۰.

۲- منتخب التواریخ ، جلد دوم ، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۳- مزید اطلاع را نک : متن ، تعلیقات.

ص ۹۶ : س ۲۰ : در نفایس المائر بعد ازین بیت زیر نیز ضبط گردیده است:

من امشب با خیالت از جفای هجر جان بردم خیالت در میان جان در آمد ورنه می مردم
این ابیات نیز ازوست :

حالت خویش چه حاجت ، که با و شرح دهم
ضعف غالب شد ، و از ناله فرو مانده دلم
در افتادگان ، مژگان بلا انگیز می باشد
من شمع جانگدازم تو صبح دل گشائی
خیالت در نظر آورده میگویم وصال است این
گر مرا سوز دل هست ، اثر خواهد کرد
دگر از حال من ، او را که خبر خواهد کرد
بیاض دیده ، چون گلگون خونریز می باشد
سوزم گرت نه بینم سیرم چو رخ نمائی^۲
وصالت را تمنا میکنم لیکن خیال است این^۳

ص ۹۷ : س ۵ ، صبوحی میخوار : تاریخ فوت طبق نفائس المائر^۴ ۹۷۳

و بنا بگفته بدایونی^۵ ۹۷۲ یا ۹۷۳ میباشد. هر دو تذکره نویس عبارت -
صبوحی میخوار - نیز بعنوان تاریخ فوتش متذکر شده اند که عدد (۹۷۳) ازان
بر می آید و ظاهراً تاریخ صحیح هم همین است.

ص ۹۷ : س ۸ ملا صالحی : در نفایس المائر آمده است : «از اهالی

دارالسلطنه هرات است. طبعی لطیف و سلیقه در شعر و انشا موافق دارد. خط
نستعلیق طوری می نویسد و فی الجملة طالب علمی نیز کرده بهندوستان آمده
مدتی در سلک منشیان^۶ این دودمان عظیم الشان اندراج داشت و در مدح حضرت
اعلی (اکبر شاه) اشعار بسیار دارد. حالا مدت دو سال شد که . . . مندو بوده
بوطن مالوف رجوع نموده است.»

۱- نفایس المائر ، بیت 'ص'.

۲- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۹۸.

۳- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۷.

۴- نفایس المائر ، بیت 'ص'.

۵- منتخب التواریخ ، جلد سوم ۲۵۷. ترجمه اش در شام غریبان (ص ۱۴۹) نیز آمده است.

۶- امین احمد رازی راست : «در تحریر انواع خطوط درجه کمال داشته و مدتی در سلک

منشیان این دولت آبد پیوند بوده. گاهی صورت نظمی بر ورق اندیشه می نگاشته»

(هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۶۰) نیز نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۵۸ ،

شام غریبان ، ص ۱۵۰.

ص ۹۷ : س ۱۵ : در تتبع این بیت امیر خسرو دہلوی است.
بگرد دیده خود خار بستی از مژہ کردم کہ نی خیال تو بیرون رود، نہ خواب دراید
ص ۹۷ : س ۱۵-۱۲ : این ابیات باختلاف اندک در ترتیب ، در
نقایس الہائر نیز آمده است.

ص ۹۸ : س ۴ ، ملا صدقی : مراد سلطان محمد استرابادی است. در
نقایس الہائر آمده است : فاضل خوش طبع شیرین کلمات بود، ادای خاصی داشت
و در وقت خواندن شعر از سرو دست او حرکتی کہ دلالت بر رعشہ دارد ظاہر
میشد. شاعر خوش گوی است خصوصاً در وادی قصیدہ کہ بی نظیر افتادہ.
فرزندان خوش فہم دارد و در کاشان توطن دارند. اکثر شاعر و منشی اند.
پسرش محمد حسین در تاریخ فوت پدر گفتہ:

صدقی آن سرور ارباب سخن آنکہ صیت سخنش ہر جا رفت
بی بدل بود در اطوار علوم چون ازین دنیی ہر غوغا رفت
بہر تاریخ وی آمد از غیب عالمی بی بدل از دنیا رفت

این ابیات از نتایج افکار ملا ثبت افتاد:
جام اغیار لبالب ز می لعل مثال ساغر ما ہمہ از خون جگر مالا مال
در رہت خار جفا چون کشم از ما کہ مرا در بلا ہای تو خاریدن سر نیست مجال

ص ۹۸ : س ۹ ، چون مہر آنکہ بہر تو سر در جهان نہاد : تمام این
ابیات در نقایس الہائر نیز آمده است.^۲

ص ۹۹ : س ۱ ، ملا صبری : محمد قاسم کویہ بر متخلص بہ صبری از
خنیہ گران بنام دربار اکبری بود و غزلہای عدیدہ را صوت بندی کردہ بود.
بنا بگفتہ ابوالفضل وی در میان قبز و رباب سازی نیز اختراع کردہ بودہ است^۳

۱- نقایس الہائر ، بیت ص - مزید اطلاع را رک : آتشکدہ آذر ، بخش دوم ، ص ۷۹ ، تاریخ

نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول ، ص ۴۴۴-۶۵۳.

۲- نقایس الہائر ، بیت 'ص'

۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۸۳ : آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۶۸۲.

کہ ظاہراً از روح افزا^۱ ہان ساز جدیدی مراد است۔ مطربی^۲ و سر ولزی ہیگ مترجم فاضل منتخب التوابع^۳، و میرا با برادرش حیدر قاسم اشتباہ کردہ است کہ وکیل و کارگذار میرزا محمد حکیم بود در زمان طغیان و بغی شاہ ابوالمعالی در سال ۹۷۱ ہجری^۴۔ محمد قاسم کویہ بر کہ در آن وقت در زندان بود فرار کردہ بہ بدخشان پیش میرزا سلیمان رفت و وی را بامدن بکابل رانگیخت، ولی وی ہیچوقت وکیل میرزا محمد حکیم نبودہ است۔ حیدر قاسم در ہمین ہنگام توسط شاہ ابوالمعالی بقتل رسید۔

خواجہ حسن نثاری باشتباہ صبری را از اولاد میر قاسم کویہ بر شمرده است^۵، دربارہ وی مینویسد: «مدتی طریق مسافرت پیمودہ و خدمت فضلاء نمودہ، در علم موسیقی بلند آوازہ است۔ سازی مرکب از عود و رباب اختراع کردہ کہ مقبول طبائع ملائم است، و بہ نغمات روح افزا والحن دل کشا آب را از جریان و مرغ را از طیران باز می دارد۔ و بعد از تحصیل فضائل براہ راست آہنگ حجاز نمودہ، زنگولہ بر ناقہ طلب بستہ، چون عشاق بی نوا از اصفہان گذر بعراق انداختہ، و بی اندیشہ مخالفت در مقام ہایون حسینی مقیم شدہ، بکوچک و بزرگ آنجا ملاقی گشتہ است، و از آنجا بطوف حرمین شریفین زاد ہا اللہ شرفاً و تعظیماً مشرف شدہ بہ بخارا مراجعت نمودہ، بخدمت مخادیم رسیدہ، و بہ نغمات ساز دلکش بیغش سبب فتوح روح طالبان گردیدہ۔ در شعر قوتی داشت و بہ مضمون گوئی مقید بود . . .»^۶

۱- متن، ص ۱۳۸۔

۲- تذکرۃ الشعراء، ص ۲۵، در این تذکرہ باشتباہ کتاب تخلصش «جرمی» نقل شدہ کہ ظاہراً صورت تحریف شدہ صبری، میباشد۔

۳- جلد سوم، ۳۴۴، پاورقی۔

۴- برای مزید اطلاع را بر این معنی رک: اکبر نامہ، دفتر دوم، ص ۲۰۶ و ذخیرۃ الخوانین، جلد اول، ص ۷۸۔

۵- مذکر احباب، ص ۴۵۴۔

۶- ایضاً، ص ۴۵۴-۴۵۵۔

ص ۹۹ : س ۹ ، دوازده مقام و بیست چهار شعبه : . . . مطابق
 دوازده بروج فلکی دوازده مقام مقرر کرده اند و شعبه های مقامات را موافق
 ساعات لیل و نهار بیست و چهار قرار داده اند، و اسامی مقامات دوازده گانه اینست:
 اول رهاوی ، دوم حسینی ، سوم راست ، چهارم حجاز ، پنجم بزرگ ، ششم
 کوچک ، هفتم عراق ، هشتم صفاهان ، نهم نوا ، دهم عشاق ، یازدهم زنگله
 دوازدهم بوسلیک. و هر مقام دو شعبه دارد. یکی از پستی آن مقام خیزد و
 دیگری از بلندی آن مقام پیدا شود. هر شعبه مرکب از چند نغمه باشد. بدانکه
 شعبه های مقام رهاوی اول نوروز عرب و آن مرکب از شش نغمه باشد ، و
 دیگر نوروز عجم و آن نیز مرکب از شش نغمه باشد. شعبه های مقام حسینی
 اول دوگه و آن مرکب از دو نغمه باشد، دوم محیر و آن مرکب از هشت نغمه.
 شعبه های مقام راست یکی پنجگانه و آن مرکب از پنج نغمه دوم مبرقع. شعبه های
 مقام مجاز اول سه گاه و آن مرکب از سه نغمه. دوم حصار و آن مرکب از هشت
 نغمه. شعبه های مقام بزرگ اول هایون دوم نهفت. شعبه های مقام کوچک اول
 ركب و آن مرکب از شش نغمه، دوم بیات و آف مرکب از پنج نغمه. شعبه های
 مقام عراق اول مخالف و آن مرکب از پنج نغمه دوم مغلوب و آن مرکب از
 هشت نغمه. شعبه های مقام نوا اول نوروز خارا و آن مرکب از پنج نغمه ،
 دوم ماهور و آن مرکب از شش نغمه. شعبه های مقام صفاهان اول تبریز و
 آن مرکب از پنج نغمه. دوم نیشا بور و آن مرکب از شش نغمه. شعبه های
 مقام عشاق اول زابل و آن مرکب از سه نغمه. دوم اوج، آن مرکب از هشت
 نغمه. شعبه های مقام زنگله اول چهار گاه و آن مرکب از چهار نغمه. دوم
 غزال و آن مرکب از پنج نغمه. شعبه های مقام بوسلیک اول عشیر و آن
 مرکب از ده نغمه. دوم صبا و آن مرکب از پنج نغمه. بدانکه از ترکیب
 دو دو مقام شش آهنگ ایجاد کرده. اول سلمک و آن از پستی صفاهان
 و بلندی زنگله خیزد. دوم گردانیه و آن از پستی عشاق و بلندی راست. سوم
 نوروز و آن از بلندی حسینی و پستی بوسلیک ، چهارم گوشت و آن از پستی

و حجاز و بلندی نوا، پنجم مارہ و آن پستی کوچک و بلندی عراق، ششم شہناز و آن از پستی بزرگ و بلندی رهاوی خیزد.^۱

ص ۹۹ ، س ۸ ، بہادر خان : برادر علی قلی خان زمان شیبانی و از امرای ممتاز دورہ ہایون و اکبر بود۔ پس از مراجعت از ایران چون ہایون تسخیر مجدد ہند را داشت تدارک میدید ، قندہار تحت تصرف بیرم خان بود و تمام امور متعلق بدانجا توسط وکیل وی ، شاہ محمد قلاتی انجام میگرفت۔ انتظام و اہتمام زمین داور را بہادر خان نظارت میکرد ، چون ہند دوبارہ فتح گردید بہادر خان در صدد تسخیر قندہار بر آمد۔ و چون در این کار موفق نشد راہ ہند پیش گرفت و بہ سفارش بیرم خان ، اکبر نہ تنها از خطاہایش چشم پوشید بلکہ وی را بانواع مراحم و عنایات نیز مخصوص گردانید۔ سپس چون ستارہ اقبال بیرم خان در گردش بود منصب وکالت نیز بالتماس ماہم انگہ موقتاً بہ بہادر خان تعلق گرفت۔

ابوالفضل بہادر خان را در زمرہ امرای پنجہزاری دربار اکبر شاہ شمرده است۔ در سال چہارم جلوس آن پادشاہ کہ مصادف است با سال ۹۶۶ ہجری ، وی بہ اتفاق برادرش ، علی قلی خانزمان کہ وی نیز منصب پنجہزاری داشت ، بہ تسخیر جونپور تعیین شد۔ ہر دو برادر این مہم را بحسن و خوبی انجام دادند و بعنوان مزید تفقد ملوکانہ آن ولایت بجایگیر این دو برادر تعلق گرفت۔ سپس چون آنها نیز طغیان و بغی را پیشہ ساختند اکبر شخصاً باطغای این نایرہ متوجہ شد و در حین کارزار ہر دو برادر کشتہ شدند۔ این ماجرا در سال ۹۷۴ ہجری اتفاق افتاد^۲۔

ص ۹۹ : س ۱۱-۱۳ : این ابیات در نقایس الہائثر^۳ نیز ضمن شرح حال

۱- فرہنگ آند راج ، ذیل کلمہ 'مو-یقی'۔

۲- مزید اطلاع را نک : اکبر نامہ ، دفتر دوم ، ص ۵۱ ، ۵۳ ، ۶۲ ، ۷۸ ، ۹۷-۱۰۰ ، ذخیرۃ الخوانین ، جلد اول ، ص ۲۶-۳۱۔

۳- بیت 'ص'۔

محمد قاسم کوه بر متخلص به صبری نقل شده است. در تذکرۃ الشعرای مطربی^۱ پیش مقطع این بیت نیز دیده میشود.

زد شعله بر سرم شب غم آتش درون سوزنده مشعلی است ، تن ناتوان من

ص ۱۰۰ : س ۱۶ ، شاه طیب : میر علاء الدولہ قزوینی راست :

شاه طیب از سادات نجف است، مولد شریفش در اوغہ خواف بوده کہ موضع است ازان. «رہبر عشق» تاریخ ولادت ایشان است. حضرت مولانا زین الدین بہدایی می فرمودہ اند کہ : شاه مذهب عشق داشت یعنی اورا غیر از محبوب حقیقی مقصود و مقصدی نبود. در ہفت سالگی اورا کشف قبور حاصل بودہ است. پدرش شاہ محمود یکباری بدیدن حضرت شیخ زین الدین خوافی رفتہ بودہ. مرکب خود را بدست شاہ دادہ خود بخدمت شیخ رسیدہ. شیخ در اثنای صحبت فرمودہ اند کہ بوی آشنا مردی می شنوم. در بیرون کیست ؟ گفتہ اند طفل خورد مالیست. اورا طلبیدہ اند چون حاضر شدہ از دست مبارک ایشانرا گرفتہ فرمودہ اند کہ ہمین است و ایشانرا تلقین نمودند. . . . وفات شاہ در ہرات در دہم شہر صفر بعد از ظہر سنہ . ۸۴۰^۲ بودہ. دیوان اشعار ایشان لسان الغیب است و چون از روی جذبہ واقع شد بہر کیفیت عجیب و قبولی غریب دارد. منہا :

واقف نہ ز حال دل ناتوان من اینک ہلب رسید ز درد توجان من ...^۳

ص ۱۰۱ : س ۵ ، مولانا طفیلی : ذر نفایس الہائر آمدہ است : «طفیلی

مشہدی مردی خوش طبع نیکو خصال بود. در حدود سنہ اثنی و خمسین و تسعمایہ از عالم رفتہ.»^۴

۱- ص ۲۶ .

۲- ۸۵۹ نزد میشود خواند ولی هیچکدام از بن سنین با تاریخ ولادتش — رہبر عشق — کہ برابر است با ۸۷۷ ، درست در نمی آید.

۳- نفایس الہائر ، بیت 'ط'. سہ بیت بعدی ہمانست کہ متن تذکرہ حاضر نیز بہمان ترتیب دیدہ میشود.

۴- نفایس الہائر ، بیت 'ط'.

ص ۱۰۱ : س ۹-۱۴ : تمام این ابیات از نفایس الماثر نقل گردیده است.
ص ۱۰۱ : س ۱۸ ، طفیلی اصفہانی : از اهل دیوان و میاق دان است
و طبع موزون دارد.^۱

ص ۱۰۲ : س ۷ ، ملاطالی : از نستعلیق نوبسان خوب دورہ اکبری
است کہ در آگرہ بصحافی اشتغال داشته. بدایونی ابیات ذیل از وی نقل کرده
است.^۲

هر دم کند آزار دل کز خویش بیزارش کند
بغیر خود ترا ای نازنین ہمدم نمیخواهم
گر بصد درد دل از من سخنی گوش کند
شود بیخود اگر گویم ز حال خود سخن با او
دل کی شود بیزار ازو هر چند آزارش کند
ترا میخواهم و غیر تو در عالم نمیخواهم
بشنود قول غرض گوی و فراموش کند
چه حالست اینکه نتوان گفت حال خویشتن با او...

رباعی

پیش آرقناعتی گر از اهل بهشی
ز نهار کہ آب و آش کم کاسه مخور
باشد کہ سگ نفس دنی را بکشی
کو وا گوید بصد یخاب و ترشی

ص ۱۰۳ : س ۱ ، عارف : میر علا الدواہ قزوینی کامی درباره وی
مینویسد : «عارف، شیخ بزید ولد سلطان ابوسعید پورانی است کہ از مشاہیر است
بسمت فضایل و کمالات و صفت مواجید و حالات محلی بوده و در حسن خط و زبان
تصوف بی بدل است. عبیدالله خان بشیخ اعتقاد بسیار داشته و پیوستہ ہمت بر
تزوید او می گماشته. مشہور است کہ در هر ہفتہ دوبار بخانہ شیخ می رفتہ و
در تعظیبات و تکریمات دقیقہ فرو گذاشت نمی فرمودہ».^۳

ص ۱۰۳ : س ۲ ، سلطان ابوسعید پورانی : مراد شیخ جلال الدین ابو
سعید پورانی نبیرہ مولانا جلال الدین ابو بزید است کہ از سرآمد مشایخ و
اکابر صوفیہ زمان سلطان حسین بایقرا بوده. جود و سخای شیخ شہرت فراوان

۱- ایضاً.

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۶۶-۲۷۷.

۳- نفایس الماثر بیت (ع).

داشته و ہر صادر و وارد از ان بہرور میگردید. سلطان بایقرا را بوی عقیدت مفرط بودہ ، چنانکہ ہر سال یکی دو نوبت. باستانہ شیخ در پوران رفتہ شرایط انعام و احسان بجای می آورده است. در زمان محمد خان شیبانی چون ماندن در ہرات دشوار گردید شیخ بقندہار مهاجرت نمودہ و بالاخرہ در ہان بلدہ در شہور سنہ ۹۲۱ شبی از بام افتادہ در گذشت.^۱

ص ۱۰۳ : س ۳ ، شیخ عبدالوہاب و شیخ میر محمد : ذکر شان در تاریخ سند تالیف معصوم بکری چنین ضبط شدہ است : «ولدان جناب میربایزید و میر ابو سعید پورانی [نسخہ بدل : بایزید ابن ابو سعید] کہ برادر زادہای شیخ میرک^۲ باشند سرآمد روزگار و اکابر زمان بودند. و جناب عبدالوہاب بخصائل حمیدہ و شمائل پسندیدہ مزین و محلی بودند. بغایت خوش طبع [نسخہ بدل : خدا طلب] و مجلس آرا بود. و در وادی شعر فہمی بغایت خوب بودہ تشریح و تورع تمام داشتہ. و در نصایح و مواعظ سلاطین مہما امکن میکوشیدہ و در دفع و رفع ظلم و بدعت نہایت سعی بجا می آورد. وفات شیخ میر محمد و شیخ عبدالوہاب در سنہ تسعین و تسعمایہ اتفاق افتادہ. و جامع فتاوی پورانی کہ در علم فقہ در تہتہ و بہکر اشتہار دارد از شیخ عبدالوہاب پورانی است.»^۳

ص ۱۰۳ : س ۶ ، ملا سلطان علی : مراد ملا سلطانعلی مشہدست ، کہ سر آمد استادان خط نستعلیق در زمان سلطان حسین بایقرا بودہ است. در خطاطی وی سبک مولانا اظہر را پیروی میکرد و از ہمین پیروی بہ درجہ استادی رسید. سلطان محمد خندان و سلطان محمد نور و مولانا علاء الدین ہروی و مولانا زین الدین و مولانا عبدی نیشابوری و مولانا قاسم شادی شاہ از جملہ شاگردان نامی مولانا سلطانعلی مشہدی بودہ و ہر کدام از آنها مبتدع روش مخصوص بخود بودہ اند. ملا شعر نیز میگفتہ است. این مطلع ازوست :

۱- حبیب السیر ، جزوسیم از جلدسیم ، ص ۳۴۵ - ۳۴۶. نیز رک : بدایع الوقایع تالیف زین الدین محمود واصفی ، مسکو ، ۱۹۶۱ م ، جلد دوم ، ص ۱۲۶۴-۱۲۶۵.

۲- میر محمود معروف بہ شیخ میرک سالہا شیخ الاسلام سند بود ، نک : تاریخ سند ، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۳- ایضاً ، ۱۹۷.

کل در بہار زان رخ گلگون نمونہ ایست چون اشک من کہ از دل پر خون نمونہ ایست
وی در سال ۹۱۹ در مشہد فرمان یافت و در ہان بقعہ منورہ مدفون
گردید.^۱

ص ۱۰۳ : س ۲۰-۲۳ : بچشم غیر - تمام این اشعار بہمین ترتیب در
مجمع النفیس نیز آمدہ است.^۲

ص ۱۰۴ : س ۳ ، معصوم خواجہ : معصوم خواجہ متخلص بہ عشقی
از خانوادہ محمد صادق شیخ است کہ از مشاہیر و اکابر مشایخ ماوراء النہر
بود. جوان بسیار بالاستعدادی بود. نہ تنها از طریق نیا کان خود بہرہ ور بودہ
در شاعری نیز دستی داشتہ. این شعر ازوست :

ز گرد حادثہ بر سنبلت غبار مباد نسیم تفرقہ را رہ بران عذار مباد^۳

و اما محمد صادق شیخ ذاتش مرجع مردم ترکستان بودہ و فتوح و
نذرانہ بسیار بہ خدمتش میرسیدہ است. آورده اند کہ نوبتی عبیداللہ خان با دوسہ
ہزار نفر بدیدن شیخ رفتہ و قریب بہ یکماہ باوی مانده. درین مدت شیخ بنوعی
از وی و ہمراہانش پذیرایی کردہ کہ مقدر ہیچکس نبودہ. «گویند در انبارها
را گشادہ بود کہ ہر کس ہر قدر از غلات کہ خواہند برند و چندین ہزار
گوسفند برسم اقامت بایشان دادہ سوای آنچه ہر روز آتدر کہ مجموع آن مردم را
کافی باشد ذبح می نمودہ اند، و حالت و کیفیت درویشی تمامی داشتہ و از
فضایل و کمالات بغایت بہرہ مند بودہ. رحمۃ اللہ علیہ. طلبہ علوم بسیاری از

۱- حبیب السیر، جزوسیم از جلد سیم، ص ۳۴۴-۳۴۵، آئین اکبری، جلد اول، ص ۷۵؛
آئین اکبری جلد اول، ترجمہ انگلیسی، ص ۱۰۸؛ بدایع الوقایع، جلد دوم، ص ۱۰۲۱-
۱۰۲۲؛ ہفت اقلیم، جلد دوم، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۲- نفیس الہائر، بیت (ع).

۳- نفیس الہائر، بیت 'ع' بعد از چہار بیت دیگر است کہ بہان ترتیب در تذکرہ حاضر
نیز آمدہ است.

وظایف شیخ محظوظ و بهره مند می بوده اند.»^۱

ص ۱۰۴ : س ۱۳ ، عادل : در مجمع النفایس آمده است : «پادشاه لار بوده. نسبتش گویند بگرگین میلاد میرسد ، از پادشاه قدیم آنجا قریب بسه هزار سال است که سلطنت آن ملک داشته اند. خوش طبع و نیکو اخلاق [و] شجاع بود. سلیقه بنظم اشعار و علم و ادوار مناسب و موافق داشت. در شہور سنہ اثنی و خمسین و تسعمایہ شخصی مجہول و دیوانہ صفتی مدتی در آن شہر کردی بر دست پیوستہ تیز میکرده. ہر گاہ میگفتند برای چہ تیز میکنی ؟ می گفتہ گو فربھی کلان خواہم کشت! تا روزی کہ شاہ عادل از مسجد بیرون آمدہ ، بطریق داد خواہی پیش آمدہ کرد بر شکم وی زد و نخل حیات آن پادشاہ حمیدہ صفات بپا در آورد. از اشعار اوست این غزل کہ آنرا نقش مشہور بستہ اند. دو بیتش اینست:

ولہ

بی تو حریفان بہاغ چنگ و نی می زدند فی ز نوا ہانده بود و چنگ صدایی نداشت
کشتن عادل ترا هیچ تفاوت نکرد پادشہ محتشم قدر گدایی نداشت
و ہم از وی مشہورست.

ولہ

کهن شد قصہ مجنون حدیث درد من بشنو بہر افسانہ عمر خود مکن ضایع سخن بشنو»^۲
ص ۱۰۵ : س ۹ ، میر عبدالحی : میر علاء الدولہ قزوینی راست : از سادات موسوی مشہد است. در خرد سالی در زمان حضرت فردوس مکانی بہندوستان آمدہ در حجر تربیت و ملازمت آنحضرت نشو و نما یافتہ و اکتساب حیثیات فرمودہ است. خط مشکل نویس باہری را - کہ از اختراعات حضرت فردوس مکانی است - کسی ازو زود تر و خوبتر یاد نگرفتہ و نوشتہ است. در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمنصب صدارت عروج کرد و بغایت منظور

۱- نفایس الہائر ، بیت 'ع'.

۲- مجمع النفایس ، بیت (ع). مزید اطلاع را رک : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان

فارسی ، جلد اول ، ص ۶۱۶ : جلد دوم ، ص ۸۳۶.

انظار کیمیا آثار آنحضرت بود. در آخر عمر در حضرت دہلی گوشہ درویشی و فقر اختیار فرمودہ بادای و طاعات عبادات اوقات میگذرانید. طبعش بشعر بغایت مناسب بود، اشعار بسیار داشت. این رباعی کہ در مدح حضرت اعلیٰ گفتہ بود و بطریق دایرہ نوشتہ کہ اسم بندگان حضرت اعلیٰ در میان دایرہ بود و با مصرعہا مربوط مرقوم افتاد:

ولہ

محتاج درت ہزار همچون قیصر مدح تو بود ورد زبان شام و سحر
اکناف جهان تمام باشد یا رب بر حکم شہ جهان محمد اکبر

وفاتش در شہور سنہ ثمانین و تسعمایہ در حضرت دہلی بوقوع آنجا میدہ^۱

در منتخب التواریخ بدایونی آمدہ است : چند گاہی صدر پادشاہ غفران پناہ و برادرش میر عبداللہ قانونی از جملہ ندیمان خاص و اہل اختصاص بود، و ہر دو برادر بتقوی و طہارت و نظامت متصف بودند. میر عبدالجی خط باری را (کہ بابر پادشاہ اختراع نمودہ و مصحف بان نوشتہ بمکہ معظمہ فرستادہ و اثری از ان خط امروز باقی نیست) خوب میدانست ، در تذکرہ میر علاء الدولہ نوشتہ کہ میر مذکور اکتساب حیثیات فرمودہ خط مشکل نویس باری را کسی زود تر و خوب تر از ویاد نگرفتہ. و میرزا عزیز کو کہ در حاشیہ آن نوشتہ کہ از هیچ علمی بہرہ ندارد. هنری کہ دارد این است کہ خط باری را ہم خوب نمیداند. عجب سادہ ایست کہ حکایات غریب کہ هیچ طفلی باور نکند در مجالس بی تقریب و بی فکر بر زبان می آرد. چون بمیرزا پیشتر آشنا بود آنچه نوشتہ است ظاہراً بتحقیق نزدیک است ، چہ میر علاء الدولہ شتر گربہ بسیار دارد. بشعر مناسبی داشت و جواب آن رباعی مصنوع کہ یکی از فضلا بنام محمد ہندال میرزا بطریق مربع نوشتہ و در غایت شہرتست حتی طفلان اول چیزی کہ یاد

۱- نقایس الہائر ، بیت (ع).

۲- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۷۳-۲۷۴.

میکردند همین است:

ای تاج درت هزار همچون قیصر
 مدح تو بود ورد زبان شام و سحر
 جهان
 محمد اکبر
 حکام
 در

ای تاج بدرگاه تو صد رستم زال
 مدح تو باشند همه اهل کمال
 محمد هندال
 کمال

ص ۱۰۵ : س ۱۹ ، قاضى صفى الدين عيسى : برادر بزرگ صاحب

نفايس الياثر مير علاء الدوله حسنى سىفى قزوینى متخلص به کامى است. موخر الذکر درباره وی چنین مینویسد : . . . اکثر علوم دیده. بحدت فهم و جودت ذکا و حسن اخلاق و استقامت سلیقه و شیوه سخا و صفت کرم ممتاز بودند. و در وادی دریافت شعر و میل طبیعی بدان بدیل و نظیر نداشت. در سلک نظم جمع گرانمایه گوهری، مدتی با مرقضا اشتغال می نمود. در شهر سنه ست و سبعین و تسعمایه بهندوستان آمده در سلک منتسبان این دودمان عظیم الشان اندراج یافته بعنایات پادشاهانه مرفراز می بود، تا در دوازدهم شهر ربیع الاول سنه ثمانین و تسعمایه در آگره بجوار رحمت ایزدی پیوست و نعش او را به حضرت دهلی برده در جوار حضرت شیخ نظام قدس سره مدفون شد. انسا لله وانا الیه راجعون. این محزون در تاریخ فوتش گفته بوده :

وله

چون مهر سپهر فضل قاضى عيسى
 از دار بقا رخت اقامت بر بست
 افسوس که آن صاحب خلق نبوی
 یابی تاریخ اگر یکی کم سازی
 در فضل و کمال از افاضل افضل
 روزی که شد از جهان نبی مرسل
 بگذشت از جهان و بگذشت بدل
 از سیزدهم شهر ربیع الاول

گاهی بنا بر موافقت سلیقه متوجه بنظم اشعار می شدند. این ابیات از ایشان ثبت

افتادہ.

وله

وگر در کنج غم میرم ز کس احوال من پرسد
 کہ شاید آن مہ نا مہربان از من سخن پرسد
 اگر حرفی ز من آن نازنین در انجمن پرسد

مرا آن قدر کی باشد کہ یار از من سخن پرسد
 ازان در بزم او ہر دم بغیری ہم سخن کردم
 برغم غیر باشد فی ز روی لطف و دلجویی

تا نماند آرزوی تیغ او در دل مرا
 غیر نومیدی نشد از بخت بد حاصل مرا
 اینچنین کز آب دیدہ مانده پا در گل مرا
 می نماید مہر ہر گہ میکند غافل مرا
 لیک جز وصلش نباشد آرزو در دل مرا

آرزو دارم کہ ترک من کند بسمل مرا
 سالہا در کوی او نغم محبت کاشتم
 چون من بیدل توام رفتن از کویش برون
 التفاتش بس ہمین بامن کہ آن مہ با رقیب
 گرچہ میدانم کہ خواهد کشت عیسی را بچور

ہوس آن لب و دہن دارم
 گویا قند در دہن دارم
 وندران نیز من سخن دارم
 زانک در کوی او وطن دارم
 داغہایی کہ بر بدن دارم

با چنین بخت بد کہ من دارم
 از لب یار چون سخن گویم
 دہنش بی سخن سرمویی است
 آرزوی بہشت نیست مرا
 از غم عشق اوست ای ہمدم

مانع شد از رفتن آن کوی جنونم ناصح چہ شود گر تو شوی راہنمونم

ص ۱۰۶ : س ۵، عبدی : در نقایس الہائر مینویسد : «عبدی مرد خوش
 طبع پاکیزہ اعتقاد بود و سلیقہ اش بشعر بغایت موافق. خط نستعلیق طوری
 مینوشت و شطرنج خوب می باخت. مدتی در کابل بودہ و در خدمت حضرات
 خواجہ زادہا [ی] نقشبندی می بود و مرید و معتقد این طبقہ عالیہ بود. در
 آخر بگیلان رفتہ ، خان احمد پادشاہ گیلان اورا رعایت بسیار کرد. با آنحضرت
 مصاحب طور می زیست و حریر صحبت و شطرنج او بود. در شہور سنہ اربع
 و ستین و تسعایہ بقزوین آمد و بعد از یکسال رخت ارتحال از دنیا [ی] پر
 ملال بر بست . از اشعار اوست :

نقایس الہائر ، بیت 'ع نس

این غزل در تتبع امیر شاهى گفته:

مدد که روی زمین ز آب دیده گل کردم
فلک لباس سلامت کشید از بر من
نبود نام و نشانی ز اهل عشق هنوز
بیا که هرچه بمن کرده بجل کردم
ز بس که عیب ملامت کشان دل کردم
که من بعشق تو پیوند آب و گل کردم...

نادیده وصل پای بدامن نمى کشم
هر کس درین سراچه ز بهر فراغ دل
وین جان گرفته جهة آرزوی خویش
عمرى اگر تمام درین جست و جو رود
دنبال کار [و] بار بصد آرزو رود
برجا گذارد و پی روی نکو رود

کرد مارا بر در هر سفله محتاج و هنوز

زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من

شب که دور از زلف او سر در گریبان میکنم

مرا شبها خیال روی او در خواب نگذارد

نهال قد او خواهد که بر من افکند سایه

متاب از اشک چشمم رخ، که چرخ بیوفادام

جنون من بعشق او چنان طغیان کند شبها

بد شواری در وصل تو عیدی را بدست آمد

بهر تسکین دلم دم بدم از دیده مریز

از برون آب که آتش بدرون است مرا...

ساقی نامه

دلا تا بکی هرزه گردی کنی
ندیدم من رند عالم نورد
چو وحشی گزینی فضای فراخ
درین مرحله خضر راه تو کیست
ز ره برده غول بیابان ترا
شده پیر عالم نوردی بس است
جهانرا سراپای گردیده گیر
چو صرصر بیابان نوردی کنی
مثال تو هر جایی هرزه گرد
چو بلبل نشینی ز شاخی بشاخ
درین هرزه گوئی مراد تو چیست
ز ره برده غول بیابان ترا
نشین گوشه هرزه گردی بس است
مرا این کهنه ویرانه را دیده گیر

۱- این بیت در شام غریبان (ص ۱۷۰) نیز آمده است.

بیا ہا ازین کھنہ ویرانہ کش
 کہ جایی بہ از کنج میخانہ نیست
 نہ درد سر از شور مستان درو
 نہ در جام او پیش دل بستگی است
 خوش آندم کہ میخانہ مسکن کنم
 رخ زرد بر خاک آن در نهم
 بیا ساق سر خوش شیر گیر
 پری روی گل چہرہ نازنین
 خدنگ افکن سرکش تند خوی
 قوی ساز دست تمنای من
 بدہ می کہ جام میم آرزوست
 ازان طالب جام پی در پیم
 ہمہ در پی عمر فرسودن است
 بران است کین نامہ را طی کند
 دروغا کہ در فکر بیحاصلیم
 بیا ساق آن می کہ ہستی برد
 بمن دہ کہ تن راہ ہستی گرفت
 بیا ساقی آن بادہ مست را
 بمن دہ کہ از قید ہستی رہم
 بیا ساقی آن می کہ بی غم کند
 بمن دہ کہ از فکر آیم برون
 بدہ ساقی آن آب زرین حباب
 مکن تکیہ بر محنت آباد او
 حبابش بیک لحظہ ہامون شود
 برو رخت ہستی بمیخانہ کش
 حریفی نکوتر ز پیمانہ نیست
 نہ غوغای دنیا پرستان درو
 ہمہ بیخودی و ز خود رستگی است
 چو جام می آئینہ روشن کنم
 پیای خم از بیخودی سر نهم
 ز جام تو مست است برنا و پیر
 رباینده عقل و آشوب و دین
 متمکار پر عشوہ فتنہ جوی
 بر آرندہ آرزوہای من
 قدحہای پی در پیم آرزوست
 کہ افتادہ خصم اجل در پیم
 شب و روز در عمر پیمودن است
 سمند مراد مرا پی کند
 اجل در کمین است و ما غافلیم
 ز دل نسبت خود پرستی برد
 بدل نسبت خود پرستی گرفت
 کہ آتش زند خرمن ہست را
 ز اندیشہ خود پرستی رہم
 ز خاطر برون فکر عالم کند
 کنم خاک بر فرق دنیاہی دون
 کہ عالم حبابیست بر روی آب
 کہ بی اعتبارست بنیاد او
 اساسش بیکدم دگرگون شود

۱- نفائس الہائر، بیت 'ع'، نتایج الافکار، ص ۶۹ - و لچھمی نرائن شفیق (شام غریبان، ص ۱۷۰) تخلصش را باشتباہ 'عہدی' ضبط کردہ اند.

ص ۱۰۶ : س ۲۰ ترخان : در نفایس البائرا ذکرش چنین آمده است :
 «ترخان ، مولانا نورالدین محمد خان است. این تخلص از جانب حضرت اعلی یافتہ است. از دیباچہ کہ : بر مدایح حضرت علی ازو واقعہ شدہ نوشتہ ، چون کیفیت احوالش فی الجملہ معلوم میتوان فرمود بنابراین مجملی اذان نقل نمود والعبارة هذه :

«بنده قدیم الخدمۃ کمترین دولتخواهان نورالدین محمد الملقب بخان ترخان معروض میدارد کہ بتاریخ سنہ خمس و سبعین و تسعایہ کہ سنین عمر قریب بستین رسیدہ بود و ارس بیست سالگی کمر جد و اجتهاد بخدمت و ملازمت حضرت جنت آشیانی طیب اللہ ثراہ بستہ بود ، بعد از خدمات لایقہ شاقہ در ملک اهل نشست و ہم صحبتان خاص آن حضرت جای داشت و از زمرۃ اهل درس و سبق می شمردند ، و از شرکا در بعضی درسها میخواندند و بعضی اوقات از جملہ شاگردان مخصوص بودہ ، افادہ علوم ریاضی خصوصا درس اسطرلاب می نمودند. و در اثنای این ہمیشہ برگرد علوم میگشت از ہر جا چیزی دید و از ہر خرمنی خوشہ می چید. و گاہ نظمی بر زبان شکستہ بیان میگذاشت و بموافقت نام «نوری» تخلص میکرد تا آنکہ نوبت طلوع نیر جهان افروز حضرت اعلی خلد اللہ ملکہ ابدار رسید. این بندۃ قدیمی را بر خدمات سابقہ و لاحقہ نوازش فرمودہ بخطاب خانی و ترخانی و نوازش و نامہ و علم سر افراز و ممتاز گردانیدند. بخاطر رسید کہ ترخان از جملہ تخلصهایی است کہ کسی پیرامون آن نگذاشتہ و از اتفاقات حسنہ است کہ بان ملقب شدہ و تخلص بہ ازان ندید بنابراین آنرا برگزید» واللہ اعلم.

۱- بیت «ت» نیز نک : شام غریبان ، ص ۲۶۷-۲۶۸.

منشاء خان مذکور از مشہد مقدس است و مولدش بلدہ جام است کہ مولد اکابر اولیاء عظام است. بصفہ فضایل و کمالات و شجاعت و شیوہ خصایل و شہابیل و سخاوت اتصاف دارد، و بین الانام ممتاز است. والد ایشان سلطان علی مشہور بسلطانی در دارالسلطنہ ہرآہ بامور شرعیہ قیام می فرمودہ اند. از آثار افکار اوست کہ در مدح حضرت اعلیٰ دارد و مناسب واقع شدہ :

دلتنگ دور . . . الخ

ولہ

زروی مکرمت و ز راہ احسان بسترخان داد خانی شاہ عادل
ازین منصب سرافراز جهان شد میان خلق در سلک امثال
ازین خانی ہمین نامیست بر وی ازین نام کلان اورا چہ حاصل
ز ترخانی ہم اورا شکوہ هست بنزد خسرو دانای کامل
کہ غیر از خان خشکی می نماند ز ترخانی تری کردہ چو زایل

ملا عبدالقادر بدایونی مینویسد: «ملا نور الدین محمد ترخان سفیدونیست کہ نوری تخلص میکرد. چون چند سال پرگنہ سفیدون از توابع ہند در جابگیر بود بان منسوب گشت. در علم ہندسی و ریاضی و نجوم و حکمت ممتاز و از جملہ مصاحبان ہمزاز پادشاہ مغفرت پناہ بود و خطاب ترخانی بان تقرب یافت. در بذل و جود و نثار و خوش صحبتی بی بدل و ضرب المثل بود و سلیقہ شعر داشت و دیوانی ترتیب دادہ. روزی در میدان چوگان فتح پور فیلی اورا آسیبی رساند و بسیار دردمند شدہ میگفت: گواہ باشید کہ من درین تشویش از بعضی امور توبہ کردم. ہر چند پرسیدند، بخصوص نام نہرد. فقیر گفتم کہ اول چیزی کہ ازان توبہ کردہ باشید، باید کہ شعر باشد! اورا ندانم خوش آمد یا نی، ما دیگران خود خوشحال شدند. و در عہد حکومت خویش جوئی از آب جون کندہ تا پنجاہ کروہ راہ بجانب کرنال و ازاجا پیشتر بردہ کہ مردم ازان آب زراعت بسیار کروہ، باعث ترفیہ رعایا گردید، و چون بنام شاہزادہ سلطان سلیم ساختہ تاریخ آنرا «شیخونی» یافت. و نی بزبان ہندی جوی

را میگویند. و در آخر شکستگی تمام از روزگار نا درست بحال اورا یافت و محنت و شدت بسیار کشید و چون پادشاه در اتک در سنه نهصد و نود و چهار (۹۹۴) تشریف بردند اورا بتولیت روضه پادشاه غفران پناه در حضرت دهلی نامزد ساختند و ہانجا وفات یافت.

خان مذکور زمانی کہ بندگان شاہنشاهی بر سر حکیم میرزا لشکر کشیدند در سنہ نهصد و ہشتاد و نہ (۹۸۹) تخلف نموده از پنجاب بازگشته بجایگیر رفت. و اینمعنی موجب بدگانی بروشد تا بعد از مراجعت سفر در فتحپور بیای حساب و کتاب و عتاب و خطاب کشیدہ چند سال آزارش دادند و این شکست را ارباب ہوش بشومی آن سوی ادب میدانستند کہ او اکابر دهلی را بتقریب نا خوشی کہ با تاتار خان داشت ہجو کردہ و بنام قاسم گاہی بستہ و شہرت دادہ بود. درین زمین کہ :

قطعه

مفتی دهلی ست میان خان جہال مفت ندادہ است فتاواتہ
حاکم شہر است ز تاتار خان خادم او چہرہ ہاراتہ
شیخ حسن چک زنہ بزہری چک چک بسیار و جکجاتہ
وقت صلوتست طہاراتہ مفری بر آمد بمناراتہ
شہرکش و شہرکش و شہرکش لکک بسیار و لکالاتہ

و مطلع آن مستہجن الذکر این است :

مطلع

آہ ز دهلی و سزارتہ وہ ز خرابی عاراتہ
و این ہجو قریب بہ دوہست و پنجاہ بیت باشد و یکی از فضلالی آن شہر کہ
نام شیخ محمد کنبوہ بود جواب تمام آنرا بیک بیت ادا کردہ کہ :

قطعه

نور الدین لادہ پدر او ازین زادہ چنین لادہ ز لاداتہ
چک زدہ آن ابلہ بیہودہ گوی ایس جواب لخرافاتہ

سبحان الله در برابر آن قطعاً عالم گیر مخدومی مولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
قدس سره کہ :

قطعه

آه من العشق و حالاته اخرق قلبی بجراراته
ما نظرالعین الی غیرکم اقسام باللہ و آیاتہ
خدمت مولانا نورالدین کہ نیز خود را جامی می گرفت چه در حکایت ها و
گوهرفشانیها و نسبت بکجا قرار یافته .

فرد

برنہ همکار بانیکان ز ہمنامی چه سود یک مسیح ابرای اکمہ کردودیگراوراست
بہرحال چون مردی اہل بود شاید کہ از کردہ پشیمان شدہ . حق سبحانہ
این محنت و مصیبت را کفارت تقصیرات او فرمودہ باشد . عفا للہ عنہ . چون مولانا
بعد از عزل منصب در آگرہ آمد روزی در بازار میگذشتم کہ از پیش پیدا شد ،
از یاران فقیر میان کمال الدین حسین شیرازی نامی ، خوش طبعی ظریفی از اکابر
آگرہ ، بمولوی گفت کہ : نواب خانی اکابردہلی را خود یاد فرمودید ، چه شود اگر
آگرہ را ہم نوازش فرمائید کہ اسیدوارند ؟ ! فقیر گفتم : ظاہراً درینہا آن
قابلیت ندیدہ اند کہ یاد کنند ! خندہ کرد و گفت : آن تہمتی بود کہ بر
ہای ما بستند ! ۱

ص ۱۰۶ : س ۲۱ ، سفیدون : پرگنہ ای بودہ است از سرہند ، در پنجاب . ۲

ص ۱۰۶ : س ۲۱ ، ترخان تہری : دربارہ لقب ترخان در زمان امیر

تیمور ، ابوالفضل مینویسد : ترخان صاحبقران چنان بود کہ چاوشان او را از
هیچ جا باز نداشتی ، و تا نہ گناہ ازو و فرزندان او باز نہ پرسیدی . قآن بزرگ
چنگیز خان قشلیق و بانا را (بپاداش آنکہ از غنیم آگہی دادہ بودند) بدان پایہ
نوازش فرمود و از عاطفت فزونی از بار فرمایش نیز سبکدوش گردانید . و از
یغای او شہنشاہی بخش بدو باز گشت . و برخی ترخان را بہفت چیز مر بلند

۲- ایضاً ، ص ۱۹۷ .

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۹۷-۲۰۰ .

گردانیدی۔ طبل، تمن توغ و نقاره دو کس را از گزیدگان خود قشون توغ بر دهد،
و چتر توغ و قور نیز بردادند.^۱

ص ۱۰۶ : س ۲۳ ، مولانا قاسم کاهی : سید ابوالقاسم نجم الدین محمد
معروف به قاسم میانکالی کابلی، از کبار شعرای زمان هایون و اکبر شاه . در سن
پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی رسید و سپس در بکر صحبت شاه
جهانگیر^۲ معروف به هاشمی کرمانی را نیز دریافت و از فیوض فراوان متمتع
گردید. وی از علوم مختلف از قبیل تفسیر و هیات و کلام و تصوف بهره تمام
داشت. در تصوف وی روش خواجگان را پیروی مینمود، و در بیان مبادی
آن سلسله این چهار کلمه ازوست: هوش در دم، و نظر بر قدم، و خلوت در انجمن،
و سفر در وطن ! مولانا مرد فانی بود و به تقیدات دنیوی توجهی نداشته. در
بدخشان میرزا عسکری برادر هایون پادشاه زر وافر بر مولانا ارزانی داشت ولی
بدون اینکه نظرش را بدان انعام بیالاید، تمامش را به درویشان بخشید. وی در
تصوف و سلوک گوئی مریدانی می پذیرفته است و بنا بگفته تقی الدین محمد
کاشی در «خلاصۃ الأشعار» میر تشبیهی کاشی از جمله پیروان مولانا قاسم بوده.
مولانا در موسیقی از نوادر روزگار بود و در شاعری نیز قریحه سرشار داشت.
تذکره نویسان وی را به فصاحت و بلاغت و حسن ادا ستوده اند. مولانا در
معا و تاریخ نیز شهرت فراوانی پیدا کرد.

هنگام فتح مجدد هندوستان بدست هایون پادشاه، مولانا قاسم کاهی از جمله
همرکبان آن پادشاه بود. سپس به علاقه که وی به بهادر خان برادر خان زمان داشته
به جونپور رفت. در همان ایام مولانا غزالی به خان زمان تقرب پیدا کرده بود.
یک شبی خان زمان بمولانا قاسم گفت که: مردم بر این عقیده اند که شما با مولانا
غزالی صحبت به نفاق دارید، نظر شما در این زمینه چیست؟ مولانا فی البدیهه گفت:

۱- شرح حال نک : تاریخ سند معصوم بکری ۲۰۵ روز روشن ، ۹۲۲ - مقدمه مشنوی مظهر
الانار بقلم حسام الدین راشدی.

۲- اکبر نامه دفتر سوم ص ۶۳۰ - بلاخان ص ۳۹۳ .

کاهی چو غزالی شه ملک سختم
گویند که جامی و علیشیر که بود

زانروی ستاینند بهر انجمنم
جامی است غزالی و علیشیر منم

مولانا غزالی در پاسخ گفته :

کاهی بجهان نکته سرائی چو تو نیست
کردی بسخن ربوده خویش مرا

کس را بسخن حسن ادائی چو تو نیست
کاهی چو من و کاه ربائی چو تو نیست

مولانا کاهی در میان شعرای دربار اکبر شاه نیز اعتبار فراوان داشته و کراراً به انعام و اکرام نواخته شد. در هفت اقلیم آمده است که وی مبلغ صد هزار تنگه بعنوان صلۀ قصیده دریافت و «حکم شد که : هرگاه بحضور آید هزار روپیه بصیغه پای مزد بدو دهند، و او از انجبت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشده.»

دیوان مولانا مشتمل بوده است بر قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات.

در مدح مولای مستقیان گوید :

شبی در خواب خوش دیدم جمال ساقی کوثر
بدستم داد یک دفتر که دروی نام مردان بود
علی عالی اعلی ولی والی والا
ندارد اختصاصی با محمد، چون علی هر کس
چو بود افضل ولایت از نبوت زان سبب احمد
علی مرتضی گر نیست شیر حضرت یزدان
کف کافی آن شاه جوان مردان یدالله بود
هنوزش مهد منزل بود کز سر پنجه مردی
حریم کعبه تا شد مولد ذات شریف او
نبودش در نماز از خود خبر هر چند هم چون گل
بحکم اوست گردون زانجبت بهر نماز او
بعلم غیب در کوفه زن از شوهر جدا کرده

علی ابن ابی طالب امیر المومنین حیدر
سر دفتر گشودم شاه مردان بود سر دفتر
که آمد خسروان تاج بخش و سرور انرا سر
محمد شهر عام آمد علی آن شهر را شد در
گرفتش بر سر دوش از پی کسر بت آذر
شب معراج چون خاتم گرفت از دست آن سرور
وگر نه کی تواند هر کسی کنند در خیبر
دوپاره کرد بار و ماند نامش زان سبب حیدر
بگردش خلق میگردند چون پروانه بر آذر
بدفع غنچه پیکان فتادش چاکها در بر
بجای چاشت آمد بار دیگر خسرو خاور
بمعنی مادر و فرزند بردند آن زن و شوهر

۱- برای شرح حالش نک : تاریخ سند تالیف معصوم بکری ، ص ۲۰۵-۲۰۶ : روز روشن ، ص ۹۲۲ و مقدمه مثنوی مظهر الآثار (بقلم حساء الدین راشدی).

عجب نبود کہ دیو نفس باشد زیر فرمانش
بغیر از لطف و قہر او بمرد و زندہ شد صد بار
جو ی بغض علی ہر کس کہ دارد در زمین دل
چو پیش از خود بعمری داشتہ عفریت رامضطر

کاهی رھی بکعبہ مقصود ہر کہ یافت
کوتاہ ہمتی کہ ہن حاصل دو کون

نہ زرگس است عیان بر سر مزار مرا
از آن زمان کہ مرا باغم تو کار افتادہ

کسی کہ بخیاں رخ تو خواب کند
دراز عمر تر از عاشقی تو نیست کسی

تاچند باین و آن مقید باشیم
از مردم عالم چو ندیدم وفا

یک مرتبہ مولانا قاسم ضعیفی داشتہ. خواجہ معظم با آنکہ خودش از
اسب افتادہ بود و پایش یافتہ ، بعیادت مولانا آمد. مولانا بدیہہ گفت :

ماندی قدم ز ناز بروی نیاز من دردی مباد پای ترا سرو ناز من
ہر چند وصف وصل تو کردم شب فراق کوتہ نگشت قصہ درد دراز من

مولانا کاهی در سال ۹۸۸ ہسن یکصد و دہ سال در آگرہ فرمان یافت و ہانجا
مدتوں شد.^۱

۱- مزید اطلاع را رک : نفائس الہائر ، بیت 'ق' ، تذکرہ ہاپون و اکبر ص ۱۸۵ : آئین
اکبری (بلاخان) ، ص ۶۳۶-۶۳۷ آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۲ : ہفت اقلیم ، جلد
سوم ، ص ۳۷۶-۳۸۳ : مذکر احباب ، ص ۳۶۹-۴۷۱ : منتخب التواریخ ، جلد سوم ،
ص ۱۷۶-۱۷۲ : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۸۵ ، خلاصۃ الاشعار (بیخانہ ،
ص ۸۸۹) : تاریخ عالم آرای عباسی ، جلد دوم ، ص ۱۰۶۶ : نتائج الافکار ، ص ۵۹۹-
۶۰۱ : شام غریبان ، ص ۲۲۰-۲۲۱ : مقالہ دکتر نذیر احمد تحت عنوان «رسالہ معمای قاسم
کاهی» در اورینٹل کالج میگزین ، دورہ : ۳۵ ، شمارہ : ۱ (نوامبر ۱۹۵۸) ، ص ۹۳-۱۵۴ :
دیوان قاسم کاهی کہ شامل ۱۷۲۸ بیت میباشد ، بکوشش دکتر ہادی حسن در
سال ۱۹۵۶ از علیگر منتشر گردیدہ.

ص ۱۰۸ : ص ۷ ، ملا بدیعی : «مولانا زادہ سمرقندی است۔ مردی بغایت خوش طبع و شیرین کلمات است و از علم تاریخ و معارف و علوم غریبہ بہرہ مند ...^۱ در شہر خیبر ساکن است و باوجود مخالفت در مذهب از غایت استعداد او آنجماعت با او در مقام محبت و وداد۔ از اشعار اوست :

بیوفای ہوفای تو کہ از من دورست من سگ کوی توام سگ ہوفا مشہور است...

ترا ای گل چو خندان صبحدم در بوستان دیدم
دلم در صورت جان جلوہ گرمیخواست جانانرا
نشان می جسم از جسم ضعیف خویش در کوبش
سمند شوق اویی اختیارم می برد ہر سو
ہی نظارہ وصف رخسار...^۲ داغ و نعل آخر
چو شبم غنچہ را بس آب حسرت در دہان دیدم
بان صورت کہ دل میخواست اورا آنچنان دیدم
بنزدیک سگش افتادہ مشتی استخوان دیدم
شد از دستم عنان روزی کہ آن دست عنان دیدم
ہمہ تن ای بدیعی خویش را چشم وزبان دیدم^۳

ص ۱۰۸ : ص ۸ ، وقوع : منتقدین اردو زبان ازین مکتب شعر فارسی بہ 'واقعہ گوئی' و 'معاملہ بندی' تعبیر میکنند و آن عبارتست از بیان وقایع و روی داد ہای کہ عشاق را در عشق و عاشقی پیش میاید۔ مبتکر این نوع شعر در فارسی شیخ سعدی شیرازی است۔ امیر خسرو دہلوی زمینہ این نوع سخن را بنحو قابل توجہی گسترش داد و چون نوبت بہ مہرزا شرف جہان قزوینی رسید وقوع گوئی بصورت یک مکتب مشخص شعر فارسی در آمد و روی بحد اعلامی خود نہاد۔ برای روشن شدن مقصود از وقوع گوئی این سہ بیت از دیوان شرف جہان نقل میگردد:

باہر کہ بینمش ، چو بہ پرسم کہ کیست این
نہان ازو بہ رخسار داشتم تماشائی
چنان گوید جواب من کزان گردد رقیب آگہ
از گویندگان بعدی ، در شعر وحشی یزدی و علی قلی میلی و علی نقی کمرہ

۲- ایضاً۔

۱- عبادت ناخواناست۔
۳- نفایس الہاثر ، بیت 'ب' نیز نک : ہفت اقلیم ، جلد سوم ، ص ۳۸۴ ؛ طبقات شاہجہانی ، برگ ۱۳۸۔

وقوع گوئی انعکاس وسیعی یافت.^۱

ص ۱۰۸ : ص ۱۷ ، بدر بزمی : ذکرش در نفایس الہائر^۲ چنین آمده است :
بزمی از مرو است. در ملازمت حضرت جنت آشیانی [ہایون] بوده. از حالتی
خالی نیست. سلیقہ اش بعلم موسیقی و شعر مناسب است. اوراست :

کشید سرمہ ناز و بچشم قہر نگہ کرد	بقصد خون من نامراد چشم میہ کرد
چنان خیال دہان تو در دلم جا کرد	کہ رفت عمر و نرفت از دل این خیال محال
دل از برم رسیدہ بزلف تو رام شد	مرغ از قفس برید و گرفتار دام شد
در دلم صد خار حسرت از گل رخسار تست	آتشی در جان من از لعل گوہر بارتست
کاکل مشکین آن مہ رو بلای جان شدہ	ہر کہ دیدہ کاکش را بی سرو سامان شدہ
ای منفعل از لعل لبث غنچہ خندان	وی گشتہ منفعل پیش قدت سرو خرامان»

ص ۱۰۸ : ص ۲۲ ، مولانا ہایون : ظاہراً امیر ہایون شاعر معروف
قرن نہم ہجری مراد است.^۳

ص ۱۰۹ : ص ۱ ، ملا پرتوی : بنا بگفتہ ملا عبدالنبی فخرالزمانی
در اوایل سلطنت شاہ طہاسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) دو تن از شعرا پرتوی
نخلص بودہ اند. یکی از ولایت اسفراین خراسان بودہ ، شعرش طرز وقوع داشتہ
ولی از شہرت زیادى برخوردار نبودہ. فاما دیگرى حکیم پرتوی است کہ ساقى
نامہ اى مرودہ بودہ کہ در خوبی و متانت بیعدیل بودہ. غیر از میخانہ ملا
عبدالنبی کہ حکیم پرتوی را متولد لاهیجان گیلان مینویسد ، اکثریت باتفاق
تذکرہ نویسان وی، را از شیراز دانستہ اند. در تذکرہ حاضر اشارہ اى بہ ساقى

۱- شعرا اعجم و جلد سوم ، ص ۱۷-۱۸. نیز رک. مکتب وقوع تالیف احمد گچین معانی ،
تہران .

۲- بیت 'ب'، نیز نک : تذکرہ ہایون و اکبر ، ص ۱۸۳ .

۳- برای شرح حالش نک : روز روشن ، ص ۹۳۲-۹۳۵. ذکرش در نفایس الہائر (بیت ۵)
نیز آمدہ است.

نامہ پرتوی دیدہ نمیشود ولی قاطعی وی را از ولایت خراسان میداند و تنها به آوردن این شعر از وی کفایت میکنند.

آتشی افکنده در دل عشقم از هر آرزو آرزو سوزست عشق و من سراسر آرزو همین یک بیت را امین احمد رازی ضمن برشمردن شعرای شیراز به پرتوی نامی منسوب داشته و همراهش این عبارت آورده است : «اشعار دلفریب بسیار دارد. ابن بیت از ابیات اوست»^۱

ص ۱۰۹ : س ۹ ، **تقی اصفهانی** : مراد شاه میرزا متخلص به تقی اصفهانی است. میر علاء الدوله قزوینی راست : «خالی از استقامت طبعی و استعدادی نیست. این ابیات از او ثبت شد:

دو چشم در ره وصل تو ماه بار همان	... دلم از آتش امید در گذار همان
جفا و جور توای شوخ سرفراز همان	ونای من توای گل زیاده تر هر روز
فسانہ شب هجران تو دراز همان	ہزار سالہ حدیث فراق طی کردیم
ز غم ہلاکم و امید غمگسار ہنوز	ز ہجر مردم و در سر وصال یار ہنوز
نہادہ بر رہ تو چشم انتظار ہنوز	ز اشتیاق دلم باوجود نومیدی
ولی جہاں ترا ملک برقرار ہنوز	بملک دل ز ہجوم غم تو صد فتنہ
وگر نہ بامن مہجور داشت کار ہنوز	اجل خلاص ز درد فراق ساخت مرا
نکرد ترک تعاق ازین دیار ہنوز» ^۲	بیاد روی تو ہر چند جور دید تقی

آفتاب رای لکھنوی مینویسد کہ میر شاه اصفہانی متخلص بہ تقی بہ ہندوستان آمدہ در دولت ابراہیم قطب شاہی و کیل الدولہ دکنی بودہ.^۳ وی در زمان محمد قلی قطب شاہ معزول شد و قصد بیت اللہ کرد و در راہ فرمان یافت^۴

ص ۱۰۹ : س ۱۳ : اطلاع دربارہ تذکرۃ الشعراء تقی اصفہانی بدست

۱- ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۲۵۴. مزید اطلاع را نک : میخانہ ، ص ۱۲۴-۱۴۰ مع حواشی.

۲- نفائس الہائر ، بیت 'ت'.

۳- ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۳۶.

۴- شام غریبان ، ص ۵۷. طبق این کتاب اخیر اسم و تخلصش امیر تقی الدین محمد تقی بودہ است.

نرسید. بعید نیست کہ قاطعی اینجا تقی اصفہانی را با تقی الدین محمد اوحدی صاحب عرفات^۱ و کعبہ عرفان یکی گرفته باشد. موخر الذکر از معاصران قاطعی بوده و ترجمہ اش را در عرفات العاشقین^۲ آورده است.

تذکرۃ الشعراء دولتشاہی تالیف سال ۸۹۲ بچاپ رسیدہ است ولی نظر بہ اشتباہات تاریخی فراوان از درجہ اعتبار ساقط است.

ص ۱۰۹ : س ۱۶-۲۳ : تمام این اشعار از نفایس الہائر نقل گردیدہ

است.

ص ۱۱۰ : س ۷ ملا تذروی: «از بلدہ ابہر است. خود را بخواہر زادگی

مولانا نرگسی^۳ کہ از شعراء مشہور است نسبت میداد و بمقتضای مقال حقیقت مال الولد الجلال یشبہ بالخال بلطف طبع و استقامت سلیقہ ممتاز بود. در بدو حال کہ قدم در وادی سیاحت نہادہ بمملکت روم افتادہ بخدمت حضرت پادشاہ اسلام پناہ خواندکار و فرزندان کامگار رسیدہ و از مواید فواید احسان ایشان محظوظ گردیدہ است و از انجا در وقت استیلاء بیرم خان مرحوم بہندوستان آمدہ از خوان کرم و مواید نعم او بہرہ مند می بودہ تا در فرصتی کہ خان اعظم سعید برسر بیرم خان رفتہ فتح نمود مولانا را بطریق الجا [التجا؟] با علم ہدایت شیم حضرت امام رضا علیہ التحیہ والثناء بدست آورده آن دو تحفہ موزون را کہ نشانہ فتوحات بود سر تغور ہدایا ساختہ بخدمت اعلی گذرانید بغایت مقبول طبع اشرف گشتہ. آن سبب ربط و بندگی و آشنائی حضرت اعلی شدہ. اذان وقت باز مدایح حضرت اعلی گفتمہ از مراسم انواع و عنایات و ہر گونه الطاف و انعامات پادشاہانہ ارجمند میباشند. و در مدح خان اعظم و اولاد امجاد عالی نژاد ایشان

۱- برای نظر میر غلامعلی آزاد بلگرامی دربارہ این تذکرہ رک : سرو آزاد ، ص ۷۰ و برای مزید اطلاع دربارہ خود مولف و خصوصیات تذکرہ اش رک : تاریخ تذکرہ نویسی فارسی در پاکستان و ہند ، ۱۶۱-۱۶۳.

۲- نک : مقدمہ.

۳- برای شرح حالش نک : ہفت اقام ، جلد سوم ، ص ۱۹۲-۱۹۳.

قصاید غرا گفته و رسایل مرغوبه بنام نامی ایشان در سلک نظم در آورده. ابتدای نشوونمای او در ملازمت شریف ایشان شد. رساله «حسن یوسف» که بنام خجسته فرجام خان جوان مرحوم مغفور یوسف محمد خان گفته، مطلعش اینست:

بنام آنکه روی دشمن و دوست بهر جانب که باشد جانب اوست

در آنجا در تعریف سراپای محبوب ابیات بلاغت اسلوب دارد.^۲ بعد ازین تمام اشعار که در تذکره حاضر نیز آمده بهمان ترتیب ضبط شده است.

«مولانا را شب جمیدی الاول سنه خمسین و سبعین و تسعمایه دزدان هندستان بشمشیر جفا شهید ساختند. در آگره منزلی مقبره مانا ساخته بود ظرفاً گفته باشند که مقبره برای کیست؟ گفته است: برای من! اتفاقاً هنوز تمام نشده در آنجا مدفون شد، رحمة الله.^۱»

ص ۱۰۱: س ۵، میرزا یوسف خان کوکه: از جمله برادران رضای

(کوکه، کوکلتاش) اکبر پادشاه است. در سن دوازده سالگی بعلمت جوانمردیمهائی که در جنگ بیرم خان نشان داد، از طرف پادشاه به لقب خان سرافراز گردید. در سال ۹۷ هجری چون پدرش، شمس الدین محمد اتکه خان بدست ادهم خان بقتل رسید، اکبر شاه مغول تربیت وی، و برادرش میرزا عزیز کوکلتاش را بعهده گرفت. وی سپس در مبارزاتی علیه خان زمان نیز شرکت جست و شجاعت و دلاوری فوق العاده از وی ظاهر گردید. در سال بسن هجده سالگی در اثر ازدیاد در مٹی نوشی درگذشت.^۲ این رباعی از وی در نقایس الہائر^۳ نقل گردیده است.

۱- نقایس الہائر، بیت ت. نیز رک: منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۰۲-۳۰۴: هفت

اقلیم، جلد سوم، ص ۱۹۴-۱۹۶: طبقات شاهجهائی، برگ ۲۴: صبح گلشن، ص ۸۳-

۸۴، شام غریبان ص ۵۵-۵۶: نتایج الافکار ۱۳۵.

۲- طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۴۳۱: آئین اکبری، جلد اول (بلاخان)، ص ۳۴۰.

۳- نک، بیت خ، پیش از ذکر خواجه خرد مکه.

در کوی مراد خود پسندان دگرند در وادی عشق مستمندان دگرند
 آنان کہ بجز رضای جانان طلبند آنان دگرند و درد مندان دگرند
 ص ۱۱۰ : س ۹ ، ملا نورالله : ظاهراً ملا نورالله قاسم ارسلان مقصود
 است کہ از جملہ خطاطان معروف دورہ اکبری بودہ^۱.

ص ۱۱۰ س ۹ ، خان اعظم : مراد خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
 برادر رضاعی اکبر شاہ و از امرای کبار دورہ اکبری و جهانگیر شاہی است.
 پس از فوت پدرش شمس الدین خان اتکہ بدست ادم خان در سال ۹۷ هجری
 بخطاب خان اعظم سرافراز شد. اکبر بجدی خاطرش را میکرد کہ از سنگین ترین
 بی ادبی هائش در میگذشت و میگفت کہ: میان من و عزیز جوی شیر واسطہ
 است ، از ان نمیتوان گذشت ! میرزا از علوم و فنون متداولہ بهره تمام داشت.
 جهانگیر در تزک مینویسد : در علم سیر و فن تاریخ استحضار تمام داشت ، و
 در تاریخ و تقریر بینظیر بود ، و در مدعا نویسی ید طولی داشت ، در لطیفہ
 گوئی بی مثل بود و شعر هموار میگفت. « این ابیات ازوست :

عشق آمد از جنون برومندم کرد وارستہ ز صحبت خردمندم کرد
 آزاد ز بند دین و دانش گشتم تا سلسلہ زلف کسی بندم کرد

کشت بیمار دل از ریخ و غم تنہائی ای طیب دل بیمار ! چه میفرمائی ؟

منہای طفل اشک از خانہ چشمم قدم بیرون کہ می آیند مردم زادہا از خانہ کم بیرون

گر بخورشید رخت لاف زند بدر پنبیر آخر از گنبد نیروزہ نگون خواهد شد

چون نشد حاصل مرا ، کام دل از ناموس و ننگ بعد ازین خواہم زدن بر شیشہ ناموس سنگ

میرزا عزیز در سال ۱۰۳۳ در احمد آباد گجرات فرمان یافت^۲.

۱- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۸۰ : آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۱۰۹ : نیز نک : شام
 غریبان ، ص ۲۶-۲۷.

۲- مزید اطلاع را رک : آئین اکبری (بلا خان) ، ص ۳۴۳-۳۴۷ : طبقات اکبری ، جلد
 دوم ، ص ۴۲۸ : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۲۳ : ذخیرة الخوانین ، جلد اول ،
 ص ۸۰-۹۹ : مائر الامرا ، جلد اول ، ص ۶۷۵ : شعر المعجم ، جلد سوم ، ص ۱۵ :-

ص ۱۱۰ : س ۱۹ ، رخس آیینہ ، گردن دستہ عاج : ابیات زیر نیز

ہمین مثنوی است :

غزال شوخ چشم دل نوازی	بتی جادو فریب سحر سازی
جبینش مطلع نور الہی	شب غم را فروغ صبحگاہی...
ز تبر غمزہ اش دل پارہ پارہ	جدا ہر پارہ سویش در نظارہ
نگاہ غمزہ آن شوخ طناز	کرشمہ بر کرشمہ ناز بر ناز
ز مشکین منبل عنبر فشانش	عبیر آمیز طرف ارغوانش
دہانش کردہ رہ گم جستجو را	بمردم بستہ راہ گفتگو را
زبانہش برگ گل اما سخن گوی	ز خوبان بردہ دایم از سخن گوی...
بیاض سینہ اش چون صفحہ سیم	بتائرادر لطافت لوح تعلیم...
ز آسیب صبا در زیر دامان	چراغی داشت آن سرو خرامان
چراغی کردہ جا در طاق محراب	فروزان پیکری چون گوہر ناب..
ز سیمین نافہ آن یاسمین بو	نرستہ چون سم آہوی چین مو...
بجز آیینہ زانوی آن ماہ	ندیدہ دیدہ کس، روی آن ماہ
در آن میدید خود پیوستہ رو را	بآئینہ نمی شد حاجت او را
ز عصمت سر بر زانو نہادی	مہ و خورشید رو بر رو نہادی
ز سیمین ساق آن روح مجسم	بنای نیکوی را پایہ محکم
قدم ہر جا نہادی گل دمیدی	وزان گل خلق بوی جان شنیدی
خرامان سوی بستان چون گذشتی	ز رخسارش چمن گلزار گشتی
کف پابش بوقت سیر گلزار	ز گل در ہر قدم دیدی صد آزار
بزلف آشوب مہرویان چین بود	ز سرتا پا بلای عقل و دین بود'

ص ۱۱۲ : س ۱۱ ، ثانی خان : مراد علی اکبر معروف بہ ثانی خان

ہروی ، از امرای قدیم الخدمت دودمان تیموری است. نسبتش بہ طایفہ ارلات

→ ریاض العارفین ، جلد اول ، ص ۱۶۳ ؛ بزم تیموریہ، ص ۱۱۳-۱۱۴ : تزک جهانگیری

(بیوریج) جلد اول ، ص ۳۵۸ ، جلد دوم ، ص ۳۱۰ : ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۳۳۵-

۰۳۳۶

۱- ہفت اقلیم ، جاد سوم ، ص ۱۹۴-۱۹۵.

بود. و بدو قلندر وار میزیست. سپس به خدمت میرزا ہندال در آمد و چون در ذی القعدہ ۹۵۸ میرزا در گذشت ہایون وی را بخدمت خود برگزید. در زمان اکبر وی در جنگہای علیہ خان زمان شرکت جست و تدریجاً بمنصب امارت دست یافت.

ثانی خان بہ حسن کفایت و درایت و لطف طبع اشتهار داشت. بدایونی مینویسد: «اگر کسی را بعلم و فضل نزد او تعریف میکردند اول حال با و میگفت کہ آشنائی و محبت ما مشروط است باینکہ سخنان ارازل و اوباش را در حق ما نشنوی کہ مانع اخلاص و باعث نفاق ایشانند و بس. اشعار او سبوس خورده طور است و باوجود این دیوانی تمام کردہ... علی اکبر نام دارد و بتقریب شرکت اسمی با پادشاہ رسایل در وادی الحاد نوشتہ و موافق علم نقط پادشاہ را و خود را آن شخص میداند کہ در سنہ نہصد و نود (۹۹۰) موافق عدد شخص ظہور خواهد کرد و سخنان محمود را می آرد. لعنتہ اللہ علی کلیہا. کافہ و رسالہ در تصوف منظوم کردہ و این بیت مضمحک از ان است کہ بزور اشباع موزون ساختہ.

احر نجم بحر نجم احر نجاما مصدر

و ظاہراً آخر عمر از شعر توبہ کردہ باشد.»^۱

ص ۱۱۲ : س ۱۶ ، بگذر ز ناخوشی : تمام این اشعار تا آخر در نفایس

المائر نیز بہمین ترتیب ندیدہ میشود.^۲

ص ۱۱۳ : س ۹ ، شیخ جلال : مراد شیخ جلال بن خواجہ محمد بن

عبدالملک است کہ از جملہ مشایخ زمان سلطان حسین بایقرا بودہ. در صغر سن

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۰۶-۲۰۷. نیز نک : نفایس المائر ، بیت ث ؛ طبقات

اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۴۷ ؛ ہفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۴۷۱ ؛ آیین اکبری

(بلاخان) ص ۵۳۱-۵۳۲ ؛ ذخیرۃ الخوائین ، جلد اول ، ص ۲۳۰ ؛ صبح گلشن ، ص

۹۸-۹۹.

۲- نفایس المائر ، بیت ث.

در حلقہ ارادت شیخ شمس الدین روجی درآمد و بسی منازل سلوک تصوف را باندک زمانی پشت سر نهاد. در ہان اوان شیخ عمادالدین فضل اللہ ابیوردی را، کہ از سرآمد مشائخ روزگار بود، گذر بہرات افتاد. مشار الیہ ہنگام برگشت بایورود شیخ جلال را نیز ہمراہ برد. شیخ ہفت سال در خدمت شیخ عماد در بلدہ ابیورد بسر برد و سپس بہرات برگشت. در زمان تالیف حبیب السیر (۵۹۳۵) شیخ جلال حیات بود و ہفتہ یک نوبت در مسجد جامع ہرات بو عظ و ارشاد مردم اشتغال می نمود.^۱ صاحب ریاض العارفین (ص ۱۶۰-۱۶۱) این آیات از وی نقل کردہ است :

مائم و غم عشق و کوی ملامت گم کردہ ز بی خویشنی راہ سلامت
شہریست پر از فتنہ و راہیست پر آشوب فی روی سفر کردن و فی رای اقامت
رفتی و مہندار کہ، دست از تو بدارم دست من و دامان تو، تا روز قیامت

ص ۱۱۳ : س ۱۲ ، ملا میرک کلان کوهی : برادر خواجہ خرد کلہ ای ، از سادات خوش مردان سبزوار ، و خواہر زادہ میر شمس الدین علی است کہ از اکابر مشہور آنجا است.^۲

ص ۱۱۳ : س ۱۴ ، مولانا شمس الدین روجی : مولانا شمس الدین روجی از اجلہ مشائخ نقشبندیہ دوران سلطان حسین میرزای بایقرا بود. وی پس از ہفتاد سال سلوک در وادی زہد و عرفان و ہدایت و ارشاد مشائخ و انام در شانزدہم رمضان سال ۹۰۴ در ہرات در گذشت. میر علی شیر نوائی پس از غسل و تکفین وی باتفاق اعیان و اشراف ہرات جنازہ اش را بہ عید گاہ ہرات مشایعت نمود ، نماز گذارد و جسدش را در پهلوی آرامگاہ پیرو مرادش مولانا سعد الدین کاشغری بخاک سپرد. چندی نگذشتہ بود کہ بعضی از سریدانش نعشش را بہ گزر گاہ منتقل کردہ نزدیک بہ مزار خواجہ عبداللہ انصاری مدفون ساختند.^۳

۱- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۸ . ۲- نفایس المائر ، بیت 'خ' .

۳- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۳۹-۳۴۰ .

بود. و بدو قلندر وار میزیست. سپس به خدمت میرزا هندال در آمد و چون در ذی القعدة ۹۵۸ میرزا در گذشت هایون وی را بخدمت خود برگزید. در زمان اکبر وی در جنگهایی علیه خان زمان شرکت جست و تدریجاً بمنصب امارت دست یافت.

ثانی خان به حسن کفایت و درایت و لطف طبع اشتهار داشت. بدایونی مینویسد: «اگر کسی را بعلم و فضل نزد او تعریف میکردند اول حال با و میگفت که آشنائی و محبت ما مشروط است باینکه سخنان ارازل و اوباش را در حق ما نشنوی که مانع اخلاص و باعث نفاق ایشانند و بس. اشعار او سبوس خورده طور است و باوجود این دیوانی تمام کرده. . . . علی اکبر نام دارد و بتقریب شرکت اسمی با پادشاه رسایل در وادی الحاد نوشته و موافق علم نقط پادشاه را و خود را آن شخص میداند که در سنه نهصد و نود (۹۹۰) موافق عدد شخص ظهور خواهد کرد و سخنان محمود را می آرد. لعنته الله علی کلیها. کافیه و رساله در تصوف منظوم کرده و این بیت مضحک ازان است که بزور اشباع موزون ساخته.

احر نجم بحر نجم احر نجما مصدر

و ظاهراً آخر عمر از شعر توبه کرده باشد.^۱

ص ۱۱۲ : س ۱۶ ، بگذر ز ناخوشی : تمام این اشعار تا آخر در نفایس

المائر نیز بهمین ترتیب دیده میشود.^۲

ص ۱۱۳ : س ۹ ، شیخ جلال : مراد شیخ جلال بن خواجه محمد بن

عبدالملک است که از جمله مشایخ زمان سلطان حسین بایقرا بوده. در صخر من

۱- منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۲۰۶-۲۰۷. نیز نک : نفایس المائر ، بیت ث : طبقات

اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۴۷ : هفت اقلیم ، جلد اول ، ص ۴۷۱ : آیین اکبری

(بلاخان) ص ۵۳۱-۵۳۲ : ذخیره الخوانین ، جلد اول ، ص ۲۳۰ : صبح گاشن ، ص

۹۸-۹۹.

۲- نفایس المائر ، بیت ث.

در حلقہ ارادت شیخ شمس الدین روجی درآمد و بسی منازل سلوک تصوف را باندک زمانی پشت سر نهاد. در ہان اوان شیخ عمادالدین فضل اللہ ابیوردی را، کہ از سرآمد مشایخ روزگار بود، گذر بہرات افتاد. مشار الیہ هنگام برگشت بایورود شیخ جلال را نیز ہمراہ برد. شیخ ہفت سال در خدمت شیخ عماد در بلدہ ابیورد بسر برد و سپس بہرات برگشت. در زمان تالیف حبیب السیر (۵۹۳۵) شیخ جلال حیات بود و ہفتہ یک نوبت در مسجد جامع ہرات بو عظ و ارشاد مردم اشتغال می نمود.^۱ صاحب ریاض العارفین (ص ۱۶۰-۱۶۱) این ابیات از وی نقل کردہ است :

مائم و غم عشق و کوی سلامت گم کردہ ز بی خویشنی راہ سلامت
شہریست پر از فتنہ و راہیست پر آشوب فی روی سفر کردن و فی رای اقامت
رفتی و مہندار کہ، دست از تو بدارم دست من و دامان تو، تا روز قیامت

ص ۱۱۳ : س ۱۲ ، ملا میرک کلان کوهی : برادر خواجہ خرد کلہ ای ، از سادات خوش مردان سبزوار ، و خواہر زادہ میر شمس الدین علی است کہ از اکابر مشہور آنجا است.^۲

ص ۱۱۳ : س ۱۴ ، مولانا شمس الدین روجی : مولانا شمس الدین روجی از اجلہ مشایخ نقشبندیہ دوران سلطان حسین میرزای بایقرا بود. وی پس از ہفتاد سال سلوک در وادی زہد و عرفان و ہدایت و ارشاد مشایخ و انام در شانزدہم رمضان سال ۴ ، ۹ در ہرات در گذشت. میر علی شیر نوائی پس از غسل و تکفین وی باتفاق اعیان و اشراف ہرات جنازہ اش را بہ عید گاہ ہرات مشایعت نمود ، نماز گذارد و جسدش را در پهلوی آرامگاہ پیرو مرادش مولانا سعد الدین کاشغری بخاک سپرد. چندی نگذشتہ بود کہ بعضی از مریدانش نعشش را بہ گازر گاہ منتقل کردہ نزدیک بہ مزار خواجہ عبداللہ انصاری مدفون ساختند.^۳

۱- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۸ . ۲- نقایس المائر ، بیت 'خ' .

۳- حبیب السیر ، جزو سیم از جلد سیم ، ص ۳۳۹-۳۴۰ .

ص ۱۱۴ : س ۱۰ ، ملا جانی : در نقایس الماثر آمده است : جانی ، مقلد بخاری است. ندیم مجلس آراست. طبعی بشعر ملایم دارد. در سند متوطن است و خالی از رفاه حالی نیست :

... یکدم بسر نبردم بی مهر عارض تو غیر از خیالت ای مه کار دگر نکردم
گر رقم از در تو بی اختیار بودم ورنه بخاطر خود زانجا سفر نکردم...
روزم از تیرگی آه شب تار بود آه از آنکس که باین روز گرفتار بود
بامید وفا تاکی جفا زان سیمتن بینم که از خوبان وفا دیدست در عالم که من بینم
فریاد میکنم ز تو چون یاد میکنم چون یاد میکنم ز تو فریاد میکنم

ای شوخ که از تو چشم باری داریم در کوی تو عرض خاکساری داریم
هر چند که ناسید کردی مارا ما از تو بسی امیدواری داریم^۱

محمد معصوم بهکری و عبدالباقی نهاوندی نیز وی را از جمله شعراء زمان میرزا شاه حسن ارغون دانسته اند.^۲

ص ۱۱۴ : س ۱۵ میرزا شاه حسین : مراد میرزا شاه حسن^۳ بن شاه

شجاع بیگ ذوالنون ارغون است. وی در سال ۸۹۶ چشم بجهان گشود ، در علوم منقول مهارتی تامه داشت و گاه گاهی شعری نیز می سرود و سپاهی تخلص میکرد. در باب عزت و احترام و رعایت مادات و مشایخ و علما هیچگونه کوتاهی را بخود راه نمیداد. در اوایل از قندهار بخدمت بابر پادشاه در کابل رسید و مورد الطاف و عنایت آن پادشاه گردید. چون در سال ۹۲۸ پدرش چشم از جهان بر بست ، میرزا شاه حسن بحکومت رسید و خطبه بنام بابر پادشاه خواند. وی دو تا منکوحه داشت : یکی ماه بیگم بنت میرزا محمد مقیم ارغون که عم حقیقی اش بود ، دیگر گابریگ بیگم بنت میر خلیفه که خواهر محبت علی خان باشد. از ماه بیگم وی دختری داشته باسم چوچک بیگم که در حباله نکاح میرزا کامران بوده.

۱- نقایس الماثر ، بیت 'ج'. نیز رک. شام غریبان ، ص ۶۶.

۲- تاریخ سند ، ص ۲۰۶ ؛ مآثر رحیمی ، جلد دوم ، ص ۳۲۲.

۳- اسم وی در بابر نامه و تاریخ رشیدی و ترخان نامه «شاه حسن» آمده است. طبقات اکبری و تاریخ فرشته وی را «شاه حسین» نوشته اند. میر معصوم بهکری بین هر دو صورت اسمش را بکار برده است. رک : تعلیقات حسام الدین بر روضه السلاطین.

چون میرزا کامران بحرین شریفین رفت ، چوچک بیگم نیز ہمراہش بود و بالاخرہ ہانجا در گذشت. میرزا شاہ حسن مجموعاً سی و چہار سال حکومت راند و در سال ۹۶۲ وفات یافت.

پس از میرزا شاہ حسن ارغون ، میرزا عیسیٰ ترخان بن میرزا عبدالعلی ترخان کہ از جملہ تربیت یافتگان شاہ شجاع بیگ ارغون بود و درین اواخر قدرت زیادی بدست آورده بود بر سریر سلطنت ایالت تہتہ جلوس نمود و ماہ بیگم ، بیوہ شاہ حسن ارغون را ، بہ حبالہ نکاح خود در آورد. میرزا عیسیٰ نیز بہ صفات گوناگون آراستہ بود و بہ علما و مشایخ احترام فراوان مینمود. وی در سال ۹۷۴ باجل طبیعی در گذشت و حکومت بہ پسر بزرگ او ، میرزا محمد باقی ترخان رسید.^۱

ص ۱۱۴ : س ۱۶ ، بندر لاهری : میر معصوم بہکری بندر تہتہ یا لاهری را با بندر دیبل یکی دانستہ است^۲ کہ درست نیست.^۳

ص ۱۱۵ : س ۴-۷ ، چون گردباد : این ابیات از نفایس الماثر ماخوذ

میباشد.

ص ۱۱۵ : س ۸ ، ملا فہمی : «فہمی ہروی را گویند نسبت خویشی بسادات خصالی بودہ. فی الجملہ اکتساب کہالات کردہ. در نظم سلیقہ موافق داشتہ. ازو مشہور است :

فکر سر زلف تو مرا بی سرو پا کرد اندیشہ پابوس توام پشت دو تا کرد

۱- مزید اطلاع را رک : ترخان نامہ ، ص ۲۵-۵۰ ؛ تاریخ سند ، ص ۱۹۴-۲۱۰ ؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۳۸۹-۳۹۰ و مکی نامہ (حواشی مسام الدین)^۴

۲- تاریخ سند ، ص ۶.

۳- برای اطلاع بیشتر بر این معنی ، نک : تاریخ سند ، ص ۲۶۰-۲۶۲ (تعلیقات).
M. R. Haig, The Indus Delta Country (London 1894), Karachi 1972
repr., pp. 78-79.

۴- نفایس الماثر ، بیت 'ج'.

در حدود سنہ ثلث و ستین و تسعایہ در قندھار از عالم رفته است.^۱

ص ۱۱۵ : س ۱۲ ، ملا فکری : «فکری نوربخشی از قوام شاہ قوام الدین نوربخش مشہور است. طبعی سلیم و ذہنی مستقیم داشت ، اول سیری تخلص میکرد، در علم موسیقی مہارت تمام داشت و بہمت بود. بدکن آمدہ از شاہ طاہر رعایت و تربیت بسیار یافت.»^۲

ص ۱۱۵ : ش ۲۱ ، ملا قدسی : ذکر قدسی نیز از نفایس المائر ماخوذ است^۳ منتہا آنجا رباعی - تا چو گل در چمن افروختہ روی سفید - ایراد نگردیدہ است.

ص ۱۱۷ : ش ۱۳ ، شیخ روز بہان : شیخ صدرالدین ابو محمد روز بہان بزرگ بن ابی نصر بن روز بہان سایر بقلی دیلمی شیرازی معروف بہ «شطاح فارس» در سال ۵۲۲ ہجری در فسا چشم بدنیا گشود و در نیمہ محرم سال ۶۰۶ در شیراز فرمان یافت. وی در عداد بزرگان عرفای زمان خود محسوب بود و در شیراز نفوذ بسیار داشت. اتابک سعد بن زنگی بن مودود سلغری کہ از سال ۹۵۹ الی ۶۲۳ ہجری در فارس حکومت راند ، از جملہ مریدان و معتقدان صمیمی وی بود.

شیخ در تصوف و عرفان دستگاہ بزرگی داشت. وی بہ وجد و سماع مولع بود و بہ تربیت سالکان ہمت میگذاشت. در جامع عتیق و جامع سنقری شیراز وعظ میگفت و مردم از دور و نزدیک بمحضرش روی می آوردند. وی نویسنده سرشار و باقریچہ ای بود. بنا بگفتہ خودش شمارہ آثارش متجاوز از یکصد بودہ ولی اکنون عدہ معدودی ازانہا یافت میشود کہ لطایف البیان من تفسیر القرآن ، و عرایس البیان فی حقایق القرآن ، و کتاب الانوار فی کشف الاسرار ، و منطق الاسرار

۱- نفایس المائر ، بیت (ف).

۲- ایضاً ، بدنبال این ، مہ بیت است کہ ملا قاطعی آنہارا بہان ترتیب در تذکرہ حاضر آورده است. نیز رک : شام غریبان ، ص ۲۰۱.

۳- نفایس المائر ، بیت 'ق'.

معروف به شرح شطحیات از انجمله است. در تفسیر لطایف البیان وی بیشتر به اقوال مفسران، مثل قول ابن عباس و ضحاک و قتاده و کلبی و امثال ایشان تمسک جسته است، در حالی که در عرایس البیان وی معمولاً به گفته های ائمه توحید از قبیل جنید و ابن عطار و شبلی و ابوبکر واسطی و سهل عبدالله تستری استناد میکنند. الانوار فی کشف الاسرار در مکاشفات اولیاء و مقامات اهل معرفت و سر اسرار صوفیه است. شرح شطحیات در مقامات مشایخ میباشد و شیخ در آن هزار و یک مقام را گرد آوری نموده، و در موازنت آن با شریعت کوشیده است.

شیخ روز بهان شعر نیز میگفت و چنانکه از بعضی از سرگذشت نامهایش بر میآید، اشعار عربی و فارسی وی در کتابی باسم دیوان المعارف جمع آوری گردیده بوده است و گوی در ترتیب این مجموعه وی نیز دستی داشته است. ازوست :

در من نگر که نرگس خوانخوارم آرزوست	با من بگو که لعل گهر بارم آرزوست
سنبل ز گلستان تو برگیر یک زمان	کز شور عشق طره طرارم آرزوست
پنهان مکن به زیر کلاه زلف عنبرین	زیرا که مشک خالص تا تارم آرزوست
برگیر پرده از رخ چون ماه آسمان	کان عارض چو سیم و سمن زارم آرزوست
صد ماجرا ز درد تو دارم بیاد گوش	کز تاب درد، گفتن اسرارم آرزوست
خونم بسوخت چون دل لاله ز فرقت	باز آی کان رخان چو گلنارم آرزوست
آن قد همچو سرو تو اندر میان گل	در بر گرفته مست دگر بارم آرزوست
رخسار رومیانه بیار و صلیب زلف	کز نو حدیث گبری و زنارم آرزوست
عیار وار دست بر آرم به کوی دوست	زیرا که قتل و ضرب و سر دارم آرزوست
با یار کج کلاه، شراب و مهاع چنگ	آشفه وار، برسر بازارم آرزوست
در مجلس وصال دمامم به وقت صبح	رطل گران ز دست تو عیارم آرزوست
دراعه چاک کرده و در دست جام می	افتاده مست بر در خارم آرزوست
مستم چو عندلیب ز درد فراق تو	بنهای رخ که دیدن گزارم آرزوست

تا سابه مشک بر گل انداخته ای
تا غالیه بر گل و سمن ساخته ای

بس دل که ز درد عشق بگداخته ای
از جان رهی صبر پرداخته ای

- در کوی قلندر بگذشتم شب دوش
سری که نهان بود گرفتم در گوش
-
- دل خسته نرگسان رعناى تو شد
قدم چو الف بود همیشه صنبا
-
- تا دولت وصل بر نظام است مرا
تا می ز لب یار به جامست مرا
-
- گل گشت خجل ز روی تو در بستان
زلفین تو در دست رهی افتادست
-
- گل را همه ساله یاد روی تو بود
در راه قدمهای تو ای سرو مهی
-
- با لشگر عشاق سواری چه خوشست
در وقت معاشرت شراب و گل سرخ
-
- گر ناب دران زلف نکو اندازی
وز عکس جمال خود به روم اندازی
-
- دوشم همه شب کلاله برگوش تو بود
خونا به که می چکید از چشم رهی
-
- شب هست و شراب و حجره خالیست محسب
در بزم شهنشهی نواهای طرب
-
- عارفان سرای هفت اقلیم
عجز در راه او بود ادراک
-
- نه بود ذات او محاط عقول
حدثان در قدم بیاویزد
-
- عقل کل گرچه رهبری داند
جان ها واله اندرین میدان
-
- همه از عجز کرده اند تسلیم
ور تو دعوی کنی بود اشراک
-
- نه شهودش بود به وصف حلول
بل ز قهر قدیم بگریزد
-
- چو به دانش رسد فرو ماند
در جناب جلال سرگردان
-
- ناگاه گرفتم آن صنم در آغوش
تا روز همی گفت مرا نوشانوش
-
- جان بسته زلفین چلیپای تو شد
چون نون خمیده پیش بالای تو شد
-
- کار همه آفاق به کامست مرا
راه ازل و ابد دوگامست مرا
-
- وز نرگس خون خوار تو مسکین مستان
ز نهار سر زلف ز مستان مستان
-
- مشگ که بود تبتی زبوی موئی تو بود
عنبر که بود که خاک کوی تو بود
-
- بامعشوقان سست مهاری چه خوشست
با نرگس سست جو بیاری چه خوشست
-
- زهاد ز صومعه برون اندازی
بت ها په سجود سرنگون اندازی
-
- قوت دولیم از دو لعل خاموش تو بود
آن عارض گلرنگ و بنا گوش تو بود
-
- عطار فلک باد شالیست محسب
از پرده شهرود جلالیست محسب

سبحات جلال او دیدند
مدرک کس نگشت سر قدم
قدم ذاتش خیال نپذیرد
تا بینی به جان جان ذاتش
انبیا واله اند بر در او
گر نه کشف جلال او بودی
کرده تعریف خویش در آیات
ای منزّه ز فهم و وهم و خیال
در جلال تو عقل دیوانه
طمع از عین ذات بهریدند
زانکه نبود قدم به وصف عدم
وان که خلق آفرید کی میرد
کی شناسی به سر آیاتش
اولیا خاک راه و چاکر او
عشق در جان خلق کی بودی
وانگهی داده ره به وصف صفات
هست در وصف تو مقال محال
در جلال تو روح پروانه

آرامگاه شیخ روز بهان در جانب مشرقی شهر شیراز در گوشه ای از کوی معروف به «درب شیخ» قرار دارد و هم اکنون زیارتگاهست.^۱

ص ۱۱۹: س ۱۶، **خواجه حسین مروی**: مراد خواجه حسین بن خواجه جلال الدین منصور معروف به خواجه میر دوست دیوان، از مشاهیر شعرا و اکابر زمان هایون و اکبر پادشاه است. ابوالفضل درباره وی مینویسد: از اهل نشست قدسی محفل جنت آشیانی بود و در بن دولت ابد طراز نیز اعتبار یافت. وی در مرو چشم بدنیا گشاد و در زمان عبیدالله خان اوزبک به بخارا آمد و همت به تحصیل علوم گماشت. وی در علوم معقول از تلامذه مولانا عصام الدین ابراهیم^۲ و مولانا شمس الدین محمد حنفی^۳، و در شرعیات شاگرد شیخ ابن حجر مکی بود. تذکره نویسان وی را باوصاف مختلف از جمله فصاحت و بلاغت و ظرافت و حسن تقریر و حسن خط و سلاست شعر و خوبی طبع لطافت

۱- مزید اطلاع را: روز بهان نامه (حاوی: تحفة اهل العرفان از شرف الدین ابراهیم، روح الجنان از عبدالطیف شمس، تحفة العرفان از روز بهان بقلی دیلمی شیرازی، منازل القلوب از سیماپی)، نفحات الانس، ص ۲۵۵-۲۵۸؛ هفت اقلیم، ۱: ۱۸۳؛ روز روشن، ص ۳۱۶-۳۱۸؛ برون، جلد دوم، ص ۴۸۹-۴۹۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۱۰۹؛ جلد دوم، ص ۷۲۱؛ طرائق الحقائق، جلد دوم، ص ۶۴۰-۶۴۲.

۲- برای شرح حالش رک: حبیب السیر، جزوسیم از جلد سیم، ب ۲۴۸

۳- برای ترجمه اشعار رک: ایضاً، ص ۲۴۹

انشا ستوده اند. خواجه در زمان هایون پادشاه روی بهند آورد و بزودی در سلک مجلسیان آن پادشاه قرار گرفت. هایون وی را به عز صدارت معزز ساخت. چون هایون بعزم فتح مجدد هند، از کابل در آمد، خواجه حسین در رکاب وی بود. پس از فوت هایون خواجه متوجه زیارت حرمین شریفین گردید و در زمان اکبر پادشاه باز بهند معاودت نمود. خواجه دیوانش را با تمام رسانیده بود و بگفته بدایونی، شعرش مرتبه وسط دارد. این ابیات ازوست.

غزل

مردمان دیدند ماه عید را بر روی تو
در نماز شام اگر باشیم در پهلوئی تو
همچو تعویذ بند از رشته جان ساختن
تو چنان ماهی که نتوان تیز دیدن سوی تو
منتهی برگردن من حلقه گیسوی تو
نه سپهر نیلگون یک خیمه از اردوی تو
دور بادا چشم بد از عارض نیکوی تو
صراف سخن صیرفی ملک منست
اسرار دو کون، بر سر کلک منست
همی تو دانی و من دانم، و خدا داند
که بر جانم چها می آید از هجر تو در شبها

تا هلال عید اهل دید شد ابروی تو
روی خود وقت سلام ای آفتاب از ماهتاب
بایدش تعویذ بند از رشته جان ساختن
گرچه می بینند هر سو تیز بینان ماه عید
سرفرازم کرد از طوق غلامی تا نهاد
اکبر شاهان جلال الدین محمد آنکه هست
تا بود روی زمین آرامگاه نیک و بد
آنم که ممالک سخن ملک منست
دیباچه کن، ز دفتر من، ورقی ست
محبتی که مرا با تو هست، میخوام
کسی کز روز وصلت بهره ور باشد کجا داند

وی فاتحة الكتاب الله الصمد
الواحد لا یكون کفوالاحد
خداوندان عالم را خداوند
چراغ افروز شام آفرینش
تعالی شانه عا یقولون

ای فاتح باب قل هو الله احد
تو واحدی و لم یلد و لم یولد
خدای جزو و کر بی مثل مانند
نگاه آموز چشم اهل بینش
قدیم لم یزل قیوم بیچون

در نعت گوید

مکحل زرگش از کحل ما زاغ
قلم بر نسخه توریث و انجیل
امام الانبیا ختم الرساله

خوش الجان عندلیب باغ ابلاغ
کشید، در زبور نسخ بی قیل
نبوت را بدرگش حواله

گل خندان بستان لطافت مه تابان ایوان خلافت
 نہال گلشن جنت مکانی چراغ روشن صاحب قرانی
 محمد اکبر غازی کہ از خود بہر ویرانہ اش گنجی است موجود

●
 بہ بین کہ یک نظر لطف از آن دو نرگس شہلا
 شدہ است چارہ گر من ز قید پنجنہ سودا

خواجہ حسین در سال ۹۷۹ با کسب اجازه از اکبر عازم وطن شد و شیخ فیضی کہ از جملہ تربیت یافتگان وی بود از «دام ظلہ» تاریخ یافت. از ہند خواجہ بکابل رفت و مورد توجہ و عنایت فراوان میرزا محمد حکیم قرار گرفت. سپس سوہ قضا فہمی بین آن دو بوجود آمد و در دران نزدیکی خواجہ در کابل در گذشت.^۱

ص ۱۲۱ : س ۶ مولانا علی نیازی : از فرزند ہم مردان استرآباد است شخص فاضل بحیثیت بود. بعضی اوقات تقرب حضرت شاہ طہاسب داشت. چون بعضی حکایات کہ باو مناسبت نہداشت ، میگفت از ان قرب افتاد. متوجہ دکن شد. چون مقرر است کہ در دریا ہرگاہ دو کشتی بہم رسیدہ در ہر جا تفنگ و ضرب نہادہ می اندازند، ملا دران وقت سر . . . از کشتی بیرون کردہ دفعہ ضرب زن خوردہ فوت کردہ است.^۲

ص ۱۲۱ : س ۱۰ ، شاہ طہاسب : دو مین پادشاہ سلسلہ صفویان در ایران کہ از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ حکومت کرد.^۳

۱- مزید اطلاع را رک : مذکر احباب ، ص ۴۴۷-۴۵۰ ؛ نفائس المآثر ، بیت 'م' ؛ طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۸۶ ؛ منتخب التواریخ ، جلد دوم ، ص ۱۲۰-۱۲۳ ؛ ۱۳۶-۱۳۳ ؛ جلد سوم ، ص ۱۷۶-۱۷۸ ؛ ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۲۰-۲۱ ؛ آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۴ ؛ آئین اکبری (بلاخان) ص ۶۴۴ ؛ تذکرہ ہایون و اکبر ، ص ۷۴ ، ۱۵۹ ، ۱۷۷ ، شام غریبان ، ص ۲۳۱-۲۳۲ مقالہ غلام مصطفی خان ، تحت عنوان «خواجہ حسن مروی کابلی» در مجلہ اردو ، دورہ ۵۲ ، شمارہ : (۱۹۷۶م) ص ۸۷-۹۹

۲- نفائس المآثر ، بیت 'ن'

۳- سلسلہ های اسلامی ، ص ۲۵۵ ؛ مزید اطلاع را نک : عالم آرای عباسی ، جلد اول ، ص ۴۵-۱۹۱

ص ۱۲۱ ، س ۲۲-۲۳ : این اشعار از نفایس المآثر نقل گردیده است .
 ص ۱۳۳ : س ۴ ، ملا نوری : میر علاء الدولہ کاهی راست : «نوری
 دندانی هروی است. فرزند زاده^۱ مولانا حسن شاه است معروف ظریف است. در
 زبان آوری و مناظره هیچ شاعر باو نمیرسد. بغابت خوش طبع است و ذہنی
 لطیف دارد...» بدھیات است و در وادی ہزلیات و ہجویات زبان طرفہ
 دارد. میانہ او و مولانا غزالی درین باب کہ این ابیات در صفت خود گوید :

بزرگوار خدایا بسی پریشانم	کہ وضع صورت خود را نکو نمیدانم
یقین شدم چو در آئینہ روی خود دیدم	کہ کس بہ بندہ و بندہ بکس نمی مانم
مرا نہ صورت حیوان نہ سیرت انسان	چہ مظهر کہ نہ انسانم و نہ حیوانم
وصیتی است کہ بعد از وفات من یاران	کنند لوح سزارم زہر دو دندنام
دہان من چو یکی چاک کس بود	نمی خرنند و من چند گرد گردانم
بود بشہر بدن بینیم چو سنگ انداز	کہ من بہ پشتی این شہر را نگہبانم
دو کفش من چو دو کشتی بود ولی سی سال	بود زیادہ کہ کشتی بخشک ہی رانم
سخن چگونہ کنم پیش خلق کین دولیم	بہ یکدگر نرسد گر بلب رسد جانم

ہجوی کہ مولانا غزالی اورا کرده و او در جواب بتضمین برو کرده دگر

آن مناسب ننمودہ»^۲

ص ۱۲۲ : س ۱۱ ، ملا حسن شاہ : زین الدین محمود واصفی در
 بدایع الوقایع مینویسد : «رتبہ مولانا حسن شاہ شاعر از آن برتر است کہ اورا
 در ملک این طایفہ توان داشت ولیکن در شعر طرفگیہا و ظرافتہا دارد بنابران
 اورا در این ردیف میآرند. قصیدہ جہتہ کد خدای گفته و بسی در آنجا لطایف
 و ظرایف درج کردہ و آن قصیدہ اینست :

در شعر و در ندیمی و در علم و در ادب	نی در عجم یکی چو من است و نہ در عرب
دنای دون کہ قدر ندارد خاشہ	در چشم ہمہم چو خلایست از خشب
استاد عصر خویشم و ہر جا کہ میروم	از مکہ مصر و شام و دمشقست تا حلب
ایم حسب بس است کہ بگذشتم از نود	در لطف شعر و طبع مرا بس بود نسب
بیت من است از ہمہ ابیات شاہ بیت	شعر من است از ہمہ اشعار منتخب

۱- صاحب ہفت اقلیم نیز وی را نبیرہ مولانا حسن شاہ نوشتہ است ، و ظاہراً درست ہم

ہمین است. نک : ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۷۰-۱۶۱.

۲- نفایس المآثر ، بیت 'ن'

لیکن بدور خسرو غازی در این دیار
 کو محرمی چنانکه توانم حدیث گفت
 عمرم بسر رسیده و در حالت چنین
 در خانه جنگ کردم و بردند بنده را
 بار شریعتست که اشتر نمیکشد
 آنجا فتاد کوکم از اوج تا حنیض
 دارالقضا و بحث زن و شوی و جنگ و بانگ
 بگشاد پا ولی سر خود را خزید باز
 سوگند میخورم بکلام خدای خود
 در جامه خواب آنچه ز مردی و راستی است
 من باوجود پیری خود، کار کرده ام
 سودای پیر مرد حریص و زن جوان
 لب از لب حبیب جدا کرده ام بزور
 او هم فتاده است بچاهی چو آن کسی
 اکنون هزار ساله ره اندر میان شده
 در سراز آن شراب نمانده به جز خار
 آیم ز سر گذشته و از غصه میطپم
 مشکل حکایتیست کسی را بان کسی
 در حالتی که گوشت ز ناخن جدا شود
 مصحف بفال خویش گشادم بفال من
 مادر زن حسود و برادر زن مسر
 تعلیم میدهند که او پیر و تو جوان
 ترک اند هر دو شان سخنی گردو میکنم
 اول ایته دور که بارتو رورمن ایته من که یوق
 نحسند مثل عقرب و مریخ هر دو شان
 دشنام میدهند و بجائی نمیرسند
 مانند دشمنی که شبیخون همیزند
 نا آمده قمار چو بر گشت داو من
 در تنگنای ششدرم و مات مانده ام
 مانند کودکی که نکرده سبق درست
 دیوانه گشته ام سخن من بر ربط نیست
 فرزند نیز مرده و مانده نیره ها

امسال اوفتاد مرا حالت عجب
 تا خود چه بود حاصل عمرم و ما کسب
 در سال هشتصد و نود و نه سر رجب
 در پیش قاضی که عزیز است و منتخب
 آن اشتریکه تنگ برو باشد و حطب
 آنجا رسید اخترم از راس تا ذنب
 از بعد گفتگوی بصد عیب و صد شغب
 با آنکه هرگز نزدم از سر غضب
 از ابتدای فاتحه تا سوره و قب
 تا قدر و قوتی که مرا بود در عصب
 گهی دو هفته یک شب و گه هفته دوشب
 تا روز بوسه هائی جوانانه چپ و چپ
 میجویمش کنون من دیوانه لب بلب
 کو از مناره بفتد بر زین ترب
 از دلبری که دور نبودیم یک وجب
 خارم بپا شکسته ازوپا شده بطپ
 کس نیست گویدم که در این آب و گل مطپ
 کو دست راست باز نداند ز دست چپ
 آن خار خار در دل در دست با جرب
 تبت یدا ابی لهب آمد و وتب
 یا رب کنند حشر قیامت به بولهب
 در دست هر چه داشته باشد از او بقپ
 آن گویدم که تک تور و آن گوید اغزی یب
 اول ایته دور که یوق نیمه هر قیدابولسه تب
 زن هدچو ذو ذنابه و مادر چو ذو ذنب
 مانند خارجی که کند بر امام سب
 از ترکتاز بر سر من میکنند دب
 هر بار من دوخر زخم و هر دو چهار لب
 در باختم هر آنچه مرا بد بیک قدب
 وآنکه معلمش بگذارد سوی ادب
 همچون کسی که بوزه خورد یا که کنب
 طفلان نا رسیده رسیده بجد زاب

القصة همچو حمزه بصد بار کشته ام
 زن سنت است خواستن ، اما گذاشتن
 مردم عذب بخانه قاضی درون شوند
 شکر خدا که قاضی شهر هری نیم
 در سلک آدمی صفتانم خری نیم
 با آنکه وا گذاشتم آن شوم و فارغم
 شکر خدا خلاص شدم از زنی که او
 فردا به روز حشر که قاضی شود خدا
 یک لفظه گوش ساز و بفریاد من برس
 از بی ز نیست خانه خرابی و درد دل
 دریست نظم من بلطافت ولی چه سود
 القاب بنده خواجه حسن شاه شاعر است
 در حق این کمینه بحق خدا یکیت
 کو آن کسی که شربت آبی بمن دهد
 ترسم بسان غوره کند روی خود قرش
 ای دل وفا مجوی ز شمشیر و اسب و زن
 مردان بین که از جهت زن چه میکشند

این قصیده شصت بیت است. آنچه بخاطر آمد همین بود. اما قصاید و مقطعات او
 [در هیچجا] اکثر من ان یحصی است.]^۱

ص ۱۲۲ : ص ۶-۷ ، ابوالبقا سلطان حسین میرزا : سلطان ابوالغازی

حسین بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسال ۸۳۹ تولد
 یافت و در دهم رمضان ۸۷۲ بسלטنت رسید و سی و هشت سال در گرگان و
 ماژندران و خراسان و غیره پادشاهی راند. و بهفتاد و دو سالگی در دوشنبه ۱۱
 ذی الحجّه سال ۹۱۱ هجری در گذشت. این پادشاه مردی سلیم النفس و نسبت
 بفضلا و دانشمندان و ارباب حرف و هنر وران مهربان بود و آنان را بدرگاه
 خویش میخواند. و چون شیفته فضایل امیر علی شیرنوائی گشت، او را بوزارت

۱- بدایع الوقایع ، جلد دوم ، ص ۱۲۴۰-۱۲۴۶. نیز نک : هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص

۱۵۰-۱۵۲ : حبیب السیر ، جز و سیم از جلد سیم ، ص ۳۴۰-۳۴۱.

برداشت ، و نسبت بمولانا عبدالرحمن جامی احترامی فوق العاده میگذاشت. سلطان حسین بایقرا کتابی بنام «مجالس العشاق» در تذکرة الرجال فراهم کرده است.^۱ این بیت ازوست :

جانا جفا برای وفا میکشیم ما ترک وفا مکن که جفا میکشیم ما^۲

ص ۱۲۲ : س ۹ ، روزی در زمستان : این حکایت با اختلاف در جزئیاتش در بدایع الوقایع نیز ضبط شده است.^۳

ص ۱۲۳ : س ۱۱ ، ملا غزالی : از مشاهیر شعرای قرن دهم هجری است که در زمان اکبر شاه بهند آمده ملازم علیقلی خانزمان گردید. پس ازان که ممدوحش در سال ۹۷۴ هجری مبارزه با قشون اکبری بقتل رسید غزالی به دربار اکبر شاهی روی آورد و تدریجاً به درجه «ملک الشعرائی» رسید. وی در سال ۹۸۰ در نواحی گجرات فرمان یافت.^۴

ص ۱۲۳ : س ۱۸ : غیر ازین اشعار ، این بیت نیز در نفایس المائر از وی نقل شده است :

نوری بیزم شاه گدا را چو نیست راه زان بی نوا بکلبه احزان نشسته ام^۵

ص ۱۲۳ : س ۲۱ ، ملا واقفی : «تخلص خواجه ابن علی هروی الاصل است و در مشهد تولد یافته حالا در رکاب خلد انتساب است. جوان وجیه کریم الطبع ظریف است و بشعر خوب میرسد.»^۶ این بیت ازوست :

شد مکرر همه اوضاع جهان پیش نظر جز غم عشق که تا حشر مکرر نه شود^۷

۱- آتشکده آذر ، بخش اول ، ص ۵۶ (حواشی).

۲- ایضاً ، ص ۵۶ (متن). ۳- ص ۱۲۴۶-۱۲۴۷.

۴- مزید اطلاع را رک : آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۲ ؛ آئین اکبری (بلاخن) ص

۶۳۸ ؛ منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۷۰-۱۷۲ ، ۱۷۵-۱۷۶ ، ۱۹۵ ، ۳۳۸ ؛

خیر البیان ، برگ ۲۲۷-۲۲۸ ب ؛ نفایس المائر ، بیت 'غ' ؛ هفت اقلیم جلد دوم ، ص

۴۱۱ ؛ آتشکده آذر ، بخش دوم ، ص ۴۷۱-۴۷۵ ؛ نتایج الافکار ، ص ۵۱۰-۵۱۱.

۵- نفایس المائر ، بیت 'ن'.

۶- نفایس المائر ، بیت 'و'.

۷- شام غریبان ، ص ۲۷۷.

ص ۱۲۴ : س ۱ ، محمد معصوم فرخودی : از امرای دو ہزاری اکبر شاہی است۔ پدرش نیز در زمرہ امرای ممتاز محسوب بود۔ زندگی محمد معصوم بسیار پر ماجرا بود و وی بکرات علم بغاوت بر افراشت ولی ہر بار بنحوی از خطا ہایش عفو شد۔ بالاخرہ در سال بیست و ہفتم جلوس اکبری در آگرہ ، هنگامی کہ وی یکشب از دربار بہ خانہ بر میگشت ، بدست افرادی ناشناس بقتل رسید^۱۔

ص ۱۲۴ : س ۲ ، مسجد آگرہ : از جملہ کسانیکہ در مسجد جامع خواجہ معین الدین فرخودی درس میگفتند یکی میرزا مفلس اوزبک بودہ است^۲۔
ص ۱۲۴ : س ۱۷۰-۱۷۱ : تمام اشعار از نفایس المائر منقول است۔

ص ۱۲۴ : س ۲۰ ، ملا لطفی تبریزی : نظام الدین احمد و بدایونی ذکرش را بعنوان ، 'ملا لطفی منجم' آورده اند۔ وی از جملہ شعراء معروف زمان اکبر و جهانگیر بود۔ بہ اشراف زادہ های آذربایجان نسبت داشت۔ در تبریز متولد شد و ہانجا نشو و نما یافت۔ پدرش مولانا عرفی تبریزی معروف بہ کمانگر ، صاحب مثنوی «گوی و چوگان» نیز در سخنوران ممتاز دوران خود محسوب بود۔

ملا لطفی در زمان اکبر پادشاہ بہند آمدہ چند سال در صحبت میرزا نظام الدین احمد ہروی بسر برد۔ مشار الیہ دربارہ وی مینویسد : بدیہہ خوب گفت ، تا ہزار بیت در یک مجلس بزبان اورققی۔ ندیم مشرب بود ، و مقلدی کردی ، و نجوم نیکو دانستی . . .» از گفتہ بدایونی چنین بر می آید کہ پس از اقامت چند سالہ در ہند و گرد آوردن «زادی معتدبہ» ملا لطفی سفر دریا اختیار نمود۔ وی ازین مسافرت دوبارہ کی بہند روی آورد بدرستی معلوم نیست۔ ولی ظاہراً پیش ازین مسافرت وی با خانخانان میرزا عبدالرحیم خان آشنایی داشته

۳- طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۳۹ : ذخیرۃ الخوائین ، جلد اول ، ص ۲۱۶-۲۱۷ :

آئین اکبری (بلاخان) ص ۴۹۱-۴۹۲۔

۴- نک : منتخب التواریخ ، جلد سوم ، ص ۱۵۶-۱۵۷۔

است. ملا عبدالباقی نھاوندی قطعہ ای از وی نقل نموده است کہ بمناسبت تولد داراب خان فرزند میرزا عبدالرحیم در سال ۵۹۹۴ سروده بوده. قطعہ بدین قرار است :

بمدا اللہ کہ طالع شد باقبال	درخشان کوکب اوج سعادت
عزیز مصر دولت پرده برداشت	جهان افروز شد خورشید عزت
زال مشرب عین سلاطین	مصفا گشت از گرد کدورت
لبا لب میدهد ساق دوران	بدست اهل دولت جام عشرت
گرامی لمعہ نوراً علی نور	تجلی کرده از طور کرامت
شکست لات و عزی را سبب شد	طلوع جبهہ خورشید ملت
گرفته مشتری زین طالع سعد	بدندان تعجب دست حسرت
کواکب را چه سیار و چه ثابت	کمرها شد مناطق بہر خدمت
چراغ خاندان خان خانان	منور گشت از شمع ہدایت
وزین فرزند دولت مند دریافت	دل فرخ پدر اصناف راحت
چو مہر دین و دولت بود و دانش	کہ بادا سایہ گستر تا قیامت
ز لطفی خواستم تاریخ سالش	بگفتا: آفتاب دین و دولت (۵۹۹۴)

جهانگیر از خوش طبعی ملا خوشحال شدہ وی را بموزون الملک ملقب گردانید. مدتی حکومت بندر لاهری نیز متعلق بوی بود. بدینوسیله ملا مال و ثروت فراوان بدست آورد و مرفہ و خوشحال میزیست.

صاحب میخانہ را در سال ۱۰۱۷ در لاهور باوی ملاقات اتفاق افتاد. در آن ایام ملا بخطاب موزون الملکی سرافراز، متوجہ بندر لاهری بود. بعد از انقضای دو سال در آن ماموریت ملا لطفی در نواحی آگرہ بخدمت جهانگیر حضور یافت و پس از بندگی چند روزہ بخدمت دارالضرب گجرات سرافراز گردید. ملا لطفی در سال ۱۰۰۲ فرمان یافت. تذکرہ نویسان وی را بہ تصوف و تجرد ستودہ و نوشته اند کہ طبعش خالی از متانت و دقت و پختگی نبودہ. این اشعار ازوست :

کل کل، از تاب شراب آنروی، چون گلزار شد
بغیر بوی تو، از باغ و بوستان نشنیدم

گلفروشان مژدہ تان بادا کہ، گل بسیار شد
بھیچ گل نگذشتم، کہ بوی جان نشنیدم

دلم از شعله دوزخ شود ، افسردگی دارد
 هر آہ کہ در حسرت بالای تو کردم
 خورش بگردنم پدوت را بزن بکش
 هنوز جام شرابی بنو گلی نزدیم
 ہزار فصل گلی آرزو و رسید و گذشت
 یکچند پی گردش افلاک شدیم
 ای ساقی بادۂ محبت جاسی
 تاکی هدف تیغ تغافل باشم
 گل از بختم گر از جنت دمد ، پژمردگی دارد
 نخل چمن آرای پشیمانی من شد
 عیسی مریمی تو پدر را چہ میکنی
 نوای قہقہہ بر صوت بلبلی نزدیم
 هنوز بر سر یک آرزو گلی نزدیم
 یکچند پی دانش و ادراک شدیم
 وی قاصد غمزہ بیان پیامی
 لطفی ، قہری ، تبسمی ، دشنامی

ص ۱۲۵ : س ۱۶ ، ملا آلی : ممکنست آنی باشد. در شام غریبان
 شاعری آنی تخلص ہروی الاصل را ذکر کرد، است کہ بہند آمدہ در کشمیر
 رحل اقامت افکند و تقریباً شصت سال در آنجا ماندگار بود و بالاخرہ در ہان
 گلزمین. بدرود جهان گفت. این بیت ازوست :

عرق نشسته ز پندم رخ نکوی ترا زمن مرغ کہ می خواہم آبروی ترا^۲

ص ۱۲۸ : س ۱ ، حکیم عارف : «حکیم عارف ایچی : حکیم مدتہا در
 دارالملک شیراز بہ تحصیل علوم بتخصیص بحکمت طبیعی پرداختہ و در شہور سنہ
 ثمان و تسعین و تسعماید بجانب ہندوستان شتافتہ. دران ملک نیز چند سال بکسب
 فضیلت اشتغال داشتہ، بخدمت شاہزادہ سلیم مشرف گشتہ رتبہ عظیم یافتہ. و قطعہ
 بمدح میرزا عبدالرحیم خان خانان گفتہ بجریمہ این قطعہ دو سال در قلعہ گوالیار
 محبوس گردید. این قطعہ — کہ این بیت از آن قطعہ است بمعذرت انشا نمودہ
 بخدمت شاہزادہ ارسال گردانید:

بیت

شہا شہر بارا بجاک در تو بجز مدح تو نیست در دفتر من

- ۱- مزید اطلاع را رک : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۵۰۱ ؛ منتخب التواریخ ، جلد سوم ،
 ص ۳۲۰ ؛ میخانہ ، ص ۸۱۸-۸۲۰ و حواشی آن ؛ مآثر رحیمی ، جلد سوم ، ص ۱۲۵۲-
 ۱۲۵۵ ؛ صبح گلشن ، ص ۳۵۵ ؛ روز روشن ، ص ۷۰۲ .
- ۲- شام غریبان ، ص ۲۹ .

بالاخره حکیم را ازان حبس بیرون آورده معزز و مکرم گردانید، و الحق پادشاهانرا اینقدر میل بسخن و مدح داشتن، که اگر شاعر ایشان جهت دیگری مدح گوید باین مرتبه از جا رفته رنجش کنند، حمل بر غایت ادراک و کمال فهم ایشان میتوان کرد. و حکیم مدت بیست سال بخدمت شاهزاده بسر برده هر روز بانعام سرافراز میگشت، و در سنه خمس و عشر و الف بجانب فارس - که وطن اصلی اوست - آمده مدت سه سال در ایران بوده باز هوای هند در سر او افتاده در اثناء راه بملک سیستان عبور نموده. ملک الملوک جلال الاسلام و المسلمین مد الله ظلال اعطافه بصحبت حکیم رحمت نموده، حکیم را از رفتن سواد اعظم هندوستان باز داشته. مدت یکسال در مملکت نیمروز بشاعری و سخن گستری اشتغال داشت و از انجا بهراة آمده چند روزی در هراة بسر برده. از انجا بتاریخ سنه عشرین و الف عزیمت هند نموده. از جمله ابیات اوست :

آه من چون ناله کبگ دری بر کوهسار	آو خا کاندل دل آن سنگدل کاری نکرد
در میان هزار کس تنهاست	دل من کاشنای صحبت تست
آن نه زلف است دودمان قضاست	هر زبان فته بر انگیزد
شکستم چو زلف و گسستم چو تار	ز بس تنگدستم درین روزگار
قدم حلقه حلقه است زنجیر وار	دلیم خوشه خوشه است ز آب جگر
گیا نیستم تا برویم دوبار	یکی بار روئیدم هست و بس
چشمه در راه انتظار افتد	خشک گردد چو سنگ خاره اگر
کاینچین باده خوشگوار افتد	عارفا! می بخواه از کف یار

گر بهشتت در جهان اینست	رویت اردیبهشت آیین است
بوستانهای سرو و نسربینست	از خیال قد و رخس دلرا
گل این باغ شکل پروینست	خار این دست شاخ شمشادست
زلف و دلرا شکسن آیین است	بشکست، از شکست زلف تو، دل
چشمها دستهای گلچین است	بتاشای گلشن رویت

۱- خیر البیان، برگ ۳۴۳ ب - ۳۴۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اول، ص ۴۹، شام غربیان، ص ۱۷۸؛ نیز نک، میخانه.

باد پای خیال را عارف چون سواری نشسته بر زینست

ص ۱۳۱ : س ۱۰ ، ملا نگاهی : در خیرالبیان مسطور است : «میر نگاهی مشهدی الاصل است و بتاریخ جلوس پادشاه جلیل القدر عظیم الشان شاه اسمعیل ثانی [۹۸۴-۹۸۵ هـ] میر مذکور بجانب کربلا و نجف شتافته مدتی در اماکن شریفه بمطالعه کتب علوم رسمیه و عبادت بسر برده. از آنجا بشیراز آمده. الحال در دارالملک شیراز بمطالعه اشتغال دارد و براقم این تذکره مرحمت کلی داشت و صداقت بسیار از و بظهور میرسید. چون اهلیت بسیار در اوضاع میر مذکور مشاهده شد این رباعی بطریق یاد بود در بن صحیفه مسطور گردید.

رباعیه

حرف بد من ز غیر نشنیدن داشت جرمی که نرفته بود بخشیدن داشت
هر چند باین نیزم اما یکبار احوال اسیر خویش پرسیدن داشت^۱

ص ۱۳۱ : س ۲۳ ، ملا نزهتی : در طبقات شاهجهانی^۲ مینویسد : «ملا نزهتی علیه الرحمه از چیلهای مریم ، کانی بوده و طبع شعری هم داشت. از یاران و مصاحبان ملا اظهري و امثال [و] اقران وی بوده. این شعر ازوست :

ماهی سرچشمه خون جگر گردیده ام خون خود می نوشم و از آب حیوان فارغم
هستم از بی گنهی منفعیل امروز که وای میشود کشته او هر که گناهی دارد
ای رقیب از سر خاکم مگذر خنده زنان که هنوز این جگر سوخته آهی دارد
عالم از سیلاب اشکم شد خراب ای وای حیف غاتوانان را برای تکیه دیواری نماند»

ص ۱۳۳ : س ۶ ، ملا یقینی : میر محمد سعید مشهدی از جمله شعرایی بوده که در زمان جهانگیر پادشاه بهند روی آوردند. وی در آغاز عشره رابع بعد الف در بلده پتنه در گذشت.^۳

ص ۱۳۲ : س ۱۴ ، ملا وجهی : ملا وجهی هروی تفرشی بن مولانا حاجی کارته ای^۴ از جمله شعرایی است که در زمان اکبر پادشاه وارد هند شدند.

۱- خیرالبیان ، برگ ۳۷۰-۳۷۰ ب.

۲- برگ ۳۲۶-۳۲۶ ب.

۳- شام غربیان ، ص ۲۸۵ . ۴- قریه ایست متصل به هرات. نک : میخانه ، ص ۸۴۵ .

در زمان تالیف میخانه وی در ملک شعرای ظفر خان^۱ بن زین خان کوکہ (متوفی ۱۰۳۱) انتظام داشت. پدر و برادرش مولانا حیدر خصالی نیز ظاهراً در ہان اوان بہند آمدہ اند. مولانا خصالی در آن ہنگام خرد سال بود و در زمان جهانگیر بشہرت رسید. ملا وجہی نیز در تربیتش دستی داشتہ است.^۲ این ابیات از ملا وجہی است :

زنار پرست و حلقہ زناری وجہی و غمت، ہر لری و بازاری^۳

رباعی

من دل بفریب چشم مستت ندم جان را بلب بادہ پرستت ندم
ای در پی دل فتادہ برگرد کہ من صد پارہ کنم دل و بدستت ندم^۴

ص ۱۳۳ : س ۱۹ ، ملا صبری : ظاهراً غضنفر صبری مراد است کہ از جملہ معاصران جهانگیر بودہ. ترجمہ مختصری از وی در شام غریبان نیز دیدہ میشود.^۵

ص ۱۳۴ : س ۵ ، ملا مظفر ہروی : ظاهراً مولانا مظفر ہروی ، از شعرای آل کرت و از جملہ مداحان ملک معز الدین حسین کرت ، مراد است. وی شاعری خودستا بودہ و معاصران خود از قبیل خواجہ سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی را بشاعری قبول نداشتہ. و ہنگام مرگ حتی دیوانش را نیز در آب انداخت کہ بعد از مظفر ہیچکس قدر سخن مظفر را نخواہد دانست. وی در قصیدہ گوئی استاد مسلم بود. این قطعہ را وی در تاریخ وفات محمد تغلقشاہ و ملک شمس الدین کرت سرود:

بروز رزم چو کاوس کی محمد کرت نهاد بر دل سہراب کی محمد کرت

۱- برای شرح حالش، نک: آئین اکبری (بلاخان)، ص ۵۸۸-۵۸۹؛ ذخیرۃ الخوانین، جلد دوم، ص ۳۲۴.

۲- میخانه، ص ۸۴۵ و حواشی.

۳- ایضاً، ص ۲۴۵ (ہامش).

۴- صبح گلشن، ص ۵۸۷ نیز نک: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ص ۶۶۴.

۵- شام غریبان، ص ۱۵۳.

خدیو کشور اول محمد تغلق برفت و در عقبش شاہ کی محمدکرت^۱
ص ۱۳۴ : س ۱۷ ، شاہ طاہر : مراد شاہ طاہر بن شاہ رضی الدین
 اسماعیلی حسینی دکنی از رجال بزرگ ہندوستان در قرن دہم ہجری است۔
 اصلش از سادات انجدان از محالات قم و مولدش ہمدان نوشتہ اند۔ در بدو حال
 از مقربان شاہ اسماعیل صفوی بودہ ولی چون میر جہال الدین حیدر استرابادی
 کہ در دربار شاہ اسماعیل از احترام فوق العادہ برخوردار بود، وی را بہ بد دینی
 متہم ساخت و از نظر شاہ انداخت ۔ شاہ طاہر در سال ۹۲۶ از کاشان آہنگ
 ہندوستان کرد و از راہ بیجاپور بگبرگہ رفتہ آنجا ساکن گردید۔ در دکن کار
 شاہ طاہر بسیار بالا گرفت و وی بمنصب جملة الملکی آندیار سرافراز شد۔ گویند
 سبب شیوع دیانت شیعہ در دکن وی بود۔ وی در سال ۹۵۲ فرمان یافت۔ وی
 در عداد اکابر دانشمندان و شعرای زبردست زمان خود محسوب بود۔ ازوست :

بیرون میا کہ ، شہرہ ایام میشوی ما کشتہ میشویم و تو بدنام میشوی

● حمل مہر چو آید بہ شبستان حمل لالہ فانوس، بر افروزد و نرگس مشعل
 کوه از دردسر بہمن دوری ست کنون شوید ازہ ناصیہ اش ابر بہاری صندل

● در غم آباد جہان عیش از دل ناشاد رفت خو بہ غم کردیم چندانی کہ عیش از یاد رفت

● ما بجرم عشق بدنامیم و زاہد از ریا ہر دو بدنامیم ، اما ما کجا و او کجا!

● ہر آنکس کہ یرکام گیتی نہد دل بنزدیک اہل خرد نیست عاقل^۲

ص ۱۳۵ : س ۱۲-۱۳ ، سینصد و شش داستان قصہ امیر حمزہ : طبق

حاجی محمد عارف قندھاری^۳ «قصہ امیر حمزہ را . . . سینصد و شصت داستانست.»

۱- مزید اطلاع را رک : تذکرۃ الشعراء دولتشاہ، ص ۲۷۵، ۲۹۶-۳۰۱ ؛ لطائف الطوائف،

ص ۲۲۲-۲۲۴ ؛ صبح گلشن ، ص ۴۲۷ .

۲- مزید اطلاع را نک : تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی ، جلد اول ، ص ۳۶۷-

۳۶۸ ؛ منتخب التواریخ ، جلد اول ، ص ۴۸۲-۴۸۸ ، ۴۹۰-۴۹۱ ؛ ریاض العارفین ،

جلد اول ، ص ۴۱۲ ؛ برہان مآثر تالیف سید علی طباطبا ؛ شام غریبان ، ص ۱۶۳-۱۶۴ .

۳- نک : تاریخ اکبری ، ص ۴۵ .

ص ۱۳۶ : ش ۶ ، خواجہ کمال الدین حسین میر نظام الملک : وزیر بنام و کردان و مدار المہام سلطان حسین میرازی بایقرا کہ پس از عزل خواجہ مجد الدین محمد خوافی روی کارآمد و بعد از بیست سال خدمت در سال ۹۰۳ ہجری بمحکم آن پادشاہ باتفاق دو پسرش کمال الدین حسین و عمید الملک وعدہ دیگر از اقوامش بقتل رسید.^۱

ص ۱۳۶ : ص ۱۶ ، احمد بیگ کابل : از جملہ امرای جهانگیر شاہی است کہ ذکر شان در توزک وی نیز آمدہ است. منصب ۲۵۰۰ داشت. جهانگیر وی را بہ صوبہ داری کشمیر تعیین نمود ولی چون وی در ظرف دو سال چنانکہ وعدہ دادہ بود ، نتوانست تبت و کشتوار را بگشاید ازان ماموریت فرا خوانندہ شد. وی در سال ۱۰۲۷ ہجری برگ طبیعی در گذشت. جهانگیر فرزندانش را مورد تفقد فراوان قرار داد. فرزند ارشدش بمنصب سہ ہزاری تعیین شد در حالیکہ بہر یک از سہ فرزندان دیگر وی منصب نہصدی اعطا شد.^۲

شیخ فرید بہکری دربارہ وی چنین مینویسد : «از یکہ های مرزا محمد حکیم ، متہادی ایام در کابل گذرانید و ہمیشہ آصف خان مرزا جعفر درخواست رشدی کرد، بدولت عظیم رسید و در زمان بہجت جهانگیری بہ منصب سہ ہزاری و خطاب خانی رسید . باجل طبیعی در گذشت.

سعید خان پسر گذاشت کہ بہتر از اب و جد بعرضہ آمدہ ہست ، و دو پسر دارد. در زمان حضرت نایب درگاہ رحمانی صاحب قران ثانی ، بمنصب پنجہزاری رسیدہ ، صاحب صوبہ کابل و قندہار گشت و ہر یکی از پسرانش بمنصب و خطاب سر بلندی یافتند ، چنانچہ در جنگ بلخ پسر مہین او تردد

۱- برای مزید اطلاع برا بنمعنی رک : بدایع الوقایع ، جلد دوم ، ص ۱۲۰۱ بعد ؛ بابر نامہ (انگلیسی) ، ص ۲۸۲ .

۲- توزک جهانگیری (بیورج) ، جلد اول ، ص ۳۰۳ ، ۳۰۵ ؛ جلد دوم ، ص ۵ ، ۱۶ .

نمایان کرده ، بخطاب خانہ زاد خانی سرفرازی یافت. الحال خان مشار الیہ صوبہ دار بہار و پتنہ از جملہ امرای کبار این دودمان عالیشان است.^۱

ص ۱۳۶ : ص ۱۷ ، مرزا محمد حکیم : برادر اکبر شاہ ، داماد میرزا سلیمان حاکم بدخشان و پادشاہ کابل.

ص ۱۳۷ : ص ۴ ، میر محمد میرک : مراد محمد میرک صالحی برادر احمد بیگ صالحی است. امین احمد رازی ذر بارہ احمد بیگ صالحی مینویسد: در زمانی کہ روزگار شبابش چون نسیم صبا خوش نفس بود و ایام زندگانش چون قدح جوانی بی حس ، از وطن مالوف بعزم عراق ، کہ بکثرت لطافت شہرہ آفاق است، در حرکت آمدہ پس از کسب کمال و گردش ماہ و سال در سلک ملازمان پادشاہ زمان شاہ طہاسب صفوی منتظم گردید ، احوال مایل بوسطی داشت تا آنکہ مکتوبی از ملک روم بشہر یار آن مرز و بوم رسید مزوج بعبارات مشککہ ترکی و تازی کہ جوز ہر معضلات آن بگرہ گشائی طبع ہیچ یک از کتاب گشودہ نمی گشت و مشارالیہ بی آنکہ غوری ہکار برد و اندیشہ برگارد سراپای آنرا چون حروف تہجی فرد فرد فرو خواند ، و مانند شہال کہ بر ساحت لالہ زاری گذرد ہیچ جا فرو نماند. ہر آینہ آن نیکو خدمتی باعث افزونی عزت گردید و بکتابی خاص ممتاز گردید، و پس از چند وقت بوزادت ولایت خود سرافراز گردید... و احیاناً جواہر نظمی از درج طبیعت نیز برمی آورد. از آجملہ است :

نام تو برم ہردم و بیخود شوم از ذوق خواہم کہ باین حیلہ برم جان ز جدائی^۲

و اما محمد میرک صالحی بنا بگفتہ ابوالفضل^۳ وی سلسلہ نسبش را بہ نظام الملک طوسی میرسانید. لطف علی بیگ آذر^۴ وی را از اولاد خواجہ عبد اللہ مروارید کرمانی دانستہ و اضافہ نمودہ است کہ واباعن جد بمنصب سلطانی

۱- ذخیرۃ الخوانین ، جلد دوم ، ص ۱۶۱ . ۲- ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۲۰۹-۲۱۰ .
 ۳- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۶ .
 ۴- آتشکدہ آذر ، بخش دوم ، ص ۴۶۹-۴۷۰ .

سرافراز بوده اند. در مجمع الخواص^۱ آمده است که وی از معاریف مشهد و در دارالانشاء طهاسب اول سر آمد اقران بود. امین احمد رازی میگوید که وی در مدرسه آدمیت درس مردمی کرده، از فنون قابلیت بسیار بهره مند بوده و پیوسته خاطرش لعلهای آبدار بیرون میآورد... این ابیات که امروز شهد کامها و زینت لامهاست از گفتههای اوست:

نظم

بان رسیده دگر خوبی هوای بهار	که سبزه بر دمد از تخم اشک بر رخسار
مزد که سبز شود در دل صدف گوهر	چنانکه دانه خال از بیاض عارض یار
شد آنچنان برطوبت هوا که آتش برگ	ز سنگ قطره بره آورد بجای شرار
نم آنچنانکه، گر از صحن باغ باد صبا	کند اراده رفتن بماند از رفتار
مزد که خط شعاعی ز گرد چشمه مهر	برنگ سبز بر آید ز اعتدال بهار
قوای ناسیه را تربیت چنان باثر	که سبز گشت درختان صورت دیوار
مزد که سبز شود در ضمیر تخم امید	بباغ خاطر اگر بگذرد هوای بهار
عجب مدان که به مجمر گل انار دهد	بهر زمین که فتد فی المثل شراره نار

غزل

کس نمی آید ببالین عاشق زار ترا	ظاهراً امید صحت نیست بیمار ترا
آرزو دارم که از عالم بر افتد رسم خواب	تا نه بیند هیچکس در خواب دیدار ترا
در خیالم غیر ازین نبود که از بیداد تو	چون بمیرم من که یابد ذوق ازار ترا
طرح غوغا افکنم آندم که آبی در سخن	تا نیابند اهل مجلس ذوق گفتار ترا
شمع من هنگامه گرمی، ز سوز صالحی است	مرگ او، افزوده خواهد ساخت بازار ترا

رباعی

ایام مرا چو عاشقی می آموخت	دانی که چرا شمع بلا می افروخت
یعنی که همیشه اشک می باید ریخت	یعنی که تمام عمر می باید سوخت

۱- ایضاً بنقل از هاشم آن بلاخان (آئین اکبری، ص ۶۵۳-۶۵۴) وی را با ملا صالحی منشی دربار اکبری اشتباه کرده است. برای شرح حال موخرالذکر نک: متن ۱۳۵، و تعلیقات: ۱۳۵: ۱.

بیت

زان پیش دلا کہ ہجر زارت بکشد ز نهار چنان کنی کہ یارت بکشد»^۱

اسباب ہلاک این ہمہ و زندہ ام ای ہجر شرمندہ خود کرد مدارای تو مارا...
بدست اوست مرگم صالحی خاطر نشاتم شد کہ شاہین اجل ہم مرغ دست آموزی بودست^۲

ص ۱۳۷ : س ۵ ، میر یونس علی : از امرای طراز اول دورہ بابر و

ہایون بودہ. وی از جملہ کسانی بودہ کہ زیر لوای ہایون پادشاہ در جنگ پانی پت شرکت جست و پس از انہزام ابراہیم لودی باتفاق امیر خواجہ کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر شاہ منصور برلاس و امیر عبداللہ کتابدار و امیر علی خازن بایانگار بصوب دارالملک آگرہ، کہ پایتخت سلطان ابراہیم لودی بود ، مامور گردید تا خزاین را مراقبت کنند.^۳

ص ۱۳۷ : س ۱۳ ، ملا سہمی : میر علاء الدولہ قزوینی کامی در

نفایس الہاثر مینویسد : «مولانا سہمی از ترک زادہ ہای نواحی بخارا است ، ولد مولانا پایندہ محمد تیر گر است. سہمی بان مناسبت تخلص کردہ. سنین عمر مولانا از سی تجاوز کردہ از دہ سالگی بفکر نظم پرداختہ. اعلام سخنوری در میان شعراء بلاغت انتہا برافراختہ است، حالا در ہندوستان در سلک ملازمان فصاحت نشان نواب میرزا عزیز محمد کو کہ اندراج دارد و پیوستہ بیمن توجہات ایشان ہمت بر نظم اشعار آبدار می گارد و بدین سبب مولانا را درجات ترقی حاصل گشتہ. در تتبع این قصیدہ مولانا امید می کہ :

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان ، کام من از تو مشکل
مولانا گفتمہ :

در دل خیال خالت پیوستہ داشت منزل پیشت نکردم اظہار این داغ ماند بر دل
آزرده از رقیم از وصل بی نصیب افتادہ و غریم از من مباش غافل
در مزرع محبت تخم امید کشتم جز بار نا امید چیزی نگشت حاصل
در آینہ چو دیدی رخسار خون فشانرا آینہ آب گردید از شرم در مقابل

۱- ہفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۲۱۰-۳۱۱.

۲- آئین اکبری ، جلد اول ، ص ۱۷۶.

۳- اکبر نامہ ، دفتر اول ، ص ۹۸ : مزید اطلاع را نک : بابر نامہ (انگلیسی) ، ص ۸۲۳.

این مطلع ازو اشتہار دارد:

ہلال نیست کہ بر اوج چرخ جا کردہ
وہم ازو مشہور است :

ہلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش
بروز عید میل قتل من شد آن جفا جورا
دہان او سرموی بود از نازکی بنگر
از خیال طاق ابرویش قدم شد چون ہلال
پیش من از بہر آزار دل ریش آمدی
مولانا رسالہ بر طرز بسحق اطعمہ ترتیب کردہ کہ در لطافت و شیرینی رونق
از شکر لبان چینی بردہ.^۱

۔۔۔ در جواب آن قصیدہ امیدی گفتہ کہ :

ای تو سلطان ملک زیبائی ما گدا پیشگان تماشائی

قصیدہ خود را روزی بر سر دیوان میگذرانید چون باینجا رسید کہ : سنی
پاکم و بخارائی ! لشکر خان میر بخشی کہ خرامانی متہم برفض بود و آشکارا
نمی ساخت پرسید: کہ ملا سنی ناپاک ہم میباشد! میرزا عزیز کو کہ در بدینہ
گفت ، چنانچہ شما ! قاسم ارسلان در حق او گوید :

رباعی

سہمی و ظریفی و فریدون دزدند
ز نهار بر ایشان سخن خویش نمخوان
چون گربہ و چون شغال و میمون دزدند
کاینہا دوسہ تاشاعر مضمون دزدند...^۲

ص ۱۳۷ : ص ۱۵ ، خواجہ نقشبند : مراد خواجہ بہاء الحق والدین

محمد بن محمد البخاری متوفی ۷۹۱ ہجری، از اکابر سلسلہ خواجگان است.^۳

۱- نفایس الہائر، بیت 'س'

۲- منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۳۴۳. نیز نک: طبقات اکبری، جلد دوم، ص ۵۰۷؛

طبقات شاہجہانی، برگ ۲۴۴ ب: صبح گلشن، ص ۲۱۲.

۳- مزید اطلاع را نک: فہمات الانس، ص ۳۸۴-۳۸۹، مذکر احباب، ص ۱۵-۱۶.

ص ۱۳۸ : س ۳ ، ملا طالب ترمذی : اطلاعی درباره وی بدست نیامد، الا اینکه میرزا احسن^۱ یا حسن^۲ نام داشت، از سادات کرام بوده در عهد اکبر شاه بهندوستان روی آورد. ابن مطلع از وی در «تذکره روز روشن» ضبط کرده است: با میدیکه آن سروروان من برون آید نشینم بر درش چندانکه جان من برون آید
ظاهر آقاعی وی را ملا طالب آملی ملک الشعراء دربار جهانگیر شاهی (متوفی ۱۰۳۶) اشتباه کرده است بقرینه اینکه رباعی زیر :

بر من گل خون شکفت از شبیم صبح داغ جگرم تازه شد از مرهم صبح
تا صبح دمید ، غوطه در خون خوردم گونی دم تیغ بود بر من دم صبح

که مشار الیه بغلط به طالب ترمذی نسبت داده ، از جمله دو رباعی است که ملا طالب آملی هنگام ملاقات وی با ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی بدارالخلافة آگره در سال ۱۰۲۰ هجری بر وی خواند. رباعی دیگر طالب آملی اینست :
شوربست نهاده رو ، چه در شهر و چه ده بر قوس قزح زمانه می بندد زه
دارد بسر ایام یکی فتنه که باز ابروی کمان میجهد و چشم زره
در متن عنوان آملی اشتباه است.

ص ۱۴۰-۱۳۹ : س ۲۳ ، کمال اسماعیل : مراد کمال الدین ابوالفضل اسماعیل اصفهانی پسر جمال الدین عبدالرزاق ملقب به خلاق المعانی از معاریف شعراء قرن هفتم هجریست. وی مداح پادشاهان خوارزمشاهی و بزرگان خانواده صاعدیان اصفهان بود ، و در سال ۶۳۵ در اصفهان فرمان یافت.^۵ دیوانش با اهتمام حسین بحر العلومی چندی پیش در تهران بچاپ رسیده است.

- ۱- روز روشن ، ص ۴۹۴.
- ۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد دوم ، ص ۶۸۵.
- ۳- برای شرح حالش نک ، میخانه ، ص ۵۴۵-۵۷۰ : تذکره شعراء کشمیر ، بخش دوم ، ص ۶۷۵-۷۲۸.
- ۴- نک : میخانه ، ص ۵۴۸-۵۴۹.
- ۵- مزید اطلاع رارک : تاریخ ادبیات در ایران ، جلد دوم ، ص ۸۷۱-۸۷۷.

ص ۱۴۰ : س ۱۶ ، ملا خلدی : محمد صادق همدانی مینویسد : جوانی ماوراء النهری بوده و طبع موزون داشت و شعر سلیس میگفت. در مدرسهٔ دهلی چندگاه سکونت گرفت و بیمار شده در هانجا در اوایل جلوس جهانگیر پادشاه هزار و چار دهم از عالم انتقال نمود . . . ازوست :

با آه شرر بار چو خلدی بچمن رفت آتشکدهٔ دیر مغان صحن چمن شد
هر جاکه با آه گرم بودم آتشکده در سرای من بود . . .^۱

ص ۱۴۱ : س ۳ ، ملا فردی : شناخته نشد که کیست^۲ ظاهراً مولانا

فردی قربتی مراد است. این اشعار ازوست :

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها هر دم شکفته بر رخم زان خارها گلزارها
کل کل ترا افروخته از تاب سی رخسارها وز حسرت هرگل مرادردل شکسته خارها

در تاریخ وفات قاضی اختیار گوید :

ای میرکه زیب داشت ناموس از تو رفتی و جهانی شده مایوس از تو
تاریخ وفات تو چگوید فردی ای عمدهٔ اهل علم افسوس از تو^۳

در اقسام مختلف شعر مهارت داشته و تا سال ۹۳۸ ق حیات بوده.^۴

ص ۱۴۲ : س ۱۹ ، ملا نادم : ظاهراً ملا نادم گیلانی است. اسمش

شهسوار بیگ بوده. در سید اشرف لاهیجان گیلان چشم بدنیا گشود. در اوائل جوانی به سخنوری گرائید و برسم سیاحت راه هندوستان پیش گرفت. در هند پوسیلهٔ استاد و مرشدش ملا نظیری نیشابوری به دستگه خانخانان عبدالرحیم خان دسترس یافت و زان جمله مداحان آن امیر معارف پرور گردید. این قطعهٔ وی در وصف خانخانان در مائثر رحیمی دیده میشود.

۱- طبقات شاهجهانی ، برگ ۳۰۵ ب.

۲- برای شعرای مختلفی که فردی تخلص می نموده اند ، نک : مذکر الاحباب ۳۲۶-۳۲۷ ، هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۱۹۰ : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، جلد اول

ص ۶۱۴ ، جلد دوم ، ص ۷۰۲ : صبح گشن ، ص ۳۱۵.

۳- مذکر الاحباب ، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۴- تاریخ نظم و نثر در ایران ، جلد اول ، ص ۶۱۴.

قطعه

خدایگانه روزی دوتی اگر گردون
چنان خلاف تو سیر فلک پریشان ساخت
چنان ز دوری کویت سپهر وحشت داشت
ز بسکه شورش و آشوب در زمانه فتاد
ز روزگار، نظام آچنان گرفت کنار
گرفت عقل نخستین عنانش کل غافل
جهانگشای سپهدار خان خانان است
چو خانه زاد که بعد از گریز باز آید
نشاط کرد جهان تا نشاط کردی تو
باستانه دولت رسید باز در شوق
طراز خانه تو آیتی است دولت را
سپهر از اثر خدمت تو گشت بلند
بهای باغ و چمن را شکفته روی تست
همیشه تا بامید است چشم مردم را
همیشه تا بنوید است چشم مردم را
نشاط کن که همان صبح دولت است ترا
خلاف طور تو گشت و بطرز خود گردید
که صبح چاشت رسید و بصبح شام رسید
که هر دو گام ز همراهیش ستاره رسید
جهان چو معرکه شهریار گشت پدید
که کارها همه تا حد کارزار کشید
کسی ز حکم چنین شهریار سر پیچد
که رای صایب او کار بسته راست کلید
باستانه صاحب سپهر بر گردید
تو چون بکام رسیدی جهان بکام رسید
بدرگه تو ز بام فلک ستاره پرید
که بخت در شکن آستین تو خندید
ستاره از شرف طالع تو گشت پدید
ز خنده تو صبا و نسیم گل چید
ترا بحضرت بیچون زیاده باد امید
ترا بلطف، جهانگیر شاه باد نوید
که از عای تو مرغ سحر صغیر کشید

ملا عبدالنبی فیخرالزمانی را باوی در سال ۱۰۲۰ در کشمیر ملاقات
اتفاق افتاد، سنش در آن هنگام از سی گذشته، و عدد ابیاتش بچهار هزار رسیده
بود. در میخانه آمده است که: سخنانش اکثر پخته و بمرزه واقع شده و خامی در
اشعار او کم است. نادم لا اقل تا اوایل سال هزار و بیست و پنج در هند
بوده. در زمان شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) که سنش قریب بهفتاد سال بود،
باصفهان آمده مورد توجه و عنایت آن پادشاه واقع شد. عاقبت الامر در اواسط
قرن یازدهم در همان شهر در گذشت و در تختگاه هارون ولایت مدفون شد.^۱ این

۱- برای مزید اطلاع درباره وی رک: مائر رحیمی، جلد سوم، ص ۱۲۶۷-۱۲۶۹؛ میخانه
ص ۸۳۷-۸۴۰ و حواشی آن؛ روز روشن، ص ۷۸۹-۷۹۰ آقای حسام الدین
راشدی تحت عنوان «میرزا محمد صادق مینا اصفهانی» در مجله پارس، دوره اول (اکتبر
۱۹۶۷)، ص ۴۷-۴۸.

ابیات ازوست :^۱

هر خون میکنی تو بصد خون برابر است
 کشتی مرا و کشته شد از رشک عالمی
 ●
 خمیر مایه دکان شیشه گر سنگ است
 دلاست مطلب عشق از بنای کعبه و دیر
 ●
 بدامن آشیان بابل از گلزار می آید
 هنوزش رنگ طفلی هست گل چیدن نمی داند
 ●
 بهر یک بت سجده یک شهر کافر میکنم
 بر مراد دوست با صد مدعی مر میکنم
 ●
 رفتم از خاطر خلقی که تو از یاد روی
 نام من هر که برد باعث بدنامی تست
 ص ۱۴۳ : س ۳ ، ملا رسمی : مراد میر عبدالرزاق رسمی یزدی
 است. وی در روزگار جهانگیر شاه بهند روی آورده و آزادانه بسر میکرد.
 ازوست:

ز امروز که گشتیم بدام تو گرفتار شد کعبه مرغان بهشتی قفس ما^۲

ص ۱۴۴ : س ۱۲ ، رکن السلطنة عضد الدوله : مراد خواجسته
 غیاث الدین محمد رازی معروف به میرزا غیاث بیگ اعتماد الدوله (متوفی ۱۰۳۱)
 پدر نورجهان و دیوان کل ممالک محروسه جهانگیری است.^۳

ص ۱۴۴ : س ۱۵ ، تذکرة الشعراء : معلوم نشد که کدام تذکره
 نوشته و آن چه شد.

ص ۱۵۲ : س ۳ ، قهوه : در مرآت الاصلح تالیف انند رام مخلص که
 در سال ۱۱۵۷ هـ با تمام رسید ، مطالب جالبی درباره قهوه و قهوه خانه دیده
 میشود که ایراد آنها اینجا خالی از فایده نیست : قهوه یکچیز است دانه دانه
 و هر دانه خطی در وسط مثل گندم دارد. آنرا بو داده و کوفته و در آب

۱- روز روشن ، ص ۷۸۹-۷۸۰.
 ۲- روز روشن ، ص ۲۹۱.
 ۳- مزید اطلاع را رک ، ذخیره الخوانین ، جلد دوم ، ص ۱۳-۱۸ : مآثر الامرا ، جلد اول ،
 ص ۱۲۷ : میخانه ، ص ۴۴۱-۴۴۲ (حواشی).

جوشداده میخورند و در وادی عرب در حبش بسیار است. در جای دگر به ندرت تمام درخت آن یافته میشود چنانچه در شاهجهان آباد یکدرخت در باغ حیات بخش پادشاهی که درون قلعه مبارکست و یکدرخت در باغ روح الله خان مرحوم است. . . . و این قهوه در آب جوشیده برای رفع کوفت و تفریح مزاج فایده تمام دارد. . . گویند در ولایت قهوه خانها بسیار است و خیلی بتکلف و لطافت میباشد. امرای عظام در آنجا می آیند و بزم می آریند. اجلاس صاحب طبعان رنگین سخن و موزونان خوش گفتگو تر از بلبل چمن روزی دو وقت در آنجا صورت می بندد. و در شاهجهان آباد هم بچاندنی چوک یک دو دکانی هست که آخر روز بعض از عزیزان صاحب طبع سری در آنجا کشیده زبان بشعر خوانی و رنگین بیانی میکشایند. و چند فنجان بقیمت از قهوه چی نوش مینمایند. فقیر در عالم شباب اکثر میرفتم و با مردم صحبت میداشتم. اگر یاران دگر قهوه بازار میخورند، خدمتکارانم قهوه را در خانه جوش داده همراه میبردند سیر چوک و تماشای اشیاء، شعر خوب و حسن رهگذری، و صحبت یاران بمذاق آشنا عالمی داشته است مشق همان ایام است که حالا هم معتارم بدو وقت قهوه خوردن و در صحبت یاران بسر بردن.

رباعی

هر چند شراب انبساط افزاید لیکن اقسام فتنه زان میزاید
میلم با قهوه زدن جهت هست کزو بوی جگر برشته می آید

ص ۱۵۲ : س ۶ ، بیضه : ظاهراً مراد از ان بیضه الوان است. رای انند رام مخلص در مرات الاصطلاح آورده : بیضه الوان ، بیضه را گویند که در جشن نوروز رنگین و منقش ساخته بدان بازی کنند، و این رسم از رسمهای مقرر ایران است. بهند نیز اهل ایران روز نوروز بعمل می آرند. راقم سطور در عهد محمد فرخ سیر پادشاه شهید بخانه نواب تقریخان مرحوم، که دیوان خالصه و خانسامان بود و والد ماجدم مدار علیه خانه خان مسطور بودند، این بازی تماشا کرده . (برگ ۵۹ ب).

۱- مرات الاصطلاح کتابخانه دیوان هند مخطوطه شماره Or 1813 ، برگ ۲۱۸-۲۱۸ ب.

مشخصات مآخذ

- آتشکده آذر تالیف لطفعلی بیگ بن آقا خان بیگدلی شاملو متخلص به آذر با تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات ناصری (در سه بخش) ، تهران ۱۳۳۶-۴۰ شمسی.
- آثار الصنادید تصنیف سرسید احمد خان بهادر ، ترتیب و تدوین خالد نصیر هاشمی ، دهلی ، ۱۹۶۵ م
- آئین اکبری تصنیف ابوالفضل علامی (در سه جلد) ، نولکشور ۱۸۹۳ م
- احوال و آثار خوشنویسان تالیف مهدی بیانی (در چهار جلد) ، تهران ۱۳۴۸ شمسی.
- اخبار الاخیار فی اسرار الابرار تصنیف شاه عبدالجق محدث دهلوی به تصحیح و اهتمام مولوی محمد عبدالاحد ، دهلی.
- اخلاق محتشمی تالیف خواجه نصیر الدین طوسی با تصحیح محمد تقی دانش پژوه ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی.
- اکبر نامه تصنیف ابوالفضل علامی (در سه دفتر) به تصحیح مولوی احمد علی و مولوی عبدالرحیم ، کلکتہ ، ۱۸۷۷-۸۶ م.
- انشای فیضی باہتمام ای - دی - ارشد ، لاہور ، ۱۹۷۳ م.
- انشای مہرو اثر عین الملک مہرو بہ تصحیح شیخ عبدالرشید ، لاہور.
- انوار العیون فی اسرار المکتون تالیف شیخ عبدالقدوس گنگوہی ، ترجمہ اردو از عزیز احمد احمدی ، اعظم گڑھ ، ۱۹۲۸ م.
- بدایع الوقایع تالیف زین الدین محمود واصفی (در دو جلد) ، باہتمام الکساندر بالذیرف ، مسکو ، ۱۹۶۱ م.
- برہن مآثر تالیف سید علی طباطبایا ، دهلی ۱۳۵۵ ہجری / ۱۹۳۶ م.
- بزم تیموریہ مرتبہ سید صباح الدین عبدالرحمن ، اعظم گڑھ ، ۱۹۴۸ م
- تاریخ ادبیات ایران تالیف رضا زادہ شفق ، تهران ، ۱۳۶۱ شمسی.

- تاریخ ادبیات در ایران تالیف ذبیح اللہ صفا (در سه جلد) ، تهران ، ۱۳۴۷-۵۲ شمسی.
- تاریخ ادبیات فارسی اثر ہرمان اتر ، ترجمہ فارسی از رضا زادہ شفق ، تهران ، ۱۳۳۷ شمسی.
- تاریخ اکبری معروف بہ تاریخ قندهاری تالیف محمد صادق قندهاری بتصحیح و تحشیہ سید معین الدین ندوی و سید اظہر علی دہلوی ، با تجدید نظر از امتیاز علی عرشی ، رامپور ، ۱۹۶۲ م.
- تاریخ تذکرہ های فارسی تالیف احمد گلچین معانی (در دو جلد) ، تهران ، ۵۰-۱۳۴۸ شمسی.
- تاریخ خانجہانی تصنیف خواجہ نعمت اللہ (در دو جلد) بتصحیح ایس ایم امام ، ڈہاکہ ، ۱۹۶۰ م.
- تاریخ روضۃ الصفا اثر محمد بن سید برہان الدین خواند شاہ الشہیر بمیر خواند (در ہفت جلد) ، تهران ، ۱۳۳۸-۳۹ شمسی.
- تاریخ سند معروف بہ تاریخ معصومی تالیف سید محمد معصوم بکری ، بتصحیح عمر بن محمد داؤد پوتہ ، بمبئی ، ۱۹۳۸ م.
- تاریخ سیستان بتصحیح ملک الشعراء بہار ، تهران.
- تاریخ عالم آرای عباسی تالیف سکندر منشی (در دو جلد) ، تهران ، ۱۳۵۰ شمسی.
- تاریخ کشمیر اعظمی تصنیف مولانا خواجہ محمد اعظم شاہ ، لاہور ، ۱۳۰۳ ہجری قمری.
- تاریخ مفصل ایران اثر عباس اقبال ، تهران.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تالیف سعید نفیسی (در دو جلد) ، تهران ، ۱۳۴۴ شمسی.
- تحفۃ الحبیب تالیف فخری ہروی (بنتقل از روضۃ السلاطین باہتمام سید حسام الدین راشدی).
- تحفۃ سامی تالیف سام میرزا صفوی (بنتقل از آشکدہ آذر)
- تحفۃ سامی تالیف سام میرزای صفوی با تصحیح و مقابلہ وحید دستگردی ، تهران ، چاپ دوم.

- تحفة الکرام تصنیف میر علیشیر قانع ، بہ تصحیح و تحشیہ سید حسام الدین راشدی ، حیدر آباد ، ۱۹۷۱ م.
- ترجمان البلاغہ اثر محمد بن عمر الرادویانی باہتمام علی قویم ، تہران ، ۱۳۳۹ شمسی.
- ترخان نامہ تالیف سید میر محمد بن سید جلال تتوی ، باہتمام سید حسام الدین راشدی ، حیدر آباد ، ۱۹۶۵ م.
- تذکرۃ الشعراء (اقتباس از تذکرۃ الشعراء مولانا مطربی الاصل سمرقندی مسمی بہ نسخہ زیبای جهانگیر) بہ تصحیح عبدالغنی میرزایف ، مقدمہ از سید حسام الدین راشدی ، کراچی ، ۱۹۷۶ م.
- تذکرۃ روز روشن تالیف مولوی محمد مظفر حسین صبا ، بہ تصحیح و تحشیہ محمد حسین رکن زادہ آدمیت ، تہران ، ۱۳۴۳ شمسی.
- تذکرۃ روضۃ السلاطین و جواهر العجائب تصنیف فخری بن امیری ہروی ، بہ تصحیح و تحشیہ سید حسام الدین راشدی ، حیدر آباد ، ۱۹۶۸ م / ۱۳۴۶ شمسی.
- تذکرۃ روضۃ السلاطین از فخری ہروی ، بہ تصحیح و تحشیہ ع. خیامپور ، تبریز ، ۱۳۴۵ شمسی.
- تذکرۃ شعراء کشمیر گرد آوردہ سید حسام الدین راشدی (در مدہ بخش) ، کراچی ، ۱۹۶۸ م.
- تذکرۃ میخانہ تالیف ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ، باہتمام احمد گلچین معانی ، تہران ، ۱۳۴۰ شمسی.
- تذکرۃ نتایج الافکار تالیف محمد قدرت اللہ گوپاموی ، باہتمام اردشیر خاضع ، بمبئی ، ۱۳۳۶ شمسی.
- تذکرۃ نویسی فارسی در ہند و پاکستان نگارش سید علیرضا نقوی ، تہران ، ۱۳۴۳ شمسی.
- تذکرۃ ہمایون و اکبر تالیف با یزید بیات باہتمام. ہدایت حسین ، کلکتہ ، ۱۹۴۱ م.
- تذکرۃ نصر آبادی ، تالیف ملا طاہر نصر آبادی (بنقل از تذکرۃ میخانہ).

- تذکرہ نصر آبادی تالیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی ، تهران ، ۱۳۱۷ شمسی .
 توزک جهانگیری باہتمام سید احمد ، غازی پور/علی گڑھ ، ۱۸۶۳-۶۴ م .
 توزک جهانگیری مرتبہ مرزا محمد ہادی ، نولکشور لکھنؤ .
 چہار مقالہ تصنیف نظامی عروضی سمرقندی ، بکوشش محمد معین ، تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۳۳ شمسی .
 حبیب السیر فی اخبار افراد البشر تالیف غیاث الدین بن ہام الدین الحسینی المدعو بخواند میر (در سہ جلد) ، بمبئی .
 حدایق السحر فی دقایق الشعر (ضمیمہ دیوان رشید الدین وطواط) ، بہ تصحیح سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی .
 حدیقة الحقیقہ و شریعة الطریقة اثر ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی ، بہ تصحیح مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۲۹ شمسی .
 خاطرات مطربی اثر مطربی سمرقندی باہتمام عبدالغنی میرزایف ، کراچی ، ۱۹۷۷ م .
 خزائنہ عامرہ تالیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی ، کانپور ، ۱۸۷۱ م .
 خلاصۃ الاشعار تالیف تقی الدین محمد کاشی (بنقل از تذکرہ میخانہ)
 خیرالبیان تصنیف حسین بن غیاث الدین محمود سیستانی ، کتابخانہ موزہ بریطانیا ،
 مخطوطہ شمارہ Or 3397
 دور نمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن تالیف ذبیح اللہ صفا ، تهران .
 دیوان بیرم خان باہتمام محمود الحسن صدیقی و سید حسام الدین راشدی و محمد صابر ، کراچی ، ۱۹۷۱ م .
 دیوان رشید الدین وطواط باہتمام سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۹ شمسی .
 دیوان حکیم فرخی سیستانی ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۹ شمسی .
 دیوان سید حسن غزنوی ملقب بہ اشرف بہ تصحیح تقی مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۴۸ شمسی .
 دیوان غزلیات و قصاید عطار باہتمام و تصحیح تقی تفضلی ، تهران .
 دیوان قاسم کاهی باہتمام ہادی حسن ، علیگر ، ۱۹۵۶ م .

ذخیرة الخوانین تصنیف شیخ فرید بہکری (در سه جلد) ، به تصحیح سید معین الحق ، کراچی ، ۱۹۶۱-۱۹۷۴ م.

راحة الصدور و رواية السرور در تاریخ آل سلجوق تالیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی ، بسعی و اہتمام محمد اقبال ، و مجتبی مینوی ، تہران ، ۱۳۴۳ شمسی.

رشحات عین الحیات اثر فخر الدین علی بن حسین واعظ کاشفی ، کتابخانہ دیوان ہند ، مخطوطہ شمارہ I.O. 507

رقایم کرایم ، گرد آورده سید اشرف میر خان الحسینی ، کتابخانہ دیوان ہند ، مخطوطہ شمارہ I.O. 1594

رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی ، به تصحیح محمد بشیر حسین ، لاہور ، ۱۹۶۸ م.
روز بہان نامہ (حاوی : تحفۃ اہل عرفان از شرف الدین ابراہیم ، روح الجنان از عبداللطیف شمس ، تحفۃ العرفان از روز بہان بقلی دیلمی شیرازی ، منازل القلوب میاب) بکوشش محمد تقی دانش پڑوہ ، تہران ، ۱۳۴۷ شمسی.

ریاض الشعراء ، تالیف علی قلی والہ داغستانی (بنقل از آتشکدہ آذر).

ریاض الشعراء تالیف علی قلی والہ داغستانی مملو کہ پیر سید حسام الدین راشدی (کراچی).

ریاض الشعراء تالیف علی قلی والہ داغستانی (نسخہ انجمن ہایونی آسیانی بنگالہ ، بنقل از مآثر رحیمی).

ریاض العارفین تالیف آفتاب رای لکھنوی ، به تصحیح و مقدمہ سید حسام الدین راشدی ، اسلام آباد ، ۱۳۹۶/۵-۱۹۷۶ م.

زین الاخبار گردیزی ، به تصحیح عبدالجی حبیبی ، تہران ، ۱۳۴۷ شمسی.

سخن و سخنوران ، نوشتہ بدیع الزمان فروزانفر ، تہران ، چاپ دوم ، ۱۳۵۰ شمسی.

سرو آزاد تالیف میر علی آزاد بلگرامی ، حیدر آباد دکن ، ۱۳۳۱ ہجری قمری/

۰۱۹۱۳ م

مفر نامہ ناصر خسرو علوی قبادیانی ، تهران (کتابفروشی محمودی) .
سلسلہ های اسلامی تالیف بوسورث ، ترجمہ فارسی از فریدون بدرہ ای ،
تهران ، ۱۳۴۹ شمسی .

شام غریبان تالیف لچہمی نرائن شفیق ، مرتبہ محمد اکبرالدین صدیقی ، کراچی
۱۹۷۷ م .

شعر العجم تصنیف مولینا شبلی نعمانی (در پنج جلد) ، اعظم گڈھ ، چاپ پنجم ،
۱۹۵۶ م .

صبح گلشن تصنیف سید علی حسن خان ، بہوپال ، ۱۲۹۵ ہجری قمری .
صحاح الفرس تالیف محمد بن ہندو شاہ نخجوانی باہتمام عبدالعلی طاعتی ، تهران ،
۱۹۶۲ م .

طبقات اکبری تصنیف خواجہ نظام الدین احمد (در ۳ جلد) باہتمام ب. ڈی ،
کلکتہ ۱۹۱۳-۱۹۳۱ م .

طبقات الصوفیہ تصنیف عبدالرحمن سلمی ، بتحقیق نور الدین شریبہ ، مصر ،
۱۹۵۳ م .

طبقات الصوفیہ تالیف خواجہ عبداللہ انصاری ، بہ تصحیح و تحشیہ عبدالحمی
حبیبی ، کابل ، ۱۳۴۱ شمسی .

طبقات شاہجہانی اثر محمد صادق کشمیری دہلوی ہمدانی ، کتابخانہ دیوان ہند ،
نسخہ خطی شمارہ ۷۰۵ .

طرائق الحقائق اثر محمد معصوم شیرازی معصومعلیشاہ (در ۳ جلد) ، بہ تصحیح
محمد جعفر محبوب ، تهران ، ۱۳۳۹-۱۳۴۵ شمسی .

عرفات العاشقین تالیف تقی الدین محمد اوحدی حسینی اصفہانی (بنقل از آشکدہ
آذر) .

عرفات العاشقین تالیف تقی الدین محمد اوحدی حسینی اصفہانی (نسخہ متعلق بہ مہدی
سہیلی خوانساری ، بنقل از تذکرہ میخانہ) .

فتوح السلاطین عصامی ، باہتمام د. س. یوشع ، مدراس ، ۱۹۴۸ م .

- فرہنگ آندراج اثر محمد پادشاہ متخلص بہ شاد (در ہشت جلد) ، زیر نظر محمد دبیر سیاقی و بیژن ترقی ، تہران ، ۱۳۳۵-۱۳۴۶ شمسی .
- کتاب التعریفات للعلامة علی بن محمد الشریف الجرجانی ، بیروت ، ۱۹۶۹ م .
- کتاب الحکمة الخالدة یا جاویدان خرد مشکویہ رازی ، چاپ بدوی ، مصر .
- کشف الظنون اثر حاجی خلیفہ چلبی (بنقل از فہرست نسخ خطی در کتابخانہ موزہ بریطانیا ، لندن ، چاپ دوم ، ۱۹۶۶ م .
- کلمات الصادقین تصنیف محمد صادق کشمیری دہلوی ہمدانی ، باہتمام نگارندہ (- محمد سلیم اختر) آمادہ چاپ .
- کلیات شیخ فخر الدین ابراہیم ہمدانی متخلص بعراقی ، با تصحیح و مقدمہ سعید نفیسی ، تہران ، چاپ چہارم .
- گزار ابرار تصنیف محمد حسن غوثی شطاری ، کتابخانہ دانشگاہ مانچستر انگلستان ، نسخہ خطی شمارہ ۱۸۵ .
- لطائف الطوائف تالیف مولانا فخر الدین علی صفی ، بسعی و اہتمام احمد گلچین معانی ، تہران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۶ م .
- مآثر الامراء تالیف نواب صمصام الدولہ شاہنواز خان (در سہ جلد) ، بہ تصحیح مولوی عبدالرحیم و مولوی مرزا اشرف علی ، کلکتہ ، ۱۸۸۰-۱۸۹۱ م .
- مآثر رحیمی تصنیف ملا عبدالباقی نہاوندی (در سہ جلد) ، بہ تصحیح محمد ہدایت حسین ، کلکتہ ، ۱۹۲۴-۱۹۳۱ م .
- مثنوی مہر و ماہ اثر طبع شیخ جمالی دہلوی ، با تصحیح و مقدمہ سید حسام الدین راشدی ، اسلام آباد ، ۱۹۷۴ م .
- مجالس المؤمنین تالیف قاضی نور اللہ شوستری ، طہران ، ۱۲۹۹ ہجری قمری .
- مجمع الخواص تالیف صادق بیگ کتابدار (بنقل از تذکرہ میخانہ) .
- مجمع الفصحا تالیف رضا قلیخان ہدایت (در شش جلد) بکوشش مظاہر مصفا ، تہران ، ۱۳۴۰ .
- مجمل فصیحی با مقدمہ و تصحیح و تحشیہ محمود فرخ ، مشہد ، ۱۳۳۹-۱۳۴۱ شمسی .
- مذکر احباب تصنیف خواجہ حسن نثاری بخاری باہتمام س . م فضل اللہ .

مرآة الاسرار تصنيف عبدالرحمن چشتى ، كتابخانه موزه برىطانيا ، نسخه خطى
شماره Or 216

مرآت الاصطلاح تالیف انند رام مخلص كتابخانه موزه برىطانيا ، نسخه خطى شماره
Or 1837

مرآة العالم اثر محمد بقا، كتابخانه موزه برىطانيا ، نسخه خطى شماره Add. 7657
مرآة مسعودى تصنيف عبدالرحمن چشتى ، كتابخانه موزه برىطانيا ، نسخه خطى
شماره Or 1318

مصیبت نامه عطار باهتنام نورانى وصال ، تهران ، ۱۳۳۸ ، شمسی.

المعجم فى معایر اشعار العجم تالیف شمس الدین محمد بن قیس رازى ، به تصحیح
محمد بن عبدالوهاب قزوینى ، تصحیح مجدد از مدرس رضوى ، تهران.

مقالات منتخبہ مجلہ دانشکده خاور شناسی (در دو جلد) ، مرتبہ وزیر الحسن
عابدی ، لاهور ، ۱۹۶۷ م.

مقصد الاقبال السلطانیہ و مرصد الامال خاقانیہ از سید اصیل الدین عبدالله واعظ
به کوشش مایل هروى ، تهران ۱۳۵۱ شمسی.

مکتب وقوع از احمد گلچین معانى ، تهران.

مکلی نامه، میر علی شیر قانع تتوی، تصحیح سید حسام الدین راشدی، حیدرآباد،
۱۹۶۷.

منتخب التواریخ اثر ملا عبدالقادر بن ملوکشاہ بدایونى (در سه جلد) به تصحیح
احمد علی و کبیر الدین احمدو و. ناسولیس ، کلکتہ ، ۱۸۶۴-۱۸۶۹ م.

منتخب التواریخ اثر ملا عبدالقادر بن ملوکشاہ بدایونى ترجمہ اردو از محمود
احمد فاروقى ، لاهور ، ۱۹۶۲ م.

منتخب اللطائف تالیف رحم علی خان ایمان به اہتمام محمد رضا جلالی نائینی و
امیر حسن عابدی ، تهران ، ۱۳۴۹ شمسی.

منطق الطیر عطار به تصحیح محمد جواد مشکور ، تهران ، چاپ دوم.

میرزا غازی بیگ اور آس کی بزم ادب اثر سید حسام الدین راشدی ، کراچی ،
۱۹۷۰ م. بزبان اردو.

- نصیحة الملوک تصنیف امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی ، با مقدمه و تصحیح جلال الدین ہائی ، تہران ، ۱۷-۱۳۱۵ شمسی .
- نفایس المآثر تالیف میر علاء الدولہ قزوینی کامی ، میکروفیلم مجہول الاؤل متعلق بہ کتابخانہ دانشگاہ ملی فدرال ، کینبرا ، استرالیا .
- نفایس المآثر تالیف میر علاء الدولہ قزوینی کامی ، کتابخانہ رضا ، رامپور ، مخطوطہ شمارہ ۲۳۸۸ .
- نفحات الانس من حضرات القدس تالیف مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی ، با تصحیح و مقدمہ و پیوست از مہدی توحیدی پور ، تہران .
- واقعات دارالحکومت دہلی تصنیف بشیر الدین احمد (در سہ جلد) ، دہلی ، ۱۹۱۹ م . بزبان اردو .
- ہفت اقلیم اثر امین احمد رازی (در سہ جلد) ، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل ، تہران .

مجلات

- اردو ، مجلہ انجمن ترقی اردو پاکستان ، کراچی ، دورہ ۵۲ ، شمارہ ۱ (ژانویہ - مارچ ۱۹۷۶ م) ، ص ۸۷-۹۹ .
- مقالہ دکتر غلام مصطفیٰ خان تحت عنوان 'خواجہ حسن مروی کابلی' بزبان اردو .
- اورینٹل کالج میگزین ، مجلہ دانشکدہ خاور شناسی دانشگاہ پنجاب ، لاہور ، دورہ ۳۴ ، شمارہ ۲-۳ (فوریه و مہ ۱۹۵۸ م) ، ص ۳۱-۶۹ .
- مقالہ عبدالرحمن چغتائی تحت عنوان 'داستان امیر حمزہ کی تصویریں' بزبان اردو .
- ایضاً ، دورہ ۳۵ ، شمارہ ۱ (نوامبر ۱۹۵۸ م) ، ص ۹۳-۱۵۴ .
- مقالہ دکتر نذیر احمد تحت عنوان 'رسالہ معای قاسم کاهی' ، بزبان فارسی .

- ایضاً ، دورہ ۴۴ ، شماره ۲ (مہ ۱۹۶۸ م) ، ص ۴۰۴-۳۲۵ .
 مقالہ سید وقار عظیم تحت عنوان 'داستان امیر حمزہ' بزبان اردو .
 ایضاً ، دورہ ۴۴ ، شماره ۴ (نوامبر ۱۹۶۸) ، ص ۱۳۷-۱۲۵ .
 مقالہ مولوی محمد شفیع تحت عنوان 'قصہ امیر حمزہ' بزبان اردو .
 بررسی های تاریخی ، شماره ۴ ، سال دوازدهم (مہر - آبان ۲۵۳۶ شاہنشاهی) ،
 ص ۷۶-۴۹ .
 مقالہ حسین میر جعفری تحت عنوان 'سیستان در عہد صفویہ' .
 پارس ، دورہ اول (اکتبر ۱۹۶۷ م) ص ۴۷ ببعد .
 مقالہ سید حسام الدین راشدی تحت عنوان 'میرزا محمد صادق مینا اصفہانی' .
 نقوش ، سالنامہ (ژانویہ ۱۹۷۷) ، شماره مسلسل ۱۳۲ ، ص ۷۵-۳۵ .
 مقالہ نکارندہ (- محمد سلیم اختر) تحت عنوان 'مجمع الشعراء جهانگیر شاہی'
 بزبان اردو .

منابع انگلیسی

- Abu'l Fazl 'Allami, *The A'in-i Akbari*, tr. H. Blochmann, Delhi, 1965 repr.
 Abu'l Fazl 'Allami, *The Akbar Nama*, tr. H. Beveridge, 3 vols., Calcutta, 1897-1921.
 Adamec, Ludwig W., *Herat and Norther Afghanistan*, Graz-Austria, 1975.
 Ahmad, Aziz, *Safawid Poets and India*, *Iran*, XIV, 1976, pp. 117-132.
 Acharyya, C. M., *Monumnts of Puri District*, *Orissa Review* (Orissa Monumnts Special 1949), Vol. VI, pp. 21-14.
 Avasthy, R. S., *The Mughal Emperor Humayun*, Allahabad, 1967.

- Babur Padshah Ghazi, Zahiru'ddin Muhammad, *Babur-Nama (Memoirs of Babur)*, tr. Annette Susannah Beveridge, 2 vols., New Delhi, 1970 repr.
- Badaoni, Abdu'l Qadir, *Muntakhabu't Tawarikh*, Vol. I, tr. G.S.A. Ranking, Vol. II, tr. W. H. Lowe, Vol. III, tr. T.W. Haig, Delhi, 1973 repr.
- Baqir, Muhammad, The Earliest Progress, Development and Influence of Persian in the Pakistan-Hind Sub-Continent, *Oriental College Magazine*, Vol. 43, No. 3 (August 1967), pp. 1-10.
- Barthold, W., *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, London: Gibb Series, 1928.
- Basham, A. L., *The Wonder that was India*, New York (Evergree Edn.), 1959.
- Browne, E. G., *A Literary History of Persia*, 4 vols., C. U. P., 1959-1964 repr.
- Dughlat, Mirza Haydar, *Ta'rikh-i Rashidi*, tr. E. Denison Ross, London, 1895.
- Elliot, H. M. and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*, 8 vol., Allahabad, n.d., reprint.
- Encyclopaedia of Islam*, New Edition, ed. H.A.R. Gibb et al., Leiden London, 1960.
- Ghani, M. A., *A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court*, 3 Parts, Allahabad, 1929-1930.
- Ibbetson, Denzil Charles Jolf, *A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province*, ed. Horace Arthur Ross, 2 vols., Lahore, 1911-1919.
- Ivanow, Wladimir, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1924.
- Jahangir, Nuru'ddin Muhammad, *The Tuzuk-i-Jahangiri or Memoirs of Jahangir*, tr. Alexander Rogers, ed. Henry Beveridge, 2 vols., New Delhi, 1968 repr.

- Khandalavala, Karl and Jagdish Mittal, *An Early Akbari Illustrated Manuscript of Tilasm and Zodiac*, Lalit Kala, New Delhi : Lalit Kala Akademi, No. 14, pp. 9-20.
- Le Strange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, London, 1966 repr.
- Moore, W.G., *The Penguin Encyclopaedia of Places*, Middlesex-England, 1971.
- Muqtadir, Maulawi Abdul, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library of Bankipore*, Calcutta.
- Mitra, Debala, *Konark*, New Delhi, 1976.
- Nazim, Muhammad, *The Life and Times of Sultan Mahmuud of Ghazna*, Cambridge, 1931.
- Nizamu'ddin Ahmad, Khwajah, *The Tabaqat-i Akbari*, tr. B.De., 3 vols., Calcutta, 1913-1936.
- Paintings from the Mughal Courts of India*, London : World of Islam Publishing Co., 1976.
- Rasheed, Abdur, *The Travellers Companion*, Calcutta, 1907.
- Ray, Niharranjan, *Mughal Court Paintings*, Calcutta, 1975.
- Ray, Sukumar, *Humayun in Persia*, Calcutta, 1948.
- Rieu. Charles, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3 vols., 1966 repr.
- Rypka, Jan, *History of Iranian Literature*, ed. Karl Jahn, Dorecht-Holland, 1968.
- Sachau, Edward G., *Alberuni's India*, Delhi, 1964 repr.
- Siddiqi, Mahmudul Hasan, *History of the Arghuns and Tarkhans of Sind (1507-1593)*, Hyderabad Sind, 1972.
- Stephen, Sir Leslie and Sir Sidney Lee, *History of National Biography*, vols., C.U.P.,
- Storey, C. A., *Persian Literature : A bio-bibliographical survey*, vol. 1, pr. 2, London, 1958.
- Sufi, G.M.D., *Kashir*, 2 vols., Lahore, 1949.
- The Travels of Ibn Battuta*, tr. H. A. R. Gibb, 3 vols., Cambridge, 1958-1971.

فہارس اعلام

اشخاص و قبایل و طوائف

ابوالبقا ، امیر ، ۲۴۲
 ابوالعباس نهاوندی ، شیخ ، ۲۵۵
 ابوالغازی ، شاه (جهانگیر) ، ۱۵۲
 نیز نک : جهانگیر
 ابوالفتح ، حکیم ، ۴۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ،
 ۲۲۰
 ابوالفرج زنجانی ، شیخ ، ۲۵۵
 ابوالفرج سجزی ، ۴۰ ، ۲۱۰
 ابوالفضل علامی ، شیخ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳ ،
 ۱۸۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۳۰ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۲۹۹ ، ۳۳۲
 ابوالفیض فیاضی ، ۲۱۶
 ابوالقاسم (تربتی) ، ۲۶۲
 ابوالقاسم نجم الدین محمد ، سید ، ۳۰۰
 ابوالقاسم گازرونی ، شیخ ، ۲۰۹
 ابوالمظفر (بن اشرف خان) ، ۲۲۳
 ابوالمعالی ، شاه ، ۲۸۳
 ابوالمکارم بخاری ، مولانا ، ۱۵۷
 ابو الواحد ، شیخ ، ۲۳۷
 ابوبکر ، ۳۷
 ابوبکر واسطی ، ۳۱۵
 ابو تراب بیگ ، ۱۵۸
 ابو سعید ، قاضی ، ۲۲۰
 ابو سعید پورانی ، سلطان ، ۱۰۳ ، ۲۸۷ ،
 ۲۸۸
 ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشهور
 به اشرف ، اشرف الدین ، ۱۸۸

آ

آتشی شیروانی ، ملا ، ۵۰
 آتشی ، ملا (پدر ملا صلحی) ، ۹۵
 آتشی قندهاری ، ۲۲۱
 آدم ، ۲۰ ، ۴۰
 آزاد بلگرامی ، میر غلام علی ، ۱۶۳ ، ۳۰۶
 آذر ، لطفعلی بیگ ، ۴۰ ، ۳۳۲
 آصف الدوله ، ۲۶۳
 آصف خان ، ۱۴۵ ، ۱۶۸ ، ۱۸۳ ، ۳۳۱
 آصف ... محمد ، ۱۷۰
 آصف ، خواجه ، ۲۳۴ ، ۲۳۵
 آصفی ، خواجه ، رک : آصف ، خواجه
 آفتاب رای لکهنوی ، ۲۴۶ ، ۳۰۵
 آل کرت ، ۳۲۹
 آلی ، ملا ، ۱۲۵ ، ۱۲۶
 آنحضرت (ص) ، ۲۰۶
 آنند راج ، ۳۳ ، ۸۰ ، ۸۸
 آنی ، ملا ، ۳۲۶
 ا
 ابراهیم (ع) ، ۲۴۹
 ابراهیم ، خواجه ، ۹۶
 ابراهیم حسین احدی ، خواجه ، ۲۵۲
 ابراهیم قطب شاه ، ۳۰۵
 ابراهیم لودی ، ۳۳۴
 ابراهیم همدانی ، علامی میرزا ، ۱۷۰
 ابن عباس ، ۳۱۵
 ابن عطار ، ۳۱۵
 ابو اسمعیل عبدالله ، امام ، ۱۶۶
 ابوالبرکه فراہی ، قاضی ، ۳۶ ، ۱۳۶ ، ۲۰۶

اشرف خان (میر منشی) ، ۵۳ ، ۲۲۳
 اشرف لاهیجانی ، مید ، ۳۳۷
 اشکی ، میر ، ۲۴۵
 اظہر ، مولانا ، ۲۸۸
 اظہری ، مولانا ، ۳۲۸
 اعتماد الدولہ ، ۱۴۵
 استابہزاد ، ۲۲۸ نیز نک : بہزاد ، استاد
 استفیدانی ، مولانا نور الدین ، ۲۲۹
 اسکندر بیگ منشی ، ۲۴۵
 اسمعیل ، امامزادہ ، ۱۸۸
 افضل ترکہ ، خواجہ ، ۱۷۶
 افغانان ، ۲۲۲
 افلاطون ، ۱۱۴
 اکبر (پادشاہ) ، ۱ ، ۲ ، ۵ ، ۳۵ ، ۵۴
 ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۸۴ ، ۸۶ ، ۸۹
 ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۹
 ۱۳۷ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۴
 ۱۷۶ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۷
 ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱
 ۲۳۲ ، ۲۶۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷
 ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵
 ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۷
 ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۸
 ۳۳۱ ، ۳۳۶
 الفتی ، ۲۲۲
 الیاس منجم ، مولانا ، ۲۳۷
 امام رضا ، ۳۰۶
 امام زادہ حسین ، ۲۴۹
 امانی کابلی ، میر ، ۶۸ ، ۲۳۸
 امیدی رازی ، ۱۸۸ ، ۲۳۴
 امیر خان موصلو ، ۲۵۲

ابو محمد منصور علی المنطقی تعرف بمورد ،
 ۱۹۳
 ابونصر بدر الدین محمود بن ابوبکر بن
 حسین بن جعفر فراہی ، شیخ ، ۲۰۴
 ابونصر فراہی ، شیخ ، ۳۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،
 ۲۰۶
 ابی ایوب انصاری ، ۱۶۶
 ابی عبدالرحمن سلمی ، ۱۶۶
 ابی معاذ علی ، ۱۶۶
 ابی منصور محمد ، ۱۶۶
 ابی نصر بن روزبہان بقلی ، ۳۱۴
 اتابک سعد ، ۱۱۹ ، ۳۱۴
 احمد ، ۳۰۱
 احمد ، مرزا (بن میرزا عرب) ، ۱۷۵
 احمد ، میر مید ، ۵۴
 احمد بیگ کابلی ، ۱۳۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲
 احمد جندی ، مولانا ، ۲۷۵
 احمد گلچین معانی ، رک : گلچین معانی ، احمد
 احمد گیلان ، خان ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۲۹۳
 احمد لاغر سیستانی ، قاضی ، ۲۳۴
 اخوند ، ۲۷۸ نیز رک : زین الدین ، ملا
 ادہم بیگ ، ۱۹۹
 ادہم خان ، ۲۲۹ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸
 ارغون ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 ارغون ، شاہ حسین میرزا ، ۸۹
 ارغون کابلی ، ۲۲۴
 اسمعیل ، شیخ ، ۲۳۸
 اسمعیل بن عباد ، ابوالقاسم ، ۱۹۳
 اسمعیل میرزا ، ۲۴۵ ، ۲۵۴
 اشرف ، (مید محمد حسن غزنوی) ، ۱۸۸ ،
 ۱۸۹

بایسنغر میرزا ، ۱۶۴	امیر خسرو دہلوی ، ۲۸۲
بایقرا ، ابوالبقا سلطان حسین میرزا ، ۵۶ ،	امیر شاہ منصور برلاس ، ۳۳۴
۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۳۶ ، ۲۰۳ ، ۲۱۳ ،	امیر شاہی ، ۲۹۴
۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۴۱ ، ۲۵۲ ،	امیر محمد کوکلتاش ، ۳۳۴
۲۶۵ ، ۲۷۰ ، ۲۸۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ،	امین احمد رازی ، ۱۸۸ ، ۲۰۹ ، ۲۲۸ ،
۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۳۱	۲۳۶ ، ۲۴۶ ، ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۳۰۵ ،
بخش علی ، میرزا ، ۲۵۱	۳۳۲
بدایونی ، ملا عبدالقادر ، ۷۲ ، ۸۵ ، ۲۰۷ ،	امین الدین محمود بخش بیگی ہروی ، خواجہ ،
۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۳۱ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ،	۲۷۲
۲۶۴ ، ۲۷۱ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ،	اناغ کوکہ ، ۲۷
۲۸۱ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۳۱۰ ، ۳۲۴	انسی ، مولانا محمد شاہ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۲۲۱ ،
بدوی ، ۱۵۶	آنند رام مخلص ، ۳۳۹ ، ۳۴۰
بدیع الزمان ہمدانی ، ۱۹۳ ، ۱۹۴	انوری ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۷۵ ، ۱۸۹ ،
بدیعی سمرقندی ، ملا ، ۱۰۸ ، ۳۰۳	۱۹۱
برناچہ ، ۶۰	اوحدی ، تقی الدین ، ۱۵۷ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ،
برہان ، حافظ ، ۹۹	۱۷۶ ، ۲۱۰
برہانی ، ۲۲۳	اوزبک ، عبید اللہ خان رک : عبید اللہ خان
بزمی ، ملا ، ۱۰۸ ، ۳۰۴	اویس گوالیاری ، ملا خواجہ ، ۶۳ ، ۶۴ ،
بسحق اطعمہ ، ۳۳۵	۲۳۷
بقائی ، محمد حسین ، ۲۴۸	اویماق تکلو ، ۱۷۷
بلاخان ، ۲۴۹ ، ۲۵۳ ، ۳۲۴	ایاز ، ۲۴ ، ۱۴۳
بوسلیک ، ۲۸۴	اپلیات ، ح.م. ، ۱۸۹
بو علی ، حکیم ، ۴۴	ایوب ، ۱۳۴
بو علی سینا ، ۸۶	ایوب ابن خواجہ ابوالبرکہ ، خواجہ ، ۲۴۲
بہادر خان ، ۵۷ ، ۹۹ ، ۲۲۲ ، ۲۸۰ ،	
۳۰۰ ، ۲۸۵	ب
بہاء الدین محمد بخاری ، خواجہ ، ۳۳۵	بابر ہادشاہ ، ظہیر الدین محمد ، ۲۹ ، ۳۰ ،
بہزاد ، ستاد ، ۵۵ ، ۵۶	۱۸۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۵۷ ،
نیز رک : امنا بہزاد	۲۷۲ ، ۲۹۱ ، ۳۱۲ ، ۳۳۴
بہاء الدین محمد عاملی ، بہاء الملة ، ۱۵۸	باز بہادر ، ۲۳۲ ، ۲۷۳
بہرام میرزا ، ۱۸۸	بانہ ، ۲۹۹
	با یزید پورانی ، شیخ عارف ، ۱۰۳ ، ۲۸۷ ،
	۲۸۸

تقی الدین محمد کاشی ، ۱۸۱ ، ۲۱۴ ، ۳۰۰ ،
تمر (تیمور) ، ۵۸ ،
توحیدی پور ، مہدی ، ۱۶۶ ،
تیمور ، امیر ، ۶۳ ، ۱۹۹ ، ۲۹۹

ث

ثانی ، ملا ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ،
ثانی خان ہروی ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۲۸۰ ،
۳۰۹ ، ۳۱۰

ج

جالینوس ، ۱۱۴ ،
جامع (= قاطعی) ، ۴۲ ، ۵۰ ، ۶۶ ، ۹۰ ،
۱۵۳-۱۴۶ ،
جامی ، ملا نور الدین عبدالرحمن ، ۱۳ ،
۵۸ ، ۱۰۳ ، ۱۱۳ ، ۱۲۲ ، ۱۳۷ ،
۱۵۶ ، ۱۶۶ ، ۱۹۶ ، ۲۱۳ ، ۲۲۹ ،
۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۳۰۱ ، ۲۵۵ ، ۲۶۱ ،
۳۰۰ ، ۳۲۳ ،
جانی (بخاری) تیمبان ، ملا ، ۷۲ ، ۷۳ ،
۲۴۳ ، ۳۱۲ ،
جانی خراسانی ، ملا ، ۱۲۷ ،
جانی (مروزی) ، ملا ، ۱۱۴ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،
جبرئیل ، ۲۱ ، ۶۶ ، ۱۳۰ ،
جرمی ، ملا ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۲۸۳ ،
جعفر الصادق ، ۱۸۹ ،
جعفر سلطان افشار ، ۲۳۶ ،
جلال ، شیخ ، ۱۱۳ ، ۳۱۰ ،
جلال الدین ، شیخ ، ۲۲۴ ،
جلال الدین ابو سعید پورانی ، شیخ
رک : ابو سعید پورانی ، شیخ
جلال الدین ابو یزید ، مولانا ، ۲۸۷ ،
جلال الدین محمد اکبر پادشاہ
رک : اکبر پادشاہ
جلال الدین محمد دوائی ، مولانا ، ۲۳۱

بہرامشاہ بن تاج الدین حرب ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،
بہلول دانا ، شیخ ، ۱۹ ، ۱۸۹ ،
بیانی ، ۵۵ ،
بیرم خان ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۵۹ ، ۶۹ ، ۷۲ ،
۱۲۷ ، ۲۰۷ ، ۲۲۳ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ،
۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۴۰ ، ۲۶۳ ، ۲۷۵ ،
۲۸۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ،
بیوریج ، ۳۰۹

پ

پایندہ محمد تبرگر ، مولانا ، ۳۳۴ ،
پادشاہان مغول گورکانی ، ۱۵۶ ،
پرتو بیضائی ، حسین ، ۱۶۴ ،
پرتوی ، ملا ، ۱۰۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،
پرتوی ، لاهیجانی ، حکیم ، ۳۰۴ ،
پشن ، ۲۰ ،
پیر محمد خان شیروانی ، ملا ، ۵۹ ، ۲۱۲ ،
۱۳۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ،
پیغمبر (ص) ، ۳ ، ۱۶۷ ، ۲۳۸ ،
پیر ہرات ، ۱۵۸ ، ۱۶۶

ت

تاتار خان ، ۲۹۸ ،
تاج الدین محمود ، خواجہ ، ۲۶۰ ،
تذروی ، ملا ، ۱۱۰ ، ۳۰۶ ،
ترخان ، نور الدین محمد خان ، ۱۰۶ ، ۱۲۳ ،
۲۱۲ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، نیز نک : اسفیدانی
ترخان ہمیری ، ۲۹۹ ،
تردی رودہ ، ملا ، ۵۷ ، ۶۸ ، ۲۸۸ ،
تشبہی کاشی ، میر ، ۳۰۰ ،
تقرب جان ، نواب ، ۳۴۰ ،
تقی الدین محمد اصفہانی ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ،
۳۰۵ ، ۳۰۶ ،
تقی الدین دوستی ، شیخ ، ۱۸۶ ،
تقی الدین محمد اوحدی ، ۳۰۶

۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۵ ،
 ۱۵۶ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۸۹ ، ۲۰۸ ،
 ۲۱۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ،
 ۲۷۸ ، ۳۰۸ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۹ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ،
 جهانگیر (ہاشمی کرمانی) شاہ ، ۳۰۰

ج

چغتائی سلطان ، ۲۳۸
 چلبی علامہ ، ۳۵ ، ۲۰۳
 چلمہ بیگ ، ۵۲ ، ۲۲۲
 چلمہ بیگ برخوردار ، خانعالم ، ۱۹۹
 چنگیز خان ، ۲۹۹
 چوچک بیگم ، ۳۱۲ ، ۳۱۳

ح

حاتم (طایی) ، ۶۵
 حاتم ، مولانا ، ۱۸۲
 حاذق ، حکیم ، ۸۶ ، ۲۶۵
 حاجتی ، ملا ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۲۶۰
 حاجی کارته ، مولانا ، ۳۲۸
 حافظ ، ۲۰۱
 حافظ دیوان ، خواجہ ، ۳۶
 حافظ رخنہ ، ۲۷۰
 حاتی ، ملا یادگار محمد ، ۷۵ ، ۲۴۸
 حاتی خراسانی ، قاسم بیگ ، ۷۵ ، ۲۴۵ ،
 ۲۴۹ ، ۲۵۰
 حبیب اللہ ، میر ، ۲۳۰
 حبیب اللہ وزیر ساوجی ، خواجہ ، ۲۵۷ ،
 ۲۶۹
 حزنی ، ملا ، ۷۶
 حزنی (اصفہانی) ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۱۸۱ ، ۲۴۶
 حسابی نطنزی ، مولانا ، ۱۸۱
 حسام الدین (راشدی) ، ۱۸۵ ، ۲۲۵ ، ۳۱۲ ،
 ۳۳۸

جم ، ۳۸ ، ۱۴۴
 جمال الدین اصفہانی ، ۱۸۹
 جمال الدین حیدر استرآبادی ، میر ، ۳۳۰
 جمال الدین عبدالرزاق ، ۳۳۶
 جمال الدین فقار ، ملا ، ۲۶۸
 جمال الدین محدث ، میر ، ۲۵۷
 جمال محدث ، سید ، ۲۳۰
 جملة الملك ، ۳۳۰
 جالی کنبو دهلوی ، شیخ ، ۶۹ ، ۲۴۰ ،
 ۲۴۱
 جنت آشیانی ، حضرت ، ۲۷۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۶ ،
 ۳۰۴
 جنید ، ۳۱۵
 جواد شکور ، محمد ، ۱۹۰
 جوانان گجراتی ، ۲۴۲
 جهانگیر پادشاہ ، ۲ ، ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۱۰ ،
 ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ،
 ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۵ ،
 ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ،
 ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۴ ،
 ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۶ ،
 ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ،
 ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۱ ،
 ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ،
 ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،
 ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ،
 ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ،
 ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،
 ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،
 ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷

حضرت پیغامبر (ص) ، ۲۳۰ ،
 حضرت جنت آشیانی (ہایون پادشاہ) ، ۲۹ ،
 ۴۲ ، ۵۱ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۷۹ ، ۹۹ ،
 ۱۱۴ ، ۱۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۴۱ ،
 حضرت جنت مکانی (جہانگیر پادشاہ) ، ۱۵۷ ،
 حضرت ختمی پناہ ، ۲۰۸ ،
 حضرت رسالت ، ۲۰۶ ،
 حضرت فردوس مکانی (بابر پادشاہ) ، ۲۹ ،
 ۶۷ ، ۲۲۱ ، ۲۹۰ ،
 حضوری (قمی) ، میر ، ۷۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ،
 حلوانی ، شمس الایمہ ، ۲۷۵ ،
 حمدی (برادر میر فہمی) ، میر ، ۹۵ ، ۲۷۴ ،
 حمدی ، قاضی قطب الدین ابو سعید خالدی ،
 ۲۲۰ ، ۲۲۱ ،
 حنفی ، ملا ، ۲۶۹ ،
 حیدر (دوغلالت) ، میرزا ، ۱۲ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،
 حیدر مجصالی ، مولانا ، ۳۲۹ ،
 حیدر قاسم ، ۲۸۳ ،
 حیدر کندہ نویس ، مولانا ، ۲۲۴ ،
 حیدر (حیدری) سبزواری ، ملا ، ۴۷ ، ۲۴۷ ،
 حیرانی (فرزند ضمیری) ، ۱۸۸ ،
 حیرانی (قمی) ، ملا ، ۷۴ ، ۲۷۴ ،
 حیرتی ، ملا ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،
خ
 خاتمہ ، ملا ، ۱۱۰ ،
 خاقانی ، ۴۸ ، ۱۵۰ ،
 خاکی ، حسن بیگ ، ۲۰۹ ،
 خالد بن ولید ، ۴۹ ،
 خان احمد گیلان ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ،
 خان اعظم ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ،
 خان ترخان ، ۲۹۶ ،
 خان زمان ، ۲۴۶ ، ۲۷۳ ، ۲۸۰ ، ۳۰۰ ، ۳۰۷ ،

حسن ، امام ، ۴ ، ۲۶۵ ،
 حسن استرآبادی ، قاضی ، ۷۸ ،
 حسن خان ، ۱۵۹ ،
 حسن دہلوی ، میر ، ۲۳۷ ،
 حسن شاہ ، ملا ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ،
 حسن ، شیخ ، ۲۹۸ ،
 حسن علی ، ملا ، ۷۹ ، ۲۵۳ ، ۲۵۸ ،
 حسن غزنوی ، میر سید ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۱۸۸ ،
 حسن کاشی ، ملا ، ۲۴۶ ،
 حسن نثاری ، خواجہ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ،
 ۲۸۳ ،
 حسین ، امام ، ۴ ، ۲۶۵ ،
 حسین ، شاہ ، ۲۶۹ ،
 حسین ، خواجہ کمال الدین پسر نظام الملک
 متخلص بہ فانی ، ۱۳۶ ،
 حسین ، ملا کمال الدین ، ۶۷ ، ۶۹ ،
 حسین (بن ملا شاہ) ، میر ، ۵۲ ،
 حسین ، میرزا شاہ ، ۳۰ ،
 حسین بحر العلومی ، ۳۳۶ ،
 حسین بن غیاث الدین محمود سیستانی ، ۱۷۵ ،
 حسین تحویل دار ، محمد ، ۹۹ ،
 حسین ثنائی ، خواجہ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ،
 حسین سلطان (فراہمی) ، ۳۶ ،
 حسین کتابدار ، کمال الدین حسین ، ۵۲ ،
 حسین معانی ، میر ، ۴۲ ، ۲۱۳ ،
 حسین مروی ، ملا خواجہ ، ۵۴ ، ۱۱۹ ،
 ۲۶۳ ،
 حسین میرزا ، ابوالبقا سلطان ، ۳۲ ، ۵۵ ،
 حسین نقشی دہلوی ، مولانا ، ۲۳۹ ،
 حسین واعظ کاشفی ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،
 حسینی (نور اشرف خان) ، ۲۲۳ ،

- خان قلی اوزبک ، ۲۲۲
 خانخانان عبدالرحیم خان (سپه سالار) ، ۱۵۶ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۸۲ ، ۲۱۶ ، ۲۶۵ ، ۲۳۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵ ، ۳۲۴
 خاندان سیمجوریان ، ۲۱۰
 خبیثه ، ملا محمد قاسم ، ۴۶ ، ۱۴۹
 خدا دوست ، ۲۰۲
 خدای جل جلال ، ۱۷۹
 خرم ، شاهزاده ، ۲۷۸
 خسرو ، ۹۸ ، ۱۶۲
 خسرو ، امیر ، ۱۴۴ ، ۱۸۱ ، ۲۳۷ ، ۳۰۳
 خسرو ، شاهزاده ، ۲۶۵
 خضرم ، ۴۳ ، ۸۸ ، ۱۳۰ ، ۱۴۳ ، ۱۵۱ ، ۲۹۴
 خضری قزوینی ، ملا ، ۴۳ ، ۲۱۳
 خلاق المعانی ، ۳۳۶
 خلدی ، ملا ، ۷۶ ، ۱۴۰ ، ۳۳۷
 خلفی ، ملا ، ۷۶ ، ۲۵۱
 خنقی هروی ، میر محمد یوسف ، ۷۶ ، ۲۵۲
 خلیفه الزمان نک : اکبر
 خندان ، سلطان محمد ، ۵۴ ، ۲۲۷
 خواجه ابن علی هروی ، ۲۲۳
 خواجگی (کشمیری) ، ملا ، ۱۳۰
 خواجه انصار / نصاری ، ۱۵۸ ، ۱۶۶
 خواجه جهان ، ۲۷۲
 خواجه خرد ، (مکه ای) ملا ، ۶۸ ، ۲۳۸ ، ۳۱۱ ، ۳۰۷
 خواجه زادهای نقشبندی ، ۲۹۳
 خواجه کلان بیگ ، ۳۰۱ ، ۲۰۲ ، ۳۳۴
 خواجه کلان سوداگر ، ۵۲
 خواجه نقشبند ، ۳۳۵
 خواجهوی کرمانی ، ۳۲۹
 خوجه جهان ، ۹۰ ، ۲۷۲
 خوشحال ، حکیم ، ۲۶۵
 خوشحال بیگ ، ۲۲۲
 خیام ، ۲۶۰
 د
 دارا ، ۳۶ ، ۲۰۶
 داراب خان ، ۳۲۵
 داراشکوه ابن شاهجهان ، ۲۰۵
 داعی مشهدی ، ملا ، ۳۶
 داؤد ، ۲۴
 درمش خان ، ۲۶۹
 دعائی ، ملا ، ۷۸ ، ۲۵۳
 دوائی شافعی ، ملا جلال الدین ، ۲۱۲
 دوائی ، ۵۹
 دوری هروی ، میر ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۲۲۷ ، ۲۵۲
 دوست ، ملا ، ۴۲
 دوست سلمان ، ملا ، ۵۳
 دوستی ، ۶۰
 دولتشاه سمرقندی ، ۶۱ ، ۴۰ ، ۱۹۱ ، ۲۵۵ ، ۲۱۰
 دلپت ، ۱۹۹
 دولت صفویه ، ۲۳۶
 دولت یوسف شاهیه ، ۲۱۵
 دیار علی ، ۲۲۲
 ذوالنورین ، ۲۰۶
 ذوالنون ارغون ، ۳۱۲
 ر
 راجه علیخان برهان الملک ، ۲۳۱
 رازی ، امام فخر الدین ، ۲۱۱
 راشدی ، حسام الدین ، ۲۱۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱

۲۴۲

رباعی ، سید محمد ، ۷۹

نیز نک : محمد رباعی ، سید

رجانی ، مولانا حسن علی ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱

۲۵۸ ، ۲۵۴

رحیم داد ، خواجه محمد ، ۸۹ ، ۲۷۰

رستم ، ۶۲ ، ۱۷۹ ، ۲۶۵ ، ۲۹۲

رسمی ، ملا ، ۱۴۳ ، ۳۳۹

رضا ، امام ، ۲۶ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۱۰۱ ، ۱۳۰

رضایی ، حکیم محمد المتخلص ، ۴۱ ، ۲۱۱

رضی الدین نیشابوری ، ۴۱ ، ۲۱۱

روانی ، ملا ، ۱۴۳

روز بهان ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۳۱۴

رکن السطنت ، ۱۴۴ ، ۳۳۹

رکن الدین محمد ، ۱۹۶

ریاض الاسلام ، پرفسور ، ۳۴۰

ز

زال ، ۱۷۹ ، ۲۹۲

زاهد ، ۲۶۴

زلیخا ، ۲۳ ، ۵۱ ، ۲۴۶

زرین قلم ، مولانا مبارک شاه ، ۲۲۴

زین ، شیخ ، ۲۳۸ ، ۲۵۵

زین الدین خوافی ، شیخ ، ۲۸۶

زین الدین علی بیگ انجدانی ، خواجه ، ۱۵۸

زین خان کوکه ، ۳۲۹

زین الدین محمود القواس البهدائینی ،

غوث العالم ، ۵۸ ، ۹۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰

۲۷۸ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸

زین الدین محمود کاتب ، مولانا ، ۲۲۶

زین الدین محمود واصفی ، ۲۸۸

زین خان کوکه ، ۲۱۶

زکی ، ملا ، ۱۰ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴

س

سادات بلده قم ، ۲۱۴

سادات ، ناصری ، حسن ، ۱۷۶

سافی کوثر ، ۳۰۱

سالار مسعود ، ۱۸۹

سام میرزا (صفوی) ، ۲۹ ، ۲۰۲

سامری ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۰

سایل ، مولانا ، ۸۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲

سبکتگین ، ۱۹

سپاهی ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۲۰۰

سپاهی ، خدا دوست ، ۲۰۲

سپاهی ، شاه حسین ارغون ، ۲۰۲ ، ۳۱۲

سپاهیان اکبری ، ۲۴۸

سٹوری ، ۲۰۹

سعد ، اتابک نک : اتابک سعد

سعد الدین کاشغری ، مولانا ، ۲۲۹ ، ۳۱۱

سعد زنگی ، ۱۱۸ ، ۱۱۹

سعدی ، شیخ ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۸۰ ، ۱۳۴

۱۵۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۱ ، ۳۰۳

سعید خان ، ۳۳۱

سعید خان ، سلطان ، ۱۸۵

سعید نفیسی ، ۱۷۷ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳

سلطین غزنوی ، ۱۸۸

سلطان ابو نصر ، میر ، ۴

سلطان احمد ، میر ، ۴

سلطان اسحاق ، میر ، ۴

سلطان بایزید ، میر

نک : دوری هروی ، میر

سلطان پرویز ، ۸۶ ، ۲۶۶

سلطان حسین بایقرا

رک : بایقرا ، سلطان حسین

سلطان خلیل ، میر ، ۴

سلطان سجز ، ۴

سیاوشانی (خواجہ محمود اسحاق) ، ۲۲۷
 سید شریف ، میر ، ۲۳۲ ، ۵۹
 سید شریف بابی حسنی ، میر ، ۲۶۷ ، ۲۶۸
 سیری لک : نکری ، ملا
 سیف الملوک دماوندی ، حکیم ، ۲۸۰
 سینفی ، ۲۴۵
 سیمجوری ، ابوعلی ، ۲۱۰
 سیمی ، ۱۲۹

ش

شانی تکاو ، مبرز ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۲۱۳ ،
 ۲۱۴
 شاہ اسمعیل ثانی ، ۴۹ ، ۲۳۶ ، ۳۲۸
 شاہ اسمعیل صفوی ، ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ،
 ۱۸۳ ، ۲۱۸ ، ۳۳۰
 شاہ بدخشی ، میر ، ۲۲۲
 شاہ بوداق قاجار ، ۲۰۲
 شاہ جهان ، ۱۵۶ ، ۲۲۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ،
 ۲۷۸
 شاہ حسن میرزا ارغون
 رک : شاہ حسین میرزا ارغون
 شاہ حسین میرزا ارغون ، ۱۱۴ ، ۲۰۲ ،
 ۲۳۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 شاہ خراسان نک : رضا ، امام
 شاہرخ میرزا ، ۱۶۷
 شاہرضا فارسی ، حکیم ، ۲۱۱
 شاہ رضی الدین اسماعیل حسینی دکنی ، ۳۳۰
 شاہ سنجان ، ۲۶ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 شاہ شجاع بیگ ارغون ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 شاہ صفی ، ۲۷۶
 شاہ ہمدان ، ۱۳ ، ۱۷
 شاہ طہاسب صفوی ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۴۸ ،
 ۱۲۱ ، ۱۷۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۴

سلطانعلی ، میر ، ۴
 سلطانعلی ، ملا ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۰۳ ، ۲۲۶ ،
 ۲۲۷ ، ۲۵۳ ، ۲۸۸ ، ۲۹۷
 سلطان قاسم ، میر ، ۴
 سلطان مجد ماضی ، ۴
 سلطان مجد الدین ، ۴
 سلطان محمد ، میر ، ۴
 سلطان محمد استرابادی ، ۹۸ ، ۲۸۲
 سلطان محمد خندان ، ۲۸۸
 سلطان محمد میرزا ، ۲۵۴
 سلطان محمد نور ، ۲۲۷ ، ۲۸۸
 سلطان محمود (سیستانی) ، ۶۳
 سلطان محمود ، میر ، ۴
 سلطان محمود تربتی ، ملا ، ۷۷
 سلطان یعقوب ، ۲۴۷
 سکندر ، ۲۳۸
 سلطان فارسی ، خواجہ ، ۳۲۹
 سلمی ، ۲۸۴
 سلم ، شہزادہ ، ۹۶ ، ۲۶۳ ، ۳۲۶
 سلیمان ، ۱۳۰
 سلیمان ، میرزا ، ۲۸۳ ، ۳۳۲
 سنائی ، ۷۰ ، ۱۸۸
 سنجان ، خواجہ ، ۱۹۷
 سنجر ، ۱۸۸ ، ۲۳۸
 سنجر سلطان ، ۳۶
 سہراب ، ۲۶۵ ، ۳۲۹
 سہل بن عبداللہ تستری ، ۳۱۵
 سہمی ، ملا ، ۱۳۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵
 سہیلی خوانساری ، ملا ، ۱۶۴
 سیانی ، ۲۰۶
 سیاق ، میرجان ، ۳۷ ، ۲۰۶

شمس الدین کرت ، ملک ، ۳۲۹	۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴
شمس الدین میرزا ، ۱۵۷	۲۷۴ ، ۲۷۷ ، ۲۷۷ ، ۳۰۴ ، ۳۳۲
شمس قیس رازی ، ۶۰	۳۳۳
شهاب خان ، ۸۴ ، ۲۶۳	شاه عباس صفوی ، ۴۴ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹
شهاب معانی ، مولانا ، ۲۴۳	۲۱۸ ، ۱۷۰
شهباز خان کنبو ، ۱۶۸	شاه محمد ، ۸۰ ، ۸۱
شہسوار بیگ	شاه محمد عبیر فروش ، ۶۹
نک : نادم ، ملا	شاه محمد قلانی ، ۲۸۵
شہیدی ، ۲۴۲	شاه میرزا ، ۳۰۵
شہیک خان ، ۵۵	شاهی ، ۱۰۴ ، ۱۰۵
شیخ احمد (شیخ زاده سهروردی) ، ۲۲۴	شبلی ، ۳۱۵
شیخ احمد ، قاضی ، ۲۳۳	شجاع ، ۱۸۲
شیخ الاسلام ، ۲۵۳	شجاع الدولہ بن ابوالمنصور خان صفدر
نک : شیخ احمد	جنگ ، ۲۶۳
شیخ زاده سهروردی	شرف الدین محمود بن عبداللہ مزدکانی ، شیخ ،
شوخی ، ملا ، ۷۱ ، ۳۴۳	۱۸۶
شیر خان افغان ، ۱۵۸ ، ۲۴۰	شرف جهان ، میرزا ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۸۱
شیرین ، ۳۹ ، ۱۳۱	۲۱۴ ، ۲۵۴ ، ۳۰۳
ص	شریبہ ، نور الدین ، ۱۶۶
صاحب بن عباد ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵	شطاح فارس ، ۳۱۴
صاحبقران (تیمور) ، ۲ ، ۶۳	شعوری ، ملا ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۲۶۲
صاحبقران ثانی ، ۱۵۷	۲۶۳
صادق حلوانی ، ملا ، ۹۳ ، ۲۵۰ ، ۲۷۵	شغانی ، ۴
۳۳۱	شفیق ، لچھمی نراین ، ۲۷۰ ، ۲۶۳
صادق محمد خان ابن باقر ہروی ، ۲۰۷	۲۹۵
صادق ہمدانی ، ۲۲۹ ، ۲۳۷	شکوہی ہمدانی ، ۱۷۰
صالحی ، محمد میرک ، ۹۷ ، ۱۸۰ ، ۲۸۱	شمس الدین ، خواجہ ، ۹۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸
صبا ، مولوی مظفر حسین ، ۲۳۹	شمس الدین روجی ، ۱۱۳ ، ۳۱۱
صبری ، ملا ، ۱۳۳ ، ۳۲۹	شمس الدین علی شیرازی ، حکیم (عین الملک)
صبری ، ملا (قاسم کوه بر) ، ۹۹ ، ۲۸۲	۲۳۱ ، ۵۹ ، ۵۸
۲۸۳	شمس الدین محمد خان اتکہ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸
صبری روزبہان ، ملا ، ۱۸۱	
صبوحی ، ملا ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹	
۲۸۲ ، ۲۸۱	

- طایفہ چغتائیہ ، ۲۴۸
 طبعی لاهوری ، مولانا ، ۱۳۰
 طبقہ ترکانیہ ، ۱۷۰
 طرزی ، ملا ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶
 طریق ، ملا ، ۶۱ ، ۲۳۳
 طلوعی ، ملا ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳
 طفیلی اصفہانی ، ملا ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۲۸۷
 طفیلی (مشہدی) ، مولانا ، ۱۰۱ ، ۲۸۶
 طیب ، ۴۶
 طیب ، شاہ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۲۸۶
 ظ
- ظریفی ، ۳۳۵
 ظفر خان ، ۳۲۹
 ظہوری ، ۱۸۳
 ظہیر ، مولانا ، ۵۰
- ع
- عابد اصفہانی ، ملا ، ۸۸ ، ۲۶۸
 عادل ، ۱۰۴ ، ۲۹۰
 عارف ، حکیم ، ۱۲۸ ، ۳۲۶
 عارف ، ملا (با یزید پورانی) ، ۱۰۳ ، ۲۸۷
 عارف قندھاری ، ۲۳۲ ، ۲۳۴
 عالمی ، ملا ، ۸۷ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸
 عباس بن محمد رضا قمی ، ۲۰۵
 عباس سلطان ، ۲۴۶
 عبدالباقی ، شیخ ، ۱۰۳
 عبدالباقی نہاوندی ، ۲۲۲ ، ۲۱۳ ، ۳۲۵
 عبدالحی ، میر ، ۱۰۵ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱
 عبدالحی استرابادی ، میر ، ۲۷۷
 عبدالحی حبیبی افغانی ، ۱۶۶
 عبدالمخالق ، ملا ، ۹۰ ، ۲۷۲
 عبدالرحمن بن موید بیگ ، ۱۹۹
 عبدالرحمن چشتی ، ۱۸۹ ، ۱۹۰

- صدر الدین ابو محمد روزبہان بزرگ ، شیخ ،
 ۳۱۴
 صدر الدین محمد ، ۲۵۵
 صدر حنا تراش ، ملا ، ۶۰ ، ۲۳۳
 صدیقی ، مولانا ، ۹۸ ، ۲۸۲
 صدیقی ، ۳۷ ، ۲۰۶
 صدیق حسن خان ، ۲۲۹
 صدیقی ، محمود الحسن ، ۲۷۰
 صفا ، ذبیح اللہ صفا ، ۱۹۳ ، ۲۰۴
 صفائی ، ملا ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۲۰۳
 صفی ، شاہ ، ۹۴ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷
 صفی ، ملا فخری ، ۸۹ ، ۲۶۹
 صفی الدین زاہد ، شیخ ، ۱۱۸
 صلحی ، ملا ، ۹۵
 صنعی ، ملا ، ۹۴ ، ۲۷۷
 صوی ، ملا محمد ، ۳۹
 صیقلی ہمدانی ، ملا ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸۷
 ضحاک ، ۳۱۵
 ض
- ضمیری اصفہانی ، مولانا ، ۱۸۱ ، ۱۸۸
 ضمیری ہمدانی ، ملا ، ۱۷ ، ۱۸۷
 ط
- طالب آملی ، ملا ، ۱۳۸ ، ۲۱۷ ، ۳۳۶
 طالب اصفہانی ، بابا ، ۴۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
 طالب ترمذی ، ملا ، ۳۳۶
 طالعی ، ملا ، ۱۰۲ ، ۲۸۷
 طاہر شاہ ، ۱۳۴ ، ۳۱۴ ، ۳۳۰
 طاہر بلخی ، ۳۱ ، ۳۳
 طاہر زیارت گامی ، حافظ ، ۹۵
 طاہر علوی ، ملا ، ۹۹
 طاہری ، ۳۴
 طاہری شہاب ، ۲۱۰

۲۲۶ ، ۲۵۱ ، ۲۶۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۷ ،

۲۸۹

عثمان رضی ، ۳۷ ، ۲۰۶

عراقی ، شیخ ، ۱۱۸

عرب ، میرزا ، ۴ ، ۶ ، ۱۵۷

عرفی تبریزی کمانگر ، مولانا ، ۳۲۴

عرب بہادر ، ۲۸۰

عز الدین یوسف ، امیر ، ۲۵۲

عزی ، ۳۲۵

عزیز احمدی ، ۲۳۷

عزیز اللہ ، میر ، ۸۶ ، ۲۶۴

عزیز اللہ قمی ، میر ، ۲۴۵

عزیز کوکلتاش / کوکھ ، ۱۱۲ ، ۲۱۳ ،

۱۹۱ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵

عسجدی ، ۲۰ ، ۱۹۱

عسکری ، میرزا ، ۵۲ ، ۲۲۲ ، ۳۰۰

عشقی ، ۱۰۴ ، ۲۸۹

علاء ، محیر سید علاء الدین (قنوجی) ، ۸۷ ،

۲۶۶

علاء الدولہ کامی قزوینی ، میر ، ۱۰۵ ،

۲۰۱ ، ۲۰۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۱ ،

۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ،

۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ،

۲۷۹ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۶۰ ، ۲۹۲ ،

۲۹۷ ، ۳۰۵ ، ۳۳۴

علاء الدین (خوافی) ، خواجہ) ، ۲۷۷

علاء الدین ہروی ، مولانا ، ۲۸۸

علاء الدین لاری ، مولانا ، ۴۲ ، ۲۱۲

علاء الدین مکتب دار ، مولانا ، ۲۲۹

علمای نقشبند ، ۲۲۹

علمی ، ملا ، ۸۵ ، ۲۶۳

عبدالرزاق ، ملا ، ۴۸ ، ۸۶ ، ۲۱۹

عبدالرزاق ، میر ، ۱۱۷

عبدالسیحان ، ۱۹۹

عبدالعزیز ، میر ، ۱۸۳

عبدالعلی ، ترخان ، میرزا ، ۳۱۳

عبدالغفور تاشکندی ، ۲۲۹

عبدالغفور لاری ، مولانا ، ۸۸ ، ۲۶۸

عبدالقدوس گنگوہی ، ۲۳۷

عبدالکریم کاشانی ، میرزا ، ۱۵۸

عبدالله انصاری ، خواجہ ، ۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ،

۳۱۱

عبدالله خان ، ۵۴

عبدالله سلطانپوری ، ۲۱۲

عبدالله طباطبائی ہروی ، ۵۳ ، ۲۲۴

عبدالله فرخودی ، ۸۸ ، ۲۶۸

عبدالله قانونی ، میر ، ۲۹۱

عبدالله کتابدار ، امیر ، ۳۳۴

عبدالله مروارید ، ۵۵ ، ۳۳۲

عبدالله وفادار ، ۷۷

عبداللطیف بن عبداللہ عباسی گجراتی ، ۲۰۹

عبدالمقتدر ، ۱۶۵

عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ، ملا ، ۱۶۴ ،

۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۲۰۸ ، ۳۰۴ ، ۳۳۶ ،

۳۳۸

عبدالرحمن لاهوری ، شیخ ، ۲۵۲

عبدالواسع جبلی ، ۱۸۸

عبدالوہاب ، شیخ ، ۱۰۳ ، ۲۸۸

عبدی شروانی ، ۲۲۱

عبدی ناگوری ، ۱۰۶ ، ۲۹۳

عبدی نیشابوری ، مولانا ، ۲۸۸

عبدالله خان ، ۲۹ ، ۵۴ ، ۱۱۹ ، ۲۰۲ ،

عہدی ، ۸۹ ، ۲۷۰
 عہدی ، ۲۹۵
 عوفی ، ۱۹۳ ، ۱۹۴
 عیسیٰ ، ۴۷ ، ۶۱ ، ۱۲۸ ، ۱۴۶ ، ۱۵۰
 عیسیٰ ، قاضی صفی الدین ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۲۹۲
 عیسیٰ ترخان ، میرزا ، ۶۱ ، ۶۲
 عین الملک ، حکیم
 نک : شمس الدین علی شیرازی
 غ
 غازان خان ، ۲۲۴
 غباری ، ۹۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲
 نیز نک : قاسم علیخان
 غباری اردستانی ، قاسم بیگ خان ، ۲۷۲
 غزالی (معاصر ملا نوری) ، ملا ۱۲۳
 غزالی مشہدی ، ۲ ، ۳۷ ، ۱۰۸ ، ۲۰۷
 ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۲۳
 غواص ، ۱۲۹
 غیاث الدین احمد ، مولانا ، ۲۲۹
 غیاث الدین منصور ، امیر ، ۲۱۷ ، ۲۵۵
 ۲۶۹ ، ۲۷۴
 ف
 فاروق ، ۳۷ ، ۲۰۶
 فاضل لاهوری ، ملا ، ۳۷ ، ۲۰۶
 فتح اللہ ، حکیم ، ۸۶ ، ۲۶۵
 فخر الدولہ دیلمی ، ۱۹۳
 فخر الدین سہاک ، میر ، ۱۷۶
 فخر الدین علی ، ملا ، ۸۹ ، ۲۶۹
 نیز نک : صفی ، ملا فخری
 فخری ، مولانا ، ۳۰ ، ۸۹ ، ۲۰۱ ، ۲۶۹
 فراہمی (ابو نصر) ، ۲۰۵
 فرخی ، ۲۰ ، ۱۹۱

علی رضا ، ۳۷ ، ۲۰۶ ، ۲۷۹ ، ۳۰۱
 علی احمد ، ملا ، ۶۳ ، ۱۵۶ ، ۲۳۷
 علی اکبر ، میر ، ۹۶
 نیز نک : ثانی خان ہروی
 علی العہادی ، مولانا سید ، ۲۲۰
 علی بن شہاب بن محمد الہمدانی ، میر سید ،
 ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۳۱ ، ۱۸۶
 علی بن موسیٰ الرضا ، امام ثامن ، ۹۸ ،
 ۱۸۰
 علی خازن ، ۳۳۴
 علی رضا خوش نویس ، مولانا ، ۱۵۸
 علیشاہ پوستین دوز ، استاد ، ۳۲
 علیشیر نوایی ، میر ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۵۵
 ۱۰۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۳۶ ، ۲۲۷
 ۲۲۸ ، ۲۴۱ ، ۲۷۰ ، ۳۰۰ ، ۳۱۱
 ۳۲۲
 علی طباطبایا ، سید ، ۲۳۲ ، ۳۳۰
 علی قلی خان زمان ، ۲۱۲ ، ۲۶۳ ، ۲۸۵ ، ۳۲۳
 علی مرتضیٰ
 نک : علی
 علی مشہدی ، میر ، ۲۲۷
 علی موسیٰ الرضا
 نک : علی بن موسیٰ الرضا
 علی نقی کمرہ ، ۳۰۳
 علی نیازی ، مولانا ، ۱۲۱
 علی ہمدانی ، میر سید
 نک : علی بن شہاب . . . ہمدانی
 عماد الدین فضل اللہ ابیوردی ، شیخ ، ۳۱۱
 عمر رضا ، ۳۷
 عمر شیخ میرزا ، ۱۸۵ ، ۳۲۲
 عمید الملک ، ۳۳۱
 عنصری ، ۲۰ ، ۱۹۱ ، ۲۱۰

فیضى هروى ، مير ، ۳۱ ،	فردوسى ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۷ ، ۱۳۹ ، ۱۰۵ ،
ق	۱۹۱ ، ۱۸۸
قاسم ، حيدر ، ۹۹	فردى ، ملا ، ۱۴۱ ، ۳۳۷
قاسم ، محمد ، ۹۹ ، ۱۰۰	فرقتى جوشقانى ، ابو تراب بيگ ، ۱۵۸
قاسم (خبيشه) ، ملا ، ۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰	فرهاد ، ۲۰ ، ۹۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۱ ، ۱۴۳ ، ۱۶۲
قاسم ، مولانا ، نک : قاسم خبيشه	فريبي بخارى ، ۹۳ ، ۲۷۵
قاسم ، مولانا ، ۲۱۶	فريد بهكرى ، ۱۵۷ ، ۳۳۱
قاسم ، مير محمد ، ۵۲	فريدون ، ۳۳۵
قاسم اسلان ، نک : نور الله ، ملا	فصيح الدين احمد . . . فصيح خوانى ، ۱۶۷
قاسم بيگ ، نک : حالتى حراسانى	فصيح ، مرزا
قاسم جنابادى ، ميرزا ، ۵۵ ، ۲۲۸	نک : فصیحى انصارى ، مولانا
قاسم خان ، ۱۱۶	فصیحى ، انصارى ، مولانا ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸
قاسم خان ، ۲۷۷	۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ ،
قاسم شادى شاه ، ملا ، ۷۷ ، ۲۵۲ ، ۲۸۸	۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸
قاسم عليخان ، ۹۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲	فطرقى ، ملا ، ۱۴۲
نيز نک : غبارى	فضل الله ، مير ، ۱۱۶
قاسم كاهي ميانكالى ، ملا	فضلى ، ملا ، ۱۲۶
نک : كاهى ، ملا قاسم	فقير (= قاطعى) ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷
قاسم لطيفه ، ۳۶	۴۲ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۱ ، ۶۲
قاسم ميركى ، ميرزا ، ۲۵۰	۶۴ ، ۶۹ ، ۸۰ ، ۹۱ ، ۹۹ ، ۱۰۷
قاسم نور بخش ، شاه ، ۲۷۶	۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۵۰
نک : قاسم جنا بادى	فكرى نور بخشى ، ملا ، ۱۱۵ ، ۳۱۴
قاسمى	فنائى چغتائى ، ۹۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴
قاضى جهان ، ۴۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸	فهيمى ، ۱۸۲
قاضى زاده كاشان ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۲۳۳	فهيمى ، مير ، ۷۱ ، ۲۴۲
قاضى عيسى ، نک : عيسى ، قاضى صفى الدين	فهيمى استرابادى ، ملا ، ۹۲ ، ۲۷۴
قاضى لاغر ، ۶۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴	فهيمى كاشى ، ملا ، ۹۱ ، ۲۷۳
قاضى يزدى ، ۲۸۰	فهيمى هروى ، ملا ، ۱۱۵ ، ۳۱۳
قاطعى هروى ، ملا ، ۱ ، ۴۳ ، ۴۷ ، ۴۸	فياضى ، ابوالفيض ، نک : فيضى ابوالفيض
۵۸ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۹۹ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳	فيضى ، شيخ ابوالفيض ، ۱۸۲ ، ۲۱۶
۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱	فيضى ، ملا ، ۹۲ ، ۲۷۴
۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۳۹	

کمال اسماعیل ، ۱۳۹ ، ۲۳۶
 کمال الدین ابوالفضل اسماعیل اصفهانی ، ۳۳۶
 کمال الدین بهزاد ، استاد ، ۲۲۸
 کمال الدین حسین (پدر علاء الدین لاری) ،
 ۲۱۲
 کمال الدین حسین شیرازی ، ۲۹۹
 کمال الدین حسین میر نظام الملک ، ۳۳۱
 کمال الدین حسین واعظ کاشفی
 نک : واعظ ، مولانا حسین کاشفی
 کیچک ، خواجه ، ۲۰۰

گ

گدایی ، شیخ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۲۴۰
 گر شاسب ، ۶۲
 گلبرگ بیگم ، ۳۱۲
 گلچین معانی ، احمد ، ۱۶۴ ، ۱۷۶ ، ۳۰۴
 گوهر شاد ، آغا ، ۱۶۷
 گیو ، ۲۰

ل

لات ، ۳۲۵
 لاجین ، ۲۰۵
 لاغر ، قاضی
 نک : قاضی لاغر
 لجهمی نراین شفیق
 نک : شفیق ، لجهمی نراین
 لشکر خان ، میر بخش ، ۳۳۵
 لطفی تبریزی ، ملا ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۳۲۴
 لو استرینج ، ۲۵۹
 لیلی ، ۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۶۹ ، ۱۸۴ ، ۲۴۴

م

ماه بیگم ، ۳۱۲
 ماهم انکه ، ۲۶۳ ، ۲۸۵
 ماهرویان گجراتی ، ۲۴۲
 مجد الدین محمد خوانی ، خواجه ، ۳۳۱
 مجنون ، ۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۶۹ ، ۸۸ ، ۱۱۳

۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۴ ،
 ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۴ ، ۳۳۶
 قتاوه ، ۳۱۵
 قدری شیرازی ، ۱۶۸
 قدسی ، ملا ، ۱۱۵ ، ۳۱۴
 قراری ، نور الدین محمد ، ۲۲۰
 قزلباش ، ۲۱۱ ، ۲۵۲
 قشلیق ، ۲۹۹
 قصه ، میر ، ۱۳۵
 قطب الدین مودود چشتی ، خواجه ، ۱۹۶
 قطران ، حکیم ، ۳۸ ، ۲۰۷
 قلج ارسلان خان عثمان ، ۲۱۱
 قلج طمغاج خان ابراهیم بن حسین ، ۲۱۱
 قلیچ خان ، نواب ، ۵۲ ، ۲۷۷
 قمر آریان ، دکتر ، ۲۲۸
 قوام الدین نور بخش ، شاه ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۳۱۴
 قیدی شیرازی ، ملا ، ۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹
 قیصر ، ۱۰۵ ، ۲۳۸ ، ۲۹۲

ک

کامران ، میرزا ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۶۳ ، ۱۸۵ ،
 ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۲۲ ، ۲۷۲ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 کاسی قزوینی ، میر علاء الدوله ، ۲۲۳ ،
 ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۹۲
 کاؤس کی ، ۳۲۹
 کاهی ، ملا قاسم ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲
 کلاسی ، ملا ، ۱۴۴
 کلان بیگ المتخلص به سپاهی ، خواجه ،
 ۲۰۰ ، ۲۹
 کلبی ، ۳۱۵
 کلنگ ، میر ، ۵۴ ، ۲۲۵
 کلاگی ، میر ، ۱۲۰

محمد خدا بنده ، شاه سلطان ، ۱۷۷ ، ۲۱۱ ،
 محمد رباعى ، سيد ، ۷۹ ، ۲۵۹ ،
 محمد معید مشهدى ، مير ، ۳۲۸ ،
 محمد صادق ، ميرزا ، ۲۱۰ ، ۳۳۸ ،
 محمد صادق خان ، ۳۷ ، ۲۰۷ ،
 محمد صادق شيخ ، ۲۸۹ ،
 محمد صادق همدانى ، ۳۳۷ ،
 محمد صدر اندجانى ، مولانا ، ۲۰۰ ،
 محمد صوفى ، ملا ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ،
 محمد عارف قندهارى ، ۳۳۰ ،
 محمد فرخ سير پادشاه ، ۳۴۰ ،
 محمد قاسم (الفتى) ، مولانا ، ۲۲۲ ،
 محمد قاسم كوه بر ، ۹۹ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶ ،
 محمد قليخان پسر مرتضى قليخان ، ۱۷۰ ،
 محمد كرت ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ،
 محمد محسن ، ۱۲۳ ،
 محمد معصوم بكري ، ۲۸۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ،
 محمد قلي قطب شاه ، ۳۰۵ ،
 محمد كنبو ، شيخ ، ۲۹۸ ،
 محمد معصوم كابلى ، ۲۸۰ ،
 محمد مقيم ارغون ، ميرزا ، ۳۱۷ ،
 محمد ملك طبسى ، خواجه ، ۲۹ ، ۳۰ ،
 محمد ميرك ، مير ، ۳۳۲ ،
 محمد ناظم ، ۱۹۰ ،
 محمد يزدى ، ملا ، ۲۸۰ ،
 محمد يوسف ، خواجه ، ۳۶ ،
 محمد يوسف (خلقى) ، مير ، ۷۶ ،
 محمد يوسف خان بن قاضى حسن استرآبادى ،
 مير ، ۷۸ ،
 محمد يوسف صوفى ، ۲۱۰ ،
 محمود (سياوشانى) ، خواجه ، ۲۲۷ ،
 محمود ، سلطان ، ۲۲۴ ، ۲۳۶ ،
 محمود ، شاه ، ۲۸۶ ،

۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۸۰ ، ۲۸۴ ،
 ۲۹۰ ، ۲۴۴ ،
 محب على خان ، ۳۱۲ ،
 محشم كاشى ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ،
 محرم بيگ كوكه ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۹۸ ،
 محسن كابلى ، ملا ، ۴۲ ،
 محمد آقاى نخجوانى ، حاج ، ۲۰۸ ،
 محمد ابراهيم كشميرى (طلوعى) ، ۱۹۲ ،
 محمد (ابن خواجه رحيم داد) ، ۸۹ ،
 محمد اصغر ، ۲۲۳ ،
 محمد امين ، حافظ ، ۵۴ ، ۲۲۷ ،
 محمد امين زاهد ، مولانا ، ۲۴- ،
 محمد امين ملك پورى ، ۹۵ ، ۲۷۸ ،
 محمد باقى ترخان ، ۲۳۳ ، ۳۱۳ ،
 محمد باقى ، خواجه ، ۳۶ ،
 محمد بشير حسين ، دكتور ، ۲۱۹ ،
 محمد بن احمد . . . الانصارى الهروى ، ۲۶۶ ،
 محمد بن عبدالملك ، خواجه ، ۳۱۰ ،
 محمد بن قيس ارزى ، شمس الدين ، ۱۹۶ ،
 محمد بن مسعود مسعودى مروزي بخارى حنبلئى ،
 شرف الدين ، ۲۱۱ ،
 محمد بن مولانا نور الله ، مولانا ، ۲۲۷ ،
 محمد تغلقشاه ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ،
 محمد جهانگیر (پادشاه) ، ۲ ، ۱۰ ،
 محمد حسين (بقانى) ، ۲۴۸ ،
 محمد حسين (بن ملا صدقى) ، ۲۸۲ ،
 محمد حسين ، حافظ ، ۹۰ ،
 محمد حكيم ، ميرزا ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۱۳۶ ،
 ۲۷۶ ، ۲۸۳ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ،
 محمد حنفيه بن على المرتضى ، ۱۸۹ ،
 محمد خان تكلو ، ۴۴ ، ۲۵۳ ،
 محمد خان شيبانى ، ۲۸۸ ،

مصطفیٰ ، ۲۰۶
مصنف (= قاطعی) ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۴۲ ،
۴۶ ، ۵۱ ، ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۷۰ ،
۷۱ ، ۹۵ ، ۱۱۹ ، ۱۳۷
مطری ، ۲۸۳ ، ۲۸۶
مطیعی ، ملا ، ۱۳۴
مظاهر مصفا ، ۱۷۶
مظفر قصه خوان ، ملا ، ۱۳۵
مظفر هروی ، ملا ، ۱۳۴ ، ۳۲۹
مظہری کشمیری ، ملا ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ،
۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵
معز الدین حسین کورت ، ملک ، ۳۲۹
معز الدین محمد ، میر ، ۹۲ ، ۲۷۴
معز الملک ، میر ، ۹۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰
معزی ، ۱۸۸
معظم ، خواجہ ، ۸۸ ، ۹۶ ، ۲۷۹ ، ۳۰۲
معصوم خواجہ ، ۱۰۴ ، ۲۸۹
معصوم فرخودی ، محمد ، ۱۲۴ ، ۲۸۰ ،
۳۲۴
معین الدین ، قطب المحققین خواجہ ، ۲۰۸
معین فرخودی ، خواجہ ، ۱۲۴ ، ۳۲۴
مفلس اوزبک ، میرزا ، ۳۲۴
مقصود رضای ، ۱۸۲
ملا زادہ ۸۹ نیز نک : فخری ، مولانا
ملا زادہ سمرقندی ، ۵۶
ملا شاہ (انسسی) ، ۵۱ ، ۹۱ ، ۲۲۱ ، ۲۷۳
ملا میر ، ۵۳
ملاء روم ، مولوی ، ۴۷ ، ۱۱۴ ، ۱۵۰
منصور (حسین ابن) ، ۶۶ ، ۱۳۵
منصور ، میر ، ۱۱۶ ، ۱۱۷
منطقی ، ابوالمنصور ، ۲۵ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴
منوچہری ، ۲۱۰

محمود ، شیخ ، ۲۷۸
محمود ، میر ، ۲۸۸
محمود اسحق ، خواجہ ، ۲۲۷ ، ۵۴
محمود بن سبکتگن ، سلطان ، ۱۹ ، ۲۰ ،
۲۴ ، ۱۴۳ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،
۲۱۰
محمود فرخ ، استاد ، ۱۶۸
محمود واصفی ، زین الدین ، ۲۰۳
محمودہ خاتون ، ۴
محموی ، میر مغیث ، ۱۸۰
مدرس رضوی ، استاد محمد تقی ، ۱۸۹
مراد ، شہزادہ ، ۹۶ ، ۲۰۷
مراد کوکہ ، ۲۷ ، ۱۹۸ ، ۲۶۳
مرتضیٰ علی ، ۲۰۶
مرزایان گجرات ، ۲۲۹
مرشد بروجردی ، ۱۸۷
مروی ، ۱۲۰
مریم ، ۱۲۸
مریم مکانی ، ۸۶ ، ۱۳۱ ، ۳۲۸
مستعصم باآہ عباسی ، ۲۲۴
محتی ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۲۶۸
مسعود ، سالار ، ۱۹
مسعود ، سلطان ، ۱۹
مسعود بن سپہ سالار امیر ساہوین میر عطاء
اللہ علوی ، امیر ، ۱۸۹
مسعود بن محمد سلجوقی ، ۱۸۸
مسیب خان بن محمد تکلو ، ۱۷۷ ، ۲۱۱
مسیح ، ۴۷ ، ۹۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۵ ، ۱۶۱ ،
۲۹۲ ، ۲۹۹
مسیحا ، ۲ ، ۱۲۳
مشرقی ، میرزا ، ۴۰ ، ۲۱۰
مشکوہہ رازی ، ۱۵۶

- مير ميران اصفهان ، ۲۷۴
 ميلى ، على قلى ، ۳۰۳
- ن**
- نادم ، ملا ، ۱۴۲ ، ۳۳۷
 نادرى سمرقندى ، مولانا ، ۲۳۹
 ناصر خسرو ، ۲۰۷
 ناسى ، فراهى ، مولانا ، ۱۳۶
 نبى مرسل ، ۲۹۲
 نجافى ، عبدالعلى ، ۱۸۰
 نذير احمد ، دكتور ، ۳۰۲
 نرگسى ، مولانا ، ۳۰۶
 نزهتى ، ملا ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۳۲۸
 نشانى ، ۱۵۶ ، ۲۳۶
 نصر آبادى ، ۱۷۱
 نصير الدين طوسى ، خواجه ، ۱۵۶
 نظام ، شيخ ، ۲۹۲
 نظام الدين ابن مولانا علاء الدين مكتب دار ،
 مولانا ، ۲۲۹
 نظام الدين بخشى ، مير ، ۱۶۸ ، ۲۴۸ ، ۳۲۴
 نظام الدين احمد قزوینى ، مولانا ، ۲۱۷
 نظام الملک (ديوان سلطان حسين ميرزا) ، ۱۳۶
 نظام الملک حسن ، ۲۰۴
 نظام الملک طوسى ، ۳۳۲
 نظامى عروضى سمرقندى ، ۱۵۶
 نظامى گنجه اى ، شيخ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵
 نظيرى نيشابورى ، ملا ، ۱۱ ، ۱۷۴ ، ۲۱۶
 ۳۳۷
 نقشبند خواجه ، ، ۵۴ ، ۱۳۷
 نفيس الدين ، ملا ، ۲۱۴
 نفيسى ، ۱۶۸ ، نیز نک : سعيد نفيسى
 نگاهى ، ملا ، ۱۳۱ ، ۳۲۸
- مودود ، خواجه ، ۱۹۷
 موزون الملک ، ۳۲۵
 موسى ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۱۷۳
 مولانا زاده (ناشکندى) ، ۲۶۸
 مولانا زاده سمرقندى ، ۳۰۳
 مولاي متقيان ، ۳۰۱
 مومن کرورى ، خواجه ، ۱۲۳
 مهرباب ، ۶۲
 ميان خان جهال ، ۲۹۸
 مير جان اسفرغابدى ، مولانا ، ۱۶۷
 مير جان دهل ، ۲۶۰
 مير خليفه ، ۳۱۳
 مير خواند ، ۲۰۵
 مير دورى ، ۵۴
 ميرزا عيسى ، ۲۳۳
 ميرزا غازى ترخان ، ۲۱۴ ، ۲۱۵
 ميلى ، ميرزا قلى ، ۱۸۰
 ميرزاىان الغ ميرزاىى ، ۳۲۸
 ميرزاىان تكلو ، ۳۱۰
 مير عزيز ، ۶۱ ، ۶۲
 مير على ، ملا ، ۵۴ ، ۱۱۹ ، ۲۲۶
 ميرک ، خواجه ، ۲۶۰
 ميرک ، شيخ ، ۲۸۸
 ميرک ، قاضى ، ۴۹ ، ۲۲۰
 ميرک شاه محدث ، ۲۵۴
 مير کلان ، ملا ، ۳۶۹
 ميرک کلان کوهى ، ملا ، ۱۱۳ ، ۳۱۱
 ميرک ، مير محمد ، ۱۳۷
 مير کاتب ، ۹۰ ، ۲۷۳
 مير محمد ، شيخ ، ۱۰۳ ، ۲۸۸
 مير ميهنچه ، ۲۳۸

وجیہ الدین نسف آغا ، ۲۱۳
وحشی یزدی ، مولانا ، ۱۸۱ ، ۳۰۳
وطواط ، رشید الدین ، ۱۸۸ ، ۱۸۹
ولی دشت بیاضی ، ۱۸۰
وہب با وہیب بن عمر الکوفی ، ۱۸۹
ہ
ہادی حسن ، دکتر ، ۳۰۲
ہادی سیستانی ، میر ، ۵۹
ہارون الرشید ، ۱۸۹
ہدایت ، ۲۰۸
ہلاکی ہمدانی ، ۱۸۱
ہام ، حکیم ، ۴۸ ، ۸۶ ، ۱۶۸ ، ۲۱۹ ،
۲۲۰ ، ۲۶۵
ہایون (پادشاہ) ، ۵۱ ، ۸۹ ، ۱۱۹ ، ۱۸۵ ،
۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۱۸ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ،
۲۳۰ ، ۲۳۷ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ،
۲۵۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۸۵ ، ۳۰۰ ،
۳۰۴ ، ۳۱۰ ، ۳۲۴
ہایون ، مولانا ، ۱۰۸ ، ۳۰۴
ہمدم کوکہ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۹۹
ہمدسی ، ۲۸ ، ۱۹۹ ، ۲۲۲
ہنداک ، مرزا ، ۹۰ ، ۲۵۸ ، ۲۷۲ ، ۲۹۱ ،
۳۱۰
ہیگ ، ام. آر. ، ۳۱۳
ہیگ ، سر ولزلی ، ۲۸۳
ی
یادگار ، میرزا ، ۱۸۳
یادگار محمد ، ۷۵ ، ۲۴۸
یاقوت مستعصمی ، ۵۳ ، ۲۲۴
یحیی میر ، ۲۲۴
یحیی بخشہ ، ۲۲۲

نور ، سلطان محمد ، ۵۴
نور الدین ، حکیم ، ۴۸ ، ۲۱۹
نور الدین ، شیخ ، ۲۳۸ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶
نور الدین ، قاضی ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۸۱
نور الدین عبدالرحمن جامی ، ۲۹۹
نور الدین محمد ترخان ، ملا/مولانا ، ۲۹۶ ،
۲۹۷
نور اللہ ، ملا/مولانا ، ۱۱ ، ۱۱۰ ، ۲۲۷ ،
۳۰۸ ، ۳۳۵
نورجہان ، ۳۳۹
نوری (ترخان) ، ۱۲۳ ، ۲۹۶
نیزرک : ترخان
نوری ، قاضی نک : نور الدین قاضی
نوری ہروی ، ملا ، ۱۲۲ ، ۱۲۳
نویدی ، ملا ، ۱۷ ، ۲۴۳
نیابت خان ، ۲۸۰
نیازی ملا ، ۵۳ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۷۵ ، ۱۱۴ ،
۱۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
نیر رخشان ، ۱۷۶
نیکی ، مولانا ، ۲۴۶
و
وارثی سبزواری ، مولانا ، ۱۲۸ ، ۱۳۰
واصفی ، ملا ، ۲۴۹
واصلی ، ملا ، ۶۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰
واعظ ، مولانا حسین کاشفی ، ۸۹ ، ۲۷۰
والہ داغستانی ، علی قلی ، ۱۸۳
والی اعظم پوری ، ملا ، ۱۳۹
وامق ، ۱۱۳
واقفی ، ملا ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۳۲۳
وجہی ہروی ، ملا ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۳۲۸ ،
۳۲۹

یوسف خان کوکده، میرزا، ۱۱۰، ۳۰۷،

یوسف شاه، ۲۱۴،

یوسف شاه مشهدی، مولانا، ۲۲۴،

یونس علی، میر، ۱۳۷، ۳۳۴،

یزید، ۲۶۵،

یعقوب، ۱۰۸، ۱۱۳،

یعقوب شاه، ۲۱۴،

یقینی، ملا، ۱۳۲، ۳۲۸،

یوسف، ۳۲، ۵۱، ۱۰۸، ۱۶۳، ۱۹۳، ۲۱۴،

اماکن

اصفهان ، ۲۷۴ ، ۲۸۳ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ،
 ۱۱ ، ۴۴ ، ۷۳ ، ۸۸ ، ۹۳ ، ۱۰۱ ،
 نیز نک : صفاہان ۱۷۶ ، ۱۰۹
 اعظم گڈھ ، ۲۳۷
 اندجان ، ۳۳۰
 اندلان ، موضع ، ۱۷۶
 اودھ ، ۲۲۳ ، ۲۶۳
 اوریسہ ، ۱۹۰
 ایران ، ۱۲۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ،
 ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ،
 ۲۸۵ ، ۳۱۹ ، ۳۲۷

ب

بادغیس ، ۱۶۷
 بازار خوش ، ۸۰
 بازار فیروز آباد ، ۷۹ ، ۲۵۸
 بازار ملک ، ۳۲ ، ۶۳
 باغ خواجہ نظام الدین احمد ، ۲۳۱
 باغ روح اللہ ، ۳۴۰
 باغ شمس آباد ، ۲۷۷
 باغ وفا ، ۲۰۲
 باغچہ پایان پای امام (رضا) ، ۳۸
 بانکی پور ، ۱۶۵
 باکو ، ۲۹۶
 بخارا ، ۵۴ ، ۷۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۱۳۷ ،
 ۱۵۷ ، ۲۱۱ ، ۲۲۶ ، ۲۴۳ ، ۲۵۰ ،
 ۲۶۰ ، ۲۷۵ ، ۲۷۸ ، ۲۸۳ ، ۳۱۷ ،
 ۳۳۴

آ

آب نربدا ، ۲۳۲
 آب جون ، ۲۸۰ ، ۲۹۷
 آب ہیلنس ، ۳۰
 آذر بايجان ، ۲۳۷ ، ۳۲۴
 آرامگاہ شیخ سیف الدین باخرزی ، ۲۲۶
 آرامگاہ شیخ روز بہان ، ۳۱۷
 آزاد وار جوین ، ۱۸۹
 آستانہ حضرت امام رضا ، ۲۰۷
 آستانہ رضوی ، ۲۱۱
 آگرہ ، ۴۲ ، ۵۷ ، ۷۲ ، ۱۰۷ ، ۱۱۴ ،
 ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ، ۱۳۷ ، ۱۷۴ ،
 ۲۰۳ ، ۲۲۴ ، ۲۶۶ ، ۲۷۵ ، ۲۷۸ ،
 ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۹ ،
 ۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۳۶
 آمل ماژندران ، ۲۰۸
 آہ دماوند ، موضع ، ۲۶۱
 ا
 ابھر ، ۳۰۶
 اجمیر ، ۲۰۸ ، ۲۰۹
 اجین ، ۲۶۳
 احمد آباد ، ۲۰۷
 ادارہ تحقیقات پاکستان ، ۲۱۹ ح
 اردبیل ، ۲۳۷
 استرآباد ، ۶۱ ، ۱۲۱ ، ۳۱۹
 اسفراین ، ۳۰۴
 اسفرغابہ ، ۱۵۷

پتنہ ، ۳۲۸	بداؤن ، ۲۶۴
پشاور ، ۲۲۲	بدخشان ، ۲۹ ، ۱۳۸ ، ۱۵۱ ، ۱۸۲
پل سالار ، ۳۲ ، ۲۰۳	۱۸۳ ، ۲۰۲ ، ۲۴۱ ، ۲۸۳ ، ۳۰۰
پنجاب ، ۶۳ ، ۲۰۲ ، ۲۱۵ ، ۲۷۸ ، ۲۹۸	۳۳۳
۲۹۹	برآآن اصفهان ، ۱۷۶
پنجکروڑ ، ۲۶۴	بروجرد ، ۱۸۷
پوران ، ۲۸۸	بروج ، ۵۸
پوری و نیلاچل پروسوتم ، ۱۹۰	برہانپور ، ۲۳۲
ت	بطحا ، ۵۳ ، ۶۷ ، ۱۳۷
تاجیکستان شوروی ، ۱۸۷	برتیش میوزیم ، ۱۶۳ ح
تاشقند/تاشکند ، ۱۸۵ ، ۲۶۸	بکر/بھکر ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۹۰ ، ۱۱۴ ، ۲۸۸
تبت ، ۳۳۱	۳۰۰
تبت خرد ، ۲۱۵	بلخ ، ۳۲ ، ۲۱۱ ، ۲۴۳ ، ۳۳۱
تبت کلان ، ۲۱۵	بلوط ، ۲۵۳
تبریز ، ۴۸ ، ۱۸۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۵۴	بندر دیبل ، ۳۱۳
۲۷۷ ، ۲۸۴	بندر لاهری ، ۱۱۴ ، ۳۱۳ ، ۳۲۵
تتہ ، ۶۱ ، ۹۰ ، ۱۱۴ ، ۲۲۵	بند شروان ، ۲۹۶
نیز نک : تہتہ	بنگالہ ، ۱۹ ، ۳۱۵ ، ۲۲۳
نختگاہ ہارون ولایت ، ۳۳۸	بہار ، ۱۹۹
ترکستان ، ۲۸۹	بہرایچ ، ۱۹ ، ۱۸۹
ترمذ ، ۱۳۸	بہروج ، ۲۲۸
تریپاک ، ۲۶۰	بیانہ ، ۱۶۹
تہتہ ، ۲۰۲ ، ۲۸۸ ، ۳۱۳ نیز نک : تہتہ	بیت الحرام ، ۲۷۶
تہران ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ، ۱۸۹	بیت اللہ ، ۱۶۸ ، ۲۰۸ ، ۲۷۵ ، ۳۰۵
۱۹۰ ، ۲۱۰ ، ۳۰۴	بیجاپور ، ۳۳۰
ج	بیروت ، ۲۳۲
جام ، ۱۵۷ ، ۲۹۷	بیستون ، ۱۴۳
جامع سنقری شیرزا ، ۳۱۴	بینی حصارہ ، ۶۷
جامع عتیق ، ۳۱۴	پ
	پانی پت ، ۳۳۴

د

دارا بگرد ، ۲۶۷
 دربار اکبری ، (شاه ، شاہی) ، ۱۷۴ ،
 ۲۰۷ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۱۹
 دانشگاه پنجاب ، ۲۱۹
 درب شیخ (شیراز) ، ۳۱۷
 درس قہپایۃ قزوین ، موضع ، ۲۱۷
 در کپان ، ۳۲
 دروازہ خوش ، ۲۵۸
 دروازہ عراق ، ۲۳ ، ۲۵۸
 دروازہ فیروزآباد ، ۲۵۸
 دروازہ قہچاق ، ۲۵۸
 دروازہ لعل ، ۵۹ ، ۲۲۳
 دروازہ ملک ، ۲۵۸
 دکن/دکھن ، ۱۳۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ،
 ۲۰۷ ، ۲۳۱ ، ۲۶۵ ، ۲۷۸ ، ۳۱۴ ،
 ۳۳۰ ، ۳۱۹
 دہلی ، ۵۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۷۵ ، ۲۸۰ ،
 ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۸
 دوغلا باد ، ۲۶۳
 دوغلا باد ، ۲۶۳

و

روم ، ۳۵ ، ۸۳ ، ۲۱۸ ، ۳۰۶ ، ۳۲۲
 ری ، ۲۱۴ ، ۲۷۷

ز

زابل ، ۲۸۴
 زنجان ، ۲۵۵
 زور اسلم خان ، سرحد ، ۱۱۷
 زوزن ، ۶۳

جھجار ، ۲۶۴
 جگنات (جگناتھ) ، ۱۹۰ ، ۱۹۰
 جونپور ، ۲۰۷ ، ۲۲۲ ، ۲۸۰ ، ۲۸۵ ،
 ۳۰۰
 جوی شاہی ، ۲۷۲

چ

چار سوی ہری ، ۸۰
 چاندنی چوک ، ۳۴۰
 چشت ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 چپر کھوت ، ۸۴
 چشمہ حیوان ، ۱۳۰ ، ۱۵۲

ح

حبش ، ۳۴۰
 حجاز ، ۲۲۹ ، ۲۶۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵
 حرمین الشریفین ، ۵۱ ، ۶۶ ، ۷۷ ، ۸۳ ،
 ۸۴ ، ۱۲۰ ، ۱۶۸ ، ۲۱۲ ، ۲۳۸ ،
 ۲۴۰ ، ۲۵۴ ، ۲۶۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ،
 ۲۸۳ ، ۳۱۳ ، ۳۱۸

خ

خاور ، ۲۵ ، ۳۴
 ختلان ، ۱۸۷
 خراسان ، ۲۶۰ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۲۲
 ۵۰ ، ۹۴ ، ۱۰۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۵۷ ،
 ۱۵۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۲۱۰ ،
 ۲۳۶ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱
 خواب ، ۴ ، ۱۵۷ ، ۱۹۶ ، ۲۷۷ ، ۲۸۶
 خوابی پورہ ، ۲۷۸
 خیابان ہریو ، ۳۲
 خیبر ، ۳۰۳

ص	س
صفاهان ، ۲۸۴ نیز رک : اصفهان	ساوہ ، ۲۳۳
ط	سبزوار ، ۱۱ ، ۱۳۱
طاق بازار خوش ، ۲۵۹	سپاہان ، ۱۳۰
طرشت ، ۲۷۷	سدرہ ، ۶۶
طوبی ، ۲۴	سرای مغل ، ۸۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳
طور ، ۳۲۵	سرکشیترا ، ۱۹۰
طوس ، ۲۰	سرهنگ ، ۲۱۰ ، ۲۷۰ ، ۲۹۹
ع	سمرقند ، ۲۲۸
عجم ، ۸۲ ، ۲۸۴	سنبل (سنبل) ، ۸۶ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳
عراق ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۹۱ ، ۱۱۰	سند (سندہ) ، ۸۹ ، ۲۰۰ ، ۲۱۵ ، ۲۷۰
۱۵۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۹۳	۲۸۸
۲۰۷ ، ۲۶۶ ، ۲۶۹ ، ۲۸۳ ، ۳۳۲	سنگھا کھیتر ، ۱۹۰ ، ۲۹۷ ، ۲۹۹
عرب ، ۲۸۴ ، ۳۴۰	سفیدون ، ۱۰۶ ، ۱۰۷
عربستان ، ۲۴۸	سمرقند ، ۲۷۵ ، ۲۷۶
علیگر ، ۳۰۵	سنبل ، ۲۶۴
غان ، ۱۵۱	سیستان ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۲۲۴ ، ۲۳۶ ، ۳۲۷
عیدگاہ ہرات ، ۳۱۱	سیوی ، ۵۲
غ	سوسنات ، ۱۹۰
غزنین ، ۱۲ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۹۰	شی
۲۰۰ ، ۲۱۹ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۴۰	شاہپور ، ۲۰۷
ی	شاہجہان آباد ، ۲۴۰
فارس ، ۱۳۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۷	شیخونی ، ۲۹۷
فتح آباد بخارا ، ۲۲۶	شکراب ری ، ۲۵۲
فتح پور سیکری ، ۱۶۹ ، ۲۶۵ ، ۲۹۷	شیراز ، ۹ ، ۵۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
۲۹۸	۱۳۴ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۲۰۳
قرہ (فراہ) ، ۳۶ ، ۶۳ ، ۱۳۶	۲۶۷ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۱۴ ، ۳۱۷
فسا ، ۳۱۴	۳۲۶ ، ۳۲۸
	شیروان ، ۵۰

کتابخانہ عمومی بانکی پور ، ۱۶۵
 کتابخانہ آقای محمود فرخ خراسانی ، ۱۷۴
 کتابخانہ انجمن ہایونی آسیایی بنگالہ ، ۱۶۵
 کتابخانہ ملی ملک ، ۱۷۷
 کراچی ، ۳۱۳
 کرازان ، ۲۶۰
 کربلا ، ۳۲۸
 کرمان ، ۱۶۷ ، ۱۷۷
 کرنال ، ۲۹۷
 کشتوار ، ۳۳۱
 کشمیر ، ۱۲ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱
 ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
 ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۸
 کعبہ ، ۴۵ ، ۷۵ ، ۹۸ ، ۱۳۲ ، ۱۴۱
 ۱۴۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲
 کلکتہ ، ۱۶۵ ، ۲۰۶
 کنعان ، ۱۱ ، ۱۳۸ ، ۱۶۴ ، ۱۷۳
 کولاب ، ۱۸۷
 کھرام ، پرگنہ ، ۲۰۰

گ

گازرگاہ ، ۵ ، ۱۶۷ ، ۳۱۱
 گجرات ، ۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۷۵ ، ۲۰۸
 ۲۰۹ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۰
 ۲۴۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵
 گردیز ، ۲۰۰ ، ۲۲۳
 گرگان ، ۳۲۲
 گرگین میلاد ، ۲۹۰
 گلبرگہ ، ۳۳۰
 گوالیار ، ۲۸۰
 گور (بنگالہ) ، ۱۱۷

ق

قاف ، ۳۵ ، ۱۱۲
 قباچاق ، ۵۹
 قزوین ، ۴۹ ، ۸۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲
 ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶
 ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴ ، ۲۶۴
 ۲۶۸ ، ۲۹۳
 قسطنطنیہ ، ۲۱۸
 قلعة گوالیار ، ۳۲۶
 قم ، ۷۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۷ ، ۳۳۰
 قندھار ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۵۸ ، ۶۱
 ۶۳ ، ۷۱ ، ۷۵ ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۱۵۹
 ۲۰۲ ، ۲۱۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۴۳
 ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۳۱
 قنوج ، ۲۶۷
 قہستان ، ۲۰۵
 قہقہہ ، قلعه ، ۴۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹

ک

کابل ، ۲۹ ، ۴۲ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۸۳ ، ۹۰
 ۱۶۸ ، ۱۸۵ ، ۲۰۱ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳
 ۲۵۶ ، ۲۶۲ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵
 ۲۷۸ ، ۲۸۳ ، ۲۹۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۸
 ۳۱۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲
 کابلی دروازہ ، ۲۳۳
 کاشان ، ۱۷۴ ، ۱۸۱ ، ۲۴۷ ، ۳۳۰
 کاشغر ، ۱۸۵
 کالپی ، ۱۴۴ ، ۲۶۲
 کتابخانہ دیوان ہند ، ۲۳۲
 کتابخانہ مجلس شورای ملی ، ۱۷۷

مسجد جامع شیراز ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ،
 مسجد جامع ہرات ، ۶۳ ، ۳۱۱ ،
 مسجد جامع فردوس مکانی ، ۶۷ ،
 مسکو ، ۲۸۸ ،
 مشہد مقدس ، ۱۱ ، ۲۶ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۵ ،
 ۵۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۵ ، ۱۶۸ ، ۱۸۳ ،
 ۲۱۴ ، ۲۲۷ ، ۲۸۰ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ،
 ۲۹۷ ، ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۳۳۳ ،
 مصر ، ۱۱ ، ۱۳۸ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۷۳ ،
 ۲۱۴ ،
 مطبع چشمہ نور ، ۱۶۵ ،
 مظفر پور ، ۱۶۵ ،
 مکتبہ لبنان ، ۲۳۲ ،
 مکہ معظمہ ، ۹۶ ، ۲۰۸ ، ۲۳۷ ، ۲۷۸ ،
 ۲۹۱ ،
 ملتان ، ۸۹ ،
 ملک پور ، ۹۵ ، ۲۷۸ ،
 مندو ، ۴۳۲ ، ۲۸۱ ،
 موزہ بریطانیا ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ،
 موزہ و یکتوریا و البرت ، ۲۰۵ ،
 سوهان ، پرگنہ ، ۲۳۷ ،
 ن
 ناگور ، ۲۷۴ ،
 نجف ، ۲۴۴ ، ۳۲۸ ،
 نخشب ، ۷۱ ،
 نولکشور ، ۱۷۵ ،
 نیشابور ، ۱۷۵ ، ۱۹۱ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ،
 ۲۷۷ ، ۲۸۴ ،
 نیل ، رود ، ۲۶ ،
 نیمروز ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۳۲۷ ،

گورستان خواجہ ایوب ، ۶۱ ،
 گیلان ، ۴۸ ، ۲۱۹ ، ۲۴۶ ، ۲۶۶ ، ۲۹۳ ،
 ۳۳۷ ، ۳۰۴ ،
 گیلانات ، ۲۱۸ ،
 ل
 لار ، ۱۰۴ ، ۲۹۰ ،
 لارستان ، ۲۱۲ ،
 لاهور ، ۶۳ ، ۷۵ ، ۹۵ ، ۹۸ ، ۱۰۷ ،
 ۱۴۱ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۵ ، ۲۲۲ ،
 ۲۳۱ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۳۲۵ ،
 لاهیجان ، ۳۰۴ ، ۳۳۷ ،
 لرستان ، ۱۸۷ ،
 لکھنؤ ، ۱۵۷ ، ۱۶۶ ، ۲۳۷ ، ۲۷۳ ،
 لندن ، ۲۵۹ ، ۳۱۳ ،
 م
 ماچھی واڑہ ، ۲۲۳ ،
 مازندران ، ۳۹ ، ۲۰۸ ، ۳۲۲ ،
 ماوراء النہر ، ۲۹ ، ۵۷ ، ۹۱ ، ۱۱۵ ،
 ۱۶۷ ، ۲۰۰ ، ۲۱۱ ، ۲۲۵ ، ۲۳۶ ،
 ۲۴۰ ، ۲۴۳ ، ۲۵۰ ، ۲۶۰ ، ۲۸۹ ،
 ۲۹۶ ،
 مالوہ ، ۲۷۳ ،
 مدرسہ دہلی ، ۵۹ ، ۳۳۷ ،
 مدرسہ شریفہ اخلاصیہ ، ۲۱۳ ،
 مدرسہ مہدی خواجه ، ۲۷۵ ،
 مدینہ ، ۲۱۵ ،
 مرو ، ۱۱۴ ، ۱۱۹ ، ۲۳۹ ، ۳۰۴ ،
 مسجد آگرہ ، ۳۲۴ ،
 مسجد جامع خواجہ معین الدین فرخودی ،
 ۳۲۴ ،

٤٨ ، ٥٣ ، ٥٤ ، ٥٩ ، ٦٤ ، ٦٩ ، ٧٧ ،

٨٤ ، ٨٨ ، ٩٠ ، ١١٠ ، ١١٦ ، ١١٩ ،

١٢٣ ، ١٢٤ ، ١٢٩ ، ١٣٠ ، ١٣١ ،

١٣٦ ، ١٤١ ، ١٤٧ ، ١٥٦ ، ١٥٧ ،

١٦٨ ، ١٧٤ ، ١٧٥ ، ١٧٦ ، ١٩٠ ،

١٩١ ، ٢٠٠ ، ٢٠٣ ، ٢٠٩ ، ٢١١ ،

٢١٤ ، ٢١٨ ، ٢٢٦ ، ٢٤١ ، ٢٤٣ ،

٢٥١ ، ٢٦٦ ، ٢٦٧ ، ٢٧٣ ، ٢٧٥ ،

٢٧٦ ، ٢٨٥ ، ٢٩٢ ، ٢٩٧ ، ٣١٨ ،

٣١٩ ، ٣٢٣ ، ٣٢٤ ، ٣٢٦ ، ٣٢٧ ،

٣٢٩ ، ٣٣٧ ، ٣٣٩

هندستان ، ٥٣ ، ٩٥ ، ١٥٩ ، ١٨١ ، ١٨٢ ،

١٨٣ ، ٢١١ ، ٢١٤ ، ٢٣٠ ، ٢٥٢ ،

٢٥٩ ، ٢٦٢ ، ٢٦٤ ، ٢٧٦ ، ٢٨١ ،

٢٩٠ ، ٢٩٢ ، ٣٠٠ ، ٣٠٥ ، ٣٠٧ ،

٣٢٦ ، ٣٢٧ ، ٣٣٠ ، ٣٣٤

ى

يئرب ، ٥٤ ، ٦٧ ، ١٣٧

يزد ، ١٠٢

يمن ، ١٣٨

و

وزارت فرهنگ و هنر ، ٢٢٨

ولايت ٦٤ ، ٧٤ ، ١٤٣ ، ١٥٧ ، ٣٤٠

ه

هرات ، ٤ ، ٥ ، ٢٩ ، ٣١ ، ٣٢ ، ٤٤ ، ٥٣ ،

٥٤ ، ٥٥ ، ٦١ ، ٦٣ ، ٦٦ ، ٧٦ ، ٧٩ ،

٨٠ ، ٨٣ ، ١١٣ ، ١١٤ ، ١٢٣ ، ١٣٤ ،

١٥٧ ، ١٥٨ ، ١٥٦ ، ١٦٦ ، ١٦٧ ،

١٨٠ ، ٢٠٢ ، ٢٠٣ ، ٢١١ ، ٢١٣ ،

٢٢٦ ، ٢٢٨ ، ٢٥٢ ، ٢٥٣ ، ٢٥٨ ،

٢٥٩ ، ٢٦١ ، ٢٦٢ ، ٢٦٩ ، ٢٨١ ،

٢٨٦ ، ٢٨٨ ، ٢٩٧ ، ٣١١ ، ٣٢٧ ،

٣٢٨

هرمز ، ١٧٠

هرى ٤٤ ، ٥٤ ، ٩٧ ، ٢٦٠ ، ٢٦٦

نيز نك : هرات

هزارچة سلطان مسعودى ، ٢٠٠

همدان ، ١٦ ، ١٧ ، ١٧٠ ، ١٨٧ ، ١٨٨ ،

٢١٤ ، ٢٤٧ ، ٢٦١ ، ٣٣٠

هند ، ٥ ، ١٧ ، ١٩ ، ٣٥ ، ٣٧ ، ٣٨ ،

کتب و رسایل

انشای مہرو، ۱۵۶
انوار العیون فی اسرار المکنون، ۲۳۷
انوار سہیلی، ۲۷۰
الانوار فی کشف الاسرار، ۳۱۵
اورینٹل کالج میگزین، ۳۰۲

ب

بابر نامہ (انگلیسی)، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۵۷
نیز نک: بابر نامہ (بیوریج)
بابر نامہ (بیوریج)، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۸
۳۱۲، ۳۳۱، ۳۳۴
بابر نامہ (چاپ بمبئی)، ۱۸۶
بادشاہ نامہ، ۲۶۶
بتخانہ، ۲۰۹
بدایع الوقایع، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۸
۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳
۳۳۱
برہان مآثر، ۲۳۲، ۳۳۰
بزم تیموریہ، ۲، ۱۵۶، ۳۰۹
بہرام و ناہید، ۲۴۷
بیاض اللہ وردی بیگ، ۱۷۴

پ

پارس (مجلد)، ۳۳۸

ت

تاریخ ادبیات در ایران، ۴۱، ۱۸۹، ۱۹۳
۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰
۲۱۲، ۳۳۶

آ

آتشکدہ آذر، ۸۱، ۸۲، ۱۶۷، ۱۷۷
۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۰
۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۸
۲۶۰، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۳۲
آثار الصنادید، ۲۳۳
آئین اکبری، ۹، ۱۰، ۱۶۹، ۱۷۶
۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۰
۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۸
۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۴
آئین اکبری (بلاخان)، ۱۰۷، ۱۷۶
۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶
۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶
۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۶۰
۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸
۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰
۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹

ا

احوال و آثار خوشنویسان، ۲۲۷
اختیارات، ۲۷۰
اخلاق محتشمی، ۱۵۶
اخلاق محسنی، ۲۷۰
اکبر نامہ، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲
۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۷۲
۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۳۴

تذکرۃ الشعراء مطربی ، ۱۶۹ ، ۱۸۵ ،
۲۸۶
تذکرۃ جهانگیر شاہی ، ۷۲ ، ۸۰ ، ۱۱۲ ،
۱۲۵ ، ۱۲۷
نیز رک : تذکرۃ الشعراء (جهانگیر شاہی)
تذکرۃ سامی ، ۱۸۷
تذکرۃ شعراء کشمیر ، ۲۳ ، ۱۸۵ ، ۱۹۳ ،
۲۰۶ ، ۳۳۶
تذکرۃ نویسندگان فارسی در پاکستان و ہند ،
۳۰۶
تذکرۃ ہایون و اکبر ، ۱۹۹ ، ۲۱۳ ، ۲۳۰ ،
۲۷۲ ، ۲۰۲ ، ۳۰۴
ترجمان البلاغہ ، ۱۹۵
ترخان نامہ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
تزک ، ۳۰۸
تزک جهانگیری (بیوریج) ، ۳۰۹ ، ۳۳۱
توزک جهانگیری ، ۱۵۵ ، ۱۷۵ ، ۲۱۵ ،
۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۶۵ ، ۲۷۸

ج

جامع صغیر شیبانی ، ۲۰۵
جاویدان خرد ، ۱۵۶
جواهر التفسیر ، ۲۷۰

ج

چهار مقالہ ، ۱۵۶ ، ۱۶۷ ، ۱۹۶ ، ۲۱۰ ،
۲۱۳ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸

ح

حبیب السیر ، ۲۵۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۸۸ ،
۲۸۹ ، ۳۱۱ ، ۳۲۲

تاریخ اکبری ، ۲۰۷ ، ۲۳۲ ، ۲۷۸ ، ۳۳۰ ،
تاریخ تذکرہ های فارسی ، ۱۶۹
تاریخ رشیدی ، ۱۸۶ ، ۳۱۲
تاریخ سند ، ۲۰۲ ، ۲۳۳ ، ۲۸۸ ، ۳۰۰ ،
۳۱۳ ، ۳۰۲
تاریخ سیستان ، ۲۰۵
تاریخ (کشمیر) اعظمی ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ،
۲۱۶
تاریخ عالم آرای عباسی ، ۱ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ،
۱۷۰ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ،
۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ،
۲۲۷ ، ۲۳۶ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ،
۲۷۴ ، ۳۰۲
تاریخ فرشتہ ، ۳۱۲
تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ،
۱۵۸ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۷ ،
۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ، ۲۰۳ ،
۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ،
۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۸ ، ۲۲۸ ،
۲۴۳ ، ۲۵۲ ، ۲۷۵ ، ۲۸۲ ، ۲۹۰ ،
۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷
نخفۃ الحیب ، ۳۰ ، ۲۰۱
نخفۃ سامی ، ۱۸۷ ، ۲۳۵ ، ۲۶۹
تذکرۃ الشعراء (جهانگیر شاہی) ، ۲۶۰ ،
۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۵۲ ،
۲۵۵ ، ۲۸۳
نیز نک : تذکرۃ جهانگیر شاہی
تذکرۃ الشعراء تقی اصفہانی ، ۳۰۵
تذکرۃ الشعراء دولتشاہ سمرقندی ، ۲۱ ،
۱۰۹ ، ۱۸۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰ ،
۳۳۰ ، ۳۰۶

ديوان شيخ على تقى كمره ، ۱۷۷
ديوان غزليات و قصايد عطار ، ۱۸۹
ديوان فصيحى ، ۱۶۳ ، ۱۶۵
ديوان قاسم كاهى ، ۳۰۲
ديوان نظيرى ، ۱۱ ، ۱۷۶ ، ۲۰۸

ذ

ذخيرة الخوانين ، ۱۵۷ ، ۱۶۸ ، ۲۰۷
۲۲۴ ، ۲۳۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶
۲۷۳ ، ۲۷۷ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۳۰۸
۳۱۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۹

ر

راحة الصدور ، ۱۵۶
رسالة رمل ، ۲۶۴
رسالة محمود و اياز ، ۲۶۹
رسالة معاى قاسم كاهى ، ۳۰۲
رشحات عين الحيات ، ۸۹ ، ۲۳۲ ، ۲۶۹
رقعات حكم ابوالفتح گيلانى ، ۱۶۸
روز بهان نامه ، ۳۱۷
روز روشن ، ۱۷۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۶
۲۱۷ ، ۳۰۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸
۳۳۹
روضة السلاطين ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۳۱۲
روضة الشهداء ، ۲۷۰
روضة الصفا ، تاريخ ، ۲۰۵ ، ۲۳۶
رياض الشعراء ، ۱۷۷ ، ۱۸۴ ، ۲۱۸
۲۲۲
رياض العارفين ، ۱۵۶ ، ۲۰۳ ، ۲۱۲
۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۸
۳۰۵ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۳۰

حدايق السحر فى دقايق الشعر ، ۱۹۶
حديقة الحقيقة سنائى ، ۱۸۹
حسن يوسف ، ۳۰۷
الحكمة الخالده ، ۱۵۶

خ

خسرو شيرين ، ۷۷ ، ۲۲۸
خضر خان و دولراني ، ۷۷
خلاصة الاشعار ، ۱۶۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲
خلاصة احوال الشعراء ، ۲۰۹
خبر البيان ، ۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۸
۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۵ ، ۱۸۲
۱۸۴ ، ۱۸۷ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳ ، ۲۰۳
۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۳۳
۲۳۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸

د

درة الشمينه ، ۲۰۵
درة اليتيمه فى تمتل درة الشمينه ، ۲۰۵
دفتر سوم (تذكرة جهانگير شاهى) ، ۵۳ ، ۵۴
دواوين منجيك و دقيقى ، ۲۰۷
دى انڈس ڈيلٹا كنٹرى ، ۳۱۳
دى لينڈز آف دى ايسٹرن كيليفيٹ ، ۲۵۹
ديوان ابوالفرج سجزي ، ۲۱۰
ديوان المعارف ، ۳۱۵
ديوان حكم سنائى ، ۷۰
ديوان حكيم فرخى سيستانى ، ۱۹۰
ديوان رشيدالدين وطواط ، ۱۹۶
ديوان سيد حسن غزنوى ، ۱۹۱ ، ۱۹۲
ديوان شرف جهان ، ۳۰۳

شرح نظام بن کمال بن جمال بن حسام هروى
معروف بابن حسام ، ۲۰۴
شعر العجم ، ۳۰۸ ، ۳۰۴
شهنشاه نامه ، ۲۲۸

ص

صبح گلشن ، ۱۲۵ ، ۱۸۸ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،
۲۱۱ ، ۲۲۹ ، ۲۴۱ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ،
۲۶۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰ ،
۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۳۳ ،
صحاح الفرس ، ۲۰۵
صحيفة الاقارم ، ۲۲۳
صحيفة العشاق ، ۲۶۴

ط

طبقات اکبرى ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۸۵ ،
۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ،
۲۲۴ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ،
۲۳۹ ، ۲۴۸ ، ۲۶۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۶ ،
۲۸۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ،
۳۱۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۵ ،
طبقات الصوفيه ، ۱۶۶
طبقات شاهجهانى ، ۱۷۵ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ،
۲۳۰ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ ، ۲۶۶ ،
۲۷۵ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ،
طرايق الحقايق ، ۲۳۲

ع

عرايس ۱۱۷
عرايس البيان فى حقايق القرآن ، ۳۱۴ ،
۳۱۵

ز

زاد العارفين ، ۱۶۶
زين الاخبار گرديزى ، ۱۹۰

س

سبحة (الابرار) ، ۹۵
سخن و سخنوران ، ۲۰۸
سرو آزاد ، ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۳۰۶ ،
سفر نامه ناصر خسرو ، ۲۰۸
سورة نون ، ۵۷
سير العارفين ، ۲۴۰

ش

شام غريبان ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ،
۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ،
۲۲۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴ ، ۲۴۴ ، ۲۴۹ ،
۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ،
۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ،
۲۹۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ،
۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ ،
۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ،
شرح حال بهزاد ، ۲۲۸
شاهنامه ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۱۳۵ ،
شرح شطحيات ، ۲۱۲
شرح عقايد ، ۳۱۲
شرح علامه مير سيد شريف جرجانى ، ۲۰۴
شرح على اکبر . . . متطيب لغوى يزدى ،
۲۰۵
شرح قاضى محمد . . . دشت بياضى ، ۲۰۴
شرح محمد بن جلال . . . قهستانی ، ۲۰۵
شرح محمد حسين بن محمد رضا طالقانى ، ۲۰۴

ل

لباب الالباب عوفی ، ۱۹۲
لطائف البیان من تفسیر القرآن ، ۳۱۴

۳۱۵

لطائف الطوائف ، ۱۸۹ ، ۳۳۰
لیلی و مجنون ، ۲۲۸

م

مآثر الامراء ، ۲۱۹ ، ۳۰۸ ، ۳۳۹
مآثر رحیمی ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۷ ، ۲۱۴

۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۶۶

۲۱۲ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۸

مثنوی قند و شکر ، ۲۶۲ ، ۲۶۳

مثنوی مظهر الآثار ، ۳۰۰

مثنوی مهر و ماه ، ۲۴۱ ، ۲۴۲

مجالس العشاق ، ۳۲۳

مجالس النفایس ، ۲۷۰ ، ۲۸۹

مجالس المومنین ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۲۲۶

۲۲۷

مجمع الخواص ، ۱۷۱ ، ۳۳۲

مجمع الشعراء جهانگیر شاہی ، ۱ ، ۲ ، ۱۲۳

۲۳۰ ، ۲۷۱

مجمع الفصحاح ، ۲۵ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶

۲۰۵ ، ۲۱۲

مجمع النفایس ، ۱۹۳ ، ۲۳۶ ، ۲۹۰

مجموع (فصیحی) ، ۶ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸

محضر ، ۲۸۰

محمود و ایاز ، ۸۹

مخزن الانشا ، ۲۷۰

مخزن الغرائب ، ۲

عرفات (العاشقین) ، ۱۰ ، ۱۲۵ ، ۱۵۷

۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷

۲۱۴ ، ۳۰۶

ن

نقاوی پورانی ، ۲۸۸

فتوح السلاطین ، ۱۹۰

فرہنگ آئند راج ، ۴ ، ۲۸۵

فہرست مخطوطات بانکی پور ، ۱۶۶

فہرست مخطوطات فارسی در کتابخانہ موزہ

بریطانیا ، ۲۰۵

ق

قرآن ، ۱۴۱ ، ۲۰۱

قصہ امیر حمزہ ، ۱۳۵ ، ۳۳۰

ک

کارنامہ ، ۲۲۸

کافیہ ، ۳۱۰

کتاب اسرار ، ۱۶۶

کتاب الانوار فی کشف الاسرار ، ۳۱۴

کتاب التعریفات ، ۲۳۲

کتاب الانوار فی کشف الاسرار ، ۱۱۷

کشف الظنون ، ۲۰۵

کعبہ عرفان ، ۳۰۶

کلام اللہ مجید ، ۲۲۵

کلمات الصادقین ، ۲۳۷

گ

گلزار ابرار ، ۱۷۶

گل و مل ، ۲۶۴

گوی چوگان ، ۷۷ ، ۳۲۴

۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ،
 ۳۲۶ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ،
 منتخب التواریخ (ترجمہ اردو) ، ۲۳۰ ،
 منتخب التواریخ (ترجمہ انگریسی) ، ۲۰۶ ،
 منتخب اللطائف ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۴ ،
 ۱۹۳ ، ۲۱۱ ،
 منطق الاسرار ، ۳۱۴ ،
 منطق الطیر ، ۱۹۰ ،
 مواہب عالیہ ، ۲۷۰ ،
 مولود نامہ ، ۱۱۶ ،
 مہر و ماہ ، ۶۹ ،
 میخانہ ، ۱۰ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ،
 ۱۵۹ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ،
 ۱۷۶ ، ۱۹۶ ، ۲۰۹ ، ۲۱۴ ، ۲۲۸ ،
 ۲۷۳ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۲۵ ،
 ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۶ ،
 ۳۳۸ ، ۳۳۹ ،
 میرزا غازی بیگ ترخان اور آسکی بزم ادب ،
 ۲۰۱

ن

نتایج الافکار ، ۸۷ ، ۱۶۹ ، ۱۸۰ ، ۲۰۷ ،
 ۲۶۴ ، ۲۴۹ ، ۲۹۵ ، ۳۰۲ ، ۳۰۷ ،
 نصاب (الصبیان) ، ۳۵ ، ۲۰۴ ،
 نصیحة الملوک غزالی ، ۱۵۶ ،
 نفایس المآثر ، ۵۳ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۷۷ ،
 ۷۸ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۳ ، ۹۷ ،
 ۹۸ ، ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ،
 ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ ، ۱۹۸ ،
 ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ ، ۲۱۸ ،

مذکر احباب ، ۸۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۲۵ ،
 ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ،
 ۲۸۳ ، ۳۰۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ،
 مرآة الاسرار ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۱۹۰ ، ۲۳۲ ،
 مرآة الاصطلاح ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،
 مرآة العالم ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۸ ، ۲۲۶ ،
 مصحف ، ۵۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۰ ،
 مرآة سعودی ، ۱۸۹ ،
 مصیبت نامہ عطار ، ۱۸۹ ،
 مظهر شاہجہانی ، ۶۰ ،
 المعجم فی معاییر اشعار العجم ، ۶۰ ، ۱۹۶ ،
 مقالات الشعراء ، ۲۲۵ ،
 مقامات ، ۱۹۳ ،
 مکارم الاخلاق ، ۲۱۲ ،
 مکتب وقوع ، ۳۰۴ ،
 مکنی نامہ ، ۲۳۳ ، ۳۱۳ ،
 مناجات ، ۱۶۶ ،
 منازل السائرين ، ۱۶۶ ،
 مناظرہ آسمان و زمین ، ۲۴۷ ،
 مناظرہ سیخ و مرغ ، ۲۴۷ ،
 مناظرہ شمع و پروانہ ، ۲۴۷ ،
 منتخب التواریخ ، ۷۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۸۴ ،
 ۱۸۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۶ ،
 ۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ،
 ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ،
 ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ،
 ۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ،
 ۲۸۲ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲ ،

ہ

ہسٹری آف دی ارغونز اینڈ ترخانز آف سندھ،

۲۷۰

ہفت اقلیم ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۶۰ ، ۸۶ ، ۱۱۱ ،

۱۶۹ ، ۱۷۷ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۸ ،

۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ،

۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۴ ،

۲۲۹ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ،

۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ،

۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۶ ،

۲۸۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ،

۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۲۲ ،

۳۲۳ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ،

واقعات دارالحکومت دہلی ، ۲۳۳

ہمیشہ بہار ، ۲۳ ، ۱۹۳

ی

ید بیضا ، ۲۳۹

یوسف زلیخا ، ۷۷

۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ،

۲۲۶ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ،

۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ،

۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ،

۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ،

۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ،

۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ،

۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ،

۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ،

۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،

۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ،

۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ،

۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۲۰ ، ۳۲۳ ،

۳۲۴ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵

نقحات الانس ، ۱۶۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۶

نقوش (مجلہ) ، ۲۵۸

و

وجہ القناعۃ ، ۲۶۴

مستدرکات و اضافات

ص ۱ ، ص ۱۴ : از اشعار آنحضرت :

این ابیات نیز از جهانگیر نقل شده است :

ز سر بیرون نکردم ذوق ایام جوانی را که در پیرانه سر خوردم شراب ارغوانی را
منه پیرانه سر از کف شراب ارغوانی را که در پیری بیابی ذوق ایام جوانی را
ای آنکه مرا مهر تو از حد بیش است از دولت یاد و بودت این درویش است
چندانکه ز مزده ات دلم شاد شود شادیت بآنکه لطف از حد بیش است
(نک : خاطرات مطربی ، ص ۶۰-۵۸)

ص ۵ ، ص ۸ : پنہة :

کلمه هندی است و صورت صحیح آن پینٹھ میباشد که بمعنی بازار و روز
بازار بکار میرود (نک : John T. Platts, *A Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English*, O.U.P., 1960, p. 301)

غیر از کتاب حاضر این کلمه در ذخیره الخوانین (جلد ۲ ، ص ۴۰۴)

نیز دیده میشود.

ص ۱۳ ، ص ۱۱ : ای بی تو دلی شکسته مارا :

ظاهراً مظهري این ترجیع را باقتضای شیخ شیراز سروده است. برای
ترجیعات شیخ رجوع کنید : کلیات سعدی (از انتشارات جاویدان علمی ، تهران)
ص ۵۱۸-۵۲۹.

ص ۳۰ ، س ۶ : مردم :

آدمی را گویند و مردمان جمع آنست. بازای این کلمه در عربی کلمه انسان است.
سعدی گویدی :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

اراده جمع ازین کلمه نیز ایرادی ندارد. مزید اطلاع و شواهد را نک : فرهنگ جهانگیری تالیف میر جمال الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی، ویراسته دکتر رحیم عقیقی ، مشهد ، ۱۳۵۱ شمسی ، جلد اول ، ص ۱۱۵ و حواشی : فرهنگ آنندراج ، جلد ۶ ، ص ۳۹۳۶ : ترجمه کلیله و دمنه انشای نصرالله منشی به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی ، طهران ، ۱۳۴۵ ، هجری شمسی ، چاپ دوم ، ص ۴۴۵ : سیرالملوک (سیاست نامه) تالیف خواجه نظام الملک ، باهتمام هیو برت دارک ، تهران ، ۱۳۴۰ هجری شمسی ، ص ۲۵ .

ص ۵۳ ، س ۲۲ : ملا میر :

ملا میر طبیب هروی از اطبای بینام روزگار اکبر شاه مراد است. (نک : طبقات اکبری ، جلد دوم ، ص ۴۸۳ : آئین اکبری (بلاخان) ، ص ۶۱۲).

ص ۵۳ ، س ۲۳ : ۱۰۴۲ :

این عدد همین طور در اصل متن در برابر این مصراع تاریخ دیده میشود ولی گذشته ازین که این سال تاریخ با زمان حیات ملا میر و اشرف خان و ملا قاطعی درست در نمی آید از لحاظ ابجد هم پذیرفتن آن خالی از اشکال نیست. ظاهراً تاریخ صحیحی که ازین مصراع - گویند : آبی ز بقعه خیر بگیر - دریاوت میشود ۹۷۴ هجری است بدین شرح : بقعه خیر (۹۸۷) - آبی (۱۳) = ۹۷۴ هجری.

ص ۵۵ ، س ۱ : خواجہ عبداللہ مروارید متخلص بہ بیانی :
دولتشاہ سمرقندی کہ از جملہ معاصران بیانی بودہ ، دربارہ وی چنین
اظہار نظر کردہ است :

«حق سبحانہ و تعالی ، آنچه اشراف الناس را باید و بکار آید ، از فضل و
علم و طہارت باطن و لطافت ظاہر و اخلاق حمیدہ و ہنر پسندیدہ بدین ذات
ملکی صفات ارزانی داشت ، باوجود فضل و استعداد خطش در زیبایی کجناح
الطاوس ، و انشایش در نیک رایی کنشاة النفوس است ، نسخش در متانت ناسخ
یا قوتست ، و روح را از دیدن توقیعش غذا یا قوتست ، کفایتش دیوان
صدارت را بقانون ساخت ، و نوای قانونش دلہای عشاق را بی قانون کرد ،
لاجرم طبع سلطان روزگار کہ معیار فضلست ، بتربیت این فاضل مایل شدہ ، و
بزرگان کہ ہنر شناسان روزگار و خلاصہ لیل و نہارند ، ہموارہ خواہان صحبت
و جویان مواصلت این معدن فضیلت اند... اما والد این خواجہ فاضل دستور اعظم
شمس الملة والدین خواجہ مروارید ادام اللہ تعالی اقبالہ ، سالہا باستحقاق وزیر
سلاطین بودہ ، و از صناید و اکابر و اشراف کریمان کرمان است . . . و این
وزیرزادہ را تقرب درگاہ سلطان گیتی پناہ حاصل است ، و مناصب و مراتب
عالیہ بدو مفوض ، امید کہ پایہ قدرش بذروہ مقصود رسد و شب شبابش
بصبح الشیب نوری پیوندد . . . و چون طبع کریم و ذہن مستقیم این بزرگ
نامدار بر گفتن اشعار مایل است شعرش در متانت ثانی شعر انوریست ، و عنصر
طبع انورش دوم عنصری . . .» (تذکرۃ الشعراء ، ص ۵۸۳-۵۸۳).

ص ۵۵ ، س ۱۰ : صاحب دیوان

رباعیات خواجہ عبداللہ بیانی در سال ۱۳۴۵ شمسی در مشہد منتشر
گردید. (نک : رباعیات خواجہ شہاب الدین عبداللہ بیانی ملقب بہ مروارید ،
باہتام دکتر سید علی رضا مجتہد زادہ ، مشہد).

ص ۵۵ ، س ۱۹ : استاد بهزاد :

ہنگام استیلای اوزبکان بر خراسان در سال ۹۱۲ ہجری و مفتوح شدن ہرات بدست آنها استاد کمال الدین بہزاد در ہرات بود۔ وی در چہ سال از ہرات بہ تبریز منتقل شد و متوسل بہ دستگاہ صفوی گردید بدرستی معلوم نیست۔ اما چنانکہ از فرمان شاہ اسماعیل متبادر میشود پادشاہ صفوی وی را بتاریخ ۲۷ جمادی الاولی ۹۲۸ ہجری بہ کلانتری کتابخانہ ہاپون و استیفای جملہ ہنرمندان از قبیل کاتبان و نقاشان و مذہبان و غیر آنها در سراسر ممالک محروسہ ، منصوب ساخت۔ ظاہراً بہزاد تا آخر حیات این سمت را بعہدہ داشت و چون در سال ۹۴۲ دورہ حیاتش سپری شد وی در ہانشہر در باغ شیخ کمال خجندی جنب مرقد آن شیخ مدفون گردید۔ سال وفات آن ہنرمند از «خاک قبر بہزاد» بر می آید۔ (برای مزید اطلاع در بارہ ہنرش و فرمان شاہ اسماعیل بنام وی رک : شاہ اسماعیل صفوی بہ اہتمام دکتر عبدالحسین نوائی ، تہران ، ۱۳۴۷ شمسی ، ص ۳۶۱-۳۵۴۔

ص ۶۳ ، س ۱۳ : ملک سلطان محمود :

پس از ہزیمت شیبانی خان بدست شاہ اسماعیل صفوی در سال ۹۱۶ ناحیہ سیستان نیز بلا فاصلہ بہ تصرف آن پادشاہ درآمد۔ سپس چون ملک سلطان محمود حکمران آن منطقہ بمنظور خدمتگزاری در ہرات بہ خدمت شاہ اسماعیل رسید شاہ ضمن اینکہ وی را در سمت آبائی خود همچنان باقی گذاشت ، برای ادارہ آن منطقہ ہزار سوار ترکان با یک امیر قزلباش بعنوان وکیل ہمراہش بہ سیستان فرستاد۔ این امیر قزلباش بنام میر پیر قلی ترکان کہ در عین حال داماد ملک نیز بود در حدود دہ سال رتق و فتق جمیع امور را در دست داشت تا بزرگان و مردم سیستان از رفتارش بستوہ آمدہ برطرفی اش را از ملک خواستار شدند۔ میر پیر قلی ازین پس بہ گرمسیرات رفت و ملک شخصی بنام میر محمد را بہ وکالت خود برگزید۔

پس از درگذشت شاه اسماعیل چون نوبت به شاه طهماسب رسید و برادرش مام میرازی صفوی پس از شکستش بدست کامران میرزا در معركة قندهار روی به سیستان آورد میانه ملک با پادشاه صفوی بر هم خورد. شاه طهماسب بعزت خصوصتی که با مام میرزا داشت از پذیرائی مشارالیه توسط سلطان محمود ناراحت شد و در صدد انتقام بر آمد. چنانکه وی چهارده بلوک سیستان را به احمد سلطان داده وی را بعنوان وکیل در آن ناحیه گماشت و بقیه ده بلوک را به تیول ملک مقرر داشت. ازین پیشامد مایوس شده ملک فرار را بر قرار ترجیح نهاد و رهسپار دربار هایون در هند گردید. شاه طهماسب از صدور حکم خویش پشیمان شد ولی ملک را از اراده اش نتوانست منصرف ساخت. در هر حال پس از اقامت پنج سال در هند چون ملک مجدداً بایران برگشت شاه جمیع اکابر و اعیان را به استقبالش فرستاد. ملک پس از یکسال اقامت در قزوین مریض شد و پدرود حیات گفت. نعشش را به سیستان آورده در کوه خواجه غلطان بخاک سپردند. وی رو بهمرفته چهل و سه سال حکومت راند و هنگام وفات سنش به هفتاد و نه سالگی رسید بود. (مزید اطلاع را نک : احياء الملوک تالیف ملک شاه حسین سیستانی باهتنام دکتر منوچهر ستوده ، تهران (از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب) ؛ و مقاله حسین میر جعفری تحت عنوان «سیستان در عصر صفویه» در بر رسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۴ ، ص ۷۶-۷۱).

ص ۷۱ ، ص ۵ : تکرانی :

صورت فارسی کلمه هندی ٹهكرانى ، یعنی زن ٹهاكر. کلمه اخیر اعم از مفهوم اصطلاحی آن ، در زبان محاوره هندوان بمعنی آقا و ارباب نیز بکار میرود. همچنین کلمه ٹهكرانى نیز معنی خانم و بانو را میرساند. (نک : John T. Platts pp. 361, 363) کلمه جیوکه مفهوم تحبیب و احترام را در بر دارد، برای تاکید معمولاً بدان اضافه میشود.

صوابنامہ

علی رغم کمال مراقبت در تصحیح نمونہای چاپی متأسفانه تعدادی از اغلاط بازهم در متن کتاب حاضر دیده میشود. ضمن عرض پوزش از خوانندگان تقاضا میشود که پیش از مطالعه، این اغلاط را طبق صوابنامہ زیر تصحیح بفرمایند. عدد های دست راست و دست چپ به ترتیب نمایانگر صفحات و سطور کتاب میباشد، و عباراتی که بدنبال آنها می آید صورتهای مطالب مربوطه را نشان میدهد.

۱ : ۳ ، تقدیم و تاخیری	(۱) : ۱ ، برخوردار اینجانب
۱ : ۱۳ ، آنحضرت ^ﷺ	(ب) : ۱۱ ، اولیاء و کارمندان
۱ : ۱۴ ، تبرکات	(ب) : ۶ ، سعادت و بهروزی
۸ : ۷ ، برما چور ورحم ... [؟]	(ب) : ۱۶ ، شمع و واع
۸ : ۱۶ ، هر که	(۸) : ۱۱ ، پیش پا افتاده
۹ : ۱۴ ، رنجشی	(۸) : ۱۷ ، خطاء و اشتباه
۱۰ : ۵ ، زکی	(۱۳) : ۳ ، پیش ملا آنشی
۱۰ : ۲۲ ، ذکی	(۱۳) : ۳ ، بهداینی را
۲۰ : ۲ ، بتغییر	(۱۵) : ۸ ، به مجلسش
۲۴ : ۲۵ ، نه ایم	(۲۱) : ۱۶ ، انواع هدایا
۲۷ : ۲۶ ، مر بین	(۲۳) : ۶ ، قاضی زاده
۲۸ : ۱۸ ، از همه روی روی	(۲۳) : ۱۰ ، آشنائی
۲۹ : ۱۷ ، شاه طهاسب	(۲۶) : ۱ ، میرساند»
۳۰ : ۶ ، خواجه مردم خوش محاوره	(۲۶) : ۱۳ ، ترخان
۴۰ : ۸ ، چندانکه	(۲۸) : ۲ ، بهادر خان
۴۰ : ۱۸ ، رم آهو	(۱) : ۱۶ ، بعقل
۴۰ : ۱۹ ، بزم عیش	(۳۲) : ۷ ، اصفا
۴۳ : ۲۳ ، جدا میشدم	(۳۳) : ۲۰ ، بیش نبود
۵۰ : ۷ ، از سواد سخنان ...	(۴۲) : ۹ ، متن حاضر

زادہا نتایج در عالم باقی است
 عمرو دولت نور الدین محمد
 جهانگیر پادشاہ عادل غازی
 برقرار و مستدام باد. آمین!

- ۱۱۹ : ۳ ، سعد زنگی
 ۱۲۰ : ۱۲ ، وانکہ
 ۱۲۱ : ۱۹ ، ششپرا
 ۱۳۲ : ۱۷ ، تمیذہند
 ۱۲۴ : ۶ ، نہ بر جبین
 ۱۲۵ : ۶ ، روزگار تلخ شدہ است
 ۱۲۶ : ۷ ، اگر گدا
 ۱۲۶ : ۱۱ ، ذکر خیر
 ۱۲۶ : ۱۱ ، وانکہ
 ۱۲۷ : ۶ ، از دست رقم
 ۱۲۸ : ۵ ، وانکہ
 ۱۳۱ : ۵ ، [۱۰۹]
 ۱۳۳ : ۵۰ ، وانکہ
 ۱۳۳ : ۱۳ ، [۱۱۱]
 ۱۳۴ : ۲۰ ، [۱۱۲]
 ۱۳۶ : ۹ ، در دہا [ن] ... ز تیغ [زبان]
 ۱۳۷ : ۴ ، [ذکر خیر میر محمد میرک]
 ۱۳۷ : ۱۵ ، عبدالرحمن
 ۱۳۸ : ۶ ، وانکہ
 ۱۳۹ : ۱۲ ، میروید
 ۱۴۰ : ۱۵ ، شاہ نور الدین محمد جهانگیر
 ۱۴۴ : ۱۴ ، وانکہ
 ۱۴۵ : ۲۰ ، بالد
 ۱۴۵ : ۲۰ ، گزار
 ۱۴۸ : ۲۰ ، سخا و کان دانش
 ۱۴۹ : ۱۷ ، ہیات
 ۱۵۱ : ۴ ، ہیات

- ۵۳ : ۲۲ ، چاہی زبرای نفع
 ۵۴ : ۲۰ ، تہمتی
 ۵۴ : ۲۰ ، زبان
 ۵۶ : ۱ ، علی ہذا القیاس
 ۵۸ : ۵ ، البہدانی
 ۵۹ : ۵ ، میزبید
 ۵۹ : ۲۵ ، نغارہ بمعنی نغارہ ...
 ۶۰ : ۲۶ ، اشعار العجم ص ۱۹۶
 ۶۸ : ۱۱ ، چہ سان سبد^۲ پر
 ۸۴ : ۱ ، آورند ، و بطواف مکہ و مدینہ
 ۸۴ : ۲ ، نمیگذاریم
 ۸۴ : ۲۵ ، ۱ - فی الاصل : نمیگذاریم
 ۸۵ : ۲۲ ، ج ۳ ، ص ۲۵۴
 ۸۵ : ۲۴ ، ج ۳ ، ص ۲۵۵
 ۸۶ : ۲۴ ، علم حساب
 ۹۱ : ۱۲ ، نور الدین محمد جهانگیر
 ۹۱ : ۲۴ ، ریزہ ہر چیز
 ۹۴ : ۱۷ ، کو صبح
 ۹۴ : ۸ ، نشکفت
 ۹۶ : ۲۳ ، گلشا
 ۹۸ : ۱۴ ، نهد گدا
 ۹۹ : ۱۶ ، ہی ملا قاطعی !
 ۱۰۲ : ۶ ، جهانگیر
 ۱۰۳ : ۹ ، چہ می
 ۱۰۸ : ۱۷ ، [ذکر خیر ملا بزمی]
 ۱۱۰ : ۶ ، غم
 ۱۱۰ : ۱۳ ، زلیچہ
 ۱۱۲ : ۱۳ ، بلی کویہ قاف
 ۱۱۴ : ۱ ، دست شدند [۹۵]
 ۱۱۴ : ۱۱ ، مروند
 ۱۱۷ : ۶ ، افزودہ شود : آہی تا از بزرگ

- ۱۵۲ : ۱ ، جواهر درو
 ۱۵۵ : ۱۰ ، فی البدیة
 ۱۵۵ : ۲۴ ، فی البدیة
 ۱۵۶ : ۵ ، جهانگیر را
 ۱۵۶ : ۷ ، ساغر می
 ۱۵۶ : ۹ ، مشکویہ رازی
 ۱۵۶ : ۱۴ ، کردن پادشاهان مغول
 ۱۵۶ : ۱۵ ، داشته اند
 ۱۵۶ : ۲۳ ، ۵- چهار مقاله ...
 ۱۵۶ : ۲۴ ، ۴- برای ...
 ۱۵۶ : ۲۵ ، 59 rep. p.
 ۱۵۴ : ۹ ، روی بهرات
 ۱۵۸ : ۸ ، مجال وقت
 ۱۵۸ : ۱۷ ، میرزای مذکور
 ۱۵۸ : ۲۴ ، تاریخ نظم و نثر
 ۱۶۱ : ۳ ، بشکفیم
 ۱۶۱ : ۱۹ ، نخل امیدم
 ۱۶۳ : ۱ ، روی دوست
 ۱۶۵ : ۲۴ ، Ivanow
 ۱۶۶ : ۲۱ ، شریبه
 ۱۶۷ : ۲۳ ، Ludwig
 ۱۶۸ : ۲۴ ، Ivanow
 ۱۶۹ : ۲ ، کنبو
 ۱۷۱ : ۳ ، تأثیر محبت
 ۱۷۱ : ۱۶ ، ز آزار دل
 ۱۷۱ : ۲۳ ، مزید اطلاع را
 ۱۷۲ : ۱۸ ، شراره
 ۱۷۳ : ۴ ، ستمی
 ۱۷۳ : نطیبدیم
 ۱۷۳ : ۱۸ ، بند از پام
 ۱۷۶ : ۱۴ ، دو کلمه
- ۱۷۷ : ۲۲ ، باو دادند
 ۱۷۸ : ۷ ، زبان
 ۱۷۹ : ۵ ، نروندش
 ۱۸۰ : ۱۰ ، «مولانا مظهري» ...
 ۱۸۰ : ۲۳ ، ص ۷۷۲-۷۳
 ۱۸۱ : ۹ ، دران روزگار
 ۱۸۱ : ۱۸ ، ایام سالفه
 ۱۸۲ : ۲۳ ، ص ۷۲۱-۲۶ باختصار ... در
 مدح خاخوانان ، ۱۸۶ : ۱۷
 ۱۸۶ : ۱۷ ، کتب و رسایل
 ۱۹۵ : ۲۶ ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ،
 ص ۴۳۲
 ۱۹۵ : ۲۷ ، ترجمان البلاغه
 ۱۹۶ : ۸ ، دو هال
 ۱۹۶ : ۱۱ ، بیابان نگر
 ۱۹۶ : ۱۶ ، شاه منجان
 ۱۹۹ : ۱۴ ، خدمتگزاران
 ۲۰۱ : ۱۶ ، علاء الدوله
 ۲۰۱ : ۱۸ ، سی خور و رندی کن
 ۲۰۶ : ۱۰ ، ابوالبرکه فراهی
 ۲۰۷ : ۲۰ ، ص ۲۴۱-۲۴۲
 ۲۰۷ : ۲۳ ، طبقات اکبری ، جلد ۲
 ۲۰۸ : ۲۵ ، بخش نخست
 ۲۱۳ : ۱۷ ، تا سخت جانی
 ۲۱۴ : ۸ ، وگر دوست
 ۲۱۴ : ۱۶ ، در نزد اهل دل
 ۲۱۴ : ۲۵ ، اسمش را
 ۲۱۶ : ۱۶ ، حرف شرح
 ۲۱۹ : ۱۸ ، گذشته ازین
 ۲۲۰ : ۲۵ ، دفتر سوم
 ۲۲۱ : ۱۹ ، میشود ، در

- ۲۲۲ : ۱۵ ، یحیی
- ۲۲۴ : ۱۱ ، س ۲۵ ، یاقوت معتصمی
- ۲۲۸ : ۷ ، بیمن تربیت و حسن رعایت
- ۲۳۴ : ۲۱ ، بیت 'ط'
- ۲۳۶ : ۶ ، بہ تجریض امرا ...
- ۲۴۲ : ۱ ، دہلی کھنہ
- ۲۴۳ : ۲۰ ، تیمبان
- ۲۴۴ : ۱۰ ، بیدوار
- ۲۴۵ : ۱۴ ، کبر سن
- ۲۴۶ : ۳ ، حزنی در باب
- ۲۵۰ : ۳ ، نخجیر
- ۲۵۰ : ۹ ، اندر آئی
- ۲۵۱ : ۶ ، بدیہہ
- ۲۵۱ : ۸ ، جزم
- ۲۵۱ : ۱۱ ، خیالیست
- ۲۵۳ : ۸ ، بی اندیشہ
- ۲۵۴ : ۲۵ ، صحبتای شکفته
- ۲۵۵ : ۱۲ ، بشیرینی ادا
- ۲۵۶ : ۱۵ ، ز نعل بست
- ۲۵۷ : ۵ ، نفیر درد
- ۲۵۷ : ۱۴ ، زدود ز آئینہ دل
- ۲۵۹ : ۱۴ ، دارد فکری سری
- ۲۶۱ : ۲ ، بعید اللہ خان
- ۲۶۱ : ۹ ، بلاغت انتہای حضرت
- ۲۶۱ : ۱۴ ، آبگینہ
- ۲۶۲ : ۱۱ ، علاء الدولہ
- ۲۶۲ : ۱۵ ، دفعتا
- ۲۶۳ : ۵ ، بود کسب اطلاع کرد کہ
- ۲۶۴ : ۷ ، ۸ ، کنگرہ سین
- ۲۶۴ : ۱۹ ، بدایونی
- ۲۶۴ : ۶۱ ، ستعہد نسق و ضبط مال
- ۲۶۵ : ۱ ، بذلت
- ۲۶۵ : ۴ ، شعراء زمان
- ۲۶۵ : ۹ ، توطنہ
- ۲۶۶ : ۹ ، گوش بر آوا
- ۲۶۶ : ۱۴ ، بوی تعلق میگرفت
- ۲۶۶ : ۱۴ ، ہیجدہم
- ۲۶۶ : ۱۵-۱۶ ، بر جای گذاشت
- ۲۶۷ : ۱۳ ، دارا بجدی است
- ۲۶۹ : ۱۱ ، میر کلان محدث
- ۲۶۹ : ۱۷ ، دکمہ طلائئ
- ۲۷۰ : ۲ ، بایقرا
- ۲۷۰ : ۴ ، سواہب علیہ
- ۲۷۱ : ۵ ، اظہار نظر
- ۲۷۳ : ۳ ، در یازدہمین سال جلوس
- ۲۷۴ : ۱۹ ، بمنصب صدارت
- ۲۷۴ : ۲۶ ، نفایس المآثر
- ۲۷۵ : ۸ ، بلدہ محفوظہ
- ۲۷۵ : ۱۶ ، امکانہ شریفہ
- ۲۷۸ : ۶ ، در گذشت و
- ۲۸۰ : ۱۴ ، خروج و بغی
- ۲۸۰ : ۱۷ ، بسر می بردند
- ۲۸۰ : ۱۷ ، آنها را
- ۲۸۰ : ۲۲ ، متن ص ۹۶
- ۲۸۱ : ۲۴ ، منشیان
- ۲۸۳ : ۲ ، منتخب التواریخ
- ۲۸۳ : ۲ ، ویرا با برادرش
- ۲۸۳ : ۳ ، کار گزار
- ۲۸۴ : ۱۲ ، مقام حجاز
- ۲۸۵ : ۱۹ ، باطفای این نایرہ
- ۲۸۶ : ۲ ، پیش از مقطع
- ۲۸۱ : ۲۲ ، ۸۵۹ ، نیز میشود

- ۲۸۷ : ۱۵ ، شیخ با یزید ولد سلطان
 ۲۹۳ : ۱۵ ، راهنمونم
 ۲۹۳ : ۲۴ ، ۱- نفايس المآثر بیت 'ع'
 ۲۹۶ : ۳ ، دیباچه که بر
 ۲۹۶ : ۳ ، حضرت اعلى
 ۲۹۶ : ۴ ، ازان
 ۲۹۶ : ۱۴ ، می دید
 ۲۹۷ : ۸ ، بترخان داد خان
 ۲۹۷ : ۱۵ ، جایگیر او بود
 ۲۹۷ : ۲۲ ، اما دیگران خود
 ۲۹۷ : ۲۴ ، بسیار کرده
 ۲۹۸ : ۲۲ ، محمد کنبو
 ۳۰۰ : ۲۳ ، ۱- اکبر نامه ، دفتر سوم ،
 ص ۶۳۵ ، (بلاخان) ، ص ۳۹۳
 ۳۰۰ : ۲۴ ، ۲- برای شرح حالش نک : ...
 ۳۰۲ : ۱۷ ، مدفون شد
 ۳۰۳ : ۵ ، بیوفائی بوفای تو
 ۳۰۳ : ۱۶ ، بجد اعلاى خود نهاد
 ۳۰۵ : ۱۰ ، در گداز
 ۳۰۶ : ۱۵ ، بطریق الجا با علم
 ۳۰۶ : ۱۷ ، تغوز
 ۳۰۶ : ۱۸ ، ازان
 ۳۰۷ : ۳ ، خجسته فرجام
 ۳۰۷ : ۱۲ ، رضاعی
 ۳۰۷ : ۱۳ ، جوانمرد بهائی
 ۳۰۷ : ۱۳ ، سی نوشی
 ۳۰۹ : ۲ ، از همین مشنوی است :
 ۳۰۹ : ۶ ، جنگهای
 ۳۰۹ : ۶ ، نگاه و غمزه آن
 ۳۱۰ : ۳ ، جنگهای
 ۳۱۰ : ۴ ، بایورد
- ۳۱۱ : ۱۳ ، کله ای
 ۳۱۲ : ۲۱ ، محب علی خان
 ۳۱۲ : ۲۶ ، این هر دو صورت
 ۳۱۵ : ۱۶ ، بیار گوش
 ۳۱۶ : ۹ ، موی تو
 ۳۱۷ : ۲۲ ، عبداللطیف
 ۳۱ : ۹ ، سوء تفاهمی
 ۳۲۰ : ۹ ، نه حیوام
 ۳۲۰ : ۲۰ ، جهت کد خدائی
 ۳۲۴ : ۱۸ ، گفنی
 ۳۲۴ : ۲۳ ، ۱-
 ۳۲۴ : ۲۵ ، ۲-
 ۳۲۶ : ۵ ، آرزو رسید و گذشت
 ۳۲۷ : جهة
 ۳۲۷ : ۱۴ ، فننه
 ۳۳۰ : ۱۷ ، بر کام گیتی
 ۳۳۲ : ۴ ، حا کم بدخشان ، و
 ۳۳۴ : ۲۴ ، رخسار خوی فشان را
 ۳۳۴ : ۲۵ ، نفحات الانس
 ۳۳۷ : ۱۹ ، و از جمله
 ۳۳۸ : ۷ ، کای غافل . . . پیچید
 ۳۳۹ : ۸ ، بسر می برد
 ۳۴۰ : ۱۱ ، میخوردند
 ۳۴۰ : ۱۴ ، معتادم
 ۳۴۲ : ۱۰ ، ۱۱ ، امام الدین . . . ۶۲ .
 ۳۴۳ : ۸ ، مقدمه از
 ۳۴۳ : ۱۷ ، در چهار بخش
 ۳۴۳ : ۲۵ ، باهتام م.
 ۳۴۷ : ۸ ، (محمد . . .)

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------------|
| Mahmud ، ۱۲ : ۳۵۲ | اضافہ شود : حیدر آباد دکن ، |
| <i>Biography</i> , C.U.P., 1963- | ۲۶ : ۳۴۷ |
| 64, Vol. xiv | ۱۹۶۹ م |
| pt. ، ۳۱ : ۳۵۲ | مرآة الاصطلاح ، ۳ : ۳۴۸ |
| yawning ' 13 : (ix) | (محمد ...) ، ۱۱ : ۳۵۰ |
| al-Faraj-i ' 12 : (xi) | Monuments ، ۲۲ : ۳۵۰ |
| 'Ali ' 19 : (xij) | Monuments ، ۲۳ : ۳۵۰ |
| | Calcutta, 1912, Vol. III ، ۱۰ : ۳۵۲ |

9. *A Calendar of Documents on Indo-Persian Relations (1500-1750)* by Riazul Islam, Published in collaboration with the Bunyad-i-Farhang-i-Iran, Tehran. Vol. II.

Under Preparation

10. Mirza Haidar Dughlāt, *Tārīkh-i-Rashīdī*, Edited by Dr. Syed Hussamuddin Rashdi.
11. Material on History, Culture and Administration: A Classified Analysis of Anand Rām Mukhlīṣ's *Mir'āt ul-Istīlāh*, by Riazul Islam.
12. Bāyazīd Pūrānī, *Nuṣṣat Nāma-i Tarkhān*, Edited by Dr. Ansar Zahid Khan.

Ready for the Press

13. *Bābur Nāma* in the Persian Translation of 'Abd ur-Rahīm Khān-Khānān. Edited by Dr. Roshan Ara Begum, Ph.D. (Tehran).

109, FACULTY OF ARTS
UNIVERSITY OF KARACHI
KARACHI-32

PUBLICATIONS

of

THE INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES

1. *Shāmlū Letters* : A new Source of Iranian Diplomatic Correspondence, Edited by Dr. Riazul Islam, 1971.
2. *Dīwān of Bayram Khān*, Persian and Turki Diwans of Bayram Khan *Khān-Khānān*, Edited by Syed Hussamuddin Rashdi and Dr. Mohammad Sabir, Introduction by Dr. M. H. Siddiqi, 1971.
3. *Tadhkirat-ush-Shu'arā* of Emperor Jahāngīr. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyef, Introduction and Annotation by Dr. Syed Hussamuddin Rashdi, 1976.
4. *Khātirāt-i-Mutribi* of Mutribi Samarqandi, being Memoirs of his meetings with Emperor Jahangir. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyef, Foreword by Dr. Syed Hussamuddin Rashdi, Introduction by Dr. M. H. Siddiqi, 1977.
5. *The Calligraphers of Thatta*, by Dr. M. A. Ghafur, 1978.
6. *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* of Mulla Qatī'i-i Herawī, Edited, Introduced and Annotated by Dr. Mohammad Saleem Akhtar, 1979.
7. *A Calendar of Documents on Indo-Persian Relations (1500-1750)* by Riazul Islam, Published in collaboration with the Bunyad-i-Farhang-i-Iran, Tehran. Vol. I, 1979.

In the Press

8. *Mahmūd bin Amir Walī's South Asian Travelogue (Bahār ul-Asrār)*, Edited by Riazul Islam.

Mīr Ghulam 'Alī Āzād Bilgrāmī and Lacchmī Narā'in Shafīq, who had access to the two early parts of the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* and drew upon it in the compilation of their respective works, curiously enough paid no heed at all to the notice of Qāṭi'ī himself. Hence, the only biographical dictionary that notices him is the *'Arafāt-al-'Āshiqīn*. Its author, Taqī al-Dīn Muḥammad Isfahānī, who met Qāṭi'ī occasionally in Agra, extols his virtuosity in book-binding, the illumination of manuscripts and the mixing of colours, rather than his poetic skills. He contents himself with the remark that he had seen the *Tadhkira* compiled by Qāṭi'ī but does not like to commit himself with regard to its merits. According to him Qāṭi'ī died in early 1024/1615. At that time he was already past 103 but he still possessed a stout physical frame.

Qāṭi'ī was not only a biographer of poets but a poet as well, though poetry for him was more of a pastime than a means of livelihood, for which he relied on his other skills. Nonetheless, its importance as a means of social climbing, and a source of occasional monetary gains and laurels was hardly lost on him. He seems to have been quite adept at expressing himself with consummate fluency, ease and grace in comparatively small metres. For this purpose he chose small words, chiselled his own phrases, and unlike many of his contemporaries, avoided the complicated style then in vogue. But despite all this the fact remains that he is a mediocre poet, as most of the immigrant poets were

Besides the *Majma' al-Shu'arā'* and his occasional poetical compositions, Qāṭi'ī is also reported to have authored two other works, *Risāla dar bāb-i İlchīgarī-i Ḥakīm Humām u Sadr-i Jahān Pihānī* and the *Qiṣṣa-i Amīr Ḥamza*, but now both of them are lost.

والله اعلم و هو الهادى الى سواء السبيل

M. S. AKHTAR

visited frequently in the company of Mullā Niyāzi, had instructed that all his visitors should first have a bath and wear a new dress specially provided for the occasion at his expense, and then only should they enter his audience. One day the meeting extended far into afternoon and Mullā Tariqī Sāwiji had a bath for the second time and asked for yet another set of clothing. The servants hesitated and a brawl ensued. When the matter was brought to the attention of the Mīr, he reprimanded the attendant for his misconduct, and hence the Mullā was offered another kit of clothes.

Qāḍizāda of Kāshān followed Mīr 'Azīz as the *Diwān* of the Tarkhān ruler. His attitude towards our author was marked by extreme kindness and patronage. He presented the compositions of Qāḍi'ī to Mirzā 'Isā Tarkhān and whatever rewards were sanctioned, he brought and placed before him.

Bringing to a close his perigrinations, Qāḍi'ī at long last seems to have returned to the Mughul capital, Agra. During his stay here we find him leading a very active social life. Music and poetry were his two strong passions, and he was apparently quite good at playing the *Ghachak*, stringed musical instrument. He attended literary gatherings, participated in academic debates with all his vitality, and amused his friends with his poetry, repartee and musical skill. Doubtless he had a very vast circle of friends, admirers and patrons in Agra and around, but those noticed by him in the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* are the following :

- Khwāja Ḥusayn-i Marwī
- Mullā Muḥsin Kābulī
- Mullā Chalbī 'Allāma
- Mullā Mīrak Ṣāliḥī
- Mullā Ṣubuḥī
- Tarkhān Nūr al-Dīn Muḥammad Khān
- Mullā Ṣabrī
- Mullā Tardī Rauda
- Mullā Qāsim Khabītha
- Mullā Ṭarzī

Besides treating of the above personalities, Qāḍi'ī also mentions some other names in passing. But since all of them have been adequately dealt with in the Persian Introduction and the exhaustive Annotations that follow the original Text, their discussion need not detain us.

servants of the Mirzā, on Prince Akbar, Khwāja-i Jahān, Mīr Kātīb, Qāsim 'Alī Khān and Mullā Qāṭi'ī were also transferred to Ghaznin. During his stay in Ghaznin Qāṭi'ī developed an urge to go on Pilgrimage. Thus, putting on the ceremonial robe (*ah-rām*), he left for Qandahar, whence he planned to proceed to Bhakkar and Thatta, and thence sail to the Hijaz. Almost at the same time Mullā Shāh Muḥammad alias Unsī, the *Wāqī'a-nawīs* (diarist) of Humāyūn, was also going on a Pilgrimage (*Hajj*). Mullā Qāṭi'ī and his companions met him in Siwi, whence probably they resumed their onward journey together. As regards the actual sailing from Thatta and back and their stay in the Hijaz, the *Majmū'at al Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* is absolutely devoid of any reference. However, by the time they returned from the Hijaz, says Qāṭi'ī, India had been re-conquered by Humāyūn, everybody was rewarded in proportion to his services, and people were honoured with the honorific titles of Khān, Sulṭān, and Khwāja-i Jahān.

When Humāyūn was fleeing for his life to Iran, Sind, which was still outside the maelstrom of Indian politics, enjoyed a tranquil and peaceful phase of its history under the able and sagacious leadership of Mirzā Shāh Hasan Arghūn, whose reign was characterised by a magnificent care for men of letters from far and wide. The decline of Humāyūn in a way augured well for the Mirzā, in that the luminaries who previously adorned the Mughal court now turned to Sind for haven. The Arghūnid ruler received them with open arms and left no stone unturned to make them comfortable at their new home. During this period of upheaval, Mullā Jānī of Merv, an erstwhile favourite poet of Humāyūn, also made his way to Thatta. Shāh Hasan entrusted him with a supervisory job at a construction site at Lāhirī Bandar. It was perhaps after his return from the Hijaz that Qāṭi'ī met Mullā Jānī at his teacher's, Mulla Niyāzī Bukhārī's, where Mullā Jānī used to put up during his visits to Thatta, and was invited by him to pay a visit to Lāhirī Bandar and see for himself the gardens he had laid out there in the fashion of Herāt. Qāṭi'ī went to Lāhirī Bandar and was so profusely entertained and so well looked after that he returned extremely impressed with the sincerity and affluence of Mullā Jānī. Among other things, the latter also possessed a band of slaves of a variety of races such as Charkasī, Khaṭā'ī and Hindī, all well versed in the art of music. It was one of his slaves of Charkas stock, Khusrau Khān by name, later transferred to Mirzā 'Isā Tarkhān, who subsequently emerged as a central political figure on the horizon of Sind and remained so for several years. Two other personages whose wealth and prosperity much impressed Qāṭi'ī during his sojourn in Thatta were Mīr 'Azīz Astarābādī and Qāḍizāda Kāshānī, the *Dīwāns* of Mirzā 'Isā Tarkhān. The former, whom Qāṭi'ī

Naqshbandiyya order, enjoyed the high esteem of Humāyūn and Bayram Khān. Qāṭi'ī knew him from Qandahar and visited him in Lahore as well. He had very warm and cordial relations with his *Khalīfa*, Muḥammad Amīn Malikpūrī, so that whenever he visited Lahore he stayed with the latter. Jahāngīr also held Muḥammad Amīn in high esteem and made the offer of a grant to him, which Muḥammad Amīn very gracefully declined.

When did Qāṭi'ī leave Herat for the Mughul Court? Like so many other details of his life, the answer to this query is shrouded in mystery. But in all probability he came into first direct contact with Humāyūn at Herat during the latter's flight from India to Iran. Later on, when Humāyūn conquered Qandahar and entrusted its government to Bayram Khān, who through his fine literary taste and unbounded generosity transformed it into a rendezvous for poets and scholars, Qāṭi'ī also, like many of his kind, made his way to Qandahar and entered the employment of the Khān. It was here that he made his first acquaintance with Ḥakīm 'Ayn al-Mulk Shīrāzī, Mullā Pīr Muḥammad Khān Shirwānī, Mīr Ḥājji Muḥammad S'tānī, and Qāṭi'ī Aḥmad Lāghar; and revived his contacts with Khwājā Mīr Jān Siyāqī and Mullā Ṣadr Ḥinā Tarāsh. Siyāqī, who was *Bakhshī* of Bayram Khān in Qandahar, remained his confidant throughout his stay in India, and subsequently carried his mortal remains from India to Mashhad for burial. He was a relative of Qāṭi'ī and they spent six years together in Qandahar. Mullā Ṣadr had been known to Qāṭi'ī from Herat and during their stay in Qandahar their relations with each other grew still closer.

Before going to Qandahar Qāṭi'ī had spent about four months in Farah, where he had the good fortune of meeting various prominent personages, among whom he particularly mentions Qāṭi'ī Abū al-Baraka, Mīr Qāsim Laṭīfa, Khwājā Ḥāfiẓ Dīwān, Khwājā Muḥammad Yūsuf, his son Muḥammad Bāqī, Ḥusayn Sulṭān and Sanjar Sulṭān who were the scions of the local ruling dynasty.

From Qandahar Qāṭi'ī seems to have been commissioned to go to Humāyūn in Kabul, where he alighted at the Seminary of Khwājā Khurd of Mecca, a distinguished scholar and adopted brother of Qāṭi'ī's grandfather, Mullā Kamāl al-Dīn Ḥusayn. The Khwājā subsequently entrusted the custodianship of the *Madrassa* to Qāṭi'ī where he lived all through his stay in Kabul. His house in Kabul became a meeting-place for poets such as Mīr Amānī, Mullā Tardī Rauda, and Mullā Waṣlī.

In the wake of the death of Mīzā Hindāl in 958/1551-52, when Humāyūn bestowed all his estates including Ghaznin together with all the

hackneyed phrases and couplets which intersperse the prose, makes the reading very monotonous. The use of colloquial and slang is yet another drawback of the author.

2. THE AUTHOR

Besides the *'Arafāt al-'Āshiqīn*, of Taqī al-Dīn-i Isfahānī, no other biographical dictionary seems to have taken notice of our author. Even Taqī al-Dīn's account is very brief, and hardly gives any substantial information with regard to the youth and early career of Qāṭi'ī. Luckily, Qāṭi'ī himself has left in the present work some stray references concerning his life which go a long way to reconstruct a fairly satisfactory outline of his biography. He traces his descent to Shaykh Abū Naṣr Farāhī (d. 640/1242-43), the famous author of the *Niṣāb al-Ṣibyān*, a scholar attached to the court of Yamīn al-Daula Bahrām Shāh bin Tāj al-Dīn Ḥarab, the king of Sīstān, and he claims to have visited Farāhī's tomb at Farāh, near Herāt. It seems that his family which originally belonged to Farāh, subsequently moved to Herat, where Qāṭi'ī was born and bred, as is testified by the cognomen of *Herawī* following his name. He is reticent about the name of his father, but he does record the name of his grandfather as Mullā Kamāl al-Dīn Ḥusayn. This was a name of very frequent occurrence in those days, and so it is difficult to identify the Mullā exactly. However, the fact that he was an adopted brother (*barādar-i khwāndeh*) of Mullā Khwāja Khurd of Mecca, leads us to surmise that he might also have been a scholar of some standing at least.

Qāṭi'ī boasts of his lust for knowledge and says that, right from his youth, whenever and wherever he heard of some competent scholar he set out in search of him and benefited from his erudition and skill. But all that we know with certainty about his teachers is that he read the abstruse portions of the *Subḥat al-Abrār* ('The Rosary of the Pious') of Jāmī before Mullā Ātishī of Herat who possessed an exceptional skill in the teaching of literature. The art of calligraphy our author learnt from Mullā Dost Sulaymān, who counted among his students such celebrities as Ashraf Khān, the *Mīr Munshī* of Akbar the Great. In poetry he received his training from Mullā Niyāzī, a poet of very indolent demeanour who was a disciple of Mullā Qāsim Kāhī, a celebrated poet who flourished during the reigns of Humāyūn and Akbar. Mullā Niyāzī once sent some of his lyrics to Maulānā 'Alī Niyāzī, a court poet of Shāh Tahmāsp, of Iran, and challenged him either to produce ones like his or to give up the *nom de plume* of Niyāzī.

Qāṭi'ī mentions the name of Maulānā Zayn al-Dīn Kamāngar of Bahdā'in very respectfully. The Maulānā, one of the leading lights of the

this plagiarism. We should not forget that, first of all, the *Nafā'is* is still in manuscript and outside the reach of most scholars ; secondly, for many poets and for the specimen verses of many more, our only source of information is the *Majma' al-Shu'arā'*. It is here that it supplements the former. Hence we may reasonably assume that in the writing of a comprehensive history of Persian literature, particularly that of the subcontinent—no matter when it comes to be written—the present work will serve a very useful purpose. The allusions that Qāṭi'ī makes concerning the travels of Humāyūn in Iran, or areas now comprising Afghanistan, or the remarks he passes about various members of the latter's entourage, are yet another important feature of his work. The recapitulation of many events in which he personally participated or saw unfolding before his eyes, tremendously enhances its merit as a mine of historical, social and cultural information which other biographical dictionaries seldom contain. He seems to be quite capable of reproducing clearly, and in a lively manner, the episodes to which he himself had been a witness. Some of the minor details that Qāṭi'ī describes in some of the notices, such as those of Shaykh Gadā'ī, Mullā Shu'ūrī, Mullā Ṭāhir Balkhī, and Mullā Ḥasan 'Ālī-i Rijā'ī-i Kharrās, may seem trivial at first sight, but their importance in the reconstruction of the cultural mosaic of those times can hardly be overemphasized.

Notwithstanding all its merits, the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* has its shortcomings as well. Besides several historical and factual errors that we encounter in it, the meagre details about most of the poets, enhances rather than slakes the thirst of the reader. The brief information that Qāṭi'ī gives about them hardly suffices to distinguish between two poets bearing similar pen-names. The book is almost totally deficient in dates. Except for the date of the death of Shaykh Rūzbihān-i Baqlī, there is hardly any other date to be seen in the entire work. The work also suffers from lack of critical acumen ; the qualities or the merits Qāṭi'ī ascribes to various poets are nothing more than acrobatics with words on his part which can be applied to any other poet without any difficulty.

To what extent the ignorance and the interpolations of the scribes have marred the original text of the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī*, is now only a matter of conjecture. But all that we can gather from the only copy in existence, is that the style is very immature. The structure of sentences is loose and shaky, at places the substance is vague and ambiguous, and some of the specimen verses hardly conform to the rules of prosody. Moreover, the excessive and repetitive use of certain

(*qaṣīdas*) to a benedictory conclusion has always been the practice of Persian poets, but the credit of introducing this innovation into works of prose—particularly those composed in the Indian subcontinent—goes to Muḥammad 'Ārif Qandahārī, a noted historian of the reign of Akbar.

The assumption of Storey that *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī* contains the notices of only those poets who eulogised Jahāngīr, and hence it obtained its name, is not substantiated by facts. To our mind the work was ascribed to Jahāngīr, firstly, because it was composed during his reign, and secondly, because its author was directly in his employ, and not because it treated of the poets who extolled the virtues of that Emperor. In actual fact, the book contains notices of Abū Maṣṣūr Maṭṭiqī alias Maurid, Abū Al-Faraj-i Sigzī, Raḍī al-Dīn-i Nishābūrī, Mīr Ḥasan-i Ghaznawī, Ḥakīm Qaṭrān, Shāh-i Sanjān, Abū Naṣr-i Farahī and Ruzbihān-i Baqlī-i Daylamī-i Shīrāzī who had expired not only long before the birth and accession of Jahāngīr but also much before the foundation of the Mughul dynasty by Bābur in India. On the other hand, it also contains the notices of those poets who, though contemporaries of Humāyūn and Akbar, either did not visit India at all or, if they did, died or returned to their homelands before the accession of Jahāngīr. Moreover, though we know through other reliable sources that poets like Naḣīrī-i Nishābūrī, Ṭalīb-i Isfahānī, and Muḥammad-i Ṣūfī-i Māzandarānī, composed panegyrics in praise of Jahāngīr and were rewarded by that Emperor, Qāṭī'ī does not make even a remote mention of this fact in their notices. In fact there is not a single reference in the whole book which may suggest that any of the 150 poets he has brought together ever composed any panegyric in praise of Jahāngīr. Moreover, the specimen verses he reproduced in the notices of these poets do not bear testimony to any of these poets' being a panegyrist of that Monarch.

Storey's assumption that the Manuscript under reference is the autograph copy of the author is also not borne out by facts. He has mentioned no evidence in support of his contention, but there is ample evidence to the contrary: each of the several serious orthographic errors noticed by us in the Persian Introduction is ground enough to satisfy us that the present copy of the Manuscript was prepared by some later scribe.

In the compilation of his work, Mullā Qāṭī'ī has followed the *Tadhkirat al-Shu'arā'* of Daulatshāh-i Samarqandī, and the *Nafā'is al-Ma'āthir*, of Mīr 'Ala' al-Daula-i Kāmī-i Qazwīnī. The last named in particular has been profusely drawn upon, so that some notices are sheer reproductions from that work. But this hardly detracts from the value of the *Majma' al-Shu'arā'-i Jahāngīr Shāhī*, which has its own merits which heavily outweigh

tion of scholars. The present work, the *Majma' al-Shu'arā-i Jahāngīr Shāhī*, until recently belonged to this latter category of the *tadhkira* corpus, but, thanks to the initiative of the Institute of Central and West Asian Studies, University of Karachi, it is now seeing the light of the day for the first time.

The author of this work, Mullā Qāṭi'ī, of Herat, had a long life and served three Mughul Emperors, Humāyūn, Akbar and Jahāngīr. In his work he included the notices of the poets of the past and the present—those who lived contemporaneously with Humāyūn, Akbar and Jahāngīr, no matter whether they ever travelled to India or not. Every notice is followed by specimen verses of that poet. The original work consisted of three parts, of which the first two no longer exist. The third and last, of which the last few pages are missing, is preserved in the Ouseley Collection of the Bodleian Library, Oxford, and forms the basis of the present edition.

The book starts with a brief preface in praise of Jahāngīr and ends with an epilogue detailing the achievements of the author ; in between are the notices of one hundred and fifty poets which follow no particular arrangement. The original Manuscript is written in *Nasta'liq* hand, and consists of 127 folios, with thirteen lines to a page. The Manuscript contains a list of contents in the beginning which fails to mention the names of Mullā Ḥuznī and Aḥmad Beg Kābulī. Moreover, contrary to the arrangement in the Manuscript itself, the name of Shaykh Rūzbihān precedes that of Mīr Faḍl Allah in the list.

According to the calculation of the compiler of the list, ignoring the names of Mullā Ḥuznī and Aḥmad Beg Kābulī who have been dropped out through the oversight of the scribe, the number of entries, including the preface and epilogue, reaches 151. But if the aforementioned two names are also counted, the total rises to 153. On the contrary, if the preface and the epilogue are ignored, and similarly the entries concerning Hasan 'Alī Kharrās and Mullā Rijā'ī are considered one (since both names signify the same person and his account has been divided into two independent entries, in all probability again through the ignorance of the scribe !), the number of entries falls to 150, which seems to be more logical.

The notice of every poet ends almost invariably with a benedictory sentence praying for the longevity of Jahāngīr and the perpetuity of his reign. The substance of the sentence is always the same, though its structure always changes in keeping with the name, position and place of birth or country of origin of the poet concerned. To bring the panegyrics

INTRODUCTION

1. THE WORK

Iran and Pakistan are bound together by a vast variety of cultural and historical links, some of which undoubtedly go back to times immemorial. But as regards the Persian language in its present form, it was first introduced into the subcontinent by the Ghaznawide conquerors from the north, and then carried to the farthest frontiers of India by the Muslim saints and savants who followed in the train of these zealots. Gradually it assumed the exalted position of a lingua franca and before long some of the finest flowers of Persian literature were reared on Indian soil. The first half of the sixteenth century saw the conquest of India by Bābur and the establishment of the House of the Mughuls in the subcontinent, events which not only filled a yawning gap in the local polity but also lent a new impetus to the social life of the people. This short-lived Mughul ascendancy, however, soon came to a temporary end with the defeat of Huāmyūn at the hands of Sher Shāh in 1540. To retrieve this prize from the clutches of the Sūrs, Humāyūn turned towards Shāh Ṭahmāsp, the friendly monarch of Iran. It took about a decade and a half before Humāyūn could finally regain his throne in India. It is only after this that we witness an ever-increasing influx of Iranians into India, engaged in all fields of activity from art and architecture to trade and administration.

Side by side with their other numerous cultural pursuits, the Mughuls extended their full patronage to belles-lettres. And in fact, in view of the unparalleled and unprecedented activity of Persian poets and men of letters on the Indian scene, it will not be an exaggeration if we call this era of Indian history the Golden prime of Persian literature in India. The magnanimity and munificence of the Mughul Emperors not only took care of the material welfare and prosperity of these emigrants but also encouraged and appreciated them in the exercise of their respective talents. The Mughul Nobility did not stay far behind. Consequently, nobles and grandees endeavoured to excel one another in attracting the largest number of poets and literati to their courts. The *tadhkiras* are replete with the names of innumerable luminaries who adorned the literary firmament of India during those days of stability, peace and plenty. Some of these biographical dictionaries have long since been published, while a still larger number of them is awaiting the piercing eye and pioneering atten-

ACKNOWLEDGMENT

The authorities of the Institute of Central and West Asian Studies gratefully acknowledge the subvention of Rs. 10,000/- granted by Dr. Ehsan Rashid, Vice-Chancellor of the University of Karachi, towards the publication of this work.

We also wish to record and reiterate our gratitude to Hakim Mohammad Said Sahib for the generous grant of the HAMDARD NATIONAL FOUNDATION to the Institute. This grant has been a source of considerable stability to our small finances.

Text Series No. 5
Publication No. 6

THE
MAJMA' AL-SHU'ARĀ'-I JAHĀNGĪR SHĀHĪ
of
MULLĀ QĀTĪ'Ī-I HERAWĪ
(d. 1024/1615)

Edited, Introduced and Annotated
by
MUHAMMAD SALEEM AKHTAR
M.A. (Punjab), M.A. (ANU), D.Litt. (Tehran)

INSTITUTE OF CENTRAL & WEST ASIAN STUDIES
University of Karachi
Karachi
1979

All Rights Reserved

INSTITUTE OF CENTRAL & WEST ASIAN STUDIES, KARACHI

Price : Rs. 100.00

Foreign Price : U.S. \$ 12.00

Printed by : M. Naseer Baig, at Jadeed Urdu Type Press
39, Chamberlain Road, Lahore

Published by : Institute of Central and West Asian Studies
University of Karachi
Karachi-32

MAJMA' AL-SHU'ARĀ'-I JAHĀNGĪR SHĀHĪ

OF

MULLĀ QĀṬI'Ī-I HERAWĪ

(d. 1024/1615)





Text Series No. 5

Publication No. 6

THE
MAJMA' AL-SHU'ARĀ'-I JAHĀNGĪR SHĀHĪ
of
MULLĀ QĀTĪ'Ī-I HERAWĪ
(d. 1024/1615)

Edited, Introduced and Annotated
by
MUHAMMAD SALEEM AKHTAR
M.A. (Punjab), M.A. (ANU), D.Litt. (Tehran)

INSTITUTE OF CENTRAL & WEST ASIAN STUDIES
University of Karachi
Karachi
1979